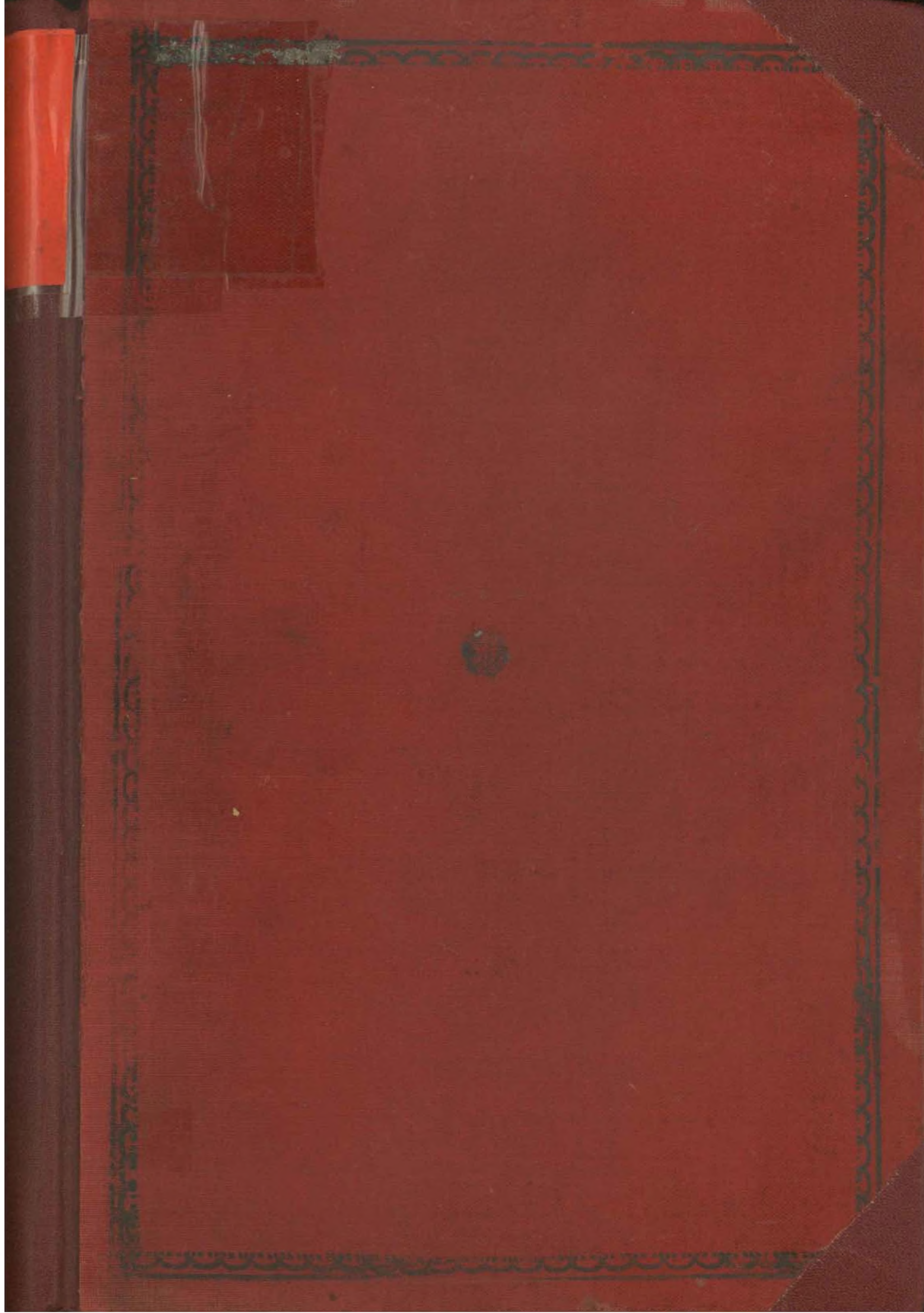
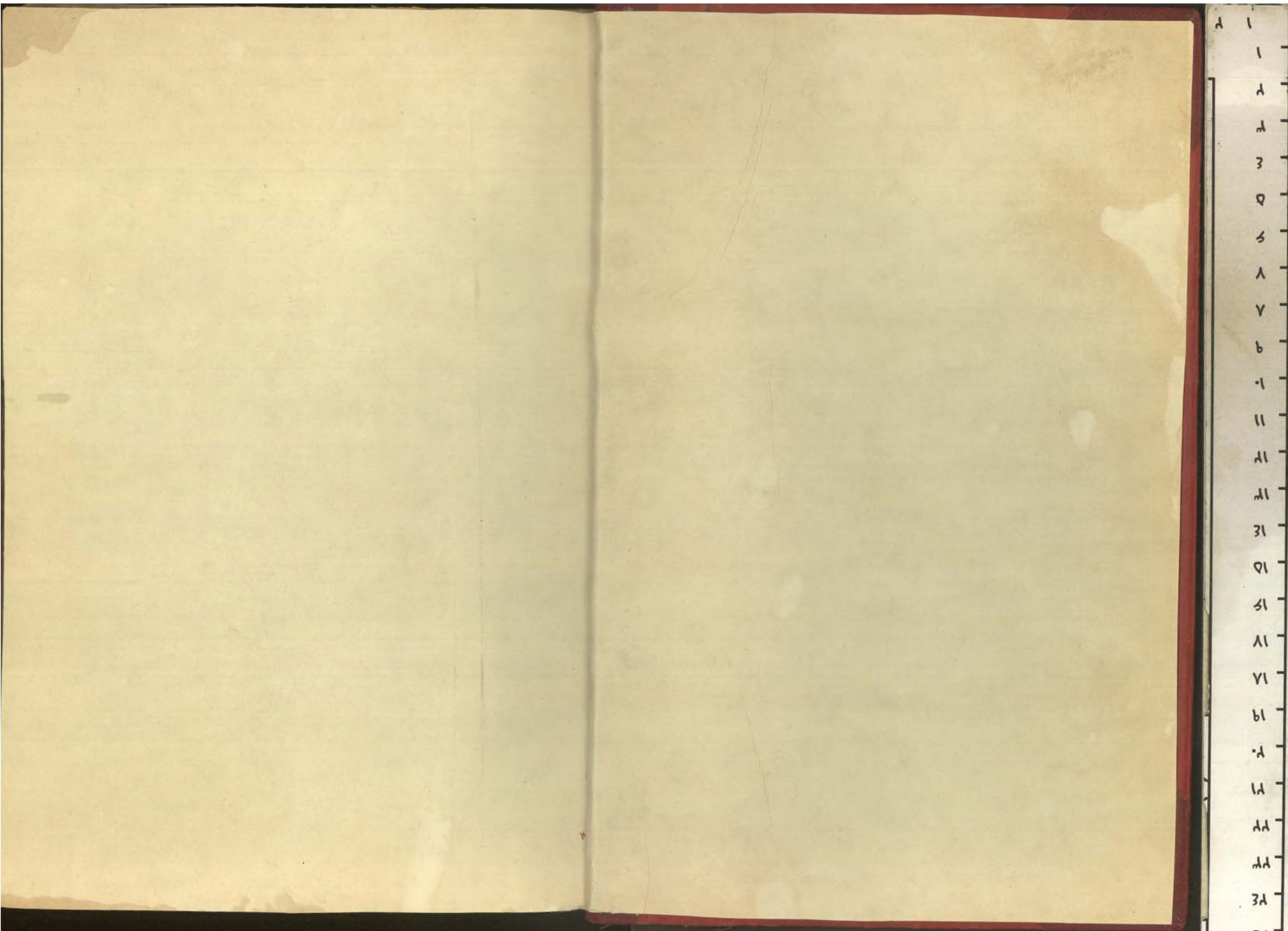
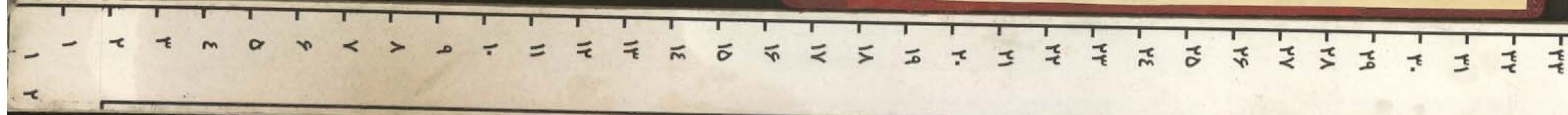






ماشاء الله لا قوة الا بالله العلی العظیم

درین زمان فیض اقتران کتاب مستطاب تصنیف منیف شهسوار جولانگاه عرصهٔ سخن
وسخندانی و شهنشاه اقلیم علم سیر و تاریخ دانی میر حسین علی خان کرمانی مضمون تصنیفات تازگی افزا و حسن عبارتش انجمن گیر که عمر صفحه ایست مسمی به

نشان حیدری

سنه ۱۳۰۶ هجری — سنه ۱۸۹

معروف به

تاریخ ٹیپو سلطان

سنه ۱۳۰۷ ه — سنه ۱۸۹۰

باهتمام تمام و سعی مالاکلام متوقعان اجر عظیم قاضی عبد الکریم و قاضی حمزه الله صاحبان تاجران
کتب بمبئی این کتاب نایاب نقل مطابق اصل بخط پسندیده و صحیح برگزین

در مطبع نامی فتح الکریم واقع بمبئی از نقش طبع مزین گردید



بسم الله الرحمن الرحیم

شیرازهٔ دفتر متفرق اخبار عالم و جامع مجموعهٔ افراد اوضاع متباین کافهٔ امم حمد مالک الملکی
است که علم جاه و جلالش بمیدان شهود برپا شده جملگی سپاه مختلف جهان را در ظل رایت
وحمایت خود انتظام بخشیده وشحنهٔ حکم مطلقش اطوار متضادهٔ هژده هزار عالم را بتازیانه
عدالت و حکمت خود باعتدال لازوال کشیده که چاوش قضا ایش در چار سوی بسیط زمین منادی
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار اعتقاد کرده را بوحدانیتش زبان اقرار کشاده و سیول قدسش
بصلای کرم و زرافشانی فیتش گوش هر مخلوق را بزیور یقینی زیب و زینت داده **بیت**

چنان پهن خوان کرم گسترد	که سیمرغ در قاف قسمت خورد

دیباچهٔ نسخ آفرینش و سرنامهٔ جریدهٔ دانش و بینش نعت سالاری است که سند و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین مذنبان جهان را مژدهٔ رحمت گردید و صمصام رسالت و دعوتش خرمن
سرکشی و نخوت ارباب شرک و ضلال را بزنگ برق جانسوز در رسید صلی الله علیه و آله و صحابه
واتباعه وسلم تسلیما کثیرا کثیرا **اما بعد** بر کشورکشایان اقلیم معانی و دانش پروران محفل

سخندانی پوشیده نماند چونکه او خالق بیچون در هر دهر و زمان میخواهد که افراد خلایق یعنی
بندگان خود را در مهد آرام و امنیت پرورش سازد پس سعادتمندی ذی همت مقبول
ومفضول خود کرده غاشیهٔ اطاعت و فرمان برداریش بر دوش زمان و زمانیان می گذارد
وعالمی را چه از ادانی و اقاصی به پناه رافت و دولتش کامیاب و بهره مند میدارد مصداق
این مقال احوال سعادت اشتمال شمس الملک امیر الدوله نواب حیدر علی خان بهادر حیدر
جنگ و عمدة الملک مبارک الدوله ٹیپو سلطان علی خان بهادر هژبر جنگ است که من ابتدای
سن یک هزار و یک صد و شصت و هفت هجری لغایت سال یک هزار و دو صد و سیزده
هجری هر دو سعادتمندان عالی الشان کامبخشی و فرمانروائی نموده عالمی را بغور و پرداخت و
داد و دهش پرورش می ساختند و تمامی خطهٔ بالاگهاٹ و برخی از پایین گهاٹ که تفصیلش
بیشتر واضح خواهد گشت بقبضهٔ تصرف خود داشتند و چند فلک دوار چون چاکران معتمد علیه
کمر خدمت آن صاحب شوکتان بر میان جان بسته مستعد و سرگرم کار و خدمت بوده
و زمانه معدود الایام در پیش در اقبال منظر الیشان پنج نوبت مبارکباد افضال خداداد
می نواخت و یاوری طالع آن صاحب دولتان سر کفار سرکشان این صوبه ابتیغ سیاست
در انداخت و بیم شمشیر قوت بازوی آن شیر صولتان فتنه انگیزان و روباه بازان خطه
بالاگهاٹ را سیر انداز و دندان نما ساخته غرض در آخر زمان آن بیدار بختان ملاذ
بی سر و سامان و ملجاء طوایف عالمیان و پناه خاص و عام ارباب پیشه و اهل حرفه بوده و خطیب
دلاوری و سپاه پروری آن ذریعهٔ بیکسان ورد زبان هند و دکهن گشته و توصیف
داد و دهش آن فیض بخشان عالی دانش در اکناف عالم و اصناف امم شایع شده اما
مفصل ذکر سلطنت خدا بخش آن والا فطرتان ذی شوکت احدی بیک کاغذ نه نوشته

وتشریح کماهی احوال آن بخت آوران که فروغ صدق داشته باشد کسی بریک وجه بیان نساخته لهذا این درس خوان دبستان هیچ نشناسی که موسوم بمیر حسین علی ولد سید عبد القادر کرمانی است وچندی در ظل دولت این همایون منزلتان بعلاقهٔ نوکری لبسر برده چنانچه تا انقضای مدت پنج سال از ابتدای سن یکهزار و یک صد و نود و شش هجری تا آخر سن یکهزار و دو صد و یک هجری بعمده خدمت حضور سلطان جنت آشیان سرفراز شده بود که بالفعل تفصیلش ضرور نیست لسبعی دو سه سال مفصل حقیقت از اجداد و آبای دولتمندان موصوف بتجسس و تلاش بسیار دریافته قلم بند ساخت ونسخهٔ علیحده به تفصیل سال و ماه ترقیم کرده مسمی به **نشان حیدری** بر جریدهٔ روزگار یادگار گذاشت وچنان جهد بلیغ واحتیاط بکار برده که سوای مضمون صدق وسداد مندرج نشده بعضے کوایف روداد آنچه که بچشم خود مشاهده کرد بیغایله تکلف و بی شایبه ریب کماحقه برنگاشته وبرای انضباط شیرازهٔ این نسخهٔ تازه ایجاد صفحهٔ سال و ماه واوراق روز وشب در نور دیده چمن اوراق واجزا را به شستهٔ الفاظ معنی بار آب و رنگ صدق و صفا در داد

نظم

نشان حیدری را فکر کردم	کماهی واقعاتش ذکر کردم
کشیدم لعل و گوهرهای تبیان	بسلک لفظ و معنی های شایان
لب پیمانهٔ سرشار فکرم	دل آئینهٔ پر نور فکرم
طلب سرمایهٔ بازار شوقم	طرب پیرایهٔ گلزار ذوقم
توکل توشهٔ و محنت سبیلم	قناعت پیشهٔ و همت دلیلم
ز تار رشته های فکر انور	بپی این نسخه کردم راست مسطر

چمن را آبرو از جدول او	سمن را رنگ و بو از سنبل او
ولی چشم صله از کس ندارم	بلے بی مزد و منت مے نگارم
مگر آن زادهای شاه مغفور	چو بنوازند گے گردد ز حق دور
چه کم باشد دو مشت سیم و زرها	و یا ریزند بر فرقم گهرها
کشند ار شانهٔ زلف التجارا	کشایند این عقود مدعا را
که هر یک مردم چشم تمیزاند	ببصر ارجمند بہا عزیزاند
سحاب جود شان مطلب فشان است	کف شان غارت دریا و کان است

اگرچه نسخه بر طبق قاعدهٔ ارباب تحریر و تقریر که هر آغازی را انجامی است با تمام رسید اما نزد راقم سطور ناتمام چون صاحبان سلیم الفطرت و منشیان پاک طینت و مورخان دانشور و دانایان هنر پرور بنظر اصلاح و چشم غور معاینه کنند که چه قدر محنت شاقه بر خود گوارا داشته اوقات عزیز خود را بیهوده ضایع نگذاشته شاهد اذکار منتشر را لباس اجتماع پوشانیده بر سریر صفحهٔ رنگین ادا جلوه گر ساخته است بعین انصاف به پسندند تا نسخهٔ مقبول و مختوم گردد چشم داشت از والا دانشان عیب پوش آنکه احیانا گاهی اتفاق مطالعهٔ این نسخه افتد نظر ایراد بر بی بند و بست عبارات و فقرات نه گمارند وباحسان اصلاح منت بر ذمهٔ من مستعد خدمت گذارند

نظم

ای عزیزان صاحب افهام	وی نمایندگان حسن کلام
گر خطائی بحرف من یابید	از دقیقه زمام بر تابید
خط اصلاح بر خطا رانید	عیب پوشی خوش ست میدانید
بهر اصلاح از شماست نگاه	از من اینک دعا جزاک الله

ذکر جد و آبای حیدر علی خان بهادر بطریق اجمال آنکه

در عهد خلافت محمود عادل شاه بیجاپوری که او خلف الصدق ابراهیم عادل شاه ولقبش جگت گرو بود و در علم موسیقی بهره تمام داشت شیخ ولی محمد متوکل از مشایخ قوم قریش باتفاق وقت از طرف دهلی وارد گلبرگه شریف گشته اقامت داشت چون شیخ موصوف مرد بزرگ و خلیق و خداپرست بود مجاوران و خادمان درگاه حضرت بنده نواز بعزت و وقار متوجه احوال شیخ شدند و چیزی مدد خرچ مقرر کرده ماهوار میرسانیدند و شیخ معزالیه را شایسته پسری شیخ محمد علی نامی بسن تمیز رسیده بجمیع علوم ماهر و بزیور فضل و هنر آراسته همراه پدر بود عزم شادی کتخدائی آن سعادتمند بدل مصمم داشته بعد دریافت فراوان جد و جهد در خانهٔ یکی از مجاوران والا خواستگاری نموده بعد چندی بادای رسوم شادی کتخدائی و خطبه خوانی نکاح پرداخته فارغ گشت و همونجا عهد خلافت علی عادل شاه ثانی بفراغت و خرمی تمام شیخ موصوف بسر برده دعوت حق را لبیک اجابت گفت علی صاحب مع زوجهٔ خود از آنجا نقل کرده عازم بیجاپور شده در مشایخ پوره بخانهٔ برادران زوجهٔ خود که ایشان هفت برادر حقیقی بودند فیمابین خود ها یعنی خواهر و برادران محبت جانی و اتحاد قلبی داشتند و همه تا برفاقت شیخ منهاج امیر دکن را علاقهٔ نوکری بدرماههٔ معقول پیدا کرده باتفاق تمام بسر می بردند آرمیده و هر هفت برادر بپاس خاطر خواهر خود شرایط خدمت صاحب معزالیه بعجز و نیاز بجا می آوردند چون بعد چندی لشکر هند بعزم تسخیر بیجاپور یلغار نموده امرای دکنی یعنی شیخ مذکور و افضل خان و رستم خان و سرمست خان بالشکر انبوه حسب الحکم بمقابلهٔ افواج هند نهضت کردند و در سواد ظاهر گلبرگه شریف بین الفریقین آویزش

سخت رو داد پس امیر هراول که شیخ موصوف بود حمله های مردانه و کوشش دلاورانه نموده شکست داد اما هفت صد دکنیان شیر سرشت از رفقای شیخ جانبازی نموده داد جلادت و بهادری داده بزخم تیر و تفنگ کشته گشتند از قضا آن هفت برادر یک بعد یک بدنهای خود ها را بزیور جراحت شمشیر هر هفت ساخته درین سپنجی سرای فانی ابواب ششدر و حیرانی بر روی مخالفان چار جهت کشاده بسیر و تماشای هشت باغ جنت در یکساعت خرامیدند چون این خبر وحشت اثر بخواهر بجان برابر ایشان دفعةً رسید از هجوم هموم و غموم قرار دل و تاب جان به مصیبت و سوگ برادران سپرده بر بستر ناکامی در افتاد و بترک ماکولات و مشروبات پرداخته دل بر مرگ نهاد و هر آن و زمان از طاقت طاق گشته نعرهٔ وا مصیبتا بر میداشت و هر دم عنان صبر و شکیب از دست گسیخته بسوگ برادران دل از خویش و بیگانه برداشته مرثیهٔ حسرت و افسوس بر دل صد پارهٔ خود می نگاشت پس صاحب معزالیه چون احوال پرنکال زوجهٔ خود بدین منوال مشاهده نمود اقامت آنجا را داغ تازه آن ماتم زده انگاشته مع اهلیه و اسباب خانگی و دیگر وابستگان خود از آنجا برامد و رفته رفته بطرف کرناتک بالاگهاط آمده در قصبهٔ کولار رخت رحیل انداخت حاکم آنجا شاه محمد دکنی نامی که از طرف قاسم خان صاحب صوبه سرا بحکومت قصبهٔ مذکور میپرداخت صاحب موصوف را که معرفت سابق درمیان بود باحرمت و وقار پیش آمده جای برای سکونت ایشان مقرر کرده سلوک شایسته می نمود بلکه ضبط و نسق تمامی کارخانجات خود بعهدهٔ دیانت ایشان گذاشته بود تا صاحب مشارالیه باطمینان خاطر اقامت ورزیده سوای این کار زراعت و اجارت باغات می کرده بود و چهار پسر موجود داشت یکی شیخ الیاس دوم شیخ محمد سیوم شیخ امام چهارم شیخ فتح محمد نام داشتند چون هر چهار

سعادتمند بسن تمیز رسیدند عزم سرداری و هوس نوکری عمده و نام آوری در دل او داشتند
از پدر جلیل القدر اجازت خواستند پدر بزرگوار به پند و نصایح پسران را از آن
عزم باز داشته فرمود که جد و آبای ما مشایخین بودند با وجود استعداد ترک اسباب
دنیا داری می کوشیدند زیرا که خواهش دنیا واسطهٔ انقطاع سررشتهٔ تلذذ در وحالی
و بدایقهٔ تنعمات جاودانی است پس شمایان را لازم بل واجب است که پیروی ایشان
باید نمود و از کشمکش علاقهٔ دهر ناپایدار امین نباید بود آنچه که قضا و قدر در توشکخانهٔ مشیت
ازلی برای شما مهیا و آماده داشته اند بی رنج و تردد و تلاش می رسد بلیت

گر زمین را بآسمان دوزی	نه دهندت زیاده از روزی

کامل عیاران باستقلال از تنگی عیش دنیا اندوهگین نمی باشند بلکه با وجود علاقه آتش
به بی علاقگی و قطع اضافت الاشیا همت می گماشتند غرض صاحب موصوف تا حیات
خود پسران را از خود جدا نکرده بناز برداری پرورش می نمود چون او در سن یکهزار و
یک صد و نه هجری در قصبهٔ کولار دنیای فانی را پدرود نموده بسیر جنان خرامید شیخ
الیاس پسر کلان مرحوم بعد پدر کلان تری گزیده بدلدهی و تسلی خاطر و تالیف
قلوب برادران نموده نظر پرورش بر جمیع احبا و اقربای ذوالارحام و ذوالقربی
گماشته راه سلامت روی می پیمود قضارا همدرین اثنا شاه محمد حاکم کولار ودیعت
حیات بخالق جان آفرین سپرد و دیگری بحکومت قصبه مقرر شده رسید فتح محمد از آنجا بردا شته
خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناتک پایان گهاٹ خرامید و در تعلقهٔ
تریامل که فضای دلکشا است چندی اقامت ورزید پس عازم صوبهٔ ارکاٹ
شده بوساطت ابراهیم خان قلعدار ملاقات نواب سعادت الله خان صاحب صوبه

حاصل

حاصل کرده بدو صد پیاده و پنجاه سوار منسلک سلک رفقای نواب گشته به جمعدار
موسوم گردید تا محمد الیاس از حرکت برادر خورد که مکسر شان مشیخت خاندان خود بود ناخوش
گشته تنها سمت تجاور به بهانهٔ ملاقات سید برهان الدین پیرزاده شتافت اما متعلقان
خود را با پسر خود که چهارده سال عمر شریف و حیدر صاحب نام داشت مع برادران دیگر در
خانه گذاشته بود چنانچه او بهمون سمت در سن یکهزار و یکصد و پانزده هجری از جهان فانی
انتقال نمود فتح محمد که در ارکاٹ بسر می برد پس ایامی چند پیرزاده موصوف را از تجاور طلب
داشته دختر شان که همشیرهٔ حقیقی ابراهیم صاحب میشد باز دواج خود در کشید و همشیره زادی
عروس را که بسن تمیز رسیده بود به امام صاحب برادر خود عقد مناکحت و مواصلت بربسته
باتفاق یکدیگر آرمید پس بعد چندی حیدر صاحب بن محمد الیاس بر حسب خواهش
پالیکار میسور عازم آنصوب گشت و بجمعیت چهار صد پیاده و یک صد سوار نوکر شده
بخطاب نایک که در اصطلاح هنود سردار پیاده را گویند نام آوری اندوخت و فتح محمد در
ارکاٹ بنام آوری چندی گذرانید و در وقت آخر ریاست نواب موصوف ششصد
پیاده و دو صد سوار و پنجاه جزال بردار با جازت صاحب صوبه فراهم ساخته در هر مهم سرخرو
می گشت و در جنگ چنجی متعلقهٔ کرناتک پایان گهاٹ که به راجه تیسنک و نواب آویزش سخت
روداد چنانچه راجه به چهارده سوار از جوی سکر اتیرت که آبش در طغیانی بود و این طرف
فتح پیٹ است عبور کرده بر لشکر نواب که چهار پنجهزار سوار و سیزده هزار پیاده بود در تاخت
و بازوی جلادت و مردانگی کشاده زیر و زبر ساخته نام دلیری و جوانمردی خود بر جریدهٔ
روزگار ثبت کرده شمشیر زنان تا فیل سواری خاص با دو سوار رسیده بود تا فتح محمد
که با پیادگان و جزال برداران خود پیرامون فیل خاصه حلقه زده بود بیک شلک

اورا بنجاک عدم درانداخت و بجلدوی این تردد نمایان علم و نقاره و فیل بخشش یافته
مورد الطاف و اعطاف شده بود چون بعد انتقال نواب موصوف برادرزادهٔ او
دوست علیخان صوبه دار ارکاٹ مقرر گردید و در خویش و اقربای او مناقشه درافتاد به سبب
صفدر علیخان پسرش در کار دولت خلل ها رو داده فتح محمد شجیع باندیشه کسر شان و منزلت
خود از آنجا علاقه نوکری از خود قطع کرده مع اهل و عیال عازم بالاگهاٹ شد و مستورات
را در کولار گذاشته به میسور شتافت و چندی در آنجا با برادرزادهٔ خود که سلیقهٔ تمام
پیدا کرده بود سکونت داشت و همدرین ایام او را هم پالیکار میسور بخطاب نایک
خوانده برابر حیدر صاحب نایک نزد خود داشته بود مخفی نماند که خطاب مذکور در قوم هنود اعتبار
تمام دارد و کسیکه شجاعت ذاتی و شان لاوری و حسن سلوک در بند و بست مهمات دولت
می نماید بزبان معتبران آن قوم باین خطاب خوانده میشود چونکه بعد چندی در ضبط و
نسق کارخانجات راج به سبب نفاق عیان و ارکانش خلل ها افتاد صاحب شجیع از آن رم کناره
کشیده به قطع علاقه اش پرداخت و چندی خانه نشین شد و همدرین نزدیکی آن شجاعت
کیش را در سن یکهزار و یک صد و سی و یک هجری پسری تولد شده به شهباز صاحب نام زد
گشته بود بعد دو سال پسری دیگر بوجود آمده اگرچه بنام ولی محمد خوانده شده اما
در دو سالگی بمهد عدم خوابید از آنجا که شجاعت پیشگان والاهمت عمر عزیز خود را
به بی علاقگی و بی نام آوری بسر بردن و چون روباه مزاجان بگوشهٔ گمنامی خزیدن
نمی توانند بلکه مانند شیر صولتان به بهانهٔ نام آوری خود پرورش خلق الله بی سر و سامان
منظور نظر دارند صاحب شجیع بعزم نوکری از آنجا برآمده نزد حاکم صوبه سرا یعنی نواب
درگاه قلیخان رفته سررشتهٔ نوکری عمده بدست آورده منصب چهار صد پیاده و یک صد

سوار

سوار یافته بجا است قلعه بالاپور کلان نامزد گشت و متعلقان خود را از کولار هم بجا
طلبداشته چندی آسود پس در سن یکهزار و یک صد و سی و چهار هجری در تعلقهٔ مذکور
پسری صاحب شوکت بلند اقبال و همایون طالع تولد گردیده از فروغ ذات میمنت
آیات خود کنار دایهٔ دهر را روشن ساخت چون وقت تولدش آفتاب در بیت اشرف
بود نامش حیدر علی نهادند راوی بحسن توجه بیان کرده که بعد تولد پسر دقیقه شناسان
انجم و افلاک زائچه اش کشیده ظاهر ساختند اگرچه این پسر گرامی قدر صاحب تاج و تخت
و رئیس کرناٹکین خواهد گشت اما بعرصهٔ قلیل بدرد و داغ یتیمی مبتلا خواهد شد یعنی
سایهٔ پدر از سرش خواهد رفت باستماع این معنی متعلقان متفق الرای شدند تا بچه را شیر فنا
بنوشانند و به گهوارهٔ عدم بخوابانند صاحب شجیع برین اراده وقوف یافته فرمود اگر
شومی طالعش همین اثر کند راضی هستم بهیچوجه روادار کشتن او نیستم که ظهور نیک و بد از
مشیت ازلی است پس توابعانش در پرورش و حفاظت آن قرة العین دولت و اقبال سعی
بلیغ می کردند بعد عزل درگاه قلیخان در ایام حکومت نواب عابد خان حاکم سرا پالیکار
میسور با پالیکار بدنور وغیره اتفاق کرده به تسخیر قلعهٔ مذکور فوج کشی نموده بمعرفت حیدر صاحب
نایک پیغام سپردن قلعه بخود فرستاد شجیع موصوف بر سخنان غرضانهٔ ایشان فریب نخورده
شیوهٔ حلال نمکی بکار برده طریق شجاعت منشان پیمود از اقبال این معنی پهلو تهی ساخته
مستعد جنگ گردید چنانچه به شجاعت ذاتی مع جمعیت خود برآمد و لشکر غنیم را بیک
شبخون شکست داده در اقران و اماثل خود سرخرو گردید پس پالیکار هزیمت خورده
بمایوسی تمام راه دار المقر خود گرفت و شجیع معز الیه اسباب لازمهٔ ثروت که از لشکر غنیم
غنیمت یافته بود نزد صاحب صوبه روانه کرد و عابد خان بر جوانمردی و شجاعت ذاتی

شجیع کار آزما هزار آفرین خوانده به صوبه طلبداشته به منصب دو هزار پیاده و پنج صد سوار مع فیل و
نقاره طریق مراعات پیموده به بند و بست صوبه مقرر کرد پس شجیع و الا دانش سرانجام
هر مهم که مامور میشد با حسن ترین وجوه با تمام میرسانید چون درگاه قلی خان دیگر بار صوبه دار
سرا مقرر شده رسید نظر با اعتماد و حسن تدبیر عدو مال آن شجیع رتق و فتق جمیع امور صوبه نیز براو
گذاشته بود بعد کشته شدن خان موصوف شجیع دانا بعبد الرسول خان پسرش متفق شده
چنان بند و بست صوبه و قلعه و پالیکاران باج گذار کرد که من کل الوجوه خلل و فساد که بی وجود حاکم
و سلطان اکثر مفسدات و مفتریات در بنیان دولت پیدا رو بکار میشود در تنظیم و تنسیق امور ریاست
راهیاب نشد و تا رسیدن حاکم صوبه یعنی نواب طاهر محمد خان که تا نه ماه بفراهمی سه بندی
ضروری بعد رخصت بحکومت صوبه بهمونجا مقیم گردیده بود عبد الرسول خان متمنی حکومت
بوساطت تدابیر شجیع صایب تدبیر صدر بند و بست صوبه بواقعی پرداخته چونکه نواب
موصوف مع لشکر بصوبه رسید خان مذکور عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت بجاگیر پدر خود
که همین پرگنه بالاپور کلان بود شتافته باز از آنجا بلا توقف سمت حیدرآباد رفت
و محمد خان پنی قلعدار دار الاماره را با جمعیت خود مع رفقای شجیع و الا فطرة در صوبه
گذاشته برای جنگ تاکید آکید ساخت پس قلعدار و آن شجیع مع دیگر نایکان از نواب
به بهانه ماهیانه نه ماه که در غیبت حاکم رسوم نوکری ادا کرده بودند بحث و تکرار در میان
آورده تا آدای حق خود اندرون حصار دار الامارت باز ماندند و خفیه مستعد بجنگ
گردیدند چون نواب بر این معنی وقوف یافت پیغام فرستاد که ما از ایام مداخلت صوبه
مبلغ ماهیانه هزاریان و محافظان قلعه و مواجب سه بندی لشکر صوبه خواهیم رسانید حساب
شهور گذشته از صوبه دار ماضی باید گرفت ایشان قبول این معنی نه نموده دروازه های شهر

وقلعه را مضبوط کرده با سامان جنگ تیار شدند پس نواب که در سواد عیدگاه غربی شهر صوبه بالشکر
فرود آمده بود روزی با جمعیت خود بر حصار شهر پناه یورش کرده خواست که بکوشش نمایان
و تردد شایان داخل دار الامارة شود اما محافظان حصار آن طرف که ملازمان شجیع موصوف
بودند سعی مردانه بعمل آورده بدفع یورش کنان پرداخته سرخرو گشتند نواب از آنجا کوچیده در
راه مالن هیلی فرود آمده شهر و قلعه را گرد گرفت و جنگ تیر و تفنگ با قلعگیان انداخت اما در
هر جنگ محصوران مستحق مظفر و منصور می شدند آخر نواب باز از آنجا کوچ کرده بر سواد دکمن هیلی
که از قلعه الگنی رویه یک فرسنگ مسافت دارد فرود آمده بود که قلعدار اجهل منش با فوج همراهی
خود و جمعیت شجیع بعزم شبخون بر آمده باطلایه داران لشکر نواب درآمیخت و فیما بین ایشان
نبرد سخت رو داد از آنجا که قلعدار ناتجربه کار و ناآزموده جنگ بود از کمین داران لشکر غنیم خبر
نداشت راست سمت خیمه نواب در تاخت و شجیع دانش آگاه و سید پیر کلان با چند سوار
و پیادگان فیل سواریش را گرد گرفته شتافت پس لشکریان نواب از اطراف هجوم آورده
صدای کاوکاو برداشته با یکدیگر در افتادند بعد کشمکش و جهد بلیغ سر قلعدار بتاراج رفت
و شجیع موصوف و سید معروف نیز شهید شدند وقوع این واقعه در سن یکهزار و یک صد
و سی و هفت هجری در آن حادثه عیال و اطفال شجیع شهید در پرگنه بالاپور مذکور بودند
چون این خبر بعباس قلی خان بن درگاه قلی خان که حاکم بالاپور بود رسید آن ظالم
بیرحم بر خانه شهید ظلم کرده مصیبت زدگان را بی سبب بنجایند و جمیع اسباب ثروت
حتی که سامان ضروری خانگی از جنس پارچه و قسم ظروف و زیور وغیره یکقلم غارت ساخت
سوای این ظلم هر دو برادر یعنی پسران شهید را که کلان شهباز صاحب نامی هشت نه ساله و
حیدر علی صاحب سه چهار ساله بود گرفته اندرون نقاره قید کرد و بالائش چرم دوخته

نبواخت بالغرض بانواع عقوبت بیچارگان یتیم را بامید اخذ زر حیران و پریشان نموده نام مردم آزاری خود اطراف جهان مشهور ساخت پس اهلیهٔ شریفهٔ شهید بانی یکی معتمد خاص خود حقیقت مظالم و تعدی حاکم ظالم بالاپور و مظلومی و گرفتاری جگربندان به حیدر صاحب کلان برادر زادهٔ شوهر خود که در سرینگ پٹن بود گفته فرستاد صاحب موصوف باطلاع شهادت عموی خود و خرابی حال پسران آتش تاسفها و حسرتها خورد دل خور و خواب بر خود ناگوار دانسته به پالیکار میسور مستغاثی گشت و او عرضی متضمن رهائی مستورات و مخلصی پسران شهید به حاکم سرا نوشت تا نواب موصوف آن ظالم بیرحم را متنبه ساخته و از عذاب آخرة ترسانیده بواسطهٔ خود رهائی بخشد و اما مخفی نماند که راوی دیگر چنین روایت کرد چون نواب درگاه قلی خان گشته شد و پسرش عبدالرسول خان بدون اطلاع حضور هوس ریاست صوبه سته چهار لک روپیه از نزد محمد خان سلیمان زای ساهوکار ساکن ارکاٹ بطریق قرض گرفت و لشکر فراهم ساخته بند و بست صوبه نمود و فتح محمد صاحب هم هیجده هزار روپیه بادای مشاهرهٔ برادری خود از ساهوکار مذکور گرفته تصرف خود در آورده بود چون از رسیدن نواب طاهر خان اطلاع یافت عبدالرسول خان عازم بالاپور می شد در آن حین ساهوکار مذکور برای زر خود مزاحم و حایل گردید و او هزاریان قلعه و سرداران لشکر صوبهٔ قلعه دار قلعهٔ دار الامارة را در باب دهانیدن مبلغ مذکور از نواب معز الیه بهر صورت که سبیلش خواهد شد تاکید کرده راه خود پیش گرفت چون نواب سید سرداران لشکر و هزاریان قلعه بحث و تکرار ماهیانهٔ خود ها و مبلغ ساهوکار در پیش آورده تا ادای مبلغ مذکور نواب را در دار الامارت بار نمی دادند و ساهوکار مذکور نیز افاغنهٔ خود را جمع ساخته مستعد بجنگ گردید فی الجمله بعد کشش و کوشش

به

بسیار آخر قلعه را مع صاحب شجیع جان خود در باخت و نواب یلغار کرده بیک حملهٔ دلاورانه داخل شهر شد اما هزاریان و میواتیان و ساهوکار مذکور ارک قلعه را مضبوط ساخته تا یکماه سعی کردند و کلید قلعه سوای ادای حق خود ها نه سپردند چون این کیفیت معروض حضور نواب نظام الملک آصف جاه گردید مبلغ ماهیانهٔ سپاه و سرداران و زر ساهوکار از خزانهٔ خود ترسیل داشته آتش فتنهٔ صوبه را بر نشاند پس بعد وصول مبلغ مذکور هزاریان کلید ابواب قلعه بنواب سپردند و ساهوکار زر خود بر فیل و اشتر بار کرده راه ارکاٹ سر کرد چون بپرگنهٔ بالاپور رسید احوال پسران شهید بدان موجب که سابق مرقوم شد ملاحظه کرد خود شفیع ایشان گشته مستورات را مع پسران شهید از قید رهائی کنانید اما فقط اثاث علاقه اش یعنی زنانه محل شهید را بسرینگ پٹن روانه کرده هر دو برادر را گرو در عوض مبلغی که شهید گرفته بود برد حاصل کلام آنکه چون ساهوکار بارکاٹ رسید و مستورات شهید فایز سرینگ پٹن شدند مفصل حقیقت تاراجی خانه و خرابی حال جگر گوشگان گوش گذار حیدر صاحب کلان نموده از مصیبت و بلای دو گونه نالیدند پس صاحب موصوف به دلاسای ماتم زدگان پرداخته مبلغ هیجده هزار روپیه بارکاٹ فرستاد و برادران مظلوم را از قید خلاص کنانیده نزد خود طلبداشت تا هر دو برادر بحالت شان مظلومی بیک لباس ضروری بخدمت ابن عم رسیده آرمیدند و صاحب معز بر هر دو برادر از پسران خود زیاده شفقت و عطوفت داشته پرورش می نمود و بطرز دولتمندانه ناز برداری ایشان منظور داشته کسب سپاهگری و اسپ تازی بیاموخت چون هر دو برادر بسن تمیز رسیدند شهباز صاحب از دختر خاندان خود کتخدا شد بعد چندی چون جوانمردان قوی بازو بر ذات اخوی بزرگوار خود بار زندگی و حوایج بشری

خود انداخته بسر بردن مناسب ندانسته خواه نخواه از برادر و والده رخصت گرفته مع برادر خود باز عازم پایان گهاٹ شد و از عبدالوهاب خان برادر خورد نواب محمد علی خان والاجاه بن انورالدین خان گوپاموی که صاحب جاگیر چیتور بود علاقهٔ نوکری پیدا کرده بسرداری هزار پیاده و دو صد سوار نام آوری اندوخته چندی بسر برده و برادر خورد خود را یعنی حیدر علی صاحب را سردار سوار مقرر کرده بود غرض هر دو برادر باتفاق تمام و اطمینان خاطر آسوده حال بودند چون در عهد حکومت نواب دلاور خان حاکم صوبه سرا پالیکاران بالاگهاٹ بزر پاشی صاحب صوبه را نرم ساخته باز از یکدیگر همت گماشتند چنانچه پالیکار میسور شش هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده فراهم ساخته پالیکاران شرقی میسور یعنی بنگلور واله و ماشتی واله وستی کال و کوڑی کال واله و ماکڑی درگ واله اتری و رگ واله وغیره را زیر ساخته همهٔ ملک مذکور در تصرف خود آورد بلکه رفته رفته تا متصل صوبه سرا فوج کشی نموده کوه مدگری که در تصرف پالیکار مڈکیسی بود گرفته علی صاحب نایک بن حیدر صاحب کلان را با سه صد پیاده و هفتاد سوار مع فیل و نقاره به بندوبست آن نواح و حراست کوه مذکور گذاشته بود در آنوقت حیدر صاحب برادران خود را که وقت ترقئ دولت بود از ارکاٹ طلب داشت قضارا همدرین روزها شهباز صاحب از عبدالوهاب خان به سبب قصور تعظیم و کسر شان و منزلت خود رنجیده خاطر گشته بجد و کد بسیار رخصت برطرفی گرفته بے علاقه شده بود و برحسب طلب اخوی بزرگوار مع احمال و اثقال و رفقای خود باعتبار تمام نزدش رسید پس صاحب معزالیه از مشاهدهٔ حال برادران بجنتا ور خوش و خرم گردیده از نندراج کارپرداز دولت میسور ملازمت کنانیده

بسرداری سیصد پیاده و پنجاه سوار نامزد ساخته بود چون در جنگ دیون هلی تعلقه بالاپور خورد که در قلعچه مذکور تهانه اش بود محاصره کرده حال بر محصوران تنگ ساخت در وقت یورش بر قلعچه حیدر صاحب کلان زخمی شده انتقال نمود کارپرداز مذکور برادری صاحب مرحوم هم به شهباز صاحب سپرده بندوبست تعلقه و حراست قلعهٔ نو تسخیر بذمه صاحب موصوف گذاشته خود مراجعت بسرینگ پٹن نمود اما صاحب معزالیه سواران را بسرداری حیدر علی صاحب برادر خود همراه لشکر کارپرداز روانه کرد و خود متعلقان را از کولار طلب داشته همونجا آسود چون زوجش بعد تولد دختری رحلت کرده بود درانولا عصمت شعاری را از اهل قرابت خود خواستگاری کرده بعیش و عشرت اشتغال ورزید و آن دختر نیک اختر را که از ناز و دولتمندی بسن تمیز رسیده بود به لاله میان نامزد فرمود و از بطن زوجه نو دو دختر و یک پسر که قادر صاحب نام داشت بوجود آمده بود حیدر علی صاحب سرینگ پٹن چنان راه سلامت روی می پیمود که همه اعیان راج بلکه مسند نشین یعنی راجه خصوصاً نندراج کارپرداز که خسر چک کشن راج و ڈیر مسند آرای آنوقت می شد شیفتهٔ حسن سیرت و بهادری صاحب موصوف می بودند که از همه جمعداران نایکواریان قدمای خود برگزیده زیاده شفقت داشته بدل در ترقیش میکوشیدند و ذات بابر کاتش را مقدمة الجیش میدانستند و اجازت جمعبندئ سوار و مردمان باره داده به حیدر علی خان مخاطب ساختند اما در رزم و بزم گاهی نندراج از خود جدا نمی نمود چون خان موصوف بسن نوزده ساله رسید برادر کلانش یعنی شهباز صاحب که مع وابستگان در دیون هلی سکونت داشت فکر شادئ کتخدائی برادر خود کرده

بتلاش بسیار از صوبهٔ سرا سید شهباز پیرزاده عرف شاه میان صاحب را که شش فرزند داشت یعنی سه دختر و سه پسر کلان ترین ایشان سید کمال مشهور بکمتو صاحب دوم مخدوم صاحب سوم اسمعیل صاحب مع متعلقان طلبداشته بدختر کلان نامزد نمود پس بادای رسوم شادی کتخدائی بطور دکنیان پرداخته آسوده گشت چون از آن زوجهٔ شریفه دختری تولد شده در ایام زاچگی بسبب غذای مخالف لقوه زده از کمر بدن زیرین بخوابید و منفذ تناسل مسدود گردید در فکر شادی دیگر بود درین اثنا نندراج رانبدولبست ملک پایانگهاٹ که جنوبی میسور است یعنی کلی کوٹ و کومیتور و پال گهاٹ و ڈندکل و غیره ضرور افتاده مع لشکر شتافت چون بعضی نایاران آنجا طریق بغاوت و سرکشی بیموده ملک و یران ساخته جلاء وطن شده بودند قریب یک و نیم سال به بندوبست آن ضلع و تنبیه نابکار البغی مامور و مقید بود جوانمردی و بهادری خان شجیع در آن مهم چنان بظهور پیوست که بزبان ادانی و اعالی طبقهای پرگوهر هزاران آفرین و تحسین بر فرق شجاعتش نثار گردید و در جلدوی این کوشش های نمایان به فیل و علم و نقاره و پالکی خاص و لوای مع اجازت فراهمی سوار و مردمان بار یعنی تفنگچیان سرلبندی یافت چنانکه سه چهار هزار مردم بار برقاعدهٔ فرنگ و هزار و پانصد سوار علیحده فراهم ساخته بفوج خاص نامزد نمود چون از انجا مظفر و منصور مراجعت کردند اهلیهٔ شریفه خان شجیع برضا و رغبت خود شوهر اقبال منظر را اجازت شادی کتخدائی دیگر داده درین کار مصر شد تا خان شجیع بصوابدید برادر کلان یعنی شهباز صاحب میر علی رضا خان قلعدار معزول گرم کنده را که در آنوقت بی علاقگی مع متعلقان در تعلقهٔ بارامحل اقامت داشت زادراحله و باربرداری فرستاده

طلبداشت

طلبداشت و خواهرش را بعقد مناکحت خود در آورد اما اهلیهٔ اول را بانوی خانه کرده باعزت و حرمت میداشت بلکه زیب خاندان خود میدانست و جمیع اهل قبایل شرایط تعظیمش بجا می آوردند و دیگران را که از اهل حرم خاص بودند با طاعتش داشته بود و خواهر دوم اهلیهٔ اول بسید برهان نامی طالب العلم منسوب شده فاما خواهر سوم را که ناکدخدا بود همدر آن فرزند بمیر علی رضا خان منسوب کرده بادای مراسم تهنیت پرداخت و تمامی برادران نسبتی و خویشان را از خود جدا نکرده هر کسی را بکاری و خدمتی مقرر کرده بود اما تا سه چهار سال خان شجیع را اولاد نشد آخر بذریعهٔ روح پرفتوح حضرت ٹیپو مستان ولی که برادر کلان حضرت حمید صاحب که در وسط شهر کنجن نگر عرف کنجی لیس پرده اند مشهور بچوک ارکاٹ آسوده اند و برادر سیوم آنحضرت حسین صاحب نامی در قلعهٔ رامی درگ بموضع ظهور آرمیده اند و کشف و کرامات و خرق عادات آنحضرت قدس الله اسرارهم در هند و دکن مشهور و معروف است از آرزوی فرزند سعادت پیوند کتخدایان مستمند ملتجی بجد ابوده نیازها و منت ها میکردند چون وقت قبولیت دعوت و ترقی جاه و حشمت بود تیر دعا به هدف اجابت نشست و شجر امید بار آور گردید

ذکر تولد پسر سعادتمند با دیگر کیفیات

الحمد لله والمنة بعد فراوان آرزو و فرط تمنا گلبن امید گل مراد آورد که کاشانهٔ دولتش بشمع سعادت منور شده و شام آرزو بصبح رجا مبدل گشت یعنی نیر برج دولت و حشمت شمع بزم جاه و عظمت به بیستم شهر ذیحجه در اول ساعت روز شنبه سن یکهزار و یکصد و شصت و سه هجری در قصبهٔ دیونهلی روشن شده ساحت تمنای پدر و عم و شبستان امید خاندان را نورانی ساخت و ابواب خرمی و خوشدلی بر روی خویش و بیگانه کشود

خان شجیع ازین موهبت عظمی جبین عجز و نیاز بر خاک منت سوده مراتب مراسم شکر و سپاس خالق جان آفرین تقدیم رسانیده تا چهل روز جشن همایون و محفل عشرت مشحون ترتیب داده در خزینه کشوده به بذل و نوال ملازمان و سرداران رفقای خود را یکسر توانگر گردانید

نظم

بزم شادمانی شاد بوده — زفکر این و آن آزاد بوده
چو شیشه صاف دل خرم نشسته — ز نقش فکر لوح سینه شسته
نه از گرد الم در دل غباری — نه از وهم و خیالش اعتباری
کشیده پای در دامان راحت — درون سر برده در جیب فراغت
در دل بسته بر روی تفکر — که کرده باده از جام طرب پر
همه اسباب عیش و کامرانی — مهیا بود شاهی و جوانی

غنچه دلهای دوستان ازین نسیم نشاط گل گل شگفت و روز بروز زمانه به برکت قدوم آن سعادتمند کوس ترقی جاه و اقبال در پیش در نواخت یعنی از آن روز خود بخود دولت و اقبال استقبال نمود چون همین انفاس بطون حضرت ٹیپو مستان پسر تولد شد ٹیپو سلطان نامش نهاده در پرورش و حفاظتش سر مو تجاهل و تغافل روا نداشت و در آخر همین سال نواب نظام الملک ناصر جنگ برای انتقام انور الدین خان گوپاموی صوبه دار ارکاٹ که بے سبب از دست ستم هدایت محی الدین خان مظفر الدوله همشیره زادهٔ نواب موصوف باغوای حسین دوست خان عرف چندا صاحب نایطه در میدان آنبور گڈه در سن یکهزار و یک صد و شصت و دو هجری قتل گردیده و نایطهٔ مذکور بسازش فرانسیس در ولبست صوبهٔ ارکاٹ را

متصرف شده بود و نیز بندوبست آن صوبه و تنبیه شرارت کیشان آن ضلع نیز منظمه همت خود قرار داده عازم کرناٹک پایان گهاٹ گردیده و همه پالیکار بالا گهاٹ و دلاور خان صاحب صوبه سرا مع سامان جنگی حضور طلبیدند از آنجمله کراچوری نندراج از طرف میسور و اله با لشکر گران و حیدر علیخان نهضت کرده بحضور رسیده شریک معارکه بود چون در میدان جنجی بقصور و فتور افاغنه کرپه و کنول نواب موصوف در سن یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری شهید شد پالیکاران کملکی مجرد وقوع این واقعه حیرت افزا بے اطلاع احدی راه دار المقرهای خود سر کردند و خان شجیع با جمعیت توپخانهٔ خود تا نصف وزد در لشکر پراگندهٔ شهید اقامت داشته بعد دریافت کماهی حقیقت از آنجا راه بالا گهاٹ گرفت و سه چهار شتر پر خزانهٔ عامره که بعیان غارت کرده میرفتند آنهارا تنبیه کرده داخل خزانهٔ خود نمود و مراجعت بسرینگ پٹن کرد

ذکر ترقی حیدر علیخان بهادر مع دیگر واقعات که در سن یکهزار و یک صد و شصت و پنج هجری روداده

چون در زمان ریاست چک کشن راج وڈیر مسند آرای میسور و کار پرداز کراچوری نندراج در اطراف میسور شرارت کیشان جمع شده هر جا سر بشورش بر داشتند و تعلقات سرکار را خود متصرف شده از حلقهٔ فرمان راجه سرکشیده بودند و بار سال زر پیشکش معمولی نمی گرائیدند خصوصًا دیوراج برادر نندراج طرق نمک حرامی پیموده پیرامون محل راجه نیز کی بندی کرده چند گولهٔ توپ بر در محل پراگنده بود اما نندراج بتایید و تدابیر عدو شکن خان شجیع اعدای دولت و امادرا از ریختن سا علاوه برین که در تمامی بندوبست و ملک شرقی میسور خلل ها و رخنه ها افتاده

تفصیلش اینکه چون نندراج از لشکر نواب ناصر جنگ بعد شهادتش بمرجع القهقری بمیسور شتافت و خان شجیع نیز تعاقبش مراجعت نمود شخصی گنگارام نامی فوجدار رای کوته وهسور و باگلور که مع جمعیت همراه نندراج بود از اثنای راه رخصت گرفته سمت تعلقات خود شتافته شیوهٔ بغاوت اختیار کرد بدستور قلعداران و پالیکاران آن اطراف خود سری گزیده بودند نندراج و دیگر اعیان ریاست متفق اللفظ والمعنی شده برای بند و بست آن ضلع سوای خان شجیع دیگری را تجویز نکرده که مصرع لازم شیر است سیر کوه و دشت * برین کار مامور ساختند و با جمعیت خاص او مع برادری شاهباز صاحب و خوب صاحب دکنی جمعدار دو هزار سوار و به مختاری کل امور رخصت کردند از آنجا خان شجیع شبا شب چون اجل ناگهان بر سر باغیان غنوده بخت رسید و دست و بازوی مردانگی و شجاعت برکشاده همه را از پا در ساخت و گنگارام بدانجام را رام خود ساخته بپاداش عمل شنیعش طوق و زنجیر نمود و بیک حملهٔ مردانه سر دیگر سرکشان را از بار دوش نخوت پوچ سبک ساخته سرنگون بر خاک عدم بخوابانید غرض بعرصهٔ دو ماه تمامی باغیان را اسیر و قتل کرده در قلعجات کوهستان آن طرف یعنی در کوهچه هولی درگ و چین رای درگ و رتن گیری و رامی کوته و هسور تهانهٔ مستقیم از ملازمان خاص خود گذاشته قلعداران معتمد علیه را در هر قلعه مقرر کرد و بوفور خزانه و شتر و افیال مظفر و منصور مراجعت به دار الریاست فرمود و همدران ایام اسد خان و سردار خان نامی و محمد عمر پدر محمد علی کمندان گهونسا از سمت ارکات به ملازمت رسیده بعمدهٔ عمده به رسالداری مردم بار مامور شدند

ذکر فوج کشی نندراج برحسب استدعای نواب محمد علی خان

سراج الدوله بسمت تهر نگر عرف ترچناپلی و ظهور شجاعت ذاتی خان شجیع در آن مهم و واقعه سن یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری آنکه

چون نواب محمد علیخان سراج الدوله والا جاه بن انور الدین خان شهید که از هنگام انتقال پدر و نواب ناصر جنگ شهید در قلعهٔ تهر نگر پناه گرفته بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب نایطه که بکومک فراسیس پهلچری از طرف هدایت محی الدین خان در بند و بست ملک ارکات در حیطهٔ تصرف خود داشت باراده استیصال نهال دولت محمد علیخان جرات پرداز گشته بچند فراسیسان و لشکر خاص خود که پنج یا شش هزار سوار و دوازده هزار پیاده بود بعزم تسخیر ترچناپلی همت گماشته نهضت نمود و قلعه را محاصره کرده مشغول مورچال و آتش افروزی گردیدند سراج الدوله بلاعلاجی چون چراغ صبحدم بی رونق و نور گشته محفوظ خان شهامت جنگ برادر کلان خود را نزد کارپرداز میسور روانه کرده بزبان اتحاد پیغام داد که اگر درین وقت اعانت ما نموده اعدای دولت ما را از پا در سازند و از جمیع امور بحمایت ما برخیزند بعد هزیمت غنیم و بند و بست صوبهٔ ارکات قلعهٔ ترچناپلی مع توابعش به شما سپرده شود و نیز تفویض چند تعلقه عهد و پیمان بکونر بندر دیونا پٹن که از قوم انگریز بود موکد ساخته از آنجا هم فوجی از اهل فرنگ طلبداشته بود نندراج کارپرداز میسور نظر بر هیچ ملک بهتر و زرخیز نموده از روی حرص ملک و مال بحکم آنکه فرد از حریصان نرود حرص ز زر و سیم بمرگ * تشنه از خواب همان تشنه جگر برخیزد * با مرا او و دیگر پالیکاران اتفاق کرد و بسیار خرچ نموده خود مع خزانه و توپخانه و لشکر که هفت هزار سوار و ده دوازده هزار پیاده بود بسمت ترچناپلی رو آورد اگر چه راجهٔ مسند آرا برین معنی رضامند نبود اما دلوای بیچگد

رفت و نواب محصوا از زر و آذوقه وغیره سامان ضروری هرچه که می بایست کمک کرد
و حیدر علی خان در هر جنگ شریک لشکریان سراج الدوله بوده کارشجیعانه بظهور می رسانید
و بارها برلشکر فراسیس و چندا صاحب شبخون زده هربار شکست میداد و قزاقان خود را
کرغازی خان بید سردار شان بود براطراف عساکر مذکور برای قزاقی تعین کرده بنادیق
وخیمه ها و راس گاوان وغیره اسباب می طلبید و در یک شبخون به تردد نمایان و
کوشش شایان و حملهای مردانه از فوج هراول فراسیس و ضرب توپ گرفته مظفر
گشت و در همسران خود سربلندی و نام آوری حاصل ساخت چون بعد قتل چندا صاحب
که در دلوای مندرف که سابق در همونجا بقسم کلام الله از منکارانی زن همشیره زاده
ترمل نایک حاکم مدهره عهد و پیمان بعدم فراحمت حالش درمیان آورده بدام خود کشیده
آخر از قول و قرار منحرف گشته دست تعدی و شهوت پرستی بر آن زن دراز کرده بود بدار
کشیده شد که آفت هارفت تاریخ اوست پس فراسیس راه پهلچری گرفت چون سراج الدوله
این ماده تاریخ است
فتحیاب و سرخرو گشت از قرار و مدار که بمیسور کرده بود به لطایف الحیل برگردیده برسانیدن
مبلغ زر و نقد یعنی مشاهدهٔ لشکریانش آنهم خرچ ششماهه پیغام فرستاد ننندراج براین مقدمه
لاحول خوانده بر عمل ناتجربهٔ خود پشیمانی کشیده فرمان داد که قلعه را محاصره کرده تسخیر سازند
پس خان شجیع و دیگر سرداران بهادرمنش از اطراف قلعه جنگ انداختند اما خان دانا
بعد منعکس شدن معامله از فراسیس را مصالحت و اتحاد نموده چند سپاهیانش را به کومک
خود طلبیده بود سوای این اسباب جنگ مثل توپ و بندوق و ضرب باروت برحسب ضرورت
از پهلچری قیمت می طلبید و گولنداز ان بی خطا و دیگر فرنگیان را از آن قوم طلبیده نوکر داشت
چون سه ماه دیگر بازار زد و خورد گرم بود و کمتو صنا برادر بستی خان شجیع همونجا بگلوله توپ

شهید شد آخر الامر نواب محصوا فکر دقیق بکار برده پیام داد که سردار معتمد خود را مع جمعیت برای
تهانه قلعه روانه سازید تا کلید ها بدیشان گذاشته مایه بند و بست ارکاٹ بحمایت انگریز روانه شویم
ننندراج دانست که افسون تدابیر و عزیمت مردانگی خود در دل ما برگشته اثر کرد همان زمان بخبث
خود نازان گتی گوپال که برادر قرابت خود می شد با و نینکٹ راو برکی و خوب صاحب جمعدار
و سید بدل دکنی جمعدار و امر سنگه را با جمعیت دو هزار پیاده و هفتصد سوار در بند و بست
قلعه و توابعش تاکید کرده روانه نمود چون ایشان نزد دروازهٔ قلعه رسیدند کلید قلعه پیش
ایشان فرستاد چون آن روز میان هنود بسیار بد و نحس اکبر و ساعت هم منحوس بود
ایشان عذر روز بد درپیش آورده گرفتن کلید ها بر فردا قرار داده مراجعت نمودند سراج الدوله
این معنی را که با یفای عهد و پیمان خود پرداخته شده از مغتنمات شمرده پس فردای آن اشخاص
مذکور بخوشی تمام مع جمعیت اندرون قلعه رفتند بمجرد داخل قلعه به بهانهٔ سوال و جواب
تنها گتی گوپال وغیره سرداران را طلبیده قید کرد و آلات حرب و ضرب ملازمان ایشان
را علیحده گرفته بعضی ها را براند و بعضی ها را مقید ساخت و باب قلعه بند کرده همت گرمیسو
چند گلوله توپ پرانید ننندراج بر فریبش غضب آلود و اندوهناک گشته تشویش تمام نمود دانست که
عاقبت کار چون کند آخر بهیچ اندیشه سود بهبود خود مشاهده نمود آخر برحسب صواب دید خان
شجیع ناکام و بی مطلب بسوی ستی منگل مراجعت نمود بحالت اینکه خود بجد و کد بسیار و بامید
بدست شدن بلاد ذخیره سه چهار لک هون رایگان صرف کرده آخر کاری نکشود و سوی دار اریاست
رفتن نتوانست راجه مسند نشین ازین معنی رنجیده خاطر شده خرچ لشکر از نه ماه فرستاد
لهذا عسرت خرچ بمرتبهٔ کمال عاید حال لشکریانش شده بود بجای مذکور اقامت ورزید همدرین
روزها بالاجی راو نانا سرکردهٔ پونا اول فوج کشی باین طرف جوی تنگ بهدرا نمود بعد بند و بست

صوبهٔ سرا نواب لاور خان را پرگنهٔ کولار جاگیر داده بلونت راو امیر خود را بضبط و ایالت
صوبه مقرر کرد چون ملک میسور را از وجود صاحب دولت شجیع خالی یافت بی باکانه و عدم
مزاحمت احدی دیهات میسور خراب تر از دل عاشق و ویران تر از خیال فاسق نموده
تهانه جات خود در هر قلعه مستقیم کرده بضبط و تصرف خود در آورد و راجه مسندنشین چون
دید که غنیم زور آور شده همه مواضعات متعلقهٔ خود را متصرف گردید و سوای قلعهٔ بنگلور و
ماگری و درگ و دار المقر در ضبط خود نماند و لشکر خود اطراف ترچناپلی بسبب ناتجربه کاری
و خودپسندی و لوای منقسم ماند سندراج را خطوط متضمن خرابی ملک و تاراجی رعایا و
برایا بار ها نوشته طلبید هر گاه او بمقتضای ننگ نخواست که سوای بند و بست امور خود
مراجعت نماید راجه از آنجا در کار قیام دولت خود فتور و قصور راه یافته بود سخت پریشان
حواس گشته بگذاشت کرور روپیه مقدمهٔ جنگ بصلح فیصل ساخته اگرچه غنیم با تمامی
لشکر خود معاودت به پونا نمود اما تهانه های خود و عمال از مکانات و قلعجات میسور برداشت
نه نمود بلکه از اول زیاده قایم کنانید و تمامی ملک چنان تاخت و تاراج گردید که هنوز آباد نشد
القصه چون سندراج به بستی منگل اقامت داشت سپاه لشکر بنابر مشاهرهٔ خود مزاحمت
بحال لوای رسانیده بر ڈیوڑهیش دهرنا نشستند لیلا و ایشان را بسخنان چرب و شیرین
فهمانیده نزد راجه روانهٔ سرینگپتن نمود اما خان شجیع را که بر ذاتش اعتماد تمام داشت هری
سنگه نامی جمعدار را که از قوم راتهور سردار صد و پنجاه سوار بود و پنج صد سوار خاص پایگاه خود
و دو هزار پیاده با خود داشت بسبب تهی دستی و عدم رسیدن مدد خرچ لشکریان کار
بجدی رسید که هری سنگه مذکور پاس نمک گذاشته برای اخذ مبلغ حق خود معه
برادری مزاحم خور و خواب لوای شده دهرنا نشست حتی در باورچیخانه خاص و

آب

آب بند ساخت و لوای بر عملش بی جگر شده از جنس پارچه و ظروف نقره و طلا که بنابر ضرورت
در سفر با خود داشت معه چیزی نقد در عوض مواجب ماهیانه اش داده او را برطرف نمود
چونکه جمعدار مزبور معه زر مرخص گشت و کامیاب از آنجا کوچیده مع احمال و اثقال براه سرینگ
پتن بفاصلهٔ دو کروه راه فرود آمده بود و همراهیانش شب بخوشحالی تمام که خالی از وسوسه
و دغدغه جسمی و روحی یافتند از حوایج بشری فارغ شده همه ها بر بستر استراحت دراز شدند
بوقوع این حال خان شجیع بهم بر آمده پیش لوای رفت و زبان طعن بر گشاده گفت که این
چه حرکت بود که تو کردی که لایق ارباب دولت نیست سوای اطلاع خیر خواه صمیمی ادنی نوکر
راج را بفروخت ظروف و پارچهٔ خاص که صریح کسر شان بود بی اثبات حق زر مشاهره رسانیدن
دور از صلاح و فلاح زیرا که یکی را چنین مراعات بی ثواب شوخ کردن بر دیگر جمعداران و سرداران
لشکر ابواب گستاخی کشادن است لازم که او را که پا از حد دایره بیرون نهاده و جوابی چنین
وقت بد بود تنبیه باید نمود اگر اجازت شود بسزا اش پرداخته آید که عبرت دیگران شود
و لوای بر این معنی گوش رضا نهاده التماس تنبیه اش نمود تا خان شجیع از آنجا چست برخاست
بفرودگاه خود آمده و پنج صد تفنگچیان را با سامان جنگی همراه خود گرفته راهی گردید و بیک
ناگاه بر سر غفلت شعاران اجل رسیده در تاخت و چنان شلک ها ریخت که بعضی از ایشان
بعدم بیدار بختی بر همون بستر خواب مست و پا زده بخواب فنا سر کشیدند بعضی از آنها
با تیغ و سپر چند قدم پیش آمده جان خود ها در باختند غرض تمامی مرد برادرش را معه جمعدار
نمکحرام مذکور نه تیغ و هدف نوک سنان ساخته احمال و اثقال و آلات حرب و ضرب از سامان
ایشان مع نقد و ظروف و اجناس فراهم ساخته پیش لوای آورد و لوا سوای اجناس و
ظروف و نقد سرکار خود دیگر سامان مع اسپان آن جماعه معدوم بخان شجیع ارزانی

داشت پس آن شجیع دانا بتدابیر عدو مالی و شمشیر زنی مشهور عالم گشت بعد چندی یوم روزی
دلوای آن شجاعت منش را طلبیده برابر خود بر مسند نشاند و مشورت صلاح کار خود کرده شکوهٔ
تهیدستی و عسرت خرچ روزمره در پیش نهاد خان شجیع پس سرانجام این امر یعنی تحصیل زر بذمه
همت عدو گداز خود گرفته چون شیر غران مع دلاوران خود سمت پالیگاران نهضت نمود
و در عرصهٔ یک سال همه نایمار و تاپله‌ها را زیر و زبر ساخته مبلغ خطیر گرفت و از انجمله کسی
که بخیر خواهی تمام استقبال نموده برحسب خواست فکر ادای زر کرد او را از جان و مال
امان بخشیده و کسیکه پا از جادهٔ امرش بیرون گذاشت و منتظر اجازت و فرمان راجه
مسندنشین بوده برسانیدن زر راضی نشد بزور بازو ملکش چنان خراب و تاراج گردید که
نام او و اولادش از جریدهٔ روزگار حک گشت بر پالیگاران تعلقه هینی و پیره پاچی که سخت
سرکش بودند بحسن تدابیر عدو مال در تاخته آنها را مع عیال و اطفال و خزانه و دیگر اجناس
اسیر کرده زنده آورد و در بعضی جای قلب آن نواح از چوب کلان و تخته‌های گران قلعچه‌ها
که باصطلاح دکنیان لکڑکوٹه گویند بنا ساخته تهانهٔ خود گذاشت و اطراف و جوانب آن سمت
شهرت و عبرت سیاست که از لازمهٔ ارباب ریاست است در انداخته ملک بضبط و باغیان را در
اطاعت خود در آورد و نندراج از این فتوحات که بحسن سعی خان شجاعت نشان مبلغ خطیر
بهم رسیده بود خوش و خورم گردیده خط مبارکباد تسخیر ملک پالیگاران یعنی مع کروز روپیه
نذر نزد راجه روانهٔ دار الریاست کرده نصف سپاهی خیالات از جیرهٔ حال خود بست
باز بعد چندی خان شجیع را برای بندوبست طرف ڈنڈیکل و پال گهاٹ وغیره مع فوج
روانه کرده بود در آن اثنا دیگر اعیان میسور که نزد مسندنشین بودند به تیمم تفتیش غیبت
و تحریص طلبیدن نندراج کرده از راجه خطوط طمانیت و تسلی خاطرش مبرجا مع رسانیده

ترسیل

ترسیل داشتند چون دلوای مذکور هم از مدت امتداد که عرصهٔ دو سال منقضی شده بود بتردد و رنج
سفر درمانده و تمنای ملاقات فرزندان و وابستگان که در قلعهٔ دار الریاست سکونت داشتند در دل
از حد بیشتر داشته فرصت وقت بمحبت بمجرد ورود خطوط راست بر جناح تیهیا کانه فایز
دار الریاست گردید و خان شجیع را که به بندوبست پالیگاران همت گماشته بود خطوط
مراجعت علی اسرع الحال ترقیم و ترسیل ساخت چون خان شجیع بر روانگی نندراج
به دار الریاست اطلاع یافت خود هم از ضبط و بسط آن نواح زود فراغت حاصل ساخته جمعیت
خاص که دو سه هزار سپاه بار و پنج صد چیٹی کار و دو صد کلاه پوش هر فرقه که از ملیچری و کوڈیال بندر
وغیره بزر پاشی بسیار طلبداشته بود و چهار هزار پیاده کرناٹکی و هشت صد سوار و چهار پنج ضرب
توپ جلوی کوچ بکوچ طی منازل کرده رسید و در سواد مانامندرف سرینگ پٹن فرود آمد
و در آنوقت احوال دار الریاست و آن دولت چنان بود که در بندوبست ملک شمالی تصرف
مرهٹه تا جهتر کره راه صوبه سرا از قلعه چهار فرسنگ فاصله دارد رفته و عمال غنیم بندوبست تعلقه
و موضع کرده تحصیل زر کامرانی می نمودند و گوپال راو مرهٹه ناظم مرج که به بندوبست صوبه سرا بعد
عزل بلونت راو متعین شده بود باز لشکر کشی کرده قلعهٔ بنگلور را محاصره ساخته اماسری نواس
بن نگٹ راو برکی که قلعه دار بنگلور بود دل از دست نداده قلعه را مضبوط کرده بدلدهی و تسلی خاطر
محافظان برج و باره پرداخته بدفع غنیم تردد شایان بعمل می آورد و اعیان دولت میسور بجز ملی
عقل و هوش گم کرده چون پیرزنان خفتان صفت انتظار مرد میدان شجاعت می کشیدند
چون نندراج و خان تهور کیش فایز دار الریاست شدند گوی در قالب منتظران جان تازه آمد
پس همسایه دفع دشمن دولت مشورتها کرده تمامی سرداران وجاهت داران را طلبداشته در بندوبست
ملک از دست رفته و تنبیه اعدا مشورت پرسیدند جلگی سرداران سپاه پیشه جواب دادند

اگر خود بدولت بر فیل سوار شده رزم آرا شوند ما همه گرد فیل در جان نثاری قصور نخواهیم کرد و الا ما هم
طاقت کجا که با جمعیت های قلیل خود مقابله از افواج کثیر مرهٹه نموده شود

ذکر شکست یافتن مرهٹه یعنی گوپال راو در سواد بنگلور بزور بازوی خان شجیع و باز منتقل شدن تعلقات و مکانات مقبوضه مرهٹه مع دیگر کیفیات و واقعات سن یک هزار و یک صد شصت و هشت هجری ۱۱۶۸ آنکه

چون اعیان راج از تمامی سرداران لشکر خود چنین سخنان نامردی گوش کرده مایوس شدند و خان شجیع را طلبیده بر این ماجرا اطلاع داده در صلاح ملک و مال یاوری جستند هر گاه خان شجیع بلا تأمل سرانجام این مهم بر ذمه همت والا نهمت خود گرفت و راجه مسند آرا بعد هزاران هزار آفرین و تحسین به سینه خود کشیده بخطاب خان بهادر خوانده مکرر التماس در بند و بست ملک و تنبیه اعدا نمود و علم خاص لشکر و خیمه خاص خود با مسند زرین و لوازمه آن مع خزانه و توشکخانه و فیلخانه وغیره بیرون قلعه فرستاد پس خان بهادر را سپه سالار مقرر و به هر امور مختار کل کرده پان رخصت داد و از دیوان خانه خاص تا ڈیوڑهی مع اعیان پا پیاده آمده وداع نمود آری **مصرع** هر که شمشیر زند سکه بنامش خوانند چون خان بهادر و شهباز صاحب فقط به جمعیت های خود بیرون قلعه رفته در میدان کرمکیٹ فرود آمدند پس راجه و دلوای همه جمعداران را با طاعت سپه سالار شجاعت شعار فرمان داده حرف رخصت بر زبان آوردند تا از انجمله خوب صاحب دکنی جمعدار و سید بدلی که از قید نواب محمد علیخان مخلصی یافته رسیده بودند و جماعت ایشان سه هزار سوار بود و رحیم صاحب و یعقوب صاحب و امر سنگه و میر بجلی با جمعیت های خود و سامان

جنگی مستعد همت سپه سالار بهادر شدند بدستور چند سران پیادگان و مندیل کلاه پوش مع رساله خود بر فاقت بهادر اقبال مند همت گماشتند و دیگران بحث و تکرار مبلغ ماهیانه در پیش آورده در دار المقر ماندند پس سپه سالار موصوف همون جمعیت قلیل که چهار پنج هزار سوار و دوازده هزار بار و پیاده و شش هفت ضرب توپ بود بلا تأمل بر وت مردانگی را تاب جسارت داده سمت بنگلور کوچ کرده در دو سه روز به بند و بست تمام در سواد چن پٹن فرود آمد مرهٹه از ین معنی خبردار شده پانزده هزار سوار را بمقابله روانه نمود چون خبر ورود افواج مرهٹه رسید سپه سالار ذی همت از آنجا کوچیده در جنگل بُرڈی چون شیر گرسنه اقامت ورزید روز دیگر خبر واقعی فرودگاه افواج مرهٹه طلبیده شب با یکهزار مردم بار و چٹی کار و دو صد کلاه پوش خود بدولت از عقب شان تاخته چنان زد که اهل غنیم تمامی اسباب گذاشته رو بفرار نهادند و بعضی ها اسیر و قتیل شدند پس از آنجا بعد شبخون که عین تدبیر عبرت نمائش بود کوچیده فائز بنگلور گردیده در سواد بسون گوری فرود آمده خط طمانیت خاطر متضمن رسیدن خود بتنبیه غنیم دولت موسومه سرخیل قلعه دار محصور ترقیم و ترسیل نمود چون او از جنگ مرهٹه عاجز آمده کمی رسد و ذخیره نزدیک بود که قلعه بغنیم سپارد و بملاحظه نشان حیدری خاطر جمع شده چند توپ خوشی رو بطرف لشکر مرهٹه پرانید و مرهٹه از رسیدن کومک قلعه خبردار شده دل از تسخیر قلعه و مورچال برداشته بتدبیر شکست فوج کمک در افتاد و بفاصله دو فرسنگ بر راه سوندی کپه به بند و بست تمام فرود آمده بود روز دیگر صبحی سپه سالار شجیع لشکر خود را آراسته میمنه و میسره بدلیران جنگ آزموده سپرده توپخانه را برو داشته بجانب لشکر مرهٹه رو آورد او هم خبردار گردیده به آراستگی افواج خود پرداخته رزم آرا گردید اما از شلکهای توپ و تفنگ شجاعت منشان که چون

قطرات باران میریختند همت درباخته تاب مقاومت و مخاصمت در خود نیافته بگذاشت بعض اسباب و دیگر زر نهاد و سپه سالار شجیع ظفریاب شده مع اسباب گذاشته او بفرودگاه خود مراجعت نمود و سرنیواس قلعدار را بلطایف الحیل و به بهانهٔ ملاقات طلبیده همراه لشکر داشت و کبیر بیگ نامی را از رفقای خود بجاست قلعه مقرر کرد و غنیم منهزم باز لشکریان مفرور خود را فراهم ساخته بسواد نله منگلا مستعد و آماده جنگ بود سپه سالار شجیع از بنگلور کوچیده و بدست فرسنگی راه بالاپور کلان فرود آمده تا دو روز توقف ورزید و شبی قابو یافته بازو تاخت و بشلک های اتواپ و بنادیق صاعقه بار و بان های آتش فشان چنان لشکر غنیم را منتشر ساخت که هوش و حواس مردانگی همه ها چون رنگ گل از خود پرید حتی که لشکریانش همه اسباب جنگی و احمال و خیام وغیره گذاشته آوارهٔ دشت فرار گشتند سپه سالار مظفر بر آمد و سردار لشکر مرهٹه بهر طور از آن مهلکه جان خود بسلامت بیرون برده بجنگل شتافت و بعد ده پانزده روز باز بفراهمی سوار و پیاده پرداخته بعزم مقابله مستعد گردید در آن اثنا از پونه خبر رسید که چون ولیسواس راؤ بهاؤ سداشیو پسر کلان بالاجی راؤ ناناکه لوای خودپسندی و گردن نخوت در ممالک هند برافراشته به سه لک سوار و پیاده پنداره و سی صد ضرب توپ بسمت دهلی تاخته دار الخلافه شهنشاهی را غارت ساخته آخر از دست قدرت احمد شاه درّانی که در آن زمان شاه میشود با چهار دسته ابدال که فی دسته دوازده هزار سوار مقرر است در رسیده بود در میدان کنج پوره تعلقهٔ پانی پٹ کرنال سزای معقول یافته آنچنان خراب و پامال شدند که نام و نشان جملگی از جهان هستی ناپدید گشت و بالاجی باستماع اخبار شکست فاحش و انهدام بنیان دولت و تاراجی لکوکها مردم مغموم و پریشان خاطر شده بود آخر الامر از بس تالم و تشویش جنونے پیدا کرده

بسا

بساط حیات به آه و حسرت در پیچید پس گوپال راؤ از این سانحهٔ وحشت اثر تاب مقابلهٔ لشکر غضنفر نشان در خود ندیده آوارهٔ دشت ادبار گردید یعنی مع اسباب و لشکر باقی خود مراجعت به سرا نمود و در ملک میسور از مردمان خود اثری نگذاشت سپه سالار تعقیش کرده تهانجات مرهٹه را از قلعجات تعلقهٔ میسور بعضی بجدال جنگ و بعضی بجلا العبرت نمائی بر داشته قلعداران و عاملان خود را جابجا نصب کرده مظفر و منصور مع اسباب غنایم اعدای مفرور به تسلط خاطر و اطمینان ظاهر مراجعت بسریرنگ پٹن نمود و مربے بند و بست کارخانجات دار الریاست چنان بود که همه جمعداران سوار مع جمعیتهای خود که مجموعه سه چهار هزار مردم بود تیار شده بنا بر زر مشاهره خود با البواب دریچهای قلعه مضبوط ساخته مزاحم کار و بار هر فریق گردیدند و سرداران بر ڈیوڑهی های راجه و دلوای ابتر ها آراسته به بحث و تکرار مستعد بودند و احدی را از اندرون قلعه بیرون نمی گذاشتند و کسی را از بیرون اندرون بار نمی دادند سپه سالار صاحب شوکت بر بے اعتدالی و بدسلوکی این جماعه برآشفته در فکر تنبیه معقول آنها بود درین اثنا چونکه راجه نندراج از آن شجاعت منش طمانیت کلی میداشتند بزبانی زن تره فروش خرابی حال خود و مزاحمت بیوفایان گفته فرستاده التماس تدبیر فیصلهٔ مقدمهٔ آنها ساختند شجیع حیدر دل مراسم خاطر جمعی و سخنان تسلی و دلداری و دلدهی آنچه که مناسب حال و وقت بود از زبان بے کین مودی ساخته پیغام خیرخواهی داد پس روز دیگر بجمعداران هنگامه آرا پیام فرستاد که ما هم حقدار این دولت ایم که از چند ماه بے مشاهره و بے خزانه سرکار سرگرم کار و خدمت بوده ایم اگر اجازت دهند بشرکت شما پرداخته بند و بست مقدمه خود هم کرده آید لیکن یقین شمارند که تا در دیوانخانه و محل زنانه ایشان گلولهای آتش فشان و بانهای اجل نشان چون اقطار امطار نبارد و دو شلک اتواپ بنادیق در سر نخوت و لوح ایشان چون ابر غلیظ

نه بیچید هرگز راه راست نخواهند پیمود اگر شما باقبال این معنی بپردازید فهو المراد و الا اطراف
قلعه پوره ها و پیٹهه ها هم خوب آباد هستند سوای این از تمامی ملک میسور اگر خواسته باشند
بی رنج و تردد مواجب خود توانم گرفت چون جماعه داران سخنان عبرت انگیز آن شیر صولت
گوش کردند ترسیدند مبادا که بر خانهای خود که در بهادرپوره نزد عیدگاه قدیم که غربی تیری
محمد علی کمیدان خوب آباد بود و در سومار پیٹهه بنا ساخته بودند فتنه برپا شود و پس اجازت
آمدن قلعه بعد دو دی چند در دادند تا آن غضنفر صحرای دلاوری با دو ضرب توپ جلوی
وشش هفتصد بار و دو صد پیاده نیزه بردار داخل قلعه گشته جابجا از ملازمان جوق جوق
گذاشته نزد راجه و دلوای رفته بدلاسا و دلدهی ایشان پرداخت و از تمامی جمعداران
هم سخنان چرب و شیرین ادا ساخته و تالیف قلوب خاص و عام نموده باز بفرودگاه خود
مراجعت کرد روز دیگر با همین قدر مردم جلوی اندرون قلعه آمد و جمعداران را گفت که بر
ڈیوڑهیهای زنانه راجه و دلوای کسی نیست من پیادگان خود را در آنجا میدارم تا سبیل
رسیدن آب و اشیاء ضروریه محالات بند شود همه با قبول این معنی نمودند پس دو هزار
پیاده را با سلاح اندرون طلبید و بر ڈیوڑهی های زنانه راجه و دلوای چوکی نشانید غرض
در دو سه روز بند و بست هر راسته و چوکی گرد محل خاصه کرده روزی در دیوان خاص
رفت و چند همراهیان خود را به بهانه دهرنا در اندرون دیوانخانه که چتر ڈوری نامند قایم کرد
خود یکایک بیرون آمد و جمعداران را گفت که مقدمه ما و شما فیصل یافت باید که حساب تقرر
ماهیانه داخل دفتر توشکخانه و خزانه نموده زر خود بگیرید و بسترهای خودها را ازینجا بردارید
مع وکیل رساله و یک متصدی خود به کچهری حاضر شوید تا مقدمه شما از روی حساب
ماهوار تفصیل نموده آید اگر خیال دیگر در دل داشته باشید عاقبت کار خود ندامت برید

این بگفت و ملازمان خود را فرمان داد که جمعداران مع یک وکیل و متصدی در کچهری حاضر و [illegible]
دیگر کسان را بیرون قلعه برانید چون دلیران جلادت نشان جوق جوق صف آراسته
طنبور و مرفه زنان و بنادیق جنبان در هر بازار و محله گردیدند جمعداران از مشاهده رنگ
آنجا رنگ بر رو شکسته حسب الایماء و استرضای خاطر والا عمل کرده با یک و نویسنده حساب
به کچهری حاضر شدند پس تجمیع دانا خود بکچهری نشسته حساب ماهوار برادریهای هر هر
جمعدار دریافته نویسانیده فرد یادداشت آن نزد خود گذاشت و برای موجودات
جماعتهای ایشان را طلبیده چون جماعه دار هزار سوار را هشتصد سوار و پنج صدی را
سیصد سوار و دو صدی را صد سوار موجود بودند ما زر ماهوار با ساز و تش متصدیان
توشکخانه و وکلای رساله های خود را از روی حساب تغلب برمیگرفتند چون محاسب روشن
ادراک بر این سررشته علی فتوح وقوف یافت بر عین متصدیان توشکخانه بهم برآمد و
چهره نویسی های هر هر جمعدار و جماعت تا هنگامه آنها مواجب باه بی موجود وضع کرده فیصله
حساب ساخت ازین بر جماعه دار مبلغ زر خطیر سرکار فاضل گردید و در عوض زر سرکار
اسپان و شتران و خیام و ظروف و پارچه از روی فرد یادداشت گرفته برطرف ساخت و
جمعداران که در رزم و بزم شریک خود بودند آنها را مبلغ مشاهره بیک آیین بالنیده باز بحال
نمود چون جمعیت پنج شش هزار مردم تاراج گردید راسان ایشان را داخل اصطبل خود
کرده در عوض آنها بفراهمی بارگیران متوجه گردید و از فکر دور و دراز وارست

ذکر رنجیده خاطر شدن ننده راج مکر از داماد خود و رفتن او به قلعه میسور و جنگیدنش از رساله تجمیع آخر اسیر شدنش و منتقل شدن تعلقه

آمدن کل و ضلع باره محل در سرکار خداداد مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و شصت و نه هجری واقع شده

چون سپه سالار بهادر منش بحسن تدبیر عدو مال و شوکت خداداد دغنیم دولت را شکست داد و ملک از دست رفته را باز بدست نمود و بند و بست دار الریاست بوجه احسن بعمل آورد چه بیشتر ملازمان اوباش منش را از آن دولت ور ساخته بجای خود آسوده همراهان ایام راجه مسند نشین بسبب مایوس گردیدن از مقدمه ترچناپلی که باوصف زیر بار خرچ کثیر کامیاب نه گردید سخنان رنجش آمیز باز به نندراج شنوانیده سخت برهمی خاطر خود وانمود که نامبرده به بیکار آزمائی خود نادم گشته بجد و کد بسیار پیرانه سری را وسیله خود ساخته رخصت میسور گرفت و از جمیع مقدمات ملکی و مالی خود را بیدخل ساخته در قلعه مذکور اقامت داشت و چند ملازمان ضروری که دو هزار پیاده و پنج شش صد سوار و پانصد جوان بازبرد خود نگاه داشت دیگر اعیان راج مشورت کرده در فکر گرفتن اسنادِ مهری و سکه های دیوانی نندراج در شدند خصوصاً کهنڈی راو نامی زناردار که مشرف لشکر سپه سالار شجیع بود همه را ترغیب و تحریص در این امر مشیر کرده ولی نعمت خود را همدرین مشورت با خود متفق ساخته همه یک زبان به راجه التماس این معنی نمودند و او بر حسب التماس ایشان عمل کرده از نندراج اسناد پردهانی یعنی صاحب دیوانی طلبداشت و چنان جواب داد که اسناد در عهد ریاست شما بمانه رسیده بلکه از جد امجد و آبای شما با جد ما طبقه بطبقه حاصل گشته اعاده آن تحصیل حاصل است هرگاه ما بجمیع امور نظامت دولت شما و بند و بست مهمات ریاست از خود گذاشتیم یقین تصور کنید که بوسیله اسناد مزاحمت بحال هیچکس نخواهیم رسانید و این قرطاس

پارینه را چون مسوده مبتدیان شمارند خود بدولت تجویز کار پردازان دانا هر کسی را که لایق کار ضبط دولت بینند مقرر فرمایند و این ضعیف مسرف نادان را از کشمکش هرج و مرج واگذارند چون همه را آماده کساد منزلت و کسر جاه خویش بودند نوعی گوش گذار راجه ساخته مزاجش بر آن آوردند که سپه سالار شجیع را بتملق بسیار بسر خوانده بنا بر گرفتن اسناد مهری و سکه ها رخصت نمود پس سپه سالار موصوف از آنجا با لشکر خاص خود آن طرف کوچیده به نندراج مفصل از طرف خود از ین معنی ایما ساخت که بالفعل مزاج راجه را بعضی بدخواهان برغلانیده و آواره ساخته بر اخذ کواغذ اسناد و سکه آورده اند پس لازم می نماید بلکه صلاح همین است که اسناد خود را بمعرفت خیرخواه صمیمی بگذارند و از ین طرف خاطر جمع دارند چون او با قبال این معنی نپرداخت لاچار اجازت راجه منظور داشته قلعه را گرد گرفت و فکر مورچال نمود از اطراف تیر هوایی بنا ساخته توپخانه نصب کرد و باز هر چند بعدم مناقشه و پرخاش اندرز عاقلانه ادا فرمود اما او راه راست نه پیموده از مصلحت و صوابدید آن والا دانش و فرهنگ پهلوتهی ساخته آماده جنگ گردید و اتواپ طرف لشکر سپه سالار موصوف سر کرد پس آن شیر میدان شجاعت فرمان داد تا غازیان شیر دل تهور منش از اطراف جنگ توپ و تیر و تفنگ انداختند پس آتش فتنه از هر دو سو افروخته شد آخر الامر شجیعان بی باکان بزور دلاوری و قوت بازو بر محصوران هنگامه رستخیز برپا ساختند کار پرداز محصور پس از سه ماه از آنجا که آذوقه و ذخیره مع اشیاء دیگر اغذیه و اشربه و ضرب و باروت کلی کرد بحلقه انقیاد در آمد و بر حسب استرضای هواخواهان خود مع زنانه سوار شده به لشکر شجیع دانا رسید و قلعه را خالی ساخت پس آن صاحب شوکت در قلعه تهانه خود گذاشته او را همراه خود بدار الریاست آورده مقید ساخت

وحسب الاشاره راجه بلطایف الحیل ازاو اسناد دیوانی باو دیگر کواغذ گرفت بایسته صواب
راجه و بتصلاح اعیان و لنش کهنڈی راؤ ننار دار که دولتخواه قدیم بود نمک حلال تصور
کرده سپرد او نمود و در امور بند و بست ملک که بعد اطلاع خود بدولت بهرام اقدام نماید
تاکید آکید ساخته فارغ گشت اما از شعبده بازی فلک ناهنجار و زمانهٔ بدکردار که هر آن
و زمان رنگی تازه برروی کار می آرد غافل بود چونکه نندراج اسناد دیوانی بملازمان
سپه سالار سپرده بیباق گردیده بود اقامت در ان ریاست کسر شان و منزلت خود
دانسته بلطایف الکلمات رخصت حاصل ساخته بجاگیرات خود که متعلقه یعنی
کنگور و پریاپٹن وارکل گوڑه مع اجنبٹی درگ که از وقت فساد چندی بضبط در آمده بان
جاری شده بود عازم گردیده بقصبهٔ کنور سکونت داشت و فوج ضروری برای بند و بست
کارخانجات خود که شش هفتصد سوار و دو هزار بار و سه چهار هزار پیاده کرناٹکی فراهم
کرده آسوده کامرانی می نمود درین روزها سراج الدوله محمد علیخان والاجاه باسازش
انگریز بعزم تسخیر پهلچیری فوج کشی نموده بود و آیس کیلی را بخدمت سپه سالار که صیت
شجاعت و کارآگهیش در اکناف عالم رسیده و شهرت نام آوری آن والافطرت
معروف هند و دکن گشته بود فرستاده التماس کومک نمود و دو پرگنه یکی چنجی و دیگر
تیاگ گڈه که در علاقهٔ خود داشت محاصلش بشکر کومک واگذاشت سپه سالار عاجز نواز
انگشت التماسش را بجای قبول نگین تر ساخته سه هزار سوار و شش هزار مردم بار و دو
هزار پیادهٔ کرناٹکی بسرداری سید مخدوم برادر نسبتی خود با وفور سامان رسد و آذوقهٔ لشکر
و اسباب شایستهٔ اعداشکنی روانه پهلچیری نمود چون صاحب مشارالیه مرخص گشته
مع اسد خان مهکری نایطه که در ایام سابق نوکر حاکم کرپه شده بایالت ضلع باره محل

نامزد

نامزد گشته بود و در شجاعت و دلاوری یکتائی داشت و در رفقانوازی عدیل خود نداشت
بنابرآن شمهٔ از شجاعت و احوالش سمت ارقام می یابد چون عبد المجید خان از دست
بلونت راؤ مرهٹه کشته شد امرت راؤ نامی سردار مرهٹه بموجب تاکیدش با پنج هزار سوار و دو
هزار پیاده بضبط ضلع باره محل فوج کشید و بخان شجیع نوشت که زود قلعه خالی کرده بخود
سپارد آن تهورمنش از رگ حمیت فوجداری بحرکت آمده به ستجده سوار هیچ توهمی از آن لشکر
بخاطر راه نداده مانند شیری که در گلهٔ آهوان افتد حمله آور گشته مخالفان را از حوالی معمورهٔ
ترپاتور متفرق گردانید و فوراً سر او مذکور از پیکر بدن جدا ساخته بر سر نیزه نمود چون بعد
چندی عزیز خان بخششی بر آن شجیع حسد برده خود بایالت آن نواح نامزد شده سید
خان و لاور از خود نوکری گذاشته برای ویلور سکونت داشت سپه سالار موصوف مساعده
مع باربرداری فرستاده بخواهش تمام طلبیده نظر بشجاعتش متعین سید موصوف کرده
بود با سامان جنگی به بنگلور رسیده دریافت که پالیکار آنی کل بریاست مغرور و معجب گشته
بر رعایا دست تطاول دراز کرده بلکه شیوهٔ حق تلفی ملازمان خویشان خود مرعی داشته
بیباک بود صاحب معزالیه فرصت وقت مغتنم انگاشته یکایک در تاخت و بیک شب پالیکار
آنجا را گرفته بدار الریاست روانه کرد و در قلعهٔ او تهانه گذاشته پیشتر کوچید و در ان اثنا خبر رسید که
ملک باره محل از دست ستم عزیز خان چشمی چیلهٔ محسن خان عرف موچامیان حاکم کرپه بی بند و بست
گشته همه رعایا تاراج شدند بعضی از آنها مستغاثی گشته در بند و بست آن ضلع بصاحب
موصوف التماس کردند چنانچه صاحب معزالیه اکثر عزم بند و بست آن نواح بدل مصمم
داشت اما در اقدام این امر جز حکم حضور متامل شد عرضی بحضور فیض گنجور گذرانید
سپه سالار موصوف بمجرد موصول و موضوح مضمون عرضی بلاتامل عنایت نامهٔ متضمن

بند و بست آن ملک ترقیم و ترسیل فرمودند صاحب مشار الیه از گهاٹ رای کوٹه بالشکر عبور کرده به بهرش رسید عزیز خان با جمعیت خود همه ملک گذاشته بی جنگ سمت کرپه فرار نهاد صاحب معز الیه در قلعجات کوهها ی باره محل تهانه های معقول بفوجداری اسد خان مهکری گذاشته خود متوجه بهلچری شد چنانچه بلا مزاحمت احدی از رعایا بمردانگی تمام بر فوج متعین مورچال انگریز شبخون زده مع سامان رسد وغیره داخل قلعه گردید چونکه محاصران بعد وقوع این واقعه خبردار گردیدند از آنواب بنادیق راه آمد و شد محصوران بر بستند با این صاحب موصوف بالشکر خود نزد دولی بور اقامت داشته حراست شهر بندر مذکور خود قرار داده بود اما در پرگنه جنچی که هجده کروهی غربی بهلچری و در آن زمان از ضبط افراسیس منتقل شده بتصرف ناظم ارکاٹ یعنی نواب محمد علی خان در آمده بود زیر حکومت صاحب معز الیه نبود و تیاگ گڈه که بمسافت بعید واقع شده زیر حکام گماشته او بود لیکن در ایام حراست شهر مذکور بعدم علف و کاه و کمی غله وغیره احوال لشکریان و دواب تنگ گردیده تمامی اسپ و تر بیدانه و گاه بعضی سقط و بعضی دم خیر شده بودند با وصف چنین خرابی سپاه حیدری کوشش مردانه بعمل می آوردند

ذکر فتور اعیان میسور و پیمودن طریق حرام نمکی کهندی راو زنار دار سفله مزاج مغرور در حق خداوند نعمت خود و آخر بپاداش عمل خود رسیدن او و فوج کشی اباجی پنی مرهٹه و ناکام فتنش که در سن یک هزار و یک صد و هفتاد هجری واقع شده

چونکه زنار دار بدکردار یعنی کهندی راو با افضال و عنایات اقبال عدو مال خداوند نعمت مفت سند دیوانی ملک میسور بی رنج و تردد یافت و اعیان ارکان دولت را از

استرضای خاطر و استصلاح خود منحرف ندیده دانست که بخت نیکو و طالع سعید یاری کرد و چرخ بکام خود میگردد باندک زمان از آنجا که آب برکه خورد زودتر گنده میشود و سگ را حلاوت لقمه شیر برنج گوارا نمی گردد بامید قیام دولت نکبت اثر خود از مخدوم قدیم برگردید و خود را مختار حل و عقد مهمات آن دولت تصور دیده بموجب پای مقدور از دایره بعد و حساب خود بیرون کشید و فکر آوارگی و بیمزگی کارخانه بل استیصال دولت خداوند نعمت خود بدل قرار داده براجه در خلوت التماس کرد که تا یک بمقدور بالفعل بیمین افضال و نوازش مهاراج ترقی کرده صاحب ملک و مال و لشکر شده است پس این معنی بصدق و سداد مخل امور ریاست با حشمت می نماید مبادا که شخصی اجنبی از اهل اسلام که غیر قوم است دخیل کار و بار بند و بست دولت گردد و مفت اسباب ثروت و مکنت چندین ساله بدست خود سازد اگر اجازت شود فکر معقول در انهدام بنیان دولتش کرده آید

نظم

درختی که اکنون گرفت است پای — به نیروی مردی بر آید ز جای
اگر همچنان روزگاری هلی — بگردونش از بیخ بر نگسلی

مسند نشین ناتجربه کاریست فطرت از آنجا که ع

من از بیقدری خار سر دیوار دانستم — که ناکس کس نگردد هرگز از بالانشینی ها

بر این معنی گوش رضا نهاده عاقبت کار خود نیکو ننمود چه او را در این امر مختار ساخته خود خاموشی گزید که او حرام نمک از راه بدبختی چونکه ع

بود مانند کرم پیله ادنی زاده در منصب — گر چون پوشد قبا ابریشمی گم میکند خود را

ندانست که آخر کار داغ ناصیه ذلت و خواری سرگشته دام فریب بر تمامی کارکنان و

علاقه‌داران میسور گسترده باخود متفق المعنی ساخت و خطوط بناظم پونه بدین مضمون که شخصے مسلمان ادنی نوکر ترقی کرده متصرف ملک و مال میسور شده چنان سرکش گشته است که از راجه جز نامی بیش نمانده اگر در بنیوقت باعانت ما پرداخته او را از میان بردارید زر مقرر سالیانه تمام مع دو لک روپیه نذر و پنج لک روپیه بخرچ فراهمی لشکر بلا توقف رسانیده اید روانه کرده منتظر و جویای وقت بود چون سپه سالار شجیع که جمعیت گران از لشکر خود روانه پهلچری نموده و جوقی بفوجداری میر علی رضا خان سمت باره محل که بندوبست آنطرف ضرور افتاده بود فرستاده بدوسته رساله بار که تخمیناً هزار و پانصد مردم باشد و چهار صد سوار طویله و هزار پیاده بی سر و سامان در فرودگاه خود که در دیورای پیٹهه بر کناره جوی مقرر بود با محل زنانه و متعلقان و دیگر خویشان و کارخانجات دولت سکونت ورزیده بود اما به دانائی و فراست تمام از روی حرکات و سکنات و جواب سوال و مفری چیزی از خارج هم دریافته برای حفاظت خود که ارباب ریاست را ضروریات واجب باشد دوسه تبیری پیرامون دار المقر خود احداث کنانیده اتواپ اماده داشت و هر چند زنار دار را به بهانه بندوبست کار ضرور و دریافت ماهیت او نیز خود طلب میداشت که با وصف حرکات بدش آن مخدوم کریم از زنار دار خاطر جمع بوده بمقتضای ذوق رش بصفت ملایمت در امتحان کار و بارش همت می‌گماشت بحکم آنکه بیت

بکرمی ممکن است از سنگ آهن را جدا کردن	نمی‌توان چون آب ز فولاد جدا کردن
نرمی می‌توان چون آب ز فولاد جدا کردن	چون او برای آمدن وعده امروز و فردا بکار

برده کار به لیت و لعل گذاشت و بارها گفته فرستاد که راجه رخصت بیرون رفتن نمی‌دهد اگر آنصاحب تشریف ارزانی فرموده باجازت راجه مرا ببرید تا حاضرم بدریافت این جواب سید در از صواب اندیشه ناک شده در فکر دور و دراز افتاد اما سر رشته همت از دست نداده در

بندوبست خود بود چون خطوط مذکور مرسول موصول پونه گردید مادهو راو پنت نانا از بس حریص دنیا که طرفه نگاه حریصان است چنانکه گفته اند

تنگ چشم از نعمت عالم نخواهد گشت سیر	پر نمی گردد ز دریا کاسه چشم حباب
الیساجی پنڈت پینی را که سردار لشکر	

هراول مرهٹه بود بعد چهل هزار سوار و بیست هزار پیاده و توپخانه که تا وقت مراجعت خود در صوبه سرا گذاشته بود همراهش داده روانه کرد چونکه خبر آمد مرهٹه بزنار دار حرام نمک رسید همه شب فکر دقیق کرده صبح ابواب قلعه بند ساخته اتواپ کلان بطرف فرودگاه خداوند نعمت خود راست کرده گولها پرانید آنصاحب شوکت بیرون دیوانخانه خاص خرامیده طرف قلعه نگاه کرده بفراست دریافت که معامله بر گردید و گمان باطن بجلوه ظهور آمد اما بیقین تصور کرد که

ز زندگی چه بگر کس رسد بجز مردار	چه لذت است ز عمر دراز نادان را
پس تفنگچیان را در تبیرها قایم ساخت که	

چند مردم را فرستاده بلا اطلاع احدی همه آبنی کاران ساحل جو را مع سبد که هنگام طغیانی آب بود گرفته مقید ساخت و سواران و پیادگان حاضر الوقت را گرد خانهای خود داشته متصدیان کارخانجات خود را طلبید و افراد یادداشت حساب توشکخانه و فیلخانه و شترخانه و سلیح خانه و دیگر اسباب نفایس خانگی یعنی از جنس پارچه و ظروف و غیره تفصیل وار گرفته در نصف روز از بندوبست امور خود فراغت یافته آسوده گشت در آن حین نمک حرام وخیم العاقبت بچند پیادگان و سوار از دروازه میسور برآمده بفرودگاه آن شیر میدان شجاعت یورش نمود اما محافظان تبیرها بشلک های تفنگ و اتواپ حمله کنان را هزیمت داده مظفر گشتند و مکرر حملها و یورشهای نامعقول به عمل آورده آخر بجمیع وجوه ناکام و محروم برآمد وقت شب خود بدولت نقد و جواهر

وزیر پورمرصع از محل زنانه گرفته در خریطه‌ها پر کرده بدلاسا و استمالت توابعان پرداخته با دو صد سوار بهرق آهنگ خریطه‌ها برداشته از سیدها عبور کرد و از آنجا شبگیر زده صبح داخل آنی کل گردیده و در یک و ساعت بندوبست آنجا کرده خطی به کبیر بیگ قلعدار بنگلور متضمن رسیدن خود و ترسیل نموده آن رفیق با توفیق بمجرد استماع تشریف آوری آن صاحب شوکت خوش و خرم گردید اما چون هزاریان قلعه ملازم راجه بودند اندیشناک گشته فکری کرد چه خود با جمیع هزاریان قلعه به بهانه تماشای باغ بیرون قلعه شتافت و بمحافظان دروازه چنان تاکید کرد که حیدر علیخان بهادر برای بندوبست مهمات ضروری از سرینگ پٹن می آید او را مزاحم نشده با رفقائش اندرون قلعه بار دهید پس مزاعرض دعوت ترسیل داشت چون شجیع اقبال نشان عرضی مردو و تنخواه مشاهده نمود به طمانیت خاطر داخل قلعه گشته بر ابواب و دریچه‌ها از ملازمان رفقاء خود نیز کشیک هندی نموده فارغ گشت مزاحم وقت یک و ساعت معه هزاریان مراجعت کرده شرف ملازمت حاصل ساخت پس صاحب اقبال عدو مال تمامی هزاریان و مردمان ٹھانه قدیم را با نعامات شایسته خوشدل ساخت و بکارهای عمده آینده امیدوار کرده تالیف قلوب آنها چنان کرد که همه ایشان بکار گذاری و جان نثاری متعهد گشتند و بعد بندوبست این کار فوراً همه مهاجنان و ساهوکاران شهر را طلبیده بمهر خود تمسکات عنایت کرده پنجاه لک روپیه گرفت و میر علی رضا خان را از رسیدن خود خبر به بنگلور و تمامی ماجرا اطلاع داده طلبید و بدستور مخدوم صاحب که در پهلچیری بود بر فتور و قصور نار دار نمک حرام و فوج کشی مرهٹه بر حسب مدعای همین فتنه انگیز و پناه گرفتن خود به بی اسبابی تمام در قلعه بنگلور آگاه ساخته طلبیده بود چون میر مذکور بجمعیت خود که دو هزار مردم بار و سیصد سوار و هزار پیاده

وپنج ضرب توپ داشت رسید آن صاحب عزم از آمدنش مطمئن خاطر و قوی دل گردیده بر سواد بسون گوری و هسور تبیرها بنا ساخته لشکر خود را همونجا فرود آورده خود بدولت در فراهمی سپاه بار و پیاده و سوار مامور گردید چون ناردار نمک حرام روز دیگر خبر یافت که آن شیر میدان دلاوری صیدگاه کهنه را گذاشته علم شجاعت در عرصه مردآزمای بنگلور برافراشته دبدبهٔ صولت جهانگیری در اطراف جهان و جهانیان درانداخت با چند مردم در فرودگاه آن شیر شرزه صفت آمده تمامی اسباب و سامان برداشته اندرون قلعه برد و نزد مسجد اعلی که در آن زمان دیری بود خانه خالی ساخته توابعان بهادر منش را مع صاحبزادهٔ والاقدر بلند اقبال که

گر جبینش فروغ دولت و جاه	عرض میداد در جهان ناگاه

هفت ساله بود در آنجا نه گذاشته گرد خانه چوکیها داشت و بلا توقف آن زمان بعزل و نصب عدداران و عمال تعلقات میسور پرداخته لشکری بعزم تسخیر قلعهٔ بنگلور فراهم ساخته بود درین عرصه ایساجی پنیی با لشکر سنگینی چون شاهین گرسنه که بر طعمه میر سد در رسید نار دار رسیدن او را از مغتنمات انگاشته کیفیت آن شجیع صاحب تدبیر گوش گذارش کرد و افیال آن شرزه خصال را که سی زنجیر جهپاوه تقسیمت لایق گرفته آراسته می ساخت مع دیگر اسباب شایسته و لتمندی نذرش گذرانیده در باب تسخیر قلعهٔ بنگلور و اسیر کردن آن شیر میدان موکد ساخته روانه کرد خود هم عقبش بجمعیت نه هزار سوار و چهارده هزار پیاده مع توپ قلعه شکن کوچ بکوچ رسید تا مرهٹه باطراف و جوانب بنگلور هنگامهٔ طوفان برپا ساخته به قتل و غارت رعایا دست ستم و تعدی دراز کرد چنانچه اکثر دیهات آن سر زمین از صدمهٔ دوادوی عساکر نکبت مآثر خراب و بی چراغ گردیدند هرچند مرهٹه مورچال دوانیده صلابت کوچها گزیده و تبیرها احداث کرده و بشکست حصار قلعه همت بر گماشت

اما ملازمان صاحب شوکت تبرد و شایان بار ها مورچال تاخته آتش میزدند و بدفع یورشها و حملهای
ایشان پرداخته ظفرمند و کامیاب می گشتند درآن اثنا مخدوم صاحب حسب طلب حضور از
فراسیس رخصت گرفته با همین لشکر نیم جان که احوالش تقریر اول موضوح شده باشد یلغار کرده
به تیاک گده رسید و چهار ضرب توپ از بالای کوه فرود آورده همراه خود گرفت و از گهات تپور
عبور کرده بکشن گیری آمد و سامان رسد و سرب و باروت آنچه که ضرور تر بود از اسد خان
فوجدار آنجا گرفته قبض الوصولش سپرد و از راه رای کوته در سواد آنی کل رسیده بود
که مرهته و زنار داران از آمدن صاحب موصوف چون پیل دمان بالشکر گران اطلاع یافتند
با منصوبه شنایان معه سپاه پیادگان سفاک در تاخته چون مور و ملخ گردش هجوم آوردند
و فیل و شتر را مقدمة الجیش ساخته در میدان بعزم مقابله صفها آراستند و صاحب موصوف
بازی اعدا شکن از دست نداده توپخانه و تفنگچیان را در نشیب مین قایم کرده با سواران
سبک عنان و چابک دست خود بدست بازی عبرت نمای بر فراز ارض استاده بود آن
هر دو صاحب لشکر حساب سواران بسیار دلیر و اندک نما بدل نخوت منزل در نه گرفت
با لشکرهای خود بر آن جماعه در تاختند تا صاحب موصوف سواران خود را عقب گردانده اشارت
کرد تا کمینداران برخاسته از شلکهای توپ و بنادیق دمار از روزگار بدکردار اعدا بر آوردند
حتی المقدور دست از قتل و غارت دشمنان دولت برکشیده هزاران هزار مردان کاری و
دلاوران جنگی را از هر دو لشکر بخاک عدم خوابانیدند چنانکه مقهوران هزیمت خورده رو بگریز
نهادند و باز در عرصه یکپاس و زر فراهم شده گرد لشکر شیر مردان جهانگیر چون مگسان کم ظرف
طنطنه زن زن بردماشته محاصره کردند صاحب موصوف عرضی متضمن رسیدن خود در نواح
مذکور و محاصره دو لشکر نکبت اثر مفصل بحضور ترقیم و ترسیل نمود شجیع والا فطرت به تجویز رای

صواب نمای دوانش والا مکتوبی بر قاعده ارباب فی شعوار پسند متضمن پیمودن طرق بغاوت
و حرام نمکی زنار دار بدکردار و آوارگی حال و مال خود و مفارقت متعلقان به نندراج نوشته
و نیز برسیدن لشکر عدو و مال از پیلچیری و سد راهش شدن دو غنیم لئیم و عدم جای پناه
به لشکر خود آگاه کرده ترسیل داشت چون دلوای مضمون خط آن محسن مکرم سراپا گوش کرد
رگ التفات قدیمی بحرکت آمده رقت کرد و یقین انست آنچه که بیش ازین بر خود گذشت
از فتور همون زنار دار بوده باشد خطی در جواب باستمالت تمام ترقیم ساخته معه چتی تاکید
بهم رسانیدن اسباب آذوقه و فرود آوردن لشکر در پناه کوه اچنتی درگ موسومه قلعه دار آن
آنجا که تهانه او بود ابلاغ داشت پس شجیع دانش آگاه تاکید مذکور نزد صاحب موصوف و
بموجب مرقومة القدر نیز از اطراف خود دوایما ساخته فرستاد و هم آیین لیری و دلدهی
چنانکه بود اعلام نمود صاحب معزالیه که تا سه چهار روز بدریافت صعوبتهای اعدا شکنی
و منصوبه خودداری با وجود سعی مردانه سپاه دو لشکر لبساط میدان رزم از دست
همت نداده و بحیلهای دست برد و دمدمه های غنیم فریب نخورده با وصف کمی آب و علف
و دانه دواب بلااندیشه به دلاوری تمام همونجا بسر برده بود بمجرد وصول عنایت نامه
والا و تاکید نندراج قوی دل گشته صفوفها آراسته است بر لشکر غنیم در تاخت هر دو
ناتجربه کار تاب مقابله شیران جهان پیما در خود نیافته منتل و باه فراجان از پیش روی بر
گردیدند فاما بیرامون فوج ظفر موج حلقه زده به شعبده بازی فریب و دغا مشغول
بودند با این صاحب موصوف بعدم هول و هراس میمنه و میسره به شجاعت پیشگان
مردم بار و سوار سپرده شلک زنان راه درگ مذکور گرفت و تاکید نندراج به قلعه دار آنجا
فرستاد قلعه دار مذکور در پناه کوه شیران شرزه صفت را فرود آورده و از طعمه و

اشربه و دیگر اسباب لازمه حوایج البشری بخوش خریدی مهیا کرده سرخرو گشت مرہٹہ
چون این حال دریافت توپخانه خود را طلب داشته از دور برجماعت راست پیشگان
توپ اندازی آغاز نهاد و هر حمله‌های نامعدود بر لشکر حیدری بعمل آورد چون یک
روز و دو شب برین تیره گذشت شب سیوم صاحب موصوف بچند سردار تجربه کار و
قوی بازو مع دو صد کلاه پوش و دو هزار مردم بار جلادت شعار بعد پیمائش نشیب و
فراز زمین کوه و دشت در تاریکی بر عقب عساکر اعدا رسیده چنان زد که طاقت و فرصت
جنگ آن جماعه مفت از دست هوش و حواس رفته آواره دشت افکار و ادبار گشتند و
سران ناتجربه کاران یعنی الیاجی نیی ورا و تنفی بمعاینه این حال که ناگاه روداد تن تنها
سر و پا برهنه خود ها را از آن معرکه جان ربا بدر زدند و لشکریان آنها که هراسانه خبردار و
از خواب غفلت بیدار شدند دیوانه وار دست بشمشیر و تفنگ برده تمیز و شناخت خویش
و بیگانه نکرده بایکدیگر گشته گشتند مابقی از سوار و پیاده راه فرار خود در گرفتند و بعضی از معرکه
مردآزمای بهزار الحاح و زاری از دست شیران خونخوار رهائی یافته جان خودها سلامت
بردند صاحب ظفرمند خوش و خرم گشته شادیانه فتح بر ابواب جهان بلند آوازه ساخته
صبحی مع اسباب مقهوران و توپ و دیگر سامان که توده توده و بسته بسته در افتاده بود
برداشته بفرودگاه مراجعت کرد و هر دو سردار منهزم روز دیگر با نه هیئت مجموعی کرده چون
زاغان سیاه فغان کاو کاو برداشته با وصف پراگندگی خاطر و اوضاع یک جا
شدند درین اثنا نندراج بمرہٹہ نوشت که حیدر علی خان بهادر رکن دولت میسور
است و حق خود درین ریاست ثابت کرده بلکه مالک این دولت اوست درینولا زنار دار
ادنی نوکرش بحکم آنکه بیت پیش او بی مرتقیت و این ابیها کند بیشه چون خالی شود روباه شیر یها کند

الطاف و نوازشهای خداوندنعمت خود گستاخ شده از آنجا که بیت اصل بدجز خطا
خطا نکند بد بیوفا باکسے وفا نکند راه بغاوت پیموده از مخدوم خود برگردیده بیخ بنیاد
می برد آخر این فعل شنیع صریح او را ضرر نخواهد کرد ع اعتبار سپت فطرت یکدو ساعت
بیش نیست هر گردد آخر ته نشین هر دیگه شد بالانشین هر شما را هرگز لازم نیست که در مقدمه
بندوبست ریاست ما دخل دهید اگر ارادهٔ اخذ زر چوتهه در دل داشته باشند صواب
آنست که فکر وصولش کرده بصحت و سلامت مراجعت نمایند بعد دریافت مضمون خط
نندراج مرہٹہ از زناردار بد اعتقاد گشته سخنان رنجش بر زبان آورد چونکه از
دست بازی لشکریان شیر صولت بتنگ آمده بود درین معنی صلاح خود انگاشته
بحضور آن صاحب شجیع عزم مراجعت خود ظاهر نموده چیزی زر درخواست نمود
آن صاحب شوکت احوال خود و تاراجی اسباب دولت از دست بغاوت و فتنه
انگیزی زناردار بیان کرده رسانیدن زر بعد ترقی بندوبست کارخانجات خود
قرار کرد و او التماس واگذاشت باره محل در پیش آورده جد و کد بسیار نمود بس پاس
خاطرش و صلاح وقت تاکید واگذاشت ضلع باره محل بلا لفافه موسومه اسد خان مهکری
نویسانیده بثبت مهر کلان نزد مرہٹہ فرستاد او این معنی از مغتنمات و از خانه سوز نده هیچ
برآمد سود خود دانسته از آنجا کوچید آن شجیع صاحب عزم بسرعت سریعه از لشکر مخدوم صاحب
ملحق شده سراپردهٔ خاص بیرون قلعه نصب کنانیده با سامان جنگی داخل خیمه گردید و خفیه
بفوجدار باره محل نوشت که ما هر آئینه نظر بصلاح امور خود داشته برای واگذاشت ملک باره
محل از نام شما تاکید بے لفافه نوشته دادیم لاکن شما باستقلال تمام بوده بحکمت عملی هرگز
او را دخل ندهند بس فوجدار با تدبیر باستقلال و اطمینان تمام بندوبست قلعجات

کرده بود که ایلچی بنی معه تاکید دلفریب به کشنگیری رسیده تاکید معه سید خود نزد
فوجدار سمایب ای فرستاد آن فرمان بردار با توفیق مجدداً پروانه دستخطی خاص به مهر
حبیبی ولی نعمت بنام خود درخواست و ایمای ساخت که بریک تاکید بی لفافه ملک و قلعه
را واگذاشت نخواهم نمود چون مرهته در واپس ساختن تاکید نوشت جواب صاف داد
که کاغذ موسومه مابرشما واپس نخواهد گردید مرهته چنین جواب و سوال مردانه دریافت که مقدمه
ابتر گشته و درین رد و بدل هیچ سود و بهره بدست نخواهد شد و آخراین ملک در ضبط ما نخواهد
ماند و در همون تشویش قاصدانش خبر رسانیدند که آن صاحب صولت با لشکر میر علی رضا
خان و مخدوم صاحب چون شیر غران گرسنه از کنج غار قلعهٔ بنگلور برآمده در سواد صحرای
آرمیده نظر غارت بر رمهٔ اعدا دارد مرهته از خبر دال از دست داده بی نیل مقصود راه فرار
سر کرد هر گاه مرهته بطرف بار امحل نهضت کرد زناردار مایوس بدار الریاست خزید آنصاحب
عزم با شوکت مع لشکر ظفر پیکر از راه ماکری درگ برآمده در درگ مذکور و اتری درگ
و چن رای پتن و چن پتن وغیره تهانه خود گذاشته از بالای موتی تالاب و چیر کولی
سمت پر پاپتن بنابر ملاقات نندراج راهی گردید همدر آن زمان از راه اخفا خطوط
جدهٔ راجه مسند نشین باین مضمون که در منوال دولت و ریاست دیرینهٔ خاندان ما بسبب
بی تمیزی و بدلحاظی و نفاق اعیان بی تدبیر چنان بی بند و بست گردیده که اکثر ناهنجار
از راه بغاوت فرصت جویان اخذ ملک و دولت هستند درین صورت آن فرزند
سعادتمند با اقبال متوجه بندوبست این ریاست شود و ما بیچارگان را بجای
امن و امان نگهداشته بطرفداری ملک و مال و غیره پردازد شایان سعادتمندیست
بان شجاعت منش رسید چون شجیع والا دانش بر مضمون خطوط واقف گشت و آن

کتابت

کتابت را دست آویز و سند دولت خداداد خود انگاشته داخل جیب مبارک کرد و در
جوابش تسلی نامه ترقیم و ترسیل فرموده از آنجا راست بعزم ملاقات نندراج شتافت
و بساعت سعید شرایط مواصلت جسمانی با یکدیگر بجا آورده شد و کلمات قصور نمک حرام
پر فتور در میان آورد نندراج بر عمل شنیع زناردار نفرین ها خوانده در استیصال و سرزنش
مشورتها و ترغیب ها فرمود پس آنصاحب شوکت با لشکر خود برای تنبیهش مستعد گردید
نندراج جمعیت خود را که دو هزار پیاده و هفت صد سوار و هزار جوان بار نزد خود موجود
داشت متعین آنصاحب عزم کرده رخصت نمود درین اثنا زناردار با لشکر هفت هزار
سوار و دوازده هزار پیاده و منویل کلاه پوش که سردار هشتصد حبشی کار بود و ده واز
ضرب توپ بعزم مقابله برآمده اگرچه سواد پریاپتن را مضرب خیام عسکر خود نمود اما
از نهیب مردانگی و یکه تازی و دست شمشیر اعداشکنی آن بهادر منش شب و روز چون
بید می لرزید بلکه خور و خواب ناگوار میدانست قضا را شبی در لشکرش اسپی رسن ها
شکسته بر اسپ دیگر در افتاد و باهم لگد بازده صهیل بر داشتند چون هول و هراس در
لشکریانش بمرتبه اتم بود بیکبار آواز فغان و اویلا و آمد آمد دشمن از نهاد مرد و زن برخاست
که همه لشکریان زیر و زبر گردیدند و بعضی هولناک دست شمشیر برده رایگان با یکدیگر
کشته گشتند و اکثر بهوپاریان اموال و اجناس خویش گم و تاراج کرده دست تغابن
بر سر اوقات خود زدند چون روز روشن شد از قزاقان اعدا سوز اثری پدیدار نبود خجل
گشتند و بر کردهٔ خود پشیمانی کشیده بجای خود آرمیدند پس سپه سالار شجیع بدریافت
احوال پر ملال لشکرش طمانیت خاطر حاصل ساخته روز دیگر میمنه و میسره آراسته راست
طرف لشکرش شتافت اگرچه او هم همه لشکر خود را آراسته و تیار ساخته با قواعد درست

استاد اما از ریزش شلکهای توپ و بندوق غازیان شیر شکار جمعیتش بیکقلم پراگنده گردید مغلوب و سپر انداز گشت فوراً بر اسپ تیز شتاب سوار شده چون تگرگ بعرق خجالت سراپاتر آمده بهزار رنج و تردد داخل دار الریاست گشت و جمله سوار و مردم بار و پیاده با ساز و سامان امانت بدستور سابق داخل ملازمان آن سپه پرور شده مستعد زد و کوب اعدائش گشتند پس آن غربانواز از آنجا کوچیده از راه چنگال عبور جو کرده بسواد ماناهی منڈف بالشکر فرود آمد و توپ کلان بر یک تپری داشته بنابر عبرت چند گلوله بجانب پوانخانه خاص و محل زنانه راجه پرانید و مجرد رسیدنه گلولها از محل زنانه شور و غوغا برخاست و همه مستورات براجه مستغاثی جانهای خود شدند و از غوغای عورات هوش و حواس درباخته بآن صاحب عزم پیغام فرستاد که از ابتدای راج و بنای دار الریاست تا زمان حال کسی از مخلصان ماسوای دیوراج حرام نمک چنین شوخی نکرده واحدی بر خانه ما گلولهای توپ و بندوق نه پرانیده گولندازان خود را تاکید نمایند تا دست از چنین شست اندازی و بدسلوکی کوتاه سازند و مرکوز خاطر را بما ایما نمایند آن شجیع اعدا شکن در جوابش گفته فرستاد که ما هم معتقد پای تخت این دولت بیزوال ایم اما حرام نمک منحرف دولت ما اندرون قلعه پناه گرفته است لهذا متکفلان امور ملکداری چنین شوخی و گستاخی بعمل می آورند اگر او را بحضور ما فرستند همچون مخلص دیرینه هستیم که بودیم راجه جبراً اقبال این معنی چاره خود داری ندیده بعد توثیق عهد و پیمان که او را از جان هلاک و معذب نسازد در سپرد یعنی مقید بحضور آن فیض بخش روانه نمود آن فیاض دوران او را که قابل بدار کشیدنی و عضو ها بریدنی بود نظر بر عهد خود کرده مانند زاغ سیه بخت در قفص آهنی بند کرده روانه بنگلور ساخت الحق اگر نمکخوار خوان نعمت

کسی

کسی پرورش یافته دست نوازش و الا دستی شیوه حرام نمکی بجا آرد و طرق بغاوت پیماید منتقم حقیقی باندک زمان او را گرفتار دام بدبختی نماید آری بیت

باصاف دل مجال از خویشتن تهی است	هر کو کشد بر آئینه خنجر بخود کشد

ذکر بند و بست قلعه دار الریاست یعنی سرینگپٹن وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یکهزار و یک صد و هفتاد و یک هجری رو داده

چون آن صاحب شجیع ظفر مند از مهم مذکور پرداخته برأعدای دولت خداداد فتحیاب گشت آداب شرایط شکر نامتناهی بدرگاه الٰهی مودی ساخته روز دیگر به راجه گفته فرستاد که اگر اجازت شود خیر خواه بملاقات متعلقان بقلعه می آید او برضا و رغبت خود محافظان ابواب قلعه را در باب وا گذاشت آن صاحب شوکت در قلعه تاکید کرده خود بهانه سیر و تماشا سوار شده رسید و فراوان زر و گوهر بمحض تالیف قلوبش بر فرق علو همت نثار ساخته و زیور مرصع که عبارت از حلقه دست و پا یک جواهر وغیره باشد بخدمت والائش گذاشت و مراسم مبارکباد فتح و نصرت ادا کرده تکلیف تشریف آوری اندرون قلعه نمود آن شجیع سراپا فکر و تمیز با او تعلقه رفتن دور از حزم و عاقبت اندیشی که لازمه ارباب دانش و بینش هم نیست دانسته بهانه روزنا ساز و ساعت بد در میان آورد و ملاقات متعلقان خصوصاً دیدار صاحبزاده بلند اقبال که فی الحقیقت وجود شریفش بنیان قیام دولت خداداد بود بر فردا قرار داده به نذر چند راس اسپ و خلاع گران بها راجه را روانه قلعه نمود و خود بدولت آن شب همونجا آرمیده صبحی مع جمعیت گران داخل قلعه گردیده بر ابواب و دریچه های قلعه و دیگر کارخانجات

ملازمان معتمد خود قایم کرد بلکه بر ڈیوڑھی دیوانخانه راجه و محل زنانه اش چوکی ملازمان خود داشته
با طمینان کلی از متعلقان و توابعان ملاقات کرده بعیش و نشاط اشتغال ورزید الحق چرا
چنین نخواهد کرد که دولت نیم جان میسور را از سر نو زنده ساخته بارها محض بطرفداری آن
دولت از مرهته و دیگر بغیان جنگها کرده بزور بازوی تدابیر عدو مال شکسته داد و ملک از
دست رفته را بنفس نفیس با تدابیر صایبه باز بقبضهٔ اقتدار خود آورد با وصف این ترود
و تشویش چون بدلحاظان کور باطن در شکست دولت آن قوی بازو حیله ها می انگیختند
و مزاج مسند نشین ساده منش را از آن جناب الا بر شورانیده فتنه و فساد برپا می ساختند
و این همه محنت ها و صعوبت ها را که در امر ملکداری بظهور رسانیده بود مفت ضایع و برباد کردن
میخواستند لهذا آن همه را زیر کرده راجه را از کشمکش امور ملکداری و دردسر تدابیر اعداء شکنی
در مهد امن و امان داشته بطرفداری ملک و مالش پرداخت بلکه از بحر کشاکش دولت دنیا
اورا بساحل نجات رسانیده ممنون و مشکور توجهات والا ساخت

نیاید تاجداری بی دلیری هیچکس هرگز +		چو شمع از سر گذشتن لازم آید سرفرازان را

القصه چون چندی روز و شب در نظم و نسق کارهای شکستهٔ بلاد میسور و شغل آئین
فتنه ساز و تنبیه بدلحاظان حیله باز و جرمانه گرفتن از متصدیان پر غبن و تبدیل کارگذاران
با مکر و فن و فراهمی سپاه پیشه و اسباب شایستهٔ حرب و آئین سپه پروری بدل متوجه
بوده داد عدل و انصاف درداد و دلهای خلایق دور و نزدیک را بزر بخشی و نوازش
گستری و خاطرداری بدست خود آورده نام آوری اندوخت و هیچ کار بدون تجویز صائب
و حسن تدبیر لاحقه سرانجام نمی داد و لیپر اقبالمندش را به اوستادان والا دانش سپرده تعلیم
و تدریس علوم سعی جمیله فرمود غرض گلستان تعلقات میسور آب و رنگ امنیت تازه

یافت و دلهای حاسدان ملک و دولت چون باغ خزان رسیده یکسر بی رنگ و رونق و
خراب تر گشتند و اکثر تعلقات اطراف که از دست حکومت اعیان این دولت رفته بود
بحسن سعی و کاردانی در قبضهٔ اقتدار آن ستم نهاد در آمدند و مردمان قابل و هنرمندان
جهان و اهل حرفه و سپاه پیشه که از باعث کساد بازار و کمی منزلت و کم خواهش سران
پیشین چون شمشیر در نیام عزلت نشین بودند دفعتاً زنگ کدورت از چهرهٔ حال مصقلهٔ
قدردانی و مساعدت بخت پاک و صاف نموده مانند نیزه سر بالا کرده حاضر حضور
شدند و فراخور حوصلهٔ خود بکارهای لایق و خدمات قابل مامور گردیدند و سوداگران
و تاجران حسب الخواهش انعام پرور از هر دیار و بلاد تحایف نفیسه و اسپان گران بها
و شتران بارکش حاضر ساخته سوای قیمت مقرره بخششها و انعامات شایسته می یافتند
و لکوکها زر به ضمانت اهلکاران حضور بنابر طلب داشت اسپان بهتر و سپاهیان و مردان
هنرور در اطراف جهان می ریخت تا هر کس بکار و خدمات مامور خود بدل و جان ساعی
بوده سرانجام میداده بودند الحق هرگاه خداوند حقیقی میخواهد که یکی از بندهای خود را سزاوار
ملکداری و لایق غربا پروری و رعیت نوازی سازد و دانشش را مرجوعه خاص و عام

	و کارش را سود و بهبود انام گرداند مصرع دولت بغلط نیست که گویند چنین است	

حاصل کلام چون زنار دار حرام نمک بپاداش عمل خود رسید و بیخ فساد و خلل ملک میسور
برکنده شد جنوبی دار الریاست که مراد از ضلع پایین گهاٹ یعنی کومیتور وغیره باشد
پرشور و شر گشته زیرا که زنار دار وخیم العاقبت برای بند و بست آن نواح یکی از خویشان
خود را روانه کرده بود و او نسل حرام بعد دریافت حال حرام نمک چندنا یار و اوباش مفسدان را

باخود متفق ساخته شورش افزا بود برای تنبیهش دو صد سوار و دو رساله مردم بار و هزار پیاده
بسرداری سید اسمعیل صاحب برادر نسبتی خود معه سردارخان نامی دلاور تنش روانه
ساخت و خود بدولت نزد نندراج رفته بلطایف الحیل و به بهانه بند و بست بعضی امور دولت
خود رضامند ساخت معه متعلقان و خویشان و زن و فرزند و قرابت داران او را همراه
خود آورده داخل حویلی خاص خاصش نموده سجدات شکر بدرگاه قادر دولت بخش حقیقی ادا
ساخته شادیانه شادمانی و نغمه بهجت و کامرانی بلند آوازه فرمود و چون سکه اسم گرامی
آن بخت آور بدولت خداداد رواج تازه یافت و جمیع سامان شایان ثروت و سلطنت و
خزانه و اجناس نفیس و زر و گوهر و آلات حرب و ضرب بقبضه اختیار در آمد محمد وم صاحب
بقلعداری دارالریاست مقرر شد و اخراجات معمولی حسب خواهش متعلقان راجه مسند
نشین و نندراج وغیره بحال و برقرار و قلعدار به میر سامانی ایشان مامور گشت و خود بدولت
روزی در ساعت نیک اندرون محل زنانه راجه و نندراج تشریف برده به تسکین و
دلاسای طرفداری ملک و دولت پرداخته چند طبق پر از خلاع و زر و جواهر همواره از طرف
خود بایشان سپرده بامراد مراجعت فرموده هنگامه عشرت و کامرانی گرم ساخته و بعضی
پالیکاران آن نواح مثل کرک و الو وغیره که پنبه غفلت بگوش خرد داشته بودند نظر بزور
بازوی شجاعت و یاوری طالع آن همایون طالع کرده هراسان گشته مطیع شدند و بعد
بند و بست دارالریاست با لشکر ظفر پیکر به بنگلور شتافته بادای مبلغ که از نزد ساهوکاران
آنجا گرفته بود پرداخته مسرورالوقت گردید و اسمعیل صاحب و سردارخان از بند و بست خود
فراغت یافته خویش زناردار را اسیر کرده فایز حضور شدند و درآن اوقات بدرالزمانخان
نایطه به اراده نوکری از رنجنگڈه رسیده ملازمت حاصل ساخت چونکه آن فیاض زمان

ازجد و پدرش معرفتی و وقفیتی داشت رسیدنش را غنیمت دانسته بماهیانه پنج صد روپیه
به بخشی گیری بار کچهری مامور ساخته بود و همدران روزها بسمع شریف رسید که پالیکار بالاپور
خورد از باعث غرور لشکر و اسباب دولت خود سر افتخار بافلاک نپدارد نارسامی ساید
و اکثر رعایای تعلقات سرکار را تیقاوی زر و فریب بسمت خود می کشد یقینیکه از صولت
حمله شیران عساکر ظفر مآثر خوفی ندارد پس سوای سرزنش و تنبیه معقول مطیع و منقاد نخواهد شد
و برهنمای پند و نصایح اصلاح طریق وفائی نخواهد پیمود آن دادگستر باستماع این معنی بنابر
بند و بست دولت خود عزم استیصالش بدل مصمم داشته در فراهمی لشکر و اسباب جنگی مستعد بود

ذکر فوج کشی میر سید شریف علی خان بسالت جنگ ناظم ادهونی بن آصف جاه ناظم دکن به بند و بست صوبه سرا و تسخیر کردن آن سمت بتایید حیدر علی خان بهادر و منتقل شدن آنهمه بلاد به قبضه تصرف آن والا دانش و فرهنگ در همون سال یعنی در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری آنکه

درحینیکه بالاجی راو نانا معه تمامی سلطنت و امرای خود متوجه بند و بست نواح خاندیس بود
میر نظام علیخان اسد جنگ ناظم حیدرآباد در سنه ۱۱۶۶ یکهزار و یکصد و شصت و شش هجری
بفراهمی لشکر انبوه به تنبیه مرهٹه یعنی غنیم پونا و تسخیر ملکش همت گماشت و میدان
خالی دیده بکوچهای دراز تا پونه رسید و شهر را غارت ساخته آتش زده بتخانه ها را
شکست و در دیرها گاوکشی بعمل آورده برگردید مرهٹه بمجرد استماع این خبر بسبیل ایلغار
در رسیده و اسد جنگ را متصل معموره بهنا باد محاصره کرده چنان شکست داد که بطرفة العین

خرابی تمام بحال لشکریان مغول راه یافت و از بهیر و بنگاه و توپ خانه وغیره جدا گشته در یک قلعچه
محصور گشت و امرای قدیمش بعضی اسیر و اکثر قتیل شدند آخر الامر لاچار شده بغنیم راه مصالحت
پیموده ملک هفتاد لک روپیه باستصلاح مهیپل داس دیوان معه دو شهر دار السلطنت سلاطین
دکن یعنی برهان پور و بیجاپور سوای این احمد نگر و دولت آباد و صوبهٔ سرا گذاشته سالماً به
به گولکنده مراجعت نمود لهذا آن همه ملک در ضبط مرهته بود و چون لشکر کثیرش در سواد
کنج پور متعلقهٔ پانی پت کرنال از دست سرابدال تاخت و تاراج گردید و بالاجی راو
ازین تشویش جان خود را رایگان درباخت بسالت جنگ حاکم ادهونی وقت را
غنیمت شمرده مع لشکر و سامان جنگی به بندوبست صوبهٔ سرا همت گماشته بیسادش
مرار راو حاکم گتی و حاکم کرپه کو چیده بهسکوته که پرگنه من مضاف صوبهٔ سرا است و تهانهٔ مرهته
پونه بود رسیده محاصره نمود و بکشایش قلعه فرمان داد چونکه موکند سری پت نامی قلعدار
آنجا دلاور بود قلعه را محکم کرده آنقدر کوشش مردانه بجا آورد که حاکم مذکور تاب عدو شکنی
باوصف لشکر کثیر در خود نیافته ملتجی بآن شیر شرزه شکار گردید یعنی حیدر علی خان بهادر
را طلبید پس آن شجیع عالم نواز که در بنگلور بعزم تنبیه سیاهی گوره پالیکار سرکش بالاپور خورد
سرگرم بندوبست لشکر خود بود دعوتش را سبب ترقی دولت خود انگاشته در رسید
اگرچه حاکم مذکور برای ملاقات مستعد شده استدعا نمود اما آن بیدار بخت هشیار مغز
پیام فرستاد اول خدمتی که معین خواهد شد سرانجامش بهرسانده کار دستهٔ عمل
آورده بنده سرخرو لتشرف ملاقات خواهند پیوست و او التماس تسخیر قلعه کرد تا شجیع
کار آزما روز دیگر پیرامون قلعه گردیده نشیب و فراز زمین مشاهده کرده معموره را که شرقی
قلعه است بیک حمله گرفت و مورچال همونجا قایم کرده گولندازان خود را فرمان داد

تا بشست اندازی توپهای حصار قلعه را چون پنجرهٔ مشبک ساختند و شجیع صاحب رای
وقت توپ اندازی بحاکم مزبور نوشت که حضرت بجای خود خبردار باشند که بر قلعه توپ
اندازی بعمل می آید بعد آن گولندازی حسب الفرمایش خداوند نعمت خود چند گوله
از توپ دور انداز بجانب لشکرش که بفاصلهٔ نیم فرسنگ غربی قلعه فرود آمده بود پرانید
که محض عبرت خود نمود تا لشکر مغول از ریزش گولها زیر و زبر گردید و حاکم مزبور لشکر خود را
از آنجا برداشته آن طرف تالاب شمالی قلعه چهار ده فرود آورد غرض آن صاحب شوکت
عدو مال دو سه روز به توپ اندازی و قلعه شکنی مشغول بوده روز چهارم بقلعگیان پیغام
فرستاد که من بهادرم اگر پروای جان و مال و هوس عیش و عشرت باقی دارید مع سامان
شمار روانه کرده آید وگرنه یورش کرده همه محصوران را مع عیال و اطفال ته تیغ کشیده خواهد شد
تا قلعدار بعد رد و بدل بسیار طمانیت خاطر حاصل ساخته از راه مصالحت به پناه
دولت خداداد در آمد و قلعه بملازمان والا سپرد آن خلق پرور دادگستر در قلعه تهانه خود
گذاشته قلعدار مذکور را از جان و مال امان بخشیده حسب استرضای خاطرش مع
بار برداری باستصواب و تجویز حاکم مسطور روانه پونه ساخت و روز دیگر بحاکم نوشت
که در قلعهٔ مفتوح تهانه باید فرستاد تا ملازمان خود را از قلعه بر داشته شود تا حاکم دانا به مقتضای
رای وقت پسند خود بندوبست قلعه مع توابعش بذمهٔ آن شجاعت منش گذاشته
سمت صوبهٔ سرا پیشتر نهضت نمود پس آن دلاور باشوکت در عرصهٔ دو سه روز از
بندوبست قلعه فراغت یافته با لشکر ظفر پیکر و آتشخانهٔ جگرگداز عدو سوز کوچ بکوچ
قطع منازل کرده سواد بالاپور کلان را مضرب خیام عسکر نصرت مآثر نمود و عباس قلی
خان بن درگاه قلی خان مرحوم حاکم آنجا از فعل خود که در حق آن صاحب شوکت

غریب پرور در ایام سابق بظهور رسانیده بود یاد کرده به بیم گزند خویش مع زنانه و اسباب
ضروری راه ارکاٹ سر کرد پس آن صاحب جاه باطلاع این معنی تهانهٔ خود در قلعهٔ مذکور
فرستاده با لشکر حاکم صدر ملحق شده هراولی گزید تا آن زمان اتفاق ملاقات هر دو
صاحب جاه و فرصت همکلامی بیجا بانه صورت نبست چونکه در سواد سرا رسیدند آنصاحب
شوکت غربی قلعهٔ سواد عیدگاه را مضرب خیام نمود و لشکر مغول در تالاب شرقی
قلعه فرود آمده گرد گرفتند و مورچال شدید و صلابت کوچه های متعدد بحفر زمین و انیده
با آتش اندازی و منجنیق برانی اشتغال ورزیدند چون کشایش القلعه هم برای رزین آن
والا دوش تفویض یافت رفته رفته شهر گرفته تبیرها قایم کرد و از اتواپ کلان دیوار
قلعه و ارک قلعه شکست و از بس شلک های اتواپ که دل و جگر محصوران از صدمهٔ آتش
چاک چاک می شد حصار ها ریخته گردید با این ترمک کشن نامی حارس صوبه دل از دست
نداده تا یک ماه داد قلعداری در داد آخر الامر که حصار ها برزمین برابر شده بود از
یورش غازیان شیر شکار آن شجیع والا همت هراسیده به پناه دامن و تیغ شود و
بهبود خود انگاشته التماس جانبخشی نمود و قولنامهٔ قوی درخواست پس آن سید ارجمند
وطالع آور بدلدهی و امان بخشی او قولنامه فرستاده نامبرده را طلبید و تهانهٔ خود
در قلعه گذاشت و آنچه که سامان ذخیره و آلات حرب و ضرب که مرهٹه برای ملک گیری
کرناٹک بالاگهاٹ و پایین گهاٹ در آن قلعه آماده کرده بود در تحت تصرف
خود آورد اما بلاتوقف آن و زمان و عدم اطلاع احدی اتواپ کلان و دیگر سامان
شایستهٔ آنجا را که تیار و لایق داشتن بحضور خود بود علیحده زیر خاک پنهان ساخته
پنج شش ضرب دهان شکسته و نادرست مع چیزی سرانجام مدرس و بوسیده

بیرون

بیرون انداخته نامهٔ مبارکباد فتح بحاکم مذکور ترقیم و ترسیل ساخت چون روز دیگر حاکم
مسطور برای دیدن قلعه و اسباب جنگی مرهٹه بارها از زبانی جاسوسان شنیده بود
که آلات حرب و ضرب با دیگر اسباب گران در اینجا داشته است سوار شده متوجه
قلعه گشت و آن صاحب شوکت کار آزما در پیش قلعه اول شرف ملاقات حاصل ساخت
و او را اندرون قلعه برده و بسخنان ایلفریب چرب و شیرین دلش در ربوده و کلیدهای
قلعه در پیش گذاشت و تتمهٔ اسباب قلعه یک بعد یک بنظر گذرانید و حاکم مذکور بعد مشاهده
و ملاحظهٔ جزو کل سه ضرب توپ کلان را که در جلو نواب ناصر جنگ شهید بود کشیده
در لشکر خود فرستاد و بقایا سامان و کلید قلعه و بند و بست آن صوبه بآن صاحب
ظفر سپرده داخل خیمه گردید چون بعد سه چهار روز کوچ مراجعت به ادهونی مقرر
گردید آنصاحب شوکت را طلبیده بنواب حیدر علی خان بهادر چقماق جنگ
مخاطب ساخته مسند نظامت در و بست صوبهٔ سرا مع پیشکشات پالیکار نوشته داد
و ضلع گرم کنڈه مع قلعه بر آن اضافه ساخته بی تکلف از زبان خود فرمود
که شما محق دولت و سرداری این همه ملک هستید او خالق جان بخش محض بجود و لطف
شما را الخلق پروری آفریده پس این ملک و دولت بذات شما مبارک و مهنا باد
الحاصل بعد ادای لوازم مبارکباد حاکم دانا از نواب بهادر مبلغ خطیر و راسان بادپیما
و فیلان کوه لقا رخصت شده با تمامی لشکر خود مراجعت بادهونی کرد و اضراب
مذکور را همراه لشکر بردن نتوانسته شمالی قلعه بر نهر آب دو ضرب گذاشت و ضربی را
که در جلو نظام الملک آصف جاه بود بهزار تردد و محنت همراه خود برد مخفی نماند
چون آن شجاعت منش بخطاب مروة الصدر خوانده شد آن زمان بپاس خاطرش

شکریه ادا نمود و خاموش ماند بعد روانه شدن حاکم مزبور خطاب جنگی را ذکر کرده خود را فقط بنواب بهادر نامید سپس نواب بهادر تا پانزده بیست روز رونق افزای قلعه بوده بدلدهی و تسلی خاطر رعایا و برایا پرداخته میر اسمعیل حسین را بایالت صوبه تعیین کرد و در باب مرمت قلعه تاکید آکید کرده داخل خیمهٔ مبارک گردید +

ذکر لشکرکشی نواب بهادر بر بالاپور خورد و تسخیر کردن آن مکان و مفتوح شدن کوه مرکسر یعنی کوه سرای خورد و بنوکنده وغیره که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و دو هجری واقع شده

هرگاه نواب بهادر از بند و بست صوبهٔ سرا فراغت یافت عزم تسخیر بالاپور خورد که از زمان سابق مرکوز خاطر بود با تمامی لشکر خود که هشت هزار سوار و ده هزار جوان بار و دوازده هزار پیاده کرناٹکی بود با وفور سامان جنگی بطرف مذکور نهضت فرمود و در اثنای راه فیض الله خان هیبت جنگ بن میر محمدی خان جاگیردار پرگنه تمری که داماد نواب دلاور خان بود از خسر بزرگوار بعد فوت زوجهٔ خود رنجیده بملازمت نواب بهادر قدم از سر ساخته شتافت و فراخور حوصلهٔ خود عزت امارت دریافت چون بظاهر معمورهٔ مذکور نواب بهادر فرود آمد پالیگار آنجا تاب جنگ میدان در خود نیافته قلعه بند گشت هرچند نواب باطاعت و انقیاد امر خود رهنمای فرمود او نگون بخت ازین معنی پهلوتهی ساخته مستعد جنگ گردید امام ار راؤ گهورپڑه را

بکومک

بکومک خود طلبید چنانچه راؤ مذکور بتمامی جمعیت و سلطنت خود که دوازده هزار سوار و پیاده بود بتائیدش همت گماشته در رسید و گوڑی بنڈه را قایم کرده خود در آنجا اقامت داشت و شش و هفت هزار سوار بمقابلهٔ لشکر نواب روانه کرد چون جمعیت راؤ مذکور از آنجا رخصت یافت برهمی لشکر نواب بهادر زده برگشت بعد اطلاع برین معنی نواب غضب آلود شده با چند شیردلان خونخوار پیشان گرفت و در میدان غربی تندی گرده با جمعیت غنیم در آمیخت و بیک حملهٔ مردانه و دلاوران نواب چون مرغان دانه چین لشکریان اعدا را نه منقار تیغ در کشیدند و لقیة السیف از راسان و آلات حرب و ضرب خود دست شسته فقط جانهای خود را از آن مهلکه و معرکهٔ مرد آزمای بیرون بردند و قریب دو هزار اسپ غنیم بدست لشکریان نواب شد بدین ظفرمند مراجعت کرده بر کشایش قلعهٔ مذکور همت گماشته فرمان داد تا کارگذاران والادانش حسب الحکم معمورهٔ پٹنه گرفته مورچال قایم کرده در توپ اندازی و منجنیق پرانی اشتغال ورزیدند راؤ مذکور تاب مقاومت نداشته فقط بخرابی و تاراجی رعایا سعی میکرد چنانچه قزاقان لشکرش مثل جغد و بوم یوم بیوم دیهات سرکار خداداد را خراب و پایمال میکردند لاکن اصلا بمقابله و مجادلهٔ اهل لشکر نواب نپرداختند اگرچه این خبر بسمع شریف نواب بارها میرسید اما باراده اینکه افتتاح قلعه بنیرای معقول آن بیباک پرداخته آید خود را بر در تجاهل زده مثل نادیده و ناشنیده بفتتیح قلعه صرف اوقات می نمودند و قلعه شکنی و سعی عدو مال بعمل می آورد چون در اندک مدت دیوار قلعه که گلی بود شکست و ریخت از یکجانب گردید نواب حکم یورش فرمود باوصف این حال محصوران همت مردانه و کوشش بهادرانه صرف کردند و بدفع یورش پرداخته حمله کنان را هزیمت دادند

و روز دیگر باز یورش کرده ناکام بر آمدند پس نواب فکر دقیق بکار برده به تردد شایان
مرحلهٔ تازه روبروی دروازه احداث کرده به شکست باب قلعه فرمان داد تا گولنداران
دوربین بسعی یک روز هر دو دیوار سد دروازه شکسته فارغ گشتند چون راجه محصور
خبر شکست دروازهٔ قلعه گوش کرد بفکر دور و دراز افتاده معرفت ساهوان و دیگر
پالیکاران راست باز که همراه لشکر نواب بودند پیغام صلح فرستاده عرض جان بخشی
نمود بعد رد و بدل بسیار نواب بهادر نظر بر پرورش بر او گذاشته به نذر و پیشکش هفت لک
روپیه راضی شده دست از جنگ باز کشید و بر حسب معروضش چنان مقرر شد
که خود بدولت مع لشکر و توپخانه از راه دیون هلی و بنگلور مراجعت بسرینگ پتن فرماید
و منجمله مبلغ زر سه قسط تقرر و تفریق ساخته قسط اول در مقام دیون هلی و دیگر در
بنگلور و سیوم در دار السلطنه عاید سازد پس همچنان کوچ بعمل آمد و نواب بحزم و احتیاط
تا ابلاغ مبلغ مذکور هزار تفنگچی سالبرداری جهان خان کهوکر و حسین خان لودی در مورچال
و پینٹهه گذاشته هفت بیست صندوق پر باروت هم دمهٔ آنها سپرده بود راو مذکور
یعنی مرار راو باطلاع این خبر شبا شب مع لشکر یلغار کرده از عقب قلعه رسید سردار
قلعه را خبردار ساخت او ناتجربه کار رسیدنش را از مغتنمات شمرده خوش و خورم بیرون
قلعه آمد پس هر دو دغاباز حیله گر مشورت نموده بفریب ادن نواب بهادر کوشیدند
چه راو مذکور بسخنان چرب و شیرین و ابله فریبی راه سود و بهبودش زده بدام خود در کشید
چه گفت که بالفعل حصار قلعه شکست و ریخت شده اکثر غربا و سپاهیان جنگی خراب و
پامال آتشبازی گردیدند اقامت اینجا مناسب حال نیست لازم که مع ناموس خود و تمامی
خزانه و زر و گوهر بکوه شدهی رفته اقامت باید ورزید و مبلغیکه بنواب ادن تقرر یافته است

بمن

بمن عاید سازید تا بصرف همون مبلغ مذکور لشکری فراهم ساخته دیگر لشکر انبوه از پونه و حیدرآباد
بکومک طلبیده تنبیه معقولش کرده آید پس راجه ساده منش که وقت زوال بر آیاتش رسیده بود
سخنان غرضانهٔ او را بگوش رضا جا داده همچنان کرد که چهار پنج لک روپیه که برای ابلاغ
نواب بهادر حسب قرار خود آماده داشته بود به راو مذکور سپرد و قلعه هم بجز آتش باز گذاشته
خود بر کوه رفت راو مذکور دو هزار پیاده خود معه ضرب و باروت در قلعهٔ شکست و ریخت
تهانه گذاشته باقامت گاه خود شتافت صبحی قلعگیان به برج و باره‌های قلعه طبل و دف
و تبیرهای مرهتی می نواختند بر دروازه هجوم کرده بودند نیگاران نواب بمشاهده انحال
فتوری عظیم انگاشته در مورچال قایم و مستعد بودند که ناگاه هزار و پنج صد کس غنیم بیرون
قلعه شتافته بر ایشان در تاختند از آنجا که فداییان نواب اندک جماعت آنهم در
یکجا نبودند مورچال گذاشته در پیٹهه فراهم شده و یک دروازه را مضبوط کرده آرمیدند
و جماعت قلعه گرد ایشان حلقه زده تفنگ اندازی و بان پرانی آغاز نهادند و
سرداران تفنگچیان نواب دل از دست نداده برنگ جان نثاران عمامه‌ای کلان در زره وار
را پناه ساخته مردانه وار میکوشیدند و بارها کهوکر بچند جوانان تشنه منش بر جمعیت شوم
غنیم در تاخته اکثر ایشان را ته تیغ و سنان می کشید و چند مردم قلعه ابتدا بر صیانه
اسیر کرده احوال قلعه دریافت چون ایشان مفصل حقیقت صدر ظاهر کردند سرداران مذکور
اسیران را مع عرضی کوایف رودا دو برگشتگی طالع راجه و بدعهدیش شب دیگر روانه
حضور ساخته منتظر کومک نشست بمجرد موصول عرضی دولتخواه و دریافت کیفیت
بربانی اسیران غضبناک چون شیر غران مع لشکر و توپخانه یلغار کرده در رسید و
سواران راو مذکور را که گرد قلعه محافظ بودند بیدهای لشکر نواب بهادر چنان زدند که

ازہمہ ہا بخرابی تمام تا گوڑی بنڈہ عقب ندید مدلیس سردار دولتخواہ نواب کہ در اندرون
پینٹھ قایم بود علم حیدری بر دروازہ نصب کردہ طنبور بنواخت نواب خوشدل شدہ
داخل پینٹھ گردید و ہمون مورچال و تمبیرہا کہ سابق احداث کردہ بودند قایم کردہ
بزریش گولہای توپ و تفنگ فرمان داد بعد دو روز یورش کردہ قلعہ گرفتند
نواب بعضے مردمان را دحیلہ گر را بقتل رسانید و بعضے را بنابر عبرت گوش و بینی ہا بریدہ
خون چکان روانہ لشکرش نمود و برای بندوبست آنجا میر علی رضا خان را مقرر
ساختہ بکشایش کوہ نندی و در باب اسیر کردن پالیکار برگشتہ تاکید اکید فرمودہ
راست با لشکر ظفر اثر مقابلہ مرار راو بطرف گوڑی بنڈہ شتافت راو مذکور تاب
مجادلہ در خود ندیافتہ سمت گوڑی بنڈہ کہ در ضبط خود داشتہ بود رفت نواب بہادر سعی
دوسہ روز گوڑی بنڈہ را تسخیر کردہ تھانہ گذاشتہ پیشتر کوچید چون نزد گوڑی بنڈہ سید
راو مذکور سوار شدہ مع پیادہ و سوار و توپخانہ خود مقابل کردہ مستعد بجنگ گردید نواب
رسالہای مردم بار و پیادہ و توپخانہ را در خشک نہری پنہان ساختہ سواران قزاق
را پیش راند ہر گاہ سواران صفہا زدہ بر ایشان درتاختند و متصل رفتہ برجع القہقری
برگشتند جماعت راو مذکور دلیر شدہ تعاقب ایشان گرفت یکبار کمین داران برخاستہ
بشلک توپ و بنادیق چنان داد مردانگی دادند کہ تا زمان حال بر صفحہ روزگار
یادگار باقیست و لشکریان راو مذکور چون دانہ ہای جوال چاک متشتت شدہ تا حصار کوہ
گُتی آب نہ نوشیدند و راو مذکور نیز راہ خود پیش گرفت نواب مظفر و منصور پیشتر نہضت فرمودہ
کوڑی کنڈہ را بجنگ ہفت روز فتح کردہ از آنجا سمت پنوکنڈہ کہ آنجا تھانہ راو مذکور بود
شتافت و بہ تردد شایان کہاٹہا گرفتہ مضبوط کرد و پس آن بر قلعہ پایین کوہ یورش کردہ

بعرصہ

بعرصہ یک ماہ تسخیر نمود و از آنجا طرف کوہ مڑکل سر ادرتاخت قلعہ دار آنجا کہ دلاور منش بود
مستعد بجنگ گشتہ بریزش گولہای توپ و بندوق بسیاری لشکریان نواب اضایع
ساخت نواب غضب آلود گشتہ فرمان داد تا متکفلان امور جان نثاری کوہ را محاصرہ کردہ از
پناہ سنگ ہا بر کوہ یورش آوردند و نواب بر کوہچہ شمالی قلعہ کہ بہم ملحق است توپہای کلان قایم
کردہ بہ قلعہ دار قولنامہ فرستاد چون او بر آن قول تہی نشد خشمگین گولہ اندازان حکم کرد تا ہدف
دوزان شست اندازی کردہ بر سنگہای کہ در وسط کوہ بلندتر واقع شدہ است و زیر آن بلند
خانہا و عمارات نامی از ساکنان آباد بود شلک ہا زدند چنانچہ سنگہا از صدمات گولہ ریزہ ریزہ
گردیدہ بسیار محصوران را ہلاک و نابود و اکثر سکنا را زیر و زبر و پراگندہ حال ساخت پس
تاب مردانگی و مجال دلاوری از دل قلعگیان ربودہ شد قلعہ دار مشاہدہ چنین حال
منکر ہراسان گشتہ از خود التماس جان بخشی نمود و قلعہ بگماشتہ نواب ظفرمند گذاشتہ
خود بہ پناہ دامن دولتش درخزید تا از جان و مال امان یافت و میر علی رضا خان کہ بمحاصرہ
کوہ نندی پرداختہ بود بکوشش مردانہ و تدابیر بہادرانہ محصوران را زیر ساخت پس
پالیکار آنجا کہ بجمیع وجوہ لا علاج شدہ بود کوہ را بمیر موصوف سپرد و خود بہ پناہ اولیای
دولت خداداد در آمد میر صاحب حسب الحکم حضور پالیکار اسیر را مع توابع العالش مقید روانہ
بنگلور ساخت و منجملہ فرزندانش دلیر را مسلمان کرد چنانچہ یکی از آن مرد دیگری صفدر خان
نامی تا زمان حال زندہ است و خود مع فوج داخل لشکر حضور گشت و بدر الزمان خان
بایالت قلعہ نو تسخیر مامور گردید چون تعلقات آن سمت کہ نظیر باغات جنت توان گفت
بقبضہ اقتدار نواب بہادر در آمد جبین نیاز بدرگاہ خالق بے نیاز سودہ عمال با ہوش
و قلعہ داران امین و ہوشیار اطراف ملک روانہ کردہ خود خیندی بر سواد صوبہ سرا

برای بندوبست آن نواح بمقام فرمودند

ذکر فتح بلاد بدنور عرف حیدرنگر و بندوبست دیگر قلعجات آن سرزمین که در سن یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری واقع شده آنکه

ازانجاکه دریافت ماهیت نیک و بد و استماع حالات و اخبار حسن تدابیر دوست و دشمن دستور العمل شهسواران عرصهٔ جهانبانی و عمل دستوریکه تازان میدان کشورستانی است قانون مستمرهٔ نواب ظفرمند چنان بود که هر روز اخبار تازه از ممالک دور و نزدیک و از سرحدات خویش و بیگانه برسد و وقت شب بر همه کوائف و احوال اقالیم و هر دیار و ملک رانی و بندوبست زمینداران و راجها و نظام دکن و ناظم پونه و صوبه‌دار کرناتک پایان گهات وغیره مطلع شده من بعد بحرم سرای خاص بهر استراحت تشریف می برد و برای سرانجام این کار لازم الحزم والاحتیاط خبرداران باهوش و قاصدان سراپا چشم و گوش و جاسوسان کامل هنر و خفیه نویسان یگانهٔ عصر و سوانح نگاران سبک‌دست و گران فطرت بچهار سوی ممالک تعین شده هر روز اخبار واقعی و سرگذشت کما حقه دریافت بعرض میرسانیدند چنانچه درینولا بالاتفاق معروض داشتند که ملک نگر از بس نظارت و لطافت رونق بخش ممالک بالاگهات بل همرنگ باغات جنات توان گفت

بیت

هر سوخته جانی که به بدنور در آید ؛ گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

فی الحقیقت در خوش آبادی رشک افزای کشمیر است که ماتحت آن صوبه بلدهای نزهت آباد و زرخیز و فضای دلکشا ایش خاطر نظارگیان را سرور انگیز در هر سال

تا هشت

تا هشت ماه بارش معتدل که باعث طراوت دلهای افسرده نباتات و حیوانات است می بارد و اشجار صحرا و بوستانی بیشتر درختان نارجیل و فوفل چون قد خوبان سرافراخته و درخت فواکه هر قسم ثمر راحت بخش در دشت دارد و درختان صندل معطر ساز دل و دماغ مردم هر دیار و بوی گل و ریاحین و میوهٔ نورس آن سرزمین تسکین ده دل بیقرار و گلرخان سروقامت چون چمن همیشه بهار برنگ و بوی زیبائی رعنائی آراسته شیوهٔ دلربائی و طریق دلکشی برروی کار می آرند و ماهرویان قیامت قامت آنجا خود را به کسوت دلفریبی پیراسته شایسته جوانان باهوش را به نگاه ناز و عشوه فریفته از پا در آرند و جویبار و انهار در آن گل زمین همیشه بهار چون بحر مواج جاری و تالابها و چاه‌های لبالب مانند منبع دل فیاض ساری و رعایای جزو کل آن دیار متمول و صاحب میسر فاما همیشه بر راه مرد میدان دلاوری یعنی بر تسلط عادل صاحب شوکت چشم باز اند زیرا که آن خطه دلکشا در دست مردمان وحشی سیرت افتاده زنی مردانه لباس پست فطرت بلا اندیشه و بی وسواس خاطر مختار شده حکمرانی میکند و بیشتر زیر حکم حاکمان صوبه سرا بود انحال راه بغاوت پیموده در رسانیدن زر پیشکش قصوری می سازد با وجود موجود وارثان دولت خود هوس ریاست در دل داشته نرد مباشرت و تعشقی باغلامی می بازد و قلم و ندکور با این همه خوش آبادی و زرخیزی چون چشمان کور بیرونق و نور و دلهای سکنای آنجا به درد و جور و ظلم آن بدکار رنجور است و صدای فریاد و فغان بهر کوچه و بازار برخاسته و بهر سو حرامیان و دزدان بکمال غربا دست دراز ساخته اند مردان از اطاعت زن شرمسار گشته خانه نشین شده‌اند و زنان از راه شوخی و بیباکی بدست بادهٔ نشاط گردیده به آرایشگی زلف و چهره کارهای ناشایسته

بعمل می آرند و مردان طاقت تادیب و سرزنش زنان علاقهٔ خود ندارند که بکومک زن حاکمه علانیه بهوای بوس و کنار بجا رسوی رسته و بازار بانتظار شهوت پرستان بیقرار میگردند **بیت**

در راه خدا که رهزنانند
آن راهزنان همین زنانند

آری زن نقص فراست مشهور است اگر بسرداری و حراست ملکی نامزد گردد آسودگی رعایا و برایا معدوم و صورت منیت ملک و مال معلوم است الحق ریاست همچو ملک بهتر و خوشتر با آن بدسرشت مهوب نمی نماید وزنی بدکار بحر است آن کشور عشرت نشان نمی سزد قطع نظر از ین از سرکار منحرف گشته و شخصی از اولاد حکام آن مقام که از عقل و شعور دور و وجود معطل است هرچند بتمنای ریاست و هوس دولت فکر و تردد می نماید اما کاری نگشاید پس ظاهر است که از جنس زن کور سیاه پست فطرت و دون همت از زن ناقص باشد کی سزاوار دولت و ملک رانی گردد و نمیدانند که این ملک وسیع و مکان رفیع زیر حکومت کدام حاکم والا شان منتقل شود الحاصل نواب کامگار باستماع مژدهٔ بهجت آمود جاسوسان حقیقت شناس و خبر آوران باهوش و درست حواس ابا زبرین کار مامور فرموده تاکید ساخت که تازه اخبار تحقیق دریافته از حکمرانی و کارآگهی جمعبندی لشکرش ماهر شده مفصلاً العرض رسانند و خود با جمعیت گران سمت چیتل درگ کوچیده بنابر مصلحت و عبرت نمای خود بتاخت و تاراج و تسخیر مکاناتش فرمان داد چون قزاقان بیباک در جمیع تعلقات درگ مذکور منتشر شده تا گهاٹ درگ همه ملک ابا خاک برابر ساختند و سواری خاص را سمت درگ ونق افراشته پالیکار آنجا سر ارادت از حجاب بغاوت و سرکشی برکشیده بحلقهٔ اطاعت در آمد و حسب الحکم حضور دو لک روپیه در عوض پیشکش و لک روپیه رداده

از جان و مال امان یافت و با جمعیت خود همراه لشکر شد و قاصدان و جاسوسان سبک تک جلد تر شتافته باندک فرصت دریافت حقیقت بند و بست آن نواح کرده مفصل معروض داشتند و مقارن این حال شخص مذکور که آرزوی ملک و مال در سر داشته قابو می جست و در چیتل درگ پناه گرفته بود بیاوری طالع سعید حاضر حضور و سعادت مجرای نواب شده بمعرفت درگه واله التماس نمود و متعهد گشت که کمر خدمت در اطاعت حضرت فلک قربت بسته ام و ملازمی رکاب ظفر انتساب فخر خاندان خود میدانم و به تنبیه آن زن بدسرشت که در آنجا بهوای سروری می نازد و مردان وار بمیدان مختاری می تازد دیر و از دیر و آتش مشتعل بیحیایی او را آب شمشیر سیاست فرو نشانید و عالمی را که بجور و ظلمش جان بلب ستند از بسلی و طمانیت جان تازه بخشید چون نواب بهادر ظهور کار بر حسب آرزوی خود دید التماس او را قبول کرده به آراستگی افواج یمین و یسار و ترتیب قول و هراول و چنداول پرداخته سرداران دلیر و جنگ آزموده را با فوج مقرر و تعین فرموده صبحی فردای آن روز سمت نگر نهضت نمود و صاحبزاده بلند اقبال و فتح یاور هم همراه رکاب بود و در هر منزل و مقام رعایا و برایای آن سرزمین را بنوازش و استمالت بسیار امیدوار ساخته قولنامه در ازدیاد آبادی ملک عطا می فرمود و در هر تعلقه و قلعه که مضرب خیام می شد غربا و بعلاقه داران آنجا را از هر فریق طلبیده بداد و دهش آنها را خوشنود کرده داخل ملازمان می فرمود و کسانیکه از حلقهٔ اطاعت خود بیرون رفته و سخنان پند و نصایح گوش نکرده مستعد بجنگ می شدند بقتل و اسر و خرابی حال شان می کوشید از ین معنی هراس و هول و هیبت در دلهای آن مردم جا گرفت

جمیع رعایا و عمال و قلعداران وغیره بوساطت صاحبزادهٔ مرادبخش مطیع و
فرمانبردار شده لایق حوصلهٔ خود فراغت حال حاصل ساختند چون عسکر ظفر اثر
این طرف قلعه نگر بفاصلهٔ دو منزل فرود آمد جاسوسان که خفیه در آنجا مامور کار
بودند حاضر حضور شده معروض داشتند که زن حاکم اینجا سخت اندیشناک و غمگین
است و آرام و راحت روز و شب گذاشته در فکر دور و دراز افتاده سررشتهٔ انتظام
مهام از دست داده دل بر مرگ نهاده است و میخواهد که بمکر و فریب و پیش کش از هدایا
آنحضرت را ازین عزم باز دارد چنانچه همدرین اوقات مطابق معروض جاسوسان
زن دون فطرت وکلای معتمد را با تحف و هدایا و نیازنامه بحضور فرستاد
وکلای دانا بعد ادای آداب تسلیمات معتقدانه سامان نذر و تحالیف از نظر
فیض اثر گذرانیده عرض کردند که هر سال لک هون پیشکش مع دیگر اجناس نفیس از
قسم فوفل و چوب صندل و قاقله و مرچ سیاه وغیره خواهد رسانید و تا زیست مطیع
و منقاد امر جلیل القدر خواهد بود امید که ازین خطهٔ زمین از طرف خود باز به او
عنایت شود تا زیر ظل عاطفت همایون بوده از آسیب دشمنان محفوظ ماند پس
ارشاد شد از امنیت و صلاح حال و مآل آسودگی خاطر و پاس آبرو منظور و مطلوب
باشد بلا اندیشه بلشکر ما بیاید و بطمانیت ظاهر و باطن در قلعهٔ سرینگپتن که جای
امن و حصن عصمت است سکونت نماید تا از صرف مایحتاج با امتیاز تمام از سرکار
مقرر فرموده خواهد شد وکلا با بلاغ این معنی مراجعت کرده بآن زن مفصل حقیقت
فرمودهٔ نواب ظفر رکاب ظاهر ساختند زن مطلق العنان از راه غرور ناشایسته
اقبال این پیام نکرده خواه نخواه بمقتضای بداندیشی مستعد جنگ گردید و از عبید الحکیم خان

حاکم ساونور سازش و مبلغ خطیر رزش نموده التماس کومک ساخته بود تا خان
موصوف باقبال التماسش دو هزار سوار و چهار هزار پیاده فرستاد و خود هم با جمعیت
و اسباب جنگی برآمده بر جوی بالا فرود آمده بود و فوج کومکش از راه جنگل و کوه داخل
قلعه نگر گردید چون این خبر بسمع مبارک رسید مثال شیر غران پیشتر کوچیده بفاصلهٔ
یک منزل فرودگاه لشکر ساخت و سرداران افواج را بتسخیر مکانات و قلعجات اطراف
و جوانب نگر تاکید فرموده روانه ساخت و خود بدولت با چند سردار و بهادران سوار
و پیاده بمحاصرهٔ قلعه نگر پرداخت القصه سرداران تهورمنش بر اکثر مکانات و قلعجات
تاخته دست یغما کشاده بعد جنگ و جدل بتسخیر در آوردند و زنهارخواهان را جوق جوق
فراهم آورده روانهٔ حضور ساختند چون خود بدولت اوقات شبانروزی بر ضبط
و محاصره و مورچال و گرفتن قدری قدری جاها مصروف داشته میدان جنگ
بر آن تیره درونان تنگ تر از روزن سوزن ساخت محصوران جاهای بیرون
قلعه که مضبوط کرده بودند گذاشته اندرون قلعه خزیدند و به برج و باره مستعد بجنگ
نشستند اگرچه در اندک مدت طاقت جنگ و جدل از محصوران رفته هراس و بیم جان
و تلف آبرو در دل جا کرده منتشر الحواس بودند فاما بپاس نمک زن که مردانه وار
آمادهٔ جنگ هست بجاهای خود قایم بوده بدلیری تمام تردد میکردند هرچند بهادران
نواب از گولهای توپ و تفنگ و تیر و شمشیر هر روز جوق جوق را می کشتند و گروه را
بآتش حسرت و نامرادی و ناکامی می سوختند لیکن باین همه خرابی حال قلعگیان از
خیال جنگ و جدال نگذشته از جا می گذشتند و سپاه افغان نیز از راه شوخی بطرفداری
قلعه پرداخته بر مورچال می تاختند و هر بار محروم و مایوس بر می گردیدند اگرچه محصوران

در عرصهٔ قلیل میدان معرکه را بر خود تنگ دیدند و عرصهٔ فرار کشاده تر یافتند اما آنچنان محاصره سخت بود که بسلامت جان از آنجا بیرون نمی توانستند رفت لاچار شده چنان مقرر کردند که تا مقدور بامر جنگ پرداخته انجام کار به تبدیل لباس راه دیار دیگر سر باید کرد چون نواب با جمعیت دریافت که مکانات و قلعجات اطراف و جوانب که کارپردازان آنجا که مردان شجیع بودند به تسخیر در آمد و بقلعهٔ حراست زن دون فطرت ایام محاصره بامتداد کشید که موسم بارش که پراگندگی آور مردم و دواب است بر سر رسید خواست که زود مسخر نماید پس روزی که عرصهٔ یک سال بسعی مردانه منقضی گردیده بود سپاه لشکر و غازیان عسکر خود را معافی یغما و غنیمت اقمشه و امتعه و زر و نقره و زنان حسین از قوم هنود حکم یورش فرمود پس یکبار شجیعان سوار اسپان گذاشته و پیادگان جرار قدم جلادت کشاده از راهیکه دیوار قلعه شکست یافته بود شلک زنان ببرج و باره سوار شده ندای تکبیر بکوش بلند ساختند و کسیکه بمقابلهٔ آنها مستعد گشت هدف تیر و تفنگ و لقمهٔ شمشیر اجل رنگ گردید چون زن مردانه لباس اینحال مشاهده نمود اول محل خاص یعنی نشیمن مزین را که شوم شنکر شوهرش از خشت چینی طلاکاری بنا ساخته و پیوندش نیز از طلا برابر کرده و بدر و دیوار جواهر چسپانیده بود آتش زد و اکثر درج جواهرات را در آتش سوخته و در هاون سنگین آهنی کوفته ضایع نمود آخر خود بده و پرستار از راه بدر رو آب بیرون شتافته فقط بسلامتی جان پاپیاده راه گولی درگ که پنج کروهی نگر جای قلب واقع شده و اطرافش دشت هولناک است گرفت و کوه را قایم کرده آسود و همه ملک و دولت و اسباب ثروت شوهر و جد و آبایش بقبضهٔ اقتدار نواب نامدار گذاشت چون نواب بر فرارش اطلاع یافت تهانه در قلعه گذاشته به یلغار

در

در تاخت و کوه را گرد گرفته کشایش آن سعی موفوره بکار برد آخر الامر بعد یک ماه محافظان از دست برد محاصران شیر شکار مغلوب گشته کوه را بغازیان کار آزما سپردند و زن بدعاقبت را گرفته حاضر حضور ساختند نواب بهادر بفتح و فیروزی مراجعت کرده به قلعهٔ نو تسخیر رسید و زن را مقید ساخته در یک پالکی از راه سرا به سرینگ پتن روانه فرموده بشان و تجمل تمام در ساعت سعید داخل قلعهٔ دار الحکومت و تشریف فرمای مقر دولت و شوکت شده پانزده روز محفل نشاط ترتیب داده هنگامهٔ سور و سرور و صدای نغمات و فور حبور گرم ساخته غربا و فقرا و سازندگان و رقاصان را بانعام خلاع و زر و زیور و طلا و شالهای گران بها بنواخت و سرداران نامدار و سپاه جرار عساکر خود را که در آن مهم مراسم جانسپاری و سعی بهادری بتقدیم رسانیده بودند سوای آنکه هنگام یورش قلعه بحکم حضور حسب دلخواه بسته بسته از جنس پارچهای نفیس و قماشهای فاخره و دسته دسته آلات حرب و ضرب و توده توده زر و نقره و در و گوهر و گروه گروه محبوبان شکیله بتصرف خود ها آورده از آز و نیاز دنیاداری مستغنی شده بودند از سر نو بانعامات شایسته و خلعتهای فاخره و حلقهٔ دست طلا و مالای مروارید و پدکهای مرصع و شمشیرهای ملمع و جاگیرات بقدر مرتبه و حوصله سرفراز و سربلند گشتند و اوجینی نامی کار قدیم دولتخواه را که صاحب حوصله بود راجه رام مخاطب ساخته بایالت آنجا گذاشت و تعمیر قصر و مرمت قلعه فرمان داده حیدرنگر نامش نهاده خود بدولت داخل خیمه گردید ✤

ذکر شورش افزائی افاغنهٔ ساونور که بکومک زن اسیر آمده بودند و تنبیه معقول یافتن حاکم ساونور بزور شمشیر نواب بهادر و تسخیر دیگر جاها رو داد سن یک هزار و یک صد و هفتاد و پنج هجری آنکه

چونکه نواب متوجه کشایش و تسخیر قلعهٔ نگر بود افاغنهٔ ساونور که به کومک زن محبوس در تاخته بودند شورش افزای آن طرف و مانع رسد غلات لشکر شده اکثر اوقات بعضی لشکریان نواب را تصدیع میدادند اگرچه هیبت جنگ بخشی لسنرای آنها متعین شده بود اما در پناه جنگل و کوهها بسر برده هر روز با آنها مقابله و مجادله می نمود و گاه غالب و گاه مغلوب میشد نواب بعد فراغت از بند و بست نواح نگر که در عرصهٔ دو سال حاصل گردید خود بدولت راست سمت ساونور یلغار نمود چون صبحی سواران قزاق گرد لشکر افاغنه نمود گردیدند ایشان آنها را همون سواران هیبت جنگ انگاشته سبقت کردند و بمیدان قابو مانند کور باطنان ناعاقبت اندیش رسیدند تا بحکم نواب رساله های بار و سوار و پیاده مع توپخانه که برروی ایشان در کمین بودند بیک زمان بر آنجماعه دویدند و اکثر مردان کاری و سران نام آوری بصدمات گولها در آن چپقلش بمطمورهٔ عدم شتافتند و دیگر افاغنه تاب مردانگی باخته رو بگریز نهادند و تا جوی آب بالا رو پس نکرده گریختند نواب حکیم خان حاکم افاغنه هوش و حواس باخت همه اسباب لشکر خود گذاشته یعنی خیام و اعلام و نوبتخانه و شترخانه و فیلخانه وغیره از دست داده راه دار المقر خود سر کرد نواب بهادر با پشته کوب بتعاقب ایشان تاخته تا قزاقان را متعین ساخت که آنها از میدان هزیمت تا متصل قلعه پی ایشان گرفته

سوار و اسپ را بدست خود ساختند و دست از کوشش اعدا شکنی باز نه کشیدند آخر خان ساونور عاجز گشته دست از جنگ برداشت و راه خودداری پیموده بگذاشت کرور روپیه صلح نمود آری که کرد که نیافت اما در عوض مبلغ مقررهٔ فیلان و شتران و خیام مخملی و بیچوبهای زردوزی و خلاع برهان پوری و سلاح گرانبها وغیره باچیزی نقد که حکام پیشین بصرف لکوکها از اجناس نفیسه و اسباب دنیاداری فراهم ساخته بودند بیک قلم یک یک سپرده از دست تطاول غازیان لشکر نواب رست چون نواب از آنجا فراغت حاصل ساخت در قلعهٔ بنکاپور و چرولی و هرنی وغیره تهانه خود قایم کرده مظفر و منصور باز مراجعت به نگر فرمود پس از آنجا هیبت جنگ را مع لشکر گران به بندو بلاد پالیکاران صوبهٔ سیرا و گرفتن مبلغ پیش کش مقرر سرکار بطرف هرپن هلی و کنکاگیری وغیره و نیز اخذ زریکه از هر پالیکار سوای پیش کش مقرر سرکار نعلبندی فوجدار فی ده یک حق سعی او مقرر کرده بودند روانه ساخته خود بدولت عبور گهاٹ نموده طرف غرب نگر برای بند و بست و تسخیر قلعجات متعلقهٔ نگر که بر ساحل دریا واقع شده همت گماشت و میرزا حسینی بیگ را که برادر نسبتی خود بدولت و خال حقیقی کریم صاحب پسر کهین نواب میشد با چند مردم به تسخیر بسورای درگ روانه ساخت چون میرزا از حضور مرخص گردید بر ساحل دریا آمده چند کشتی ملاحین ماهی گیر بدست آورده مع همراهیان سوار شده کشتی ها را طرف درگ مذکور که از ساحل تخمیناً دو فرسنگ فاصله دارد و گردش آب دریای شور است براند و گرد کوه ایستاده مفصل حقیقت تاراجی دولت نگر و اسیر شدن زن حاکم بحافظان کوه گفته فرستاد و قولنامه علیحده از طرف خود نوشت قلعگیان ازین خبر دل از دست داده بعد سه روز بی جنگ قلعه سپردند مرزا تهانه مستقیم

در آن کوه گذاشته مع اسباب امانت نگاه داشته شوم شنکر حاکم نگر که دو سته صندوق پر دُر
و جواهر و دو صندوقچه زیورات مرصع و دو عدد جل فیل که از زر و نقره بصنعت تمام تیار کنانیده
بود مع حلقهای دست و توره ها و جلاجل گلوی فیلان پای تخت که آنهم از طلا و نقره بود و دو
عدد زین زر دوزی مراجعت کرده و اسباب از نظر والا گذرانیده سرخرو گشت و
نواب خود بدولت در اندک مدت بضبط و نسق آن نواح پرداخت چنانچه در قلعهٔ
مرجان و انکوله که از سرحدات گهات کوکن است و تعمیر کرده سیف الملک ناظم
کوکن امیر عادل شاهی بود و کوڑیال بندر و سداسیوگڈه و منگی و مولیر
و هناور و بیکل و غیره تهانه مستقیم گذاشته مراجعت بسرینگ پٹن نمود چون
هیبت جنگ با لشکر گران از حضور نواب مرخص گردید بر کنگیری تاخته دو لک روپیه
پیش کش ساله گرفته به هرپن هلی آمده و از پالیکار آنجا هم بنرمی و گرمی سه لک روپیه
گرفته سمت چیتل درگ در رسید و از پالیکار آنجا هم چهار لک روپیه پیش کش گرفته از
راه جریمله و کوڑی کوته گذشته بطرف رای درگ رسید و از پالیکار آنجا نیز درخواست
زر نمود او ناداری و تاراجی ملک خود وانموده در ایصال مبلغ پیش کش حیلها انگیخت
پس هیبت جنگ بنابر عبرت بقلعچهٔ کنی کل تعلقه درگ مذکور را محاصره کرده به تسخیرش همت
گماشته بود و پالیکار مذکور پنج شش صد سوار و دو هزار پیاده جمع کرده راههای رسد غلات
لشکر از اطراف مسدود ساخت همدرین اوقات که وقت مراجعت از اقلیم نگر نواب بهادر
عنایت نامه موسومه هیبت جنگ متضمن فرستادن هزار جوان شایسته از لشکر تش
بے صلاح بصحابت جوڑی شتر سوار ترسیل داشته بود تا او هزار مرد شایسته را از فوج
خود برآورده بدرقهٔ پانصد سوار و دو رساله بار با سلاح از شمالی رای درگ روانه سیمو گه

ساخت

ساخت چون جمعیت مذکور راه دو سه فرسنگ طی کرده بود که ناگاه سوار و پیاده های
حاکم مذکور نمود شده بلا توقف بزنگ هم زنگان بر آنجماعت یورش کردند اگرچه اهل بدرقه
شلکها زدند و سواران شمشیر آزمائی کردند اما پیادگان پالیکار مذکور از پناه جنگل آن جماعه
را مغلوب و زیر و زبر ساختند و اکثر مردان تجربه کار را تیغ کشیدند و بعضے از آن
مهلکه جان را با سلامت بر آمده بر کوهی پناه گرفته بودند چون این خبر به هیبت جنگ
رسید مورچال گذاشته با جمیع لشکر بیک طرفة العین در تاخت و سپاه پالیکار را بزور
بازوی شجاعت چنان هزیمت داد که مقهوران تا خندق قلعهٔ درگ مذکور عقب ندیدند
پس همین جا یعنے در میدان شرقی رای درگ اعلام نصب کنانیده خیمه ها زده فرود
آمده به پالیکار آنجا نوشت که این همه بدسلوکی شما بسبب کرم و نوازش ما است حقا در
خاطر ما بود که بهر طور بحضور فیض گنجور عرض کرده سمستان شما را بر شما بحال کنانیده از اینجا
نیکنام باید رفت الحال امید سود و بهبود مدارید بلکه دست از جان و مال خود بشوئید
چون آن نوشته به پالیکار رسید و بر مضمونش آگهی یافت کشنپا ولد خود را فرستاده
بعفو جرایم پرداخت و سه لک روپیه پیش کش و دو لک روپیه تقصیرانه و لک روپیه نذر
جان بخشی نیز آنچه که سامان و نقد و چهار پایان جمعیت معدوم بود همه یک یک برشمرد
روانه کرد پس هیبت جنگ لوای مزبور مع مبلغ مذکور همراه خود گرفته حاضر حضور
گردید و همدر آن روزها میر علی رضا خان را بفوجداری سرا نامزد فرموده رخصت کرده بود

ذکر فوج کشی سوائی مادهوراو بن بالاجی راو ناظم مرهٹه در ملک و گرفتن قلعجات این نواح و صوبهٔ سرا مع دیگر کیفیات که درین سن

یک هزار و یک صد و هفتاد و شش هجری واقع شده آنکه

چون بالاجی راو نانا سرکردهٔ پونه در گذشت سوائی مادهوراو پسرش بر مسند ریاست
جلوس کرده چندی در بند و بست خود بود بعد از آن بفراهمی لشکر و آلات حرب و ضرب و
توپخانه گران که قریب لک سوار و منجملهٔ آن سی هزار پنڈاره بود و پنجاه هزار پیاده تفنگچی
مع لشکر علی بهادر بن شمشیر بهادر که نامبرده از نسل نانا مرهٹه بود ذکرش بر سبیل اجمال
آنکه از بیجاپور رقاصهٔ قوم مسلمان مستانه نام بعد تاراجی دولت عادل شاه به پونه
رفته سکونت داشت و در فن رقص مشهور دهر و در حسن و جمال سرآمد وقت بود بالاجی
راو نانا شیفتهٔ خوبهائش شده بهمبستری خود گزید رقاصه مذکور نیز فریفتهٔ او شده تن
برضائش در داد چون در چندی دلبستگی بظهور پیوست پسری تولد گشت رقاصه تبه کار
پسر را بر آئین اهل اسلام تربیت و پرورش ساخت چون او بسن تمیز رسید پدرش یعنی
بالاجی راو نانا او را بشمشیر بهادر مسمی ساخته منصب جاگیر دوازده هزار سوار مقرر کرده
بود چنانچه بهادر مذکور در جنگ سرایدال همراه بهاو مقتول گشته پسرش علی بهادر حاضر بود
سمت کرناٹک بالاگهاٹ در تاخت اما مخفی نماند که پنڈاره قومی است اچکه و اوباش
منش بعضی سرداران دکن بنابر تاخت و تاراج ملک اعدا و عبرت لشکر خود آنها را فراهم
می سازند و هیچ ماهیانه مقرر کرده از خزانه خود بآنها نمی دهند و در هنگام مقامات
عساکر گیاه و هیمه آورده می فروشند و بهائش بخرج مایحتاج خود می آرند و در ایام
مهم بخوشنودی تمام از سردار لشکر اجازت غارت و تخریب بلاد گرفته ملک خصم را چنان
تاخت و تاراج می نمایند که بوم و چغد از آن ویرانه می هراسند بلکه در ایام مهم چیزی زر
بطور نعلبندی بسردار لشکر عاید می سازند القصه چون مادهوراو عازم بالاگهاٹ گردید

بساونور آمده حاکم آنجا را مع لشکر همراه خود گرفت و مرار راو را نیز طلبیده از گهاٹ
کرکنات عبور تنگ بهدرا نموده به چیتل درگ آمد و پالیکار آنجا را هم با خود گرفت بصوبه
سرا رسید میر موصوف روز اول با جمعیت خود بیرون قلعه شتافت و لشکر مرهٹه
را بچشم خود دیده مستعد بجنگ گشت راو مذکور بر کنار تالاب شمالی قلعه توپخانه
قایم ساخته از دور بشکست حصن همت گماشت میر موصوف ده دوازده روز
مقید امر جنگ بود بعد گرفتن قول و قرارنامه کلیدهای قلعه صوبه به گماشتگان غنیم
سپرده نوکریش قبول کرد پس غنیم موصوف را بخاطرداری تمام همراه خود داشت
سپس بطرف کوه مدگری کوچیده بمحاصره و مجادله یکماه کوه مذکور تسخیر کرده تهانه خود
گذاشته پیشتر کوچید اگرچه نواب بهادر بجمیع لشکر سوار و پیاده و توپخانه طرف بنگلور
خرامید اما نظر بکثرت افواج غنیم کرده چند از لشکرش بود آویزش مناسب ندیده

بر قول حکما که گفت ؎

خصم سرکش را توان زافتادگی تسخیر کرد	شیشه چون گردن کشد پیمانه می باید شدن

کاربسته باز مراجعت بسرنگپٹن نمود و برای حفاظت سپاه و حشم قلعه تیر بهیا بنا
ساخته توپخانه و سپاه بار و پیاده کرناٹکی را جابجا قایم کرده بجای خود خبردار ماند و این
همه خواب خرگوش بامتحان عزم حزم و شیردلی و روباه بازی غنیم بود لاکن سواران طویله
بیده ها را در جنگل ماگری درگ نهان داشته تاکید قزاقی نموده بود و غنیم از آنجا پیشتر
جرات پرداز شده بکوه نجگل محاصره کرده قولنامه در سپردن قلعه موسومه قلعدار حیدری
که سردار خان نامی دلیر و لتخواه نواب بود ترقیم و تبلیغ ساخت قلعه دار مذکور که از
همراهیان خود خاطر جمع داشت در جواب قولنامه چند گولهای توپ گردون شکن

ارسال داشت غنیم از جرات آن مرد غضب آلود و خشمناک گردیده بی شکست و ریخت
حصار قلعه حکم یورش فرمود تا لشکر پالش مانند زنبور سیه درون کوه رشان انگبین
هجوم سازند لطنطنه های هوی برداشته در تاختند تا سردار نامی با سپاه خود پیش آمده
سینه های دشمنان را هدف گولهای توپ و بندوق و تیر جان ربا ساخته اکثر مردان را
بخاک عدم بخوابانید و از خون آنها بر سنگهای اطراف و نردبانهای قلعه همه سرخرو
کشیده مظفر گشت و اهل غنیم شکست فاحش خورده واپس گردیدند و بار دیگر باز حمله
مردانه کرده همون آتش در کاسه قسمت خود یافته زنگ برد و شکستند و بدستور
روز دیگر غنیم خود سوار فیل شده مستعد استاد و تمامی سوار و پیاده و امرای خود را به
تسخیر کوه فرمان داد پس آن روز هم سردار جری ترددهای مردانه و کوشش رستمانه
در دفع اعدا العمل آورده فتحیاب گردید که بریزش گولهای توپ و بنادیق از دامن
کوه تا حصار قلعه جوق جوق یورش کنان را چون غلطانید غنیم بمشاهده چنین حال
متفکر مند گشته پالیکاران چتیل درگ وغیره را بانعامات شایسته و معافی پیشکشات
دو ساله امیدوار ساخته حکم قتل عام کرده اجازت قلعه گیری در داد تا پالیکاران
بیدران خود را که ماهر این ملک و هر مکان بودند اشاره ساخته روانه نمودند پس آنها
از عقب کوه بهزار محنت و تردد رفته نردبانها راست کرده به برج و باره قلعه سوار شده
گولای مهیب بر داشتند سردار شجیع اگرچه بچند سپاهی بر ایشان تاخته داد جلادت
و مردانگی در داده دمار از روزگار آنها بر آورد اما چون محافظان قلعه یکسان غنیم را
اندرون قلعه سر بران دیدند هیبت ناک گشته آلات حرب از دست گذاشته رایگان
جانهای خود در باختند مردم غنیم سردار شجیع را زخمی و اسیر کرده آوردند غنیم آن مرد جری را

روبروی خود طلبیده بهزاران آفرین و تحسین سرفراز ساخته همراه خود گرفت و در جنگل
ثمانه گذاشته بیشتر کوچید لاکن قزاقان نواب بهادر بارها بر کهی آوران غنیم هنگامه
رستخیز برپا ساخته بر هراولی و چنداولی در تاختند چنان داد شجاعت میدادند که
پنداریهای لشکرش که در امر قزاقی و جانبازی و حیله انگیزی سرآمد وقت بودند از
دست بردهای اوشان عاجز آمده بیرون لشکر خرامیدن نمی توانستند و غنیم نیز
باینهمه افواج کثیر از غازیان نواب بهادر هولناک می بود غرض رفته رفته از تسخیر و
بندوبست بالاپور کلان هم فراغت یافته این اراده که بیشتر تمامی قلعجات اطراف
پتن را بضبط خود آورده و پالیکاران نواح را بخود متفق ساخته پس از آن بافتتاح قلعه
دارالسلطنت خداداد همت گمارد بسمت بالاپور خورد نهضت کرد بدرالزمان خان قوم
نایطه فوجدار آنجا بمشاهده لشکر انبوه غنیم بهم خورده جنگ مناسب ندید اگرچه نامبرده مرد
شجیع و دلاور و نمک حلال بود اما صلاح حال و عقل معاش انسان مدام بر یک نهج و وتیره
نمی باشد بمقتضای مصلحت وقت فلاح خودداری در سپردن قلعه دریافته کلیدهای
قلعه و دیگر کارخانجات بغنیم سپرده با صحت و سلامت حال رخصت گرفته بکرپه شتافت
پس غنیم از آنجا بکولار رفته از نواب دلاور خان جاگیردار آنجا هم چیزی زر گرفته جاگیرش
براو بحال داشته بکوه مدواکل که تهانه نواب بهادر بود محاصره کرد و بعد چند یورش تلف
هزاران مردکاری تسخیر کرده قلعگیان را مع قلعدار بیک قلم قتل عام کرده از آنجا بطرف
گرم کنده که آن قلعه هم بضبط قلعدار حیدری بود شتافته باندک سعی مفتوح ساخت
میر علی رضا خان را که همراهش امیدوار بود و جد و آبائش بقلعداری کوه مذکور
می پرداختند جاگیر داده بنفر اسمی هزار سوار و دو سه هزار پیاده برای بندوبست ملک

آنطرف و زیر کردن پالیکاران تاکید آکید کرده بعزم تسخیر پٹن برگردید نواب بهادر برین
عزم جزمش وقوف یافته خود بدولت با جمیع سوار شیر شکار در جنگل ماکری پناه گرفته چون
شیر گرسنه منتظر شکار بود که بیک ناگاه هراول لشکر غنیم که باصطلاح فرس پینی عساکر نامند بوفور
سامان جنگی و پری رسد وغیره معه توپخانه و اعلام پیشوائی رسیده در سواد اتری درگ غافل
از لشکریان نواب فرود آمد و آنروز مقام باین اراده که فردا محاصره سرینگ پٹن بتعجیل
آرد سپاهش و آنچنین از اندیشه صدمه جانبازی غازیان نواب وارسته و
بیباک بودند نواب از فرودگاه لشکر غنیم خبردار گردیده همه وزراز لشکریان خود احدی را
بیرون جنگل نگذاشته مستعد جنگ بود چون شب شد بعد انقضای نصف شب از عقب
غافلان رسیده چنان شبخون زد که لشکریان غنیم با آنهمه جمعیت گران که قریب چهل و
پنجاه هزار مرد بودند هوش و حواس باخته تاب ضرب شمشیر و نیزه نیاورده اکثر ایشان
جوالهای برنج و شلیطه ها خالی کرده اندرونش خزیدند و بعضی دست و پازده بهر مکر و
فریب جان خود از آن مهلکه بیرون بردند و بعضی سپاه انجماعه سرهای خود را العجز تمام
زیر پای اسپان غازیان سپرده امان جان یافتند و سپه سرداران لشکر بر اسپهای زین
سوار شده راه لشکر خود سر کردند نواب مظفر و منصور که گاهی چنین فتح غیبی بظهور رسید
شادیانه سرور و طرب نواخته همه اسباب جزو کل لشکر غنیم و توپخانه و اعلام وغیره بر داشته
روانه سرینگ پٹن نمود و خود بدولت همونجا مضرب خیام فرمود چون مادهوراو خبر
شکست فاحش لشکر پینی گوش کرد آهی از دل پر درد برکشیده رنگ بر رو شکسته و
سرشک تاسف و تحیر بکمال غضب از دیدهای خون پالان روان ساخت و بر سرداران
منهزم زر در و که بعد تاراجی لشکر پینی از آنجا ناکام بر آمده بود زبان طعن برکشاده بناخوشی

تمام

تمام گفت که آه پینی پیشوا بریده شد پس از سواد چیتامنی که فرودگاهش بود بیشتر کوچیده در
کوهستان ابناجی درگ پناه گرفت درین اثنا نواب بهادر شب دیگر شبا شب در تاخته
قلیچه بالاپور کالان را گرد گرفته در سرسواری مفتوح ساخته تهانه داران غنیم را یک قلم بقتل
آورده صبحی مراجعت بماگری درگ فرمود این خبر هم غنیم شنیده در فکر دور و دراز افتاده
بود و همدران زمان از لشکر غنیم سرداری با پنج شش هزار سوار غارت کنان وارد بار محل
شده از دست شجاعت قزاقان حیدری که بسراغ شان تاخته بودند تاراج
گشتند الله الله با وجود کثرت افواج سپاه غنیم از دست برد قزاقان نواب بهادر خلایف
گشته بیرون لشکر نمی شتافتند پس معنی آیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة صادق
آمد پس آن نواب بهادر بمقتضای فطرت ذاتی و تجویز رای جهان کشای خود بحکم آنکه

رباعی

دانا هرگز ادای ناخوش نکند — جز نرم دلی بخصم سرکش نکند
آتش چو زبانه زد بر او آب زنند — دفع آتش کسی به آتش نکند

وکلای با هوش را با چیزی هدایا و تحایف که از همین لشکرش بهم دست کرده بود و هفت
لک روپیه نقد نزد غنیم فرستاده پیغام داد که بی موجب غرباکشی و تاراجی رعایا ارباب
دولت و اهل همت را مناسب نباشد مضی ما مضی شایان سعادتمندی و
بزرگ منشی آنست که دست از قتل و غارت خلق الله برکشند و دل از غم مردم آزاری
برداشته مراجعت نمایند و مبلغیکه فرستاده شد بالفعل داخل خزانه سازند و همین
سود لشکرکشی خود دانند و این دولت خداداد را همه معاون و رعایت خود شناسند چون وکلای
صائب رای نواب بغنیم در خورده یک یک مضمون ادا ساختند و مبلغ مذکور گذرانیده

بسخنان چرب و شیرین بصلح رضامند کرده آتش فتنه را فرو نشاندند غنیم که بکوشش دو سال و سه ماه کاری نکشوده و بندوبست واقعی او درین ملک نشده بلکه بجمیع وجوه خرابی بحال لشکریان او راه یافته بود صلاح و فلاح خود درین معنی باقبال ارشادات نواب پرداخت و اسیران را با خلعت و انعام روانه لشکرش ساخته بر پونا مراجعت کرد نواب مع لشکر عقبش کوچیده ببالاپور خود آمده از انجا باطراف تعلقات غارت ساخته غنیم سواری فرموده رعایا را بتقاوی زر و گاوان قلبه کش و تخم وغیره اسباب شیار خوشدل ساخته در آبادی ملک و کثرت زراعت تاکید کرده محاصل یک سال معاف نموده مراجعت به بنگلور فرموده و همدران روزها علی زمان خان نایطه بنم لف بدر الزمان خان موصوف بوکالت محمد یوسف خان کمیدان مدراس که نواب محمد علیخان ناظم ارکاٹ به بغاوتش متهم ساخته براو ناحق لشکرکشی نموده بود فایز حضور شده درخواست کومک نمود چون نواب را بندوبست بعضی مقدمات ضروری دولت در پیش بود فوج را از خود جدا کردن مناسب وقت ندیده چندی مقدمه آنرا به لیت و لعل گذاشت درین اثنا ناظم ارکاٹ براو فتحیاب گشته قلعه را بفتور سپوناس اوزنار دار تجاوری و کلاه پوش و جمعدار دیگر گرفته کمیدان موصوف را بردار کشید چنانچه کمیدان باغی تاریخ اوست خان مذکور همین جا ماند و نواب اوضاع خوش و جمال سیرت و حسن تقریرش پسندیده مصاحب وقت خود ساخت بعضی اوقات با وی مزاح هم می نمود و خان مزبور جسیم بود چنانکه بر اسپ سوار شدن نمی توانست بنابران فیل خاصه برای سواریش عنایت میشد و همدران اوقات فیض الله خان هیبت جنگ از خسر خود رنجیده به پناه نواب بهادر آمده بود و دواعیه زیورات مرصع

واجناس

واجناس نفیسه بوجه متوفه خود از نواب لاور خان بدل میداشت مگر در فیصله مقدمه خود وقت قابو و استغنائی شده مزاج وهاج نواب را برشورانید پس فیل خاصه مع عماری با چند سوار بکولار فرستاد خان والاشان را طلبید چونکه خان دانا انجام کار خود برسوائی دید و از فتنه انگیزی خویش نارسید خود هراسید در عدول سخن نواب خلل آبروی زندگی خود تصور دیده بیچون و چرا راهی گردید هرگاه نواب برآمدن خان بزرگ وقوف یافت حجاب کینه از دل صفا منزل بر داشته تا سراپرده خیمه خاص استقبال کرده آورد باعتقاد درست بر مسند خود نشاند و شرایط نیازمندی

که صفت مرد کامل است چنانچه بزرگی میفرماید بیت

که آن مرد تمام است از تمامی ‌ ‌ ‌ کند با خواجگی کار غلامی

ادا ساخته فرمود که بنده را یکی از دولتخواهان خود تصور کرده چندی تشریف ارزانی دارید و این نادان را که هنوز تربیت یاب است به پند و نصایح بزرگانه بصلاحیت در آرند غرض از حصول ملاقات خان جلیل القدر مسرور اند و گذشت و بر حقیقت حال کماهی آگاهی یافت مقدمه هیبت جنگ را صریح بهتان دانسته از دل محو ساخت اما پسرانش را که خان والاشان همراه خود آورده بود نزد پدر شان یعنی هیبت جنگ فرستاد و خیمه علیحده برپا و اسباب ضروری دولتمندانه مهیا کنانیده فرود آورانید و خدمتگاران لایق برای کار و خدمت نیز متعین کرد و برای صرف مایحتاجش هزار روپیه ماهوار میرسانید و دو وقته طعام خاصه با او تناول می فرمود و درهمون نزدیکی نور الابصار خان بنت ولیخان برادر نواب لاور خان را بخویشی و دامادی خود عزت بخشیده باداي رسم شادی کتخدائی پرداخت بعد چندی

برای بند وبست پالیکار اطراف کولار و موڑ واگل همت گماشته فوج کشی نمود و همون
زمان بمعرفت خاکی شاه فقیر که ندیم نواب بود و هیبت جنگ و مها میرزا خان بخشی
پاگاه که اورا از اطراف اورنگ آباد طلبیده بعزت و وقار داشته بود میر علی رضا
خان را بجاگیر عمده و ازدیاد جاه و منزلت امیدوار ساخته بحضور طلبیداشت چون
او نسبت برادری و حق صهرت درمیان داشت خاطر جمع شرف اندوز حضور
گردید نواب بنابر تالیف قلوبش گرم کنده مع دروبست ضلع ونڈ کل جاگیر داده
باجازت فراهمی لشکر سرفراز و مطلق العنان ساخت و در عرصه ششماه از بند وبست
پالیکاران آن نواح یعنی پالیکار ننگنور و مدن پلی و کمنیرپاله وغیره فراغت حاصل
کرده مراجعت بسرینگ پٹن نمود و تا دو سال بعیش و عشرت اشتغال ورزیده
اسباب جهانگیری و آلات کشورکشائی بصرف لکوکها زر و گوهر فراهم ساخته به نگهداشت
سوار و مردم بار و پیاده و کرو آوری سپاه مامور بود و یاسین خان ونٹی کدری
همون ایام از نتهرنگر عرف ترچناپلی آمده نوکر شده بود و محمد عمر کمندان همدر آن
روزها بمرض مهلک جان بحق تسلیم نموده محمد علی پسرش که در حین حیات پدر جمعدار بود بجمعدارئی همون رساله
سرفراز شد چون جمیع اسباب لشکر مستعد گردید رفته رفته به بند وبست نگر همت گماشته مع لشکر
آراسته و پیراسته نهضت فرمود نواب دلاور خان را نیز همراه خود برد چنانچه معمول چنان داشت
که وقت کوچ و جنگ دلاور خان بزرگ را بر فیل خاصه سوار کنانیده سواران پاگاه
خاص کوتل و جلوداران را گرد فیل واداشته روانه میکرد خود بر اسپ سوار شده پیش سیاه با
توپخانه می خرامید و از آنجا فوجی ابیندرائی ونکٹ راو مشرف لشکر و تنخواه بود
به هیبت جنگ طرف ساونور روانه کرد تا از حاکم آنجا بعبرت نمائی پیشکش لایق بدست آرد

و در بعضی قلعجات آن ضلع تهانها مضبوط کرده خود بدولت در عرصه یک سال معاودت
به پٹن فرموده چندی آسوده ماند

ذکر فوج کشی مادهوراو کرت ثانی و تاختن نواب بهادر بمقابله او در نواح ساونور و واقع شدن محاربات با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یکصد و هشتاد هجری واقع شده آنکه

چون مادهوراو کرت اول از ملک کرناتک بالاگهاٹ بعد تقرر صلح به پونا مراجعت
نموده در صوبه سرا تهانه او بود قلعدار آنجا از تیاری لشکر نواب بهادر و تشریف
بردنش بطرف نگر و بند وبست آنجا هراسان شده بمادهوراو مفصل حقیقت
بنگاشته بود و او ازین معنی تشویشی پیدا کرده از جمعیت نواب پراگندگی خود دانست
و باز بفراهمی لشکر و امرای خود پرداخته عازم این صوب گشت و به تسخیر قلعجات
که در ضبط قلعداران نواب بهادر بود فوجها را اطراف روانه نمود نواب بدریافت
فوج کشی مرهٹه خود مع لشکر ظفر پیکر از راه سیموگه و بسواپٹن عبور جوی تنگ
بهدرا نموده بطرف هیرور و هری آمد و از آنجا برگردیده بر سواد مبدک که به شنکار پور
مشهور است فرود آمده بود و مرهٹه هم با لشکر خود بعد تسخیر چند قلعه بمقابله آمده بفاصله
دو کروه مقام نمود روز دیگر سوار شده بمجادله رسید نواب لشکر خود مستعد ساخته
میدان رزم قایم کرده ایستاد و پالیکار چیتل درگ هم در آن مهم با لشکر خود همرکاب
نواب بود چون مرهٹه گرد لشکر نواب حلقه زده از اطراف حمله های مردانه نمود
غازیان به دلاوری تمام کوشش کرده بدفع آنها پرداختند و بهیروز فرودگاه را

قایم کرده شب از آنجا کوچیده راست طرف چرولی و انوتی و چرا آمده پشت بجنگل داده
اقامت ورزید اما برای حفاظت لشکر بر فراز تپه بهیا بنا ساخته توپخانه قایم کرده
مستعد و منتظر وقت عدو سوز نشست و مرهته از جاگیر شدن نواب خود از آنجا
برخاستن و بجای دیگر تاختن مجال نداشت و حاتم ساو نور هم بمرهته سازش کرده
همراهش بود پس روزی چند هر روز جوق جوق سپاه از هر دو لشکر آمده در
میدان مرد آزمای داد جلادت داده هنگامهٔ رزم گرم داشتند و مرهته اتواپ و انداز
از دور لفراز کوهچه داشته بر لشکر نواب توپ اندازی می کنانید ازین سبب
اکثر تصدیع بحال مردمان بهیر لشکر نواب راه می یافت تا شبی نواب فکری کرده
پنجهزار تفنگچی شست انداز و هزار و پانصد سوار دلاور و جانباز با چهار ضرب توپ
جلوی الجهز منتخب کرده با خود گرفت و باقی لشکر بدمنه هیئت جنگ بخشی کرده و بند و بست
خزانه و توشکخانه وغیره کارخانجات بتدبیر نواب دلاورخان برگماشته بعزم شبخون
برآمد و از بیابان جنگل سخت بر توپخانه مرهته شتافت اما وقت منحوس و ساعت دشمن
کامی بود بسبب نادرستی راه که بعضی جا جنگل تراشیده میرفت تا رسیدن نزدیک
توپخانهٔ مرهته در میدان شب بسر آمد و روز روشن شد پس سپاه غنیم از آمدن
لشکر نواب خبردار گشته گردش گرفتند و نعره های بگیر و بکش برداشته از اطراف
اسپان جهانده حمله کردند اگرچه نواب بقاعدهٔ درست قلعهٔ سپاه بسته هرچند در
سر کردن اتواپ فرمان داد هرگز توپ سر نشد که آتش چون یخ فسرده گردید تا آنکه
خود بدولت از اسپ فرود آمده فتیله در دست خود گرفته توپ را آتش زد صریح
کمی کرد لاچار شده امید اتواپ گذاشت و سپاه منصوره چندی از شلک

بنادیق بدفع اوشان پرداختند حتی المقدور سعی کردند آخر لشکریان مرهته مشابه
زاغان سیاه هجوم آورده دوش بدوش درآمیختند تا جمعیت نواب پراگنده
شده رایگان جانهای خود در باختند و نکت راو دیوان کشته شد و علی زمان خان
زخمی گردید و بعضی از آنها بطرف لشکر خود به بهم رسانیدن اسباب جنگ برگشتند
و لشکریان مرهته چون میدان بکام خود یافتند تعاقب ایشان کرده تا مقدور
دست از قتل و غارت برنکشیدند و نواب بحکمت عملی از آن مهلکه برآمده مثل
آفتاب یک تنه در جنگل زیر درختی نشسته بر فراز زمین دشمن کامی نظر غضب آلود
میکرد در آن اثنا از قضا طنبور نوازی مع طنبور وارد الوقت گشته بحضور خود بدولت
برایستاد نواب رسیدن او را مغتنم انگاشته وقت مساعدت طالع همایون
لشکریان خود انگاشته فرمان داد که طنبور بنوازد و حسب الحکم چنان طنبور بنواخت که
صدا ایش در دلهای سامعان هیبت نامرادی انداخت که بمجرد استماع آواز طنبور
اهل غنیم از بیم رسیدن کومک منهزمان همه اسباب و آلات غنیمت که برداشته
بودند بگذاشته رو بگریز نهادند و نواب بقیة السیف لشکریان خود را جمع ساخته
در میدان رسیده بود که هیئت جنگ مع توپخانه و مردم بار و سوار بکومک نواب
یلغار نمود پس نواب باطمینان کلی لشکر گرفته عقب شان در تاخته بگولندازان
و تفنگچیان حکم داد تا بی محابا شلکها زده سر و پای های اسپان شکسته منجیاب
گردیدند و غنیم اتواپ کشیده بعدم فرصت برداشتن زخمیان و نعشان لشکر
خود پس پا گردید اما اتواپ همراهی نواب که بدست او شده بود کشیده برد چون
لشکر غنیم از نظر غایب گشت نواب بهادر همه مجروحان و نعشان لشکر خود را نغ

مجروحان غنیم برداشته آورد و به رفوی جراحتها و التیام زخمهای آنها فرمان داده
خرج معقول بمرهم پٹی بهر کدام عنایت ساخت و غنیم با لشکر خود سمت بکاپور
شتافته اقامت ورزید چونکه ایام بارش برسر رسیده بود غنیم همونجا چهاونی نمود
نواب بهادر هم همانجا مقام کرد و غنیم گوپال راؤ ناظم مرج را مع لشکرش در
همون ایام برشگال تباخت و تاراج اینطرف تنگ بهدرا روانه ساخت چون آوان
گهاٹ هوڑل عبور جوی مذکور کرده رعایا را غارت کنان و دیهات را آتش زنان
رسید از پالیکار هرپن هلی و رای درگ و غیره مبلغ پیشکش بزور گرفته در تعلقات
چتیل درگ رسید و شور و غوغای مردم آزاری در چارسوی کرناٹک در انداخت
و دندانهای حرص را تیزتر از ناخن گرگ کرده باطمینان خاطر مطلق العنان گشته
بر سواد بدرگ متعلقه درگ مذکور اقامت داشته بود این خبر مفصل معروض جناب
نواب بهادر گردید تا تمامی لشکر و اسباب ثروت را همونجا گذاشته خود بدولت فقط
شش هزار سوار اصطبل و نه هزار سلحدار و چهار هزار مردم بار و شش ضرب توپ
همراه گرفته جریده بر سبیل یلغار بلا اطلاع احدی در تاخت و به شب سیوم بر آن جماعت
اجل گرفته که غافل از حوادثات فلک دوار بود حمله دلاورانه کرده چنان شلکها
ریخت که ناگاه شیرازه جمعیت ظاهر و تاب و قرار باطن اوشان از هم گسیخت که همچو
اوراق جدا جدا پراگنده شده برباد فنا رفتند و کسانیکه از اهل غنیم آلات جنگ
بر زمین زده و اسپان گذاشته دست عجز و الحاح در پیش غازیان شمشیرزن
برداشته دندان بنما امان خواستند از جان رستند و سردار آنجماعه که نامش بالا مرقوم
است دست جرأت و غیرت از اسباب شایان ریاست و سرداری آنچه که

موجود

موجود داشت با دیگر سامان که بغارت مردم آزاری بهدست خود نموده بود برداشته
این مقوله بزبان حیرت بیان ادا نموده

هر کسی چیزی ز اسباب جهان برداشت است | من همین دل را ز اسباب جهان برداشتم

با چند مردم از یک طرف راه قلعه سرا گرفت اهل بهیروزمان لشکرش مع مذکور هم که
شربت ضرب شمشیر غازیان نچشیده تشنه لب وادی گریز بودند چون پناه خندق
قلعه سرا سیراب خاطر شده نیاسودند و بعضی از آنها بهزار حیله و تردد پای گریز را بر سر
سرعت زده افتان و خیزان هر دم را دم واپسین انگاشته بلشکر پونه فایز شدند نواب ظفرمند
همه روز در فرودگاه لشکر مرهٹه بسر برده همه اسباب چه از خیام و اعلام آلات
جنگ فراهم ساخته بر اسپان و فیلان و شتران غنایم آن لشکر بار کرده تتمه را که
انبارهای افتاده بود آتش زده مراجعت به لشکرگاه خود نمود چون غنیم بر این
دست برد مجاهدان وقوف یافت بیقین دانست که خود درین مهم جانبر نخواهد شد و
گفت خدا نخواسته اگر نوع دیگر بعمل آید ناموس و لتمندی برباد بی اعتباری
میرود همدران روزها قزاقان لشکر نواب به تبدیل لباس و تغیر لب و لهجه که در فن قزاقی
و عدو فریبی شان کمال داشته بودند به کهی آوران لشکر غنیم پیوسته و به ایشان
یکدل شده وقت قابو هنگامه رستخیز بر آن جماعه برپا ساخته نیچهزار راس اسپ و
نوزده زنجیر فیل و نود مهار شتر غنیمت کرده آوردند و بی وسواس خاطر جابهاے
کهی آوران را بمثابه کاه تراش و داس از زمین قالب آنها در ربودند هرگاه که غنیم چون
احوال لشکر خود بدین منوال خراب تر دید که با وجود انبوه کثیر شب یکجا نمی خسپید و در
ترس جان از فرودگاه خود بیرون شتافتن نمی توانست علاوه برین بارش آن سال

طوفان طغیان برانگیخته وزمین از سیرابی چون دیدهٔ عاشق زارتر آمده ودست و پای مردم ودواب از برودت هوا حرارت طاقت جنبیدن گم کرده بودند واکثر مردم به کثرت هوای سرد شبها چون یخ بسته شده در آغوش مرگ گرم خوابیدند بعضی امرای دولتش ازین هول پا بهیا بدامن اغماض جنگ کشیدند دل از دست داده بی نیل مقصود بعد یک سال وچند ماه بوساطت وکلای دانا مقدمه جنگ باوجود خرچ لکوکها زر وتاراجی لشکر به دو لک روپیه فیصل ساخته بدار المقر خود برگردید نواب مظفر ومنصور بعد بند وبست آن صوب از راه نگر خوش وخرم معاودت فرموده بسریرنگ پٹن فایز گردید معًا نواب دلاور خان به بهانهٔ بیماری رخصت گرفته بکولار شتافت و ازانجا مع احمال و اثقال و زنانه ودر وبست اسباب خانگی وغیره شباشب بموجب صدمهٔ از طرف نواب بهادر راه پایان گهاٹ سر کرده در ارکاٹ سکونت ورزید نواب بهادر باطلاع این معنی متحیر گشته تهانه خودرا به قلیچه کولار روانه کرده در تصرف خود آوردند ✤

ذکر فتح نواح کورک و بند وبست کالیکوٹ وغیره که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و یک هجری واقع شده آنکه

از هنگام سلطنت بیجاپوریان زمینداران این نواح مثل کرک واله و کلیکوٹ واله وغیره پیشکش شایان بدار السلطنت شاهی بمعرفت حاکم صوبه سرا میرسانیدند بعد آن بناظم دکن یعنی نواب آصف جاه مبلغ مقررهٔ کاه بلا عذر بزور وعبور افواج عاید می ساختند ودر آخر ایام نظامت آصف جاهی که بسبب خودنمائی وفوج کشی مرهٹه نواب موصوف ازآنجا که از جنگ غنیم فراغت دست نمی داد اتفاق بند وبست

آن

آن نواح نشد لهذا همه اوقت را غنیمت دانسته خیره شده بودند وبی اندیشه بجای خود ها خداوندی میکردند وحکام صوبه سرا هم که از طرف ناظم دکن مامور گوشمال زمینداران این نواح بودند بکار سرکار سستی نموده تغافل می نشستند بلکه باخذ رشوتها اغماض صریح درباب پالیکاران می نمودند چون نواب بهادر ترقی کرده بزور بازوی شجاعت ومردانگی همه ایشان را زیر کرده بحلقهٔ اطاعت خود کشیده رام فرمان سامی وبندهٔ تدابیر گرامی خود کرده بود بعد چندی به سبب فوج کشی مرهٹه بعزم تسخیر کرناٹک و مامور بودن آنجناب در دفع ایشان باز زمینداران مذکور بجای خود ها خیره شده سر بشورش برداشتند بقتل و غارت تهانه داران نواب که در آن نواح بودند پرداخته آنهمه ملک در تصرف خود ها آورده بودند هرگاه مفصل این کیفیت بسمع مبارک رسید واز جنگ مرهٹه بالفعل فراغت حاصل شده بود از راه نگر و ساحل دریا چون شیر بر ژیان سمت آن دشت آفت طشت بلیا کانه خرامیدند وشش هفت صد کشتی های ماهی گیر را جمع ساخته سامان رسد وغیره از راه دریا طلبداشت وخود بدولت مع سپاه بار و پیاده وتوپخانه بر سر آنجماعت یعنی چون اجل ناگهان وارد گشت اول بر پالیکار تعلقه بلکه در همون فرصت تعلقات ملحقه پٹن را غارت کرده اموال و اسباب ومواشی رعایای سرکار می برد واین معنی موجب منتشر حواس و سبب پراگندگی سکنا می شد وصورت جمعیت خاطر وامنیت و آسودگی رعایا وبرایا جز تنبیه و استیصال ایشان بنظر انور نیامد حملهٔ شیرانه کرده بتاخت وتاراج بغیان همت گماشت چون پالیکار آنجا طاقت مجادله ومقابله باین شیر خونخوار در خود نیافت قلعه را خالی کرده مع اسباب ووابستگان خود مثل روباه به بیابان پناه گرفت باتفاق کرک واله مستعد بجنگ شد نواب

حیدر دل بمشاهدهٔ این حال تهانه گران در قلعهٔ بل گذاشته بلاتوقف عازم پیشتر
گردید و در اندرون دشت هولناک چون پیلان مان قدم جلادت کشاده متصل
موضع عقرب نار فیما بین ایشان جنگ عظیم و چپقلش سخت رو داد چنانچه در آویزش
اول سررشتهٔ استقامت و کار آزمائی از دست لشکریان نواب فتح نزدیک بود بای
حال خود بدولت و بخت بهادران کار آزما از پناه اشجار بر عقب مقهوران رسیده چنان
شمشیر آزمائی نمود که کارنامهٔ رستم و اسفندیار بیاد روزگار در داد و اکثر سردار و سپاه
بغی از جان و مال خراب پایمال شده رو بگریز نهادند و بعضی به پناه لشکریان دولت
خداداد در آمدند و صاحبزادهٔ بلند اقبال یعنی ٹیپو سلطان نخستین شجاعت ذاتی
خود که نمود همون روز بود که چهرهٔ شجاعت را از والا تدبیر جلادت و دلاوریش سرخروئی
حاصل گشت آنچنان است چونکه پدر جلیل القدر مع شجیعان چابکدست در تاخته
جمعیت باغیان را زیر و زبر می نمود خود که هجده ساله سن تشریف داشت بیاوری طالع
همایون سراغ جایگه لواحقان یعنی زنان پالیکار پناه گرفته بودند و از رزمگاه دو سه
فرسنگ فاصله داشت و تراکم اشجار چون کاکل پرپیچ و تاب مشکمویان بود گرفته
به دو سه هزار مرد کار گذار صلابت شعار یلغار نموده راست بر سر ایشان رسید اگرچه
محافظان ناموس پالیکار خبردار شده از بنادیق و سنان و شمشیر آبدار راه آمد و شد بر بستند
الاشیران با صولت بیک حملهٔ جهانگیری چه دست آزمائی شجاعت نمودند که با دلیران
از دل مادر زمانه برفت آخر ناموس داران یعنی ننگ مردمی خود را بر باد داده زیر چادر
زنان پناه گرفتند و برخی از آن گروه خود لباس زنان پوشیده از ضرب شمشیر مردان
کاری لرزه سرنگون بر زمین افتادند و بعضی که بی باکانه دست و پا جنبانیدند بی نیل

مقصود از جان در گذشتند پس صاحبزادهٔ بلند اقبال سر نیاز بدرگاه ظفر بخش حقیقی بخاک
منت سوده مع ناموس بی ناموسان و دیگر غنایم بهره یاب مجرای پدر جلیل القدر گشته مورد
عنایات و افضال گردید چون پالیکار خرابی حال ملازمان خود دیده سر بجیب تفکر و تحیر
بود که ناگاه تاراجی خانه و اسیر گشتن ناموسهای خود شنید دست تغابن بر سر خود [illegible]
زده بحال تباه مع چند خواص دست بسته حاضر حضور شد و چون خادمان کمر اطاعت
بر میان جان بسته پرستار امر جلیل القدر گردید و جمیع اقمشه و امتعه مع خزانه
و دندانهای فیل که تخمیناً بار پنجاه شتر فراهم کردهٔ آبا و اجداد پالیکار مرقومه بود یکبار
بنظر فیض اثر گذرانید نواب بهادر بحال زینهار خواه نظر فیض نگاه پرورش مبذول
داشته همراه خود گرفت و ناموسهای او را مع تعلقه باز باو بخشید و بامنیت رعایا و
آبادی ملک تاکید آکید فرموده پیشتر نهضت نمود چون کڑک واله بخرابی و تاراجی پالیکار
تعلقهٔ بل اطلاع یافت بلکه بچشم خود مشاهده کرد ترسید که عاقبت کار خود چه خواهد شد
پس در فکر خود داری در افتاده اطاعت نواب مصلحت وقت و صلاح کار خود انگاشته
مطیع و منقاد گشت و زر بسیار مع تحایف آن دیار نذر گذرانیده داخل زمرهٔ
زینهار خواهان شد تا نواب بهادر در قلعهٔ مرکره تهانهٔ مستحکم گذاشته ملک براو مسلّم
داشته پیشتر نهضت کرد علی راجه حاکم کنیانور که از قوم اهل اسلام بود و آن قوم را ماپله
می نامند از تسلط رئیس الاسلام رضامند و خوشدل گشت و در اطاعتش ترقی دولت
خود دانسته رجوع آورد و بجمیع امور تائید نواب همت گماشت نواب بعنایت
بیغایت تسلی بخش خاطرش گردید چون حاکم مذکور واقف راز آن ملک بود لهذا بخود متفق
ساخته متوجه بندوبست نواح کلیکوٹ شد و سرکشان آنجا را که از قوم نایار

سخت سرکش و تمرد منش بودند بزور بازوی شجاعت و تدابیر عدو مال تسخیر کرده بعضی ها را بقتل رسانید بعضی ها را الطوق و زنجیر مقید ساخت پالیکار چرکل را نیز زیر ساخته متصرف ملک و مالش گردید چون او زنده بدست نیامده گشته شد پسرش را که هفت ساله بود اسیر کرده بنسبت فرزندی خود عزت بخشیده ایاز خان نام نهاد و دیگر برادرانش هم بودند حاصل کلام چون بمحاصرهٔ قلعهٔ کلیکوٹ همت گماشت سرگروه آن قوم دید که کار بندوبست دولت خود رو بخرابی آورده و همه ملک و مال تصرف غازیان لشکر نواب بهادر رفته نه یارای جنگ و مقابله نه پای گریز از ان معرکه لاچار شده وکلا را با تحایف وسامان آذوقهٔ لشکر و زر پیشکش فرستاده عذر جرایم خود خواست نواب بمقتضای مصلحت وقت وکلا را بحضور طلب داشته سخنان عتاب آمیز ارشاد فرموده از قولنامهٔ طمانیت خاطرش سرفراز ساخته طلبید بعد ملاقات از جان و مال امان بخشیده از خطای او درگذشت لاکن ملک از دست تصرف او بر آورده فقط در ماهه معقولش مقرر ساخته فارغ گشت چون این خبر در اطراف آن نواح شایع شد که نواب بهادر زنهار خواهان را در ظل دولت همایون خود پرورش می سازد و بغیان را بزور بازوی شجاعت خود چنان بر اندازد و تاراج می کند که نام و نشان آنها بلکه اولاد وخویشان آنها از صفحهٔ هستی ناپدید گردد بنا بر آن نایماروها پله ها حلقهٔ فرمان برداری در گوش دل بصدق منزل انداخته کمر عبودیت بر میان فدویت بربستند پس از آنجا نواب بهادر تا کچی بندر رونق افزا شده مبلغ خطیر از سکنای آن نواح گرفته تمامی نایمار را زیر حکم خود در کشید و راجهٔ ملیوار از دست برد غازیان شیر صولت وشهر بر سیرت اندیشناک گشته به بیم تاراجی ملک و دیار خود بهیبت و دهشت زنجیر

فیل

فیل و هفت لک روپیه نذر فرستاده از آن طرف بر گردانید نواب فتحیاب قریب دو سال [illegible] آن سمت بود و به لدهی نایماران اطراف کوهستان و سکنای آن نواح کومیتور وغیره پرداخته سرانجام موصوف سردار دلیر را بصوبداری آن نواح مقرر کرده فوج گران متعینش نمود و تنبیه دیگر سرکشان و شرارت کیشان آن صوب تاکید فرموده به بندوبست پالیکاران ڈنڈکل همت گماشته بود

ذکر فوج کشی ترنبک راو ماما که خال مادهوراو بود بر بلاد کرناٹک بالاگهاٹ و رسیدن چشم زخم عظیم و صدمهٔ مستقیم بر لشکریان نواب بهادر در میدان کوه چرکولی که شمالی و کروهی سرینگ پٹن است و آخر الامر ناکام رفتن او به پونا و ذکر محاربات که در آن آوان روداد آخر سن یک هزار و یک صد و هشتاد و دو هجری آنکه

چون مادهوراو از مهم اول و ثانی مایوس برگردید و بر نامرادی خود ندامت ها می کشید که آخر بهمین کاهش مرض خفقان عارض شده جان خود درباخت و نارائن راو برادرش قایم مقامش گشته چندی در ضبط و نسق خود بوده پس آن که خار خجالت مایوسی بالاگهاٹ در دل او هم می خلید بنا بر رفع تشویش و کاهش خود فکری دقیق بکار برده ترنبک راو ماما خال خود را با یک لک و بیست هزار سوار و پیاده و یک صد ضرب توپ ملچهر تسخیر این ملک روانه ساخته خود به ستارا شتافت چون ترنبک ماما رخصت این حدود یافت کوچ بکوچ طی مراحل و قطع منازل کرده در رسید و چون تنگ

بعد را عبور نمود تا همه پالیگاران آن نواح یعنی مرارا و چیتل درگ واله و رتن گری
واله مرکیسی واله و گٹ کمیر پاڑه واله وغیره که از دست غضب نواب بهادر امان یافته بودند
یکبار با مرهٹه سازش کرده هر کدام خدمات نگهبانی لشکرش و بهم رسانیدن غلات
رسد بذمهٔ خود ها گرفته رسیدند و حاکم ساونور و کرپه نیز همون طریق نمودند پس
ترمک ماما از آنجا بیشتر کوچیده بعض قلعجات متعلقه پٹن را که بی مرمت بود و ٹهانه
مستقیم نداشت تسخیر کرده بتصرف خود آورد و سمت پٹن در تاخت و دست ستم
بتاراج و یغما و خرابی رعایا دراز ساخت و لشکریانش اکثر دیهات و تعلقات اعیان
خراب و بی چراغ نمودند که تا حال آباد نگشت و در هر بومی که لشکر بومیت اثر
آن خانه ویران یکروز فرود آمد سالها ویران افتاده مسکن جغد و بوم گشت و بر
زمینی که یک دو ساعت افواج غارت امواج آن مردم آزار توقف می نمود از زیر
زمین نعرهٔ الامان و صدای الحفیظ بگوش زمان و زمانیان میرسید چون او صحرای
آن نواح را از وجود شیر و شرزه صفت خالی یافت بیباکانه قدم جسارت بر کشاده
تلف اموال و اثقال سکنای بالاگهاٹ همت گماشت چون نواب از عزم غنیم و
تاختن او در آن نواح وقوف یافت مع لشکر و سامان جنگی از آنجا مراجعت کرده
بسرنگ پٹن رسید و بعد بند و بست آنجا کوچیده از راه چن پٹن سمت جنگل ماگڑی
درگ باین اراده که هرگاه مرهٹه بمحاصرهٔ دار السلطنت پٹن همت گمارد خود از عقب او
در تاخته او را از میسارد آمده پناه گرفته در انتظار فرصت بود که ترمک از رسیدن نواب
بهادر طرف درگ مذکور خبردار گشته مع توپخانه و لشکر عازم آن سمت گردید نواب بهادر
ازین معنی آگاه شده شبا شب بر هراول لشکرش زده داخل کوه میلکوٹه گردید روز

دیگر

دیگر غنیم نیز از آنجا برگشته میلکوٹه را محاصره کرده رزمگاه آراست نواب بهادر روز اول
با جمیع سپاه بارو توپخانه بر آن جماعه تاخته بتوپ اندازی و شلکهای بنادیق
از پیش رانده رزمگاه را از وجود اهل غنیم خالی ساخت اما از دور گردش محاصرهٔ لشکر
ترمک بود تا نواب بهادر پانزده بیست روز کوه مذکور را قایم کرده هر روز در شکست
اعدا تردد شایان می نمود آخر الامر چون رسد غلات و آذوقهٔ لشکر کمی کرد و دانه و
کاه بهم رسید عزم مراجعت دار السلطنت پٹن مصمم داشته وقت شب از عقب کوه مذکور
جنگل تراشیده توپخانه را همراه میر علی رضا خان روانه ساخته خود مع سوار و مردم بار
بمقابلهٔ لشکر غنیم شتافته از زیر دامن کوه صفوف آراسته حشمت صف را بچشم غنیم
نمایان ساخته راهی گردید چون راه عقب کوه ناصاف و نشیب و فراز و غار و
مغاک بسیار بوده توپخانه زود از آنجا گذشتن نتوانست تا آنکه بمحنت شاقه تا دو
سه فرسنگ راه طی گشته بود جنگل هم آخر شد و شب هم بسر آمده روز روشن گردید
نگهبانان راه بغنیم خبر رسانیدند که توپخانه نواب سمت پٹن میرود او بمجرد استماع این خبر
تمامی افواج را بواپس گرفتن توپخانه تاکید کرده روانه ساخت و خود هم عقب در
تاخت نواب بهادر چهار پنج فرسنگ راه طی کرده متصل قریه گری گوڑه که الیسانی پٹن سه
چهار فرسنگ فاصله دارد رسیده بود خبر شنید که غنیم بر آتشخانه سرکار چون سمندر جان نثار
یورش کرده بلکه همه کارخانه عدو و سفر برگرفته فوراً برگردید بایلغار صف سپاه اعدا را که
گرد توپخانه بمثابهٔ هدف توده قیام ورزیده بودند از یک طرف شکسته پراگنده ساخت
بتوپخانه پیوست و راست از آنجا بلا توقف سواران را در قلب داشته میمنه و میسره
و هراول و چنداول از جوانان بار و پیاده و اتواپ قایم کرده شلکها زنان سمت

دار الریاست خرامید هر چند جوق جوق از لشکر غنیم اسپان جهانده بشکست صفهای
مردان حصار بند سعی می کردند اما از شلک های تجربه کاران روی مردانگی خود ها را
سیاه ساخته مایوس برمیگردیدند درین اثنا هفت هشت ضرب توپ ملچهر برپند
موتی تالاب قایم کرده راه سلامت و عافیت بر لشکریان نواب مسدود کرده از آنجا
توپ اندازی می نمود و از صدمات گوله اش اهل بهیر نواب زیر و زبر گردید پس
نواب بهادر چند جوانان دلیر و دو ضرب توپ همراه خود گرفته به تردد شایان
و کوششهای نمایان بعدم فرصت برکشیدن اتواب و پیمودن راه صواب
چون قضای ناگهان بر سر الیشان رسیده بیک حمله رستمانه اضراب غنیم معه صنادیق
سرب و باروت وغیره بدست خود نموده قیام ورزید چون تمامی لشکر و توپخانه
رسید برای تناول حاضری همونجا چندی توقف ورزید اگرچه اهل کاردانان
و اعیان دولت کار آزما عرض کردند امروز همین جا اعلام نصب کنانیده خیمه
برداشته سکونت ورزیده صبحی باطمینان کلی داخل دار السلطنت باید شد اما از آنجا که
فلک دوار همیشه بر یک وتیره نمی گردد و کارگذاران قضا و قدر مدام بر یک دستور کار نمی
نمی شوند وقت زوال دولت خداداد در رسیده بود الحق روز بد هرگز کسی نیک
نخواهد دید و شب گور احدی بخانه نخواهد خسپید و آنچه که قضا در ازل قسمت مقرر کرده
قدر را جز تقدیمش بر وقت موعود چاره نباشد عرض دانایان قبول رای والا
شان نیامده از آنجاست گفته اند بیت چون زوال آید بکس بندد جنون راه خرد
عقل نیک اندیش می سازد کمی در روز بد سررشته حزم و احتیاط از دست داد
بعد فراغت از اکل و شرب ماحضر راست برخاست و لشکر آراسته راهی گردید

افواج غنیم که بحساب مور و ملخ بودند گردش هجوم کرده کوشش می نمودند چون
متصل کوه چرکولی رسید از قضا گوله از توپ غنیم که از دور می پرانید در قطارهای
شتران بان بردار صدمه عظیم رسانید پس در آن چپقلش مردم بانها افروخته شده بر اهل
بهیر هنگامه رستخیز گرم ساخت و از آنجمله بانی پریده بر صندوقهای سرب و باروت
در افتاده آتش افروزی نمود و طوفان دخانش که اوج گیر اگردید بسیاری از لشکریان
کوه قیام را معلق بر هوا برده سرنگون بر زمین انداخت چون قضا و قدر شیرازهٔ
جمعیت اعدا شکن را بدین بهانه از هم گسیختند قزاقان غنیم قابو یافته چونکه عروس
بجانه داماد بجز امد جرات پیدا شده در خزیدند اگرچه لشکریان نواب بهادر از شمشیر و
تیر و تفنگ دست آزمائی میکردند اما هیچگونه روی بهروزی و فیروزی ندیده زیر دست
گردیدند و لبیان صابران بر هر گروهی که از دست اهل غنیم میرسید صبر کردند و لاله میان
خویش خاص شهباز صاحب هنگامهٔ قیامت بر آنجماعت برپا ساخته داد مردانگی و
شجاعت داده جام شهادت نوشید و میر علی رضا خان و علی زمان خان و دیگر اعیان
اسیر شدند و اکثر سپاهیان از سوار و پیاده از آن معرکه گریختن ننگ مردی دانسته
حتے المقدور کوشش کرده سرهای خود ها را وقف تیغ و نیزه جلاد ساختند و لیسین خان
و نیتی گدری رفیق با توفیق که هم وضع نواب بهادر بود در صف اعدا خود را نواب بهادر
وانموده جرعهای شربت ضربت شمشیر زیاده از طاقت تشنگی مردی نوشیده بر فرش
زمین آسود نادان اورا نواب حیدر دل تصور بدیده بشادکامی برداشته نزد تربک
راؤ رسانیدند پس همه اسباب شایسته و سامان بایستهٔ لشکر که بجندین محنتها
فراهم شده بود تاراج و پامال سم ستوران غنیم و کارخانجات درست و توپخانه بتعد

اعدا شکن جزو کل بدست غنیم در افتاد نواب بهادر بزبان حق بیان خود این مقوله ادا فرمود

رباعی

گر کار تو نیک است بتدبیر تو نیست ــ ور تدبیر بد است هم بتقصیر تو نیست
تسلیم و رضا پیشه کن و شاد بزی ــ جز نیک و بد قضا به تقدیر تو نیست

برکوه چترولی سوار شده بر آسیا سنگی چون شیر مردم خوار استاده نظر غضب آلود و بر دست برد
وحشی سیرتان اهل غنیم اطراف و جوانب گماشته نظارهٔ ترک و تازی بی ادبان می نمود
غازی خان بید در آن وقت حاضر حضور شده بود بجد و کد بسیار از آنجا بر داشت
و بچهار ده سوار چست و چالاک از آن مهلکه بیرون آورده بدار الامن پتن رسانید
اما نواب بهادر بمفارقت صاحبزاده رستم نهاد که در آن چپقلش از آن جناب جدا
شده بود تاب جان و قرار دل از دست داده در مضجع قادر ولی پیرزاده که الیاسی قلعه
متصل بر ساحل جوی کاویری واقع است تشریف داشت و میر اسمعیل خان
را که قلعدار بود از رسیدن خود خبردار ساخت قلعدار مذکور بند و بست واقعی قلعه
کرده منتظر تشریف فرمائی نواب بود چون وقت عصر صاحبزادهٔ والا قدر طالع یاور
با دوسه سوار بلباس قزاقان لشکر غنیم صحت و سلامت رسید نواب از دیدار رخ
جان تازه یافته داخل قلعه گردید و در گنج زر و گوهر کشاده هر کس که از سوار و پیاده
بسلامت جان از آن مهلکه میرسید او را پراز دو مشت زر امیدوار و کسی که مع اسپ
و سلاح حاضر می گشت سوای خلعت پنج مشت زر بادمی نمود آری رباعی

فریدون فرخ فرشته نبود ــ بمشک و عنبر سرشته نبود
زداد و دهش یافت آن نیکوئی ــ تو داد و دهش کن فریدون توئی

اما محمد علی کمندان چون احوال لشکر خود بدین منوال دید و در صحت و سلامت و نوع
دیگر ذات والا صفات وقوفی نداشت جان خود در باختن مقرر کرد و مضمون این
مطلع مخمس بزبان خود میراند مطلع مخمس

دم بمردی میزنم تا در تن من جان بود ــ جان بکار آید اگر در مردیم نقصان بود
روز رزم اندیشه کردن کار نامردان بود ــ ترک سر کردن بمیدان شیوهٔ مردان بود
مشکل است این کار اما پیش مرد آسان بود

به دلاوری تمام مردان همراهی خود را با دیگر ملازمان حیدری جمع ساخته برکوه مذکور
سوار شده از پناه سنگها بی آب و طعام باوصف بر داشتن سه زخم تیغ دل
از دست نداده تا شبانگاه نبرد آرا گردید و بسیاری مردمان غنیم را از تفنگ های
بنادیق بخاک عدم در انداخته برابر ساخته بود و هر کس از لشکریان نواب بهادر
که سلامت بود بهر حیله خود را بجمعیت کمندان شجیع رسانیده کوشش مردانه
می نمود ترمک بر جوانمردی و دلیریش خوش گردیده معرفت محمد یوسف کمندان
ملازم خود قولنامه فرستاده وقت شب مع سلاح کمندان شجیع را با سپاه از کوه
فرود آورانیده از طرف خود ضیافت او نمود اما سلاح همراهیانش گرفته گرد شان
چوکی ها نشانید و کمندان ترمک حسب اشارهٔ سردار خود هر چند در باب قبول
کردن نوکری مرهته بانواع لطائف الحیل ملتجی گشت و بسخنان نرم و گرم ترغیب
نمود کمندان شجیع باقبال این معنی نپرداخته اقرار دلفریبی او چنان کرد که اگر زمانه
فرصت دهد یکبار به پتن رفته بعد التیام زخم مع وابستگان حاضر شده حسب
حوصلهٔ خود خدمت بجا آورده خواهد شد پس شبی دیگر از آنجا رهائی یافته

بایکهزار و هشتصد کس همت پتن راهی شد از قضا در اثنای راه دو هزار تفنگچی مرهته که
از لشکرش بفاصلهٔ دو فرسنگ بطور پیش منقلای معسکر شده پایه بنادیق بسته بفراغت
تمام بر بستر یادراز شده بودند کمندان شجیع فرصت غنیمت یافته مع مردان بی سلاح در
افتاده از سنگساری سرهای ایشان شکسته و سلاح آنها تمام برداشته شلک بازده
نزدیک قلعهٔ پتن رسید و بر سلامت ذات نواب بهادر واقف شده فایز حضور گردید
نواب بهادر از رسیدن او که شیوهٔ حلال نمکیش دریافته و تردد شایانش از صدای
شلک های بنادیق گوش کرده بود شکر حق بجا آورد و زندگی آن شجاعت منش را قیام
دولت خود انگاشته او را بسینه کشید و بخلاع و انعام شایسته سرفراز ساخته از
کارخانه سرکار بنادیق درست و طیار برآورده باو سپرد و اطراف قلعه تیر بهایا بنا
ساخته اتوابها قایم کرده مستعد نشست و هر روز نگهداشت مردان جنگی و فراهمی
سامان رزم مقید و مامور بود غنیم ظفرمند اسیران لشکر نواب را بصوبه سرا روانه ساخت
مگر میر علی رضا خان را که اول بقرار و مدار بسیار نوکری مادهورا و قبول کرده بحکومت
گرم کنده مامور شده بعد آن بواسطه برادری باز بنواب بهادر رجوع گشته از ناظم پونه
برگردیده بود در روبروی خود طلبیده سخنان رنجش و کلمات نامعقول شنوانیده مقید
روانه پونا ساخت و یسین خان مذکور را بصدق تمام نواب حیدر دل تصور دیده
بخیمهٔ علیحده داشته بدلاسا و تسلی خاطرش می پرداخت و در باب طلبیدن آن وابستگان
و صاحبزادهٔ بلند اقبال التماس ها می نمود آن مرد دانا که بمحض پاس نمک و داد تصدیع
خداوند نعمت خود که هزاران هزار بنی نوع بشر در ظل حمایت و حفاظتش پرورش
می یافتند نشده صعوبت معرکهٔ گرم و سرد زمانه بر جان خود گوارا داشته بود

از سخنان دلدهی ترمک رول می خندید و هیچ جواب نمیداد چون در عرصهٔ هفته
عشره بر سلامت ذات نواب و فراهم ساختن افواج و اسباب احتیاج و آلات
حرب و ضرب و استحکام قلعه وقوف یافت دانست که خان اسیر یکی از فدائیان
نواب است پس بر نادانی خود نادم گشته متوجه تسخیر قلعه شد و مورچال و صلابت
کوچها دوانیده توپ اندازی آغاز نهاد و چنان صیت فیض بخشی و صدای داد
و دهش نواب بهادر در لشکر ترمک شایع شد که اکثر مردان کاردان و شجیع که به کساد
منزلت و کسر شان اوقات خود در آن لشکر بسر میبردند مع اسپان و سلاح خود
رسیده در سلک ملازمان نواب منسلک گردیده مستعد گوشمال عدو شدند چونکه در
عرصهٔ قریب دوازده هزار مردم پیاده و سوار فراهم شده بود و نواب بهادر تالیف
قلوب ملازمان چنان نموده که هر یک بجان سپاری صدای رستمانه و دم انا و لا
غیری می زد شبی محمد علی شجیع موصوف را طلبیده فرمود که غنیم شوخ و بیباک شده
جرات پرداز است گوشمالیش بذمهٔ همت خداداد خود قرار داده ام چه مصلحت است
آن شجیع کار آزما سرانجام این مهم بذمهٔ کاردانی خود گرفته جریده بدو هزار تفنگچی از دروازهٔ
میسور برآمده عبور جو کرده از پناه دیوارهای سومار پیٹھ گذشته بر سر اعدا که متصل عیدگاه
سه هزار پیاده پالیکار جبتل درگ و دو هزار پیاده مرار او مع چهار ضرب توپ و هزار
سوار جای را قایم ساخته بودند در تاخت و از سنان و شمشیر بسا خفتگان از بساط
زندگی برخیزانید و بیداران غنوده طالع بخاک عدم بخوابانید لقیة السیف را اجل از
سوار و پیاده اسیر کرده دست برپشت چنبر نمود و آلات حرب و ضرب جماعهٔ مقهور
بر سر ایشان برداشته مع اسپان و توپان روانه حضور ساخت و خود هم و نیمایتا دو ساعت

سکونت ورزیده صبحی فتحیاب برگردید و رگو الومرا راؤ زرد و نار برگشتند نواب بهادر
ازین فتح قرین مسرت شده شادیانهٔ طرب نواخته و توپهای خوشی سر کرد پس
ازان غنیم زور آور بلا وسواس شمالی کوه کری که به نهر جوی بتیری وسیع و مستحکم که
بمورچهٔ خاص نامزد بود بنا کرده اتواپ و راندازدر آنجا قایم کرده بگولا اندازی منجنیق بلای
اکثر مردمان قلعه را تصدیع میداد کمندان شجیع بمشاهدهٔ جرات بے ادبی و مردم
آزاری غنیم غضبناک شده کرات و مرات بحضور نواب عرض کرد اگر اجازت شود
بر مورچهٔ خاص ترمک هنگامهٔ رستمانه برپا ساخته اهل مورچه را نهزمیت میدهم و صدمهٔ
عظیم بریزش تیر و تفنگ بحال سپاه غنیم لئیم میرسانم نواب بهادر ازین معنی اندیشناک
شده نظر بر افواج کثیر غنیم کرده اگرچه او را ازین عزم باز داشت اما او بجد و کد بسیار
بحکم آنکه دل شجاعت پیشگان تا انهدام بنیان هستی اعدا چون سیماب بیقرار می ماند
رخصت گرفته با سه هزار جوان با ده هزار پیاده کرناٹکی وقت شب کوچیده فقط باسامان
جنگی اندراسته هوسلی راهی شده بفاصلهٔ دو فرسنگ عبور جوی کرده به پناه بیابان
از بالای مواضعات کرگاول وارگرا سمت کوهچهای هروٹر آمده راست از عقب
به تهدید تبدیل اهل مورچه تنک تک پا رسید و مردمان غنیم یعنی نگهبانان آنجا از شهرت
تبدیل منقلا خوش گردیده منتظر بودند چونکه کمندان شجیع بخت یاور و طالع رامدگار
یافت و از راه عدو فریبی بخواهش قلبی خود پیوست بلا اندیشه اندرون بتیری
داخل شده همت جهانگیری صرف کرده فرمان داد تا همراهیان او یورش کرده
حقهای آتش عدو سوزی بر سر نخوت ایشان شکسته دمار خیرگی از روزگار آنها
بر آوردند و سرهای محافظان مورچه و کمین داران صلابت کوچه به تیغ بیدریغ

بریده

بریده توده توده جمع ساختند و توپهای کلان را زیر زمین پنهان کرده ضراب
جلوی یعنی خورد کر سبک و شایسته بود کشیده بحضور روانه داشته فارغ گشتند اگرچه غنیم
باطلاع این معنی درتاخت و باز بقایم کردن مورچه و دفعه سپاه منصوره کوشش
نمایان و حملهای شایان نمود اما کاری نگشود دست بر سر از آنجا مایوس برگردید
کمندان شجیع بر دشمنان ظفر یافته پیش از طلوع آفتاب صلابت کوچه و مورچه
شکسته بخاک برابر ساخت و اسباب وغیره را آتش زده سرخرو بحضور رسیده
خطاب فرزندی یافت و از زبان اعلی و ادنی صداهای آفرین و تحسین شنید
چون ترمک خرابی حال و بی جرأتی لشکریان خود بر متوجه دید از فکر مورچال و از
بتاخت و تاراج تعلقات اطراف همت گماشته پنڈارهای افواج را منتشر
ساخت و خود با تمامی لشکر بمیدان چهتر راه صوبه سرا اقامت داشت و چونکه
عید هنود بود باراده اشنان یعنی غسل در جای سنگم هر دو که نزدیک لعل باغ است
غنیم مع دیگر سرداران سوار شده از راه طرف مشرق کوهچه کری کنٹه راهی گشت
نواب بهادر ازین معنی خبردار گشته مع لشکر خود بیرون قلعه شتافته بر بانا منڈپ
قیام ورزید و صاحبزادهٔ عالیقدر را با تمامی سوار در پناه دیرهای کرنکول که از طرف
جنوب است در کمین داشت و کمندان شجیع را مع غازی خان دلیر و جانباز بچهار هزار
تفنگچی و چهار صد قزاق و چهار ضرب توپ برای عبرت نمائی بطور پیش منقلا
جنوب رویه کوهچهٔ مذکور روانه ساخت چون سواری غنیم فایز جوگر دیده در آب
بازی و شناوری مشغول گشت و لشکر چنڈاولیش که عقب خرامان خرامان می آمد فرت
کمندان شجیع در نهری خشک تفنگچیان را مع توپها نشانده بجان و لیر اشاره ساخت

آمدوجانباز بدوسته صدمرد کارساز برآنجماعه تاخته روباه بازی وحیله انگیزی نادانان را تعلیم شیری نموده کشان کشان برروی آتشبازان کارگذار آورد وسواران خود را منتشر کرده پس بکمینگاه اران پناه گرفت بغتتاً کمندان شجیع انگیز کرده بشلکهای توپ و بندوق صفوف اعدارا شکسته بسیارها را بمطموره عدم فرستاد ودر آن زدوخورد دوسه سردار آنطرف مقتول شدند فیل نشان وفیل نقاره سقط گردید چون جمعیت اعدا منتشر گشت غازی خان وصاحبزاده والاقدر فرصت وقت غنیمت یافت اسپان جهانده بکسان منهزم درآویختند وتا مقدور دست شجاعت از قتل و غارت برنکشیدند وتا نیم فرسنگ پی مقهوران تاخته چهار پنج هزار اسپ و دو هزار مردم بدست آورده بار دیگر با غنایم بسیار مراجعت نمود ترمک ازین خبر زرد وزار شده جیع القهقری با پارچهای تر ولب خشک برگردیده سواد موتی تالاب را مضرب خیام خود نمود نواب بهادر برین فتح نمایان آثار بشاشت ظاهر ساخته سجدات شکر بدرگاه وهاب متعال ادا کرده شادیانه طرب نواخته داخل قلعه گردید حاصل کلام هر روز بازار زدو خورد وکوفت وکافت مردان شجیع گرم بود اما اکثر اوقات لشکریان غنیم هزیمت یاب می شدند پس غنیم از جنگ غازیان دست برداشته بتاخت و تاراج بلاد پاینگهات یعنی جنوبی پتن که در قبضه تصرف نواب بهادر بود وعبارت از کوئمبتور وبالگهات ودهاراپور ودندگل است بسببی که او شنیده بود که سامان رسد غلات وغیره از اطراف ببدر قه نایاره ماپلهها به لشکر نواب میرسد وملازمان نیز از سوار وپیاده در آنجا فراهم شده جوق جوق داخل لشکر میشوند همت گماشته در تاخت و طوفان بلا در آن سرزمین برانگیخته تمامی آن نواح را چنان خراب و ویران ساخت که هر

بیخ کاه وسبزه تر از زمین برکنده شد وشاخ وبرگ اشجار آن صحرا دست تطاول ظلم کشاده بدرگاه خالق جان بخش امان میخواستند باین قلعداران آن سمت هر هر قلعه را قایم کرده باستقلال تمام میکوشیدند چون ترمک به پایان گهات شتافت نواب خود بدولت عزم جزم بآن سمت داشته مستعد گردید بالکه اعلام وخیام خاص در میدان کوهچه مذکور نصب کنانیدند در آن حین کمندان شجیع عرض کرد که تشریف فرمای حضرت از دار الریاست بالفعل مناسب نیست مبادا که فتنه اینجا برخیزد زیرا که معاندان دولت و اقبال از حد حساب تجاوز کرده و دولتخواهان جان سپار بس کمیاب اند اندیشه دور ودراز باید فرمود فدوی حسب طاقت ومقدور خود ترددکرده در فدویت وجان سپاری سر مو قصور نخواهد نمود وصاحبزاده بلنداقبال را با تمامی سوار وقزاقان در ضلع بارمحل باید داشت نواب بهادر با قبال این معنی پرداخته با شش هفت هزار سوار که همین قدر فراهم شده بود صاحبزاده را سمت بارمحل روانه ساخت وکمندان شجیع بچهار هزار مردم بار ودوازده هزار پیاده کرناتکی وشش ضرب توپ عقب لشکر صاحبزاده نهضت کرده بر گهات رای کوته هر دو لشکر در پیوستند وصاحبزاده با جمیع سوار در میدان کاویری پتن اقامت ورزید وکمندان شجیع با فوج خود به کشنگیری سکونت داشت در آن اثنا خبر رسید که چهار پنج هزار سوار غنیم حسب الحکم با اسباب بسیار ودواب بیشمار که در ملک بالاگهات وپایین گهات واز لشکر نواب غنیمت یافته بودند مع ساهوکاران لشکر بیع وفروش وسرمایه زر وگوهر از گهات پتور آمده از راه ترپاتور ووانمباری گذشته کتل کرناپات عبور کرده عازم پونه اند بمجرد استماع این خبر کمندان شجاعت اثر با پانصد جوان باروسته صد حبشی کار

وهزار پیاده از راه کنکندی پاله که پالیکار آنجا از نواب بهادر رجوع بود شبا شب برآمده
گهات تبل پلی عبور کرده بر رسته کرنیات دامن کوهی که سر راه غنیم بود گرفته قائم گشت
وبالای گهات مذکور که داخل سرحد ارکات است وناظمش در آنوقت به سازش
نواب بهادر بود ونیز گرداران دروازه گهات هیچ امر مانع وقتش نشدند چتی کاران او فرستاد
تا آنها دروازه گهات را که برج وباره آراسته بود گرفته آسوده بودند قضا را روز دیگر قزاقان غنیم
باوفور سامان وگله گله گاوان وطویله طویله اسپان بلا اندیشه چونکه شکار از خود
به مطبخ بر سد میرسیدند کمندان با خبر از رسیدن آنها خبردار شده به کمین داران گهات
هم آگهی بخشیده بجای خود مستعد وسرگرم کار گردید تا هراول آنجماعه متصل دروازه گهات
وچنداولی برابر کوهیکه خود آنجا قیام داشت رسید چون شیر غران بر عقب شان تا
بلا توقف شلک باز دو بمجرد آواز شلک کمین داران گهات از پیش حمله کرده طنبورها نواخته
دویدند وبه سنان وشمشیر در پیوسته سینه دشمنان را چون پنجره مشبک ساختند
وعقب دگان پشت وپهلوی اعدا را از تیر وتفنگ ونیزه شکستند چون سران سپاه
راه سلامت تنگ تر از چشم فیل دیدند بشتر دلی تمام تاب ضرب مردان جنگ آزما
نیاورده فقط از جان خود در غار ومغاک درخزیدند کمندان شجیع هر دو جماعت خود را
جمع ساخته جمیع اسباب کسان منهزم واسپان وگاوان مع خریطه های طلا ونقره
بسته بسته بر سر اسیران برداشته از گهات تبل پلی ببدرقه پیادگان کرناٹکی روانه کشن گری
نموده خود همو بجا بر آنگیری که از زیر گهات بود قیام ورزید چند سوار غنیم که عقب همه ها
بودند وارد شدند واندک جماعتش دیده گردش گرفتند واز دور قراولی میکردند اعدا دو ساعت
کمندان شجیع راست برخاسته از پناه خار بند بر سر ایشان رسیده چنان شلک ها

زد که دفعتاً دو سه صد سوار مع اسپ نابود شدند ودیگران اسپان جا مانده رو بگریز
نهادند شجیع دانا از آنجا مظفر ومنصور عبور گهات کرده به کشنگیری رسید چون ترمک ماما خبر
تاراجی جمعیت خود شنید تصور رید که گهات کرنپات متعلقه ناظم ارکات است در آنجا
گذر افواج خصم ما چگونه شد شاید که هر دو دولتمند یعنی نواب محمد علی خان و نواب بهادر
در ساخته باشند خدا نخواسته اگر این هر دو سردار باتفاق یکدیگر بمقابله ما پردازند و
کتل های راه بر لشکر ما مسدود وسازند ناموس دولت پیشوائی تاراج وجانها رایگان و تلف
خواهند شد پس از آن سمت یلغار کرده عبور گهات چتور نموده بر سواد قصبه اوتان گرا
فرود آمده بود کمندان شجیع صاحبزاده والاقدر را از رسیدن مرهته خبردار ساخته غریب
رفتن دار از ریاست نمود چون آن طالع یاور وقوی بازو بر یلغار غنیم وقوف یافت جمیع اسباب
لشکر یعنی خیام واعلام ودهیر وبنگاه وغیره روانه پتن کرده خود با جمعیت سه چهار هزار سوار بطرف لشکر
ترمک غنیم رسانید قضا را آن روز گهی آوران لشکرش سمت بلده دهرم پوری آمده شور قیامت در آن
سرزمین برانگیختند وچند دهیات را غارت ساختند لفراهی کاه وهیمه مامور بودند صاحبزاده با آنها پیوسته برابر آنها
لفراهی کاه وهیمه پرداخته منتظر وقت بود که ایشان پشتاره ها بر اسپان وشتران وفیلان بار کرده بلا تمیز
خویش وبیگانه راه لشکر خود گرفتند صاحبزاده که همین فرصت یافت سپاه خود را اشاره فرمود تا آنها بیک
جنبش بارهای که بر اسپان خود بر داشته بودند یکبار بر زمین انداخته بلا اندیشه وتوقف بازوی مردانگی گشادند
آنجماعه را باندک سعی چنان بر هم وزیر هم نمودند که از صدای بزن وبکوب مردان کاری هول وهراس در
دل لشکریان غنیم افتاده جز جان بسلامت بردن چاره دیگر ندیدند پس صاحبزاده مظفر چهار هزار اسپ و
راس گاو وپنجاه شصت شتر وتوپخانه خاص غنیم وپانزده بیست فیل ودیگر آلات حربی غنیمت یافته راه پتن
گرفت ترمک از شنیدن هول زده با لشکر خود کوچیده بر کاویری پتن فرود آمده بود آنشب کمندان شجیع

از فرودگاه غنیم آگاه گشته مع جمعیت خود مستعد شبخون و تاخت قضا را چونکه نزدیک لشکرش رسید شب بسر آمد و مرغان با بانگ بیداری و هشیاری غیر غفلت پریشان زد برگردیده زود بدامن کوه گلگن گده پناه گرفت اتفاق ترنبک آنروز هم همونجا مقام کرده از رسیدن آن شیر میدان شجاعت بیخبر بود آن شجیع از صبح تا شبانگاه به پناه جنگل بسر برده شب چونکه برقع غفلت و خفته بختی بر اطراف جهان فروهشت تیار شده بر لشکر جور اثقار غنیم شبخون زده همه اسباب حربی مع توپخانه بمردامردی گرفت و چند اسیران افراط و تفریط چرکولی را که در آن لشکر مقید بودند از قید برآورده بهیر و بنگاه اعدا را یک قلم زیر و زبر کرد و خیام و اعلام را آتش زده با نه صد راس اسپ و شش زنجیر فیل و یازده شتر پر خزانه پیش از طلوع آفتاب معاودت نموده از راه کوهستان و جنگل راهی گوپی گردیده بلا توقف از آنجا شبگیر زده بپای گل رسیده بود که ترنبک بر جرات فدائیان نواب بهادر وقوف یافته هراول لشکر خود را پی شان پیش انداخته خود هم عقبش کوچیده راهی گردید چونکه شجیع مذکور بخوانخان اپلی رسید افواج غنیم سبقت کرده از اطراف راه سلامت بر آن جماعت مسدود ساخته گردش گرفتند تا شجیع مسطور سه روز در پناه قلعچه ویران سکونت ورزیده وقت شب در فرودگاه خود جابجا آتش افروزانیده و بر در و دیوار قلعچه پارچهای کهنه و مدرس و مشعل پوشانیده با لشکر خود از آنجا عقب برگردیده بنزد و شایان از راه تنگ و تار جنگل و نشیب و فراز مدخل بلا وقوف اعدا بصحرا نوردی بر پشت طلایه داران دشمن وارد گشت چون ایشان از مشاهده روشنای آتش و سپیدی در و دیوار گمان برده بودند که حیدریان همونجا اقامت دارند بجای خود بی اندیشه اسپان گذاشته بخفته کشتی و طعام پزی اشتغال داشتند که ناگاه شجیع عدو فریب بر سر آنها رسیده از اطراف شلاک سر شکن سر کرد و چند انواب را از گولهای انگوری پر کرده پرانید پس طلایه داران که انبوه کثیر بودند متشتر شدند از آنجمله پنج شش هزار سوار مسلح سعی مردانه بجا آوردند و بیقین دانستند که از میان ریزش توپ و بندوق احدی را جان بسلامت بردن محال است لهذا بدلاوری تمام اسپان جهانده و صف مردان حیدری در غنیده داد مردانگی در دادند تا پنج

شش صد

شش صد تفنگچی شجیع را مجروح و مقتول ساخته مردند آری مردان گاهی بلباس نامردی نمی پوشند القصه شجیع جوان بخت فتح نصیب مع اسپ و سلاح یکسان مقتول و رفقائی مجروح خود از پناه جنگل باکرهی و گربیاه سلامت طی کرده پتن رسید و دیگر طلایه داران غنیم بسبب تاریکی آنشب تا بئید جمعیت منهزم بپرداختن نتوانستند و را دیگر نیز بطرف لشکر خود سرگرده منفصل خبر غارت فوج طلایه گوش گذار ترنبک ماما ساختند او که از دستبرد غازیان جیار عدو فریبی ایشان بتنگ آمده بود بفکر دور دراز افتاده از آنجا کوچیده از راه مندر السمت میلکوته رفته مقام کرد تا نواب بهادر بصوابدید اعیان دانا خصوصاً باصلاح و فلاح حال خلق الله بد نظر داشته اپاجی رام نامی شخصی را وکیل مقرر کرده برای درستی معاملات نشسته که قول دانایان است + + + + ع

راستا نزاجز و دادگم نهادان چاره نیست +	باکمان لازم همین باشد اطاعت تیر را +

نزد ترنبک روانه کرده بود او طریق خودپسندی بیهوده بر صلح رضامند نشد اما وکیل از نزد خود دانسته سخنان عبرت نمای خود باو میکرد و هر دم دم بهادری میزد وکیل نواب بهادر مفصل از روداد آنجا معروض جناب نمی داشت بعد چندی غنیم از تمامک ل برداشته بجمیع وجوه از جنگ غازیان عاجز شده بتاخت بلاد که خوب آباد بود همت گماشته پیش خانه بطرف مذکور روانه کرد وکیل از تعجیل نواب را آگاه ساخته در بندوبست آن نواح عرض ترغیب نمود نواب بعد اطلاع از تعجیل متامل گشته کمندان شجیع را یاد فرمود و از عزم غنیم آگاه ساخته در بندوبست و دفع شورش آن طرف مشورت نمود آنمرد شجیع سرانجام این مهم هم بر ذمه همت عدو مال خود گرفته بخواست تا نواب بهادر او را به شش هزار تفنگچی کار آزموده و ضرب توپ و دو هزار سوار از طبل خاص بگوشمال دشمن رخصت فرمود شجیع ستم نهاد چون از حضور مرخص گردید از راه پریاپتن برگهاٹ کوڑک که سداپور نام دارد رسیده و کوڑک واله که در آن فرصت علم بغاوت برافراشته و خیره شده سرهای تهانه داران نواب را که در قلعه مرکره بودند بریده و دولت ملک باز تصرف خود در آورده بود سد راه گشته از آن طرف نگذاشت کمندان شجیع جنگ از آن صحرائیان قابو جو بمقتضای وقت مصلحت و مناسب ندیده از آنطرف برگردید

وجنگل کوترک را بردست چپ داده روان شد اما گران اسبابی عبور کوه وجنگل دشوار تر دانسته چهار هزار مردم
جری از تفنگچیان و دو صد سوار جانباز نزد خود داشته بقایای لشکر و توپخانه و سوار و تمامی بهیر و خیام را بدلسد
خان کمیدان و جهان خان کهوکر رسالدار کرده وقت شب روانه حضور نمود و خود مع سپاه جریده بی توپ
بهمراهی تفنگچی میدان گرفته بر فراز بیشه اقامت ورزیده بود چون روز روشن شد غنیم از رسیدن آن
شیر بیشه شجاعت و ضرغام معرکه مردآزمای و فرستادن توپخانه سمت مین آگاه گشته جوق جوق بآن طرف روانه
ساخته خود هم سوار شده بسر غنیم راهی گشت پس برکداران کمیدان شجیع که برکوهچه ایستاده قاصدان
بصارت را بهر جانب برگماشته بود بسردار خود گفت که گروه گروه سوار بر راسته که شب توپخانه راهی گشت
میرود بمجرد استماع این خبر شجیع کاردان حکم داد تا سپاهیان شلکهای آسمانی پرانیده مراودش ابنای لشکر اعدا
متوجه مقابله خود شود و توپخانه محفوظ فایز حضور گردد سواران غنیم از صدای شلکها برگشته بر این جماعت
در تاختند چون شجیع دانای و تجربه کاری افواج غنیم را بجانب خود کشید راست از آنجا برگردیده قدم قدم راه
جنگل پیموده تا گرفتن دامن دشت آنطرف ترک خود بدولت معه تمامی سوار و در رسیده گردش محاصره کرده قرولی
میپیمود و شجیع مذکور رفقای خود را جای بجای اعدا درست نشانیده بود که یک ناگاه پنجاه و شصت هزار سوار
اسپان تاخته بشمشیر و نیزه صف بصف و دست بدست برآمیختند شجیع دانا شجاعت کیشان خود را که بنادق
پرکرده مستعد و خاموش بودند یکبار برخیزانیده جار قایم کرده حکم شلک داد تا غازیان چابک دست
چنان شلکها ریختند که از صدای آن گوش فلک کر شد و از صدمه اش زمین لرزید تا دو ساعت هنگامه رستخیز
برپا ساخته شلک زنان پیش رود و بدبند و از پس نزدهایان تخمیناً ده هزار جانباز غنیم را بر خاک عدم
غلطانیدند زیرا که آنها آنقدر هجوم کرده بودند که آنها از آن معرکه برگشتن نتوانسته ناکام جانهای خود در باختند
و چهل و پنجاه سردار و جمعدار کاردان غنیم کشته گشتند فیلان اعلام و عماری و شتران نقاره از ریزش تیرها
و تفنگ مجروح و سقط شدند

نظم

درآن چپقلش گاه جنگ آوران / شده فتنه بیدار خفته امان
سلامت به نشر سنگها تاخته / قضا در میان کار خود ساخته
ره زندگی سربسر گشته گم / سوار از ستور آمده زیر سم
اجل همچو سایه بهر کس فتاد / بقا پیش آهنگ فنا پس فتاد
چنان دست بردست روح آن پیچ / اجل ید بدندان حسرت برید
یکی از تکبیر و بکش نعره زن / یکی زآه و ناله کشاده دهن
برای برادر برادر گریست / بخون نرینی پور مادر گریست
بفرزند جان پدر سوگوار / پسر بر اب و عم لبسا زار زار

القصه چون خون از آن میدان روان و شکست فاحش بحال لشکریان غنیم وداد
چنان گریختند که میدان کفایت نکرد و غازیان مظفر پای ثبات بمیدان مردی
فشرده قایم و سرخرو گشتند غنیم بمشاهده حال لشکریان خود و قوت جانبازی و
مردانگی غازیان بهم برآمد و نعل در آتش گشته توپخانه طلبید و بمقابله جلادت کیشان
قایم کرده بتوپ اندازی تاکید کرد چون گوله اندازان از دور شست اندازی کردند
وصدمات گوالیل بحال اکثر غازیان شجیع تصدیع رسانیده دست و پای همت عدو
شکنی آنها را رایگان شکست چنانچه صد و پنجاه مرد کار آزما مفت جانهای خود در باختند
اگرچه نزدیک بود که شیرازه جمعیت از هم گسیخته شود و کتاب رسوائی از زیر گلیم بر آید
اما شجیع والا فطرت بروت غیرت مردی را تاب جسارت داد و سیماب صفتان را قایم النا
تسکین و دلاسا کرده فرمان داد تا زخمیان جان بلب و نعشان لشکر غنیم که جوق جوق
درافتاده بودند کشیده گرد جمعیت خود حصار بستند خود باعتقاد درست و صفای باطن

تیمم کرده رو بقبله باواز بلند اذان گفت و پیرامون جمعیت خود از چوب دست دایرهٔ
حفاظت کشیده جمیع صفوف بزمین نشانید پس کرامت آن شجیع در آن عرصه بظهور رسید
که بعد گفتن اذان غنیم هزارها گلوله گوله توپ برانید همه از بالای سرها پرید یا بحال احدی هیچ مضرت نرسید
آری **بیت** اگر تیغ عالم بجنبد ز جا ٭ نبرد رگی تا نخواهد خدا ٭ غرض تا شام غنیم چند صندوق سرب
و باروت خالی کرده هیچ فایده ندید و بر فرقهٔ قلیل هیچ قدرت نیافت شب اتواپ کشیده بفرودگاه خود که
از آنجا بفاصلهٔ دو فرسنگ بود شتافت کمندان شجیع که همه روز بمقابلهٔ غنیم سرخروی حاصل کرده غازیان
بی آب و طعام میدان را قایم کرده بود شب قابو یافته بلا اندیشه و بی دغدغه مجروحان فوج خود را کیپائی
مشی بعد مات توپ لنگ کرده بودند در رزمگاه گذاشت و گفت شما خاطر جمع باشید من از قلعهٔ ستاره کر
استه مدد به نگراست ڈولی ها روانه ساخته می طلبم پس صف ها آراسته راه میسور گرفت و طلایه داران غنیم که
نگهبان راه آن طرف بودند اگرچه خبردار شده اسپ سواره چپ و راست ایستاده می نگریستند اما مانع راه شبگیر
زدگان نشدند و به غنیم هم از این معنی خبر نکرده اغماض صریح نمودند بلکه زبان تحسین بر ایشان
کشاده شما ها می گفتند چون روز روشن شد غنیم به توقف در همونجا اتواپ قایم کرده
گوله اندازی العجل آورد و قتیکه آفتاب بلند و پردهٔ تاریکی نامردی از پیش چشم ایشان
برداشته شد میدان را از وجود غازیان خالی دیده دویدند و از واماندگان نیم جان
احوال دریافتند آنها بر کیفیت شب اطلاع دادند پس غنیم بسمت ستاره شتافت و کمندان شجیع
بی مزاحمت سلامت داخل قلعهٔ میسور گردیده آسود و همین شب صاحبزادهٔ والاقدر
با پنج شش هزار سوار و دو سه هزار پیاده جرار تاخته لشکر رسید آورد غنیم را که هفت هزار
سوار و ده هزار پیاده بوفور سامان رسد و آذوقه و خزانه بسیار چه بر ستی فیل و صد شتر و
پنجاه استر بار کرده بودند مع سوداگران پر اقمشه و امتعه و ساهوکاران صاحب سرمایه

و بازر و گوهر دیگر صنادیق سرب و باروت وغیره از پونا آمده متصل جن رای پٹن بی وسوب
فرود آمده بودند و از شبخون زدگان اصلا خبر نداشتند یکقلم تاخت و تاراج نمود چه بقتل
و غارت آن جماعت دست سعی کشاده احدی را از آن معرکه سلامت نگذاشت و
ذره ذره اسباب غنایم برداشته بدار الریاست پٹن یعنی بحضور پدر جلیل القدر
روانه داشته خود بسمت نگر راهی شد غنیم باستماع این معنی دست عجز بزدن نامرادی
گذاشت و سر بجیب تفکر فرو برده ندانست که عاقبت کار چون کند و بچه حیله غازیان
مظفر را زیر سازد قضا را در ینحالت جوڑی هرکاره از پونه خبر رسانید که نارایین راؤ را
راگهوبا عمو یش قتل کنانید و خود مسند آرا شده بند و بست می نماید بمجرد موضوح خبر
وحشت اثر در گرداب اندوه و اضطراب غرق گردیده صلاح حال و مآل خود در صلح دید
بوساطت وکیل نواب راه مصالحه پیموده درخواست خرچ لشکر خود که کروڑها صرف کرده
بود نمود وکیل دانا زبانی نواب بهادر در ابلاغ پیام ساخت آنچه که حاصل آن دولت بود بمیدان
چرکولی حتی لباس خاصه هم بلشکریان پیشوا ارزانی داشته فارغ گشت و همه ملک چه اگاه
عسکر پونه گردید وقت مدد و دستگیریست و فایدهٔ صلح زمان حال موقوف بر آینده
و ترقی این دولت دانید اکنون بهر طور کرم کرده مراجعت نماید عروج این دولت را ترقی
جاه و حشمت خود دانید غرض بچنین سخنان نادان نواز پیش آمده بگذاشت دو لک روپیه
و مخلصی اسیران چرکولی رضامند ساخته بجای خود آسود ترمک بمقتضای وقت که ضرور افتاد
خود را همین سلامتی جان نشان فتح و نصرت دانسته تهانه های خود را از قلعجات متعلقهٔ پٹن
برداشت و اسیران را با خلعت و انعام زر واگذاشته بابوجی سیندهیه را با پالکی جوبه سرا
مقرر ساخته راه پونه سر کرد و مصلحتاً بلشکر راگهو پیوست قزاقان تاجوی تنگ بهدره

عقب گرفته بپناه کوه و جنگل اکثر لشکریان غنیم را اسیر و قتل کرده با فتوحات بسیار برگردیدند و
میر علی رضا خان بعد دریافت فراوان رنج و انواع عقوبت بوساطت نانا پهرنیس مخلصی
یافته فایز حضور گشت از سر نو گرم کنده و دنڈکل جاگیر یافته فراغت حاصل ساخت ٭

ذکر تسلط راگهوبا عموی نارائن راو و بیان فوج کشیدن ملک بالاگهاٹ و بلوای امرا براو و آخر ناکام گریختنش و تسخیر کردن نواب درین فرصت تعلقات بادامی و جالی‌ہل و نولگنده وغیره مع دیگر کیفیات که در سن یک هزار و یک صد و هشتاد و سه هجری واقع شد تفصیلش آنکه ٭

چون نارائن راو باغوای عموی خویش از سعی خویش محمد یوسف کمنڈان کشته شد راگهو که از
عهد ریاست بالاجی راو در قید بود در انولا مسند آرا شده بضبط و ربط خود پرداخت
بعضی امرا و اعیان دولت مرهٹه را با خود متفق ساخته بافواج شایسته نهضت کرد
ناظم از آنجا با لشکر خود و اسباب جنگی سبقت کرده مقابله گرفت اما از آنجا که اهل لشکر
مغول سایه پرور و خود پسند و اوباش منش بودند بکثرت افواج مرهٹه تاب معرکه آرائی
نیاوردند چه در یک جنگ مغلوب گشته راه فرار گرفتند و خداوند نعمت خود را بدست
غنیم سپردند ناظم موصوف چون دید که لشکریان خود تن بمعرکه نداده راه خانه‌ها گرفتند و
همه سامان جنگی و توپخانه به غنیم ارزانی داشتند لهذا سر انداز شد و رکن الدوله هم از تدبیر دشمن
شکنی درماند و موسی رموفر اسیس و دو هزار مردم بارود و ضرب توپ فیل سواری خاص را
گرد گرفته جنگ کنان خداوند نعمت خود را بقلعه شهر بیدر و اورنگ آباد و صوبه برار وغیره
نویسانیده گرفت از آنجا برگردیده بعزم تسخیر بلاد بالاگهاٹ که در ضبط نواب بهادر بود

در تاخت درین فرصت پهرنیس کارپرداز پونه که به بهانه بیماری در دار المقر خود سکونت
داشت فکری معقول بکار برده خفیه بناظم حیدرآباد نوشت که راگهو دیوانه شده پسر
برادر خود را که وارث دولت این ملک بود بسبب حرص ملک و مال دنیا قتل کرده
خود مسلط شده است باید که ما و شما اتفاق کرده او را از میان برداریم و همین مضمون
صدر خطی به نواب بهادر هم ترقیم و ترسیل داشته بود نواب با لشکر نو آراسته خود مستعد گشته
منتظر وقت و جویای فرصت نشست درین اثنا کارپردازند که بجمیع امرای دولت مرهٹه
نیز که در اصطلاح قوم ایشان تپکا نامند و بنا بر مصلحت همراهی راگهو گزیده بودند نوشت که
شما یقین میدانند که او بدکار و ستمگر چون پسر برجبین حال خود کشیده و زنار بدنامی و
رسوائی در گردن اوقات انداخته خیره شده است لازم مسوخیت آنست که همه متفق شده
از و انتقام بگیرند و زن نارائن راو مقتول را که حامله است خداوند نعمت و وارث ملک و لشکر
مرهٹه انگاشته از مطالعتش انحراف نورزیده عاقبت اندیش باشند پس ظاهر است کسی که
در حق فرزند خود چنین سلوک کرده باشد به شما چه تمتع دنیاداری از و برسد امرای لشکر چون
برین مضمون آگاه گشتند یقین تصور بدند که از و احدی روی بهی نخواهد دید پس هر روز
یک یک امیر با جمعیت خود بی اطلاعش برخاسته خود را به پونه رسانید سوای این جوق
جوق مردان کاری به بهانه طلایه و پیش منقله بیرون لشکر شتافته فایز دار المقر خود شدند غرض
از نواح بیدر تا رسیدن برای درگ که از راه کوپل و بهادر بنڈه و کنکگیری تاخته بود لشکر
راگهو منتشر شده خبر جمعیت قزاقان که به شمار سی هزار کس فراهم ساخته بود در لشکرش نماند غنیم
چون دید که فتور عظیم در لشکر خود راه یافته و سر رشته انتظام امور ریاست از دست رفت
و ناظم حیدرآباد هم حسب بشارت کارپردازند کور بفراهمی لشکر و سامان جنگ یلغار کرده

میر سدو و امرای پونه هم که از لشکر خود جدا شده رفته بودند با یکدیگر اتفاق کرده بعزم تنبیه چون
شاهین به دراج عقب نموده اندر راه صحت و سلامت مسدود و عرصه وقت قتل و غارت
گشاده تر است مشوش خاطر شده از نواب بهادر راه مصالحت پیموده وکیلی را روانه کرده
التماس کومک زر چوتهه نمود نواب نظر بمقتضای وقت و برهمزدگی کار روبارش نموده التماس
او را بدرجه اجابت مقرون ساخت بهانه تاراجی ملک و غارت سامان ثروت پیش آورده
جواب صاف نوشت که ما را چنین امور معاف دارید او مصلحتاً با لتجی گردید که صوبه بیدر و بست
بلکه تمامی ملک این طرف جوی کشنا تا بادامی و جالی هل وغیره بگماشتگان والا می سپاریم بهر طور
ده لک روپیه عاید باید ساخت چون نواب بر این معنی گوش رضا نهاد باجی راو برادر نسبتی
خود را با سه صد سوار برای برداشتن تهانه از قلعه صوبه سرا روانه کرد تا راو مذکور بصوبه مزبور
رسیده تاکیدنامه به راگهوبا بوجی سیندهیه قلعدار فرستاد او تو اپ قلعه تیار ساخته جواب
داد که راگهو قاتل پسر برگشته بخت راجه پاراکه بر گماشتگان رئیس پونه که عبارت از اولاد بالاجی راو
نانا باشد حکمرانی کند اگر عافیت مطلوب است زود از اینجا باید رفت والا یک متنفس نمک حرام
از گوله توپ پرانیده خواهد شد راو مذکور از جواب مردانه اش بجگر گشته راه سرنگ پتن
طی کرد و سعادت اندوز مجرای نواب بهادر شده بعرض بند و بست آن صوبه وغیره
نموده صاحب زاده ظفرمند را با جمعیت گران همراه خود برد و بعد از آن اثنا کار خطوط کارپردازان
مذکور بنواب موصول گردید بدین مضمون که هرگز بر سخنان فریب قاتل پسر یعنی راگهو از جا
نباید رفت انشاء الله تعالی بعد تنبیه و سزای قاتل بدکردار بند و بست کارخانه دولت آن
نواب حیدر دل از رئیس پونه و کارپردازان اینجا بواقعی صورت خواهد بست بلکه الحال تنبیه آن
وخیم العاقبت بزم همت خود مقرر باید ساخت نواب برحسب التماس شان با فوج

سنگین

سنگین از دار الریاست نهضت کرده بر جن رای پتن فرود آمده بود صاحبزاده والاهمت
چونکه از حضور پدر بزرگوار صدر رخصت گشته به بسر رسید و قلعدار آنجا را مستعد جنگ دیده مورچال
زده بسعی دو سه ماه قلعه فتح کرده تهانه گذاشته بهدگیری شتافت بعد چهار روز بکشایش
قلعه و بند و بست آنجا پرداخته بجن رای درگ محاصره نمود و در عرصه یک ماه بمردانگی
یورش کرده مفتوح ساخت و نواب هم از آنجا کوچیده رفته رفته تا تمکور رسیده بود که راگهو
چونکه از اطراف میدان سلامت و امنیت بر خود تنگ دید فوج کشی نواب بهادر و عدم
ارسال مبلغ درخواست خود و تسخیر کردن قلعجات صاحب زاده بزور بازوی شجاعت
شنیده این معنی وبال جانش شده جز گریختن و جان بسلامت بردن چاره ندید با جمعیتی
که شانزده هزار سوار موجود داشت بی نیل مقصود برگردید و از راه کوهستان و جنگل چون
مار سیه دم بریده پیچ و تاب خورده راه هند گرفت پس افواج پونه و لشکر ناظم حیدرآباد تعاقبش
کرده او را تا برهان پور و از آنجا تا خاندیس و باز از آنجا تا گجرات رسانیدند نواب فرصت
وقت را غنیمت شمرده پیشتر کوچیده بی مزاحمت احدی کوپل و بهادر بنده و مونده کی و
کنجنر گڈه وغیره که در علاقه مرهته بود بقبضه اقتدار خود و بعضی قلعجات بجنگ مردانه و
اکثر بعبرت نمای آورده و از تمامی پالیگاران آن طرف پیشکش شایان گرفته و زمیندار
سرهتی را با نعام و خلاع سرفراز نموده بتاشید به بند و بست آن نواح تاکید فرموده پیشتر
نهضت ساخت در اندک مدت نولگنده و جالی هل و بادامی تسخیر کرده سمت هبلی دهاروار
رسید مخفی نماند که قلعدار دهاروار در ایام سابق یعنی بعد تسخیر حیدرنگر بلطایف الحیل ملک
حسب استرضای خاطر میر رستم خان فاروقی قلعدار آصفجاهی گرفته تهانه خود
داشته میر مذکور را بقدر حوصله اش بماهه پنج صد روپیه بعهده بخشی گیری سوار سرافراز

ساخته بود چونکه مادهوراؤ عازم بالاگهاٹ شده آنجا را تسخیر کرده در ضبط خود داشت درین
زمان نواب بهادر قلعدار آنجا را که بیونت راو نامی از خویشان گوپال راو ناظم مرج بود
بجاگیر و انعام امیدوار ساخته بسپردن قلعه فرمان داد چون او برین معنی رضامند نشد قلعه را
محاصره کرده از دور توپ اندازی می نمود اما فکری معقول و تدبیر شایسته به عمل آورد شب
سیوم جوڑی هرکاره را که از قوم مرهٹه ساکن مرج و ماهر از تمام سرداران و واقف مصطلحات
مرهٹه بود بحضور طلبیده خطی از طرف آپاجی رام که دیوان سوب راو تا تیا ناظم مرج برادر
کلان پرسرام بهاؤ بود و در آن حین تا تیا مذکور بتعاقب راگهو رفته بدین مضمون که درینولا
مسموع یافت که حیدر علی خان بهادر با فوج سنگین به دهاڑوار رسیده عزم تسخیرش دارد
لازم که آن شجاعت منش داد قلعداری و بهادری داده بدفع اعدا کوشش نماید عنقریب
کومک فرستاده شود و تا رسیدن کومک فریب نباید خورد ترقیم فرمود و ملفوف کنانیده
مهر آپاجی رام نوکر خود بر آن چسپیده روانه ساخت هرکاره ها به تبدیل لباس داخل قلعه
شده مفصل حقیقت بهیجورانی کارپرداز مرج ظاهر ساخته تسلی نامه رسانیدند حارس قلعه
بدریافت مضمون خط خوشدل شده به بهادری تمام برج و باره را مضبوط ساخته آماده
جنگ گردید بعد سه چهار روز شبی دو رساله پیاده و سه صد سوار از قوم مرهٹه و راجپوت
منتخب کرده بلباس لشکریان مرهٹه از راه مرج بطرف قلعه روانه فرمود و پیرامون آن
جمعیت فوجی علیحده را تعین کرد تا از اطراف توپ و بنادیق بی گلوله پر کرده سر میکرد چون
آواز شلک بسمع قلعگیان رسید از آمدن کومک خرم گشته دروازه های قلعه کشاده منتظر بودند
پس سردار جمعیت مذکور داخل قلعه گشته بقلعدار گفت که مردمان خود را یکجا جمع کرده متعین
من سازید تا همین زمان بر لشکر غنیم و مورچال شبخون زده زیر و زبر میکنیم و بر برج و باره و ابواب

قلعه

قلعه مردمان همراهی خود را که محنت ها کشیده اند میگذارم او نادان همچنان کرد یعنی مردمان خود را
یکجا فراهم ساخت سردار با تدبیر چند تفنگچیان خود را اطراف حصار فرستاده بسواران اشاره نمود
تا اسپان گذاشته پیاده پا دویدند و قلعدار را دست بر پشت چنبر کرده آلات حرب و ضرب
قلعگیان گرفته یک یک را محبوس ساختند چون همین اقبال عدو مال قلعه بی جنگ و ترددی
مفتوح گردید سردار حیدری بعد ادای شکر واهب العطیات چند توپ خوشی سر کرد نواب
بهادر بصدای توپ الیقین تصور فرمود که قلعه بضبط سرکار خداداد در آمد صبحی قلعه تشریف
آورده بند و بست آنجا باز داخل خیمهٔ خاص گردید چون بعرصهٔ یک سال از تسخیر آن مکانات
فراغت دست داد در هر قلعه زمین دوزی و کوهی تهانجات مستقیم مع قلعداران
با استقلال و شجیع و عاملان کفایت شعار و کاردان گذاشت و بند و بست پالیگاران
آن سمت بوقعی کرد مبلغ خطیر بدست نمود اما پنج لک روپیه مع چیزی تحایف نادره
معرفت وکیل بکارپرداز پونه برای رفع کدورت اخذ آن ملک به پونه روانه کرده مظفر و منصور
معاودت بسرینگ پٹن فرمود و باجی راؤ برادر نسبتی راگهو را بحضور طلبیده شسته زبان
مبارک ارشاد فرمود اگر اراده داری رخصت میدهیم تا هر جا که خواسته باشی راهی شوی چون
نامبرده از خرابی حال راگهو واقف بود که بهمراهی پونه بلکه تمامی اعیان دولت مغول از و
و از خویشان او عداوت پیدا کرده در انهدام بنیان آنها میکوشند ملاذ و ملجا و سود و بهبود
خود خیر ظل حضور نواب ندیده عرض کرد که فدوی صمیم را یکی از دولتخواهان قدیم تصور فرموده
بکاری و خدمتی مامور فرمایند تا بتقدیم آن مراسم جان سپاری و شیوهٔ جانبازی بجا
آورده شود پس نواب نظر پرورش بر آن بیچاره فرموده بمنصب پانصد سوار و فیل با عماری
و نشان مقرر ساخته داخل سلک ملازمان عمدهٔ خود فرموده بهمدرین ایام برپیا زناره ار را

از بحالت تباه و بماهیانه دو هون نزد اندان سیٹھی ساہوکار نوکر بود و در حساب کنهڑی مهارت
و در توشکخانه آمد و رفت میداشت و رقم حسابش منظور نظر کیمیا اثر شده از نزد ساہوکار مذکور
برطرف کنانیده دفتر حساب کنهڑی باو سپرده بدرماهه معقول سرفراز فرمود و کشن راو نامی زنار
دار دفتر هندوی یعنی مرہٹی داشت پس هر دو باتفاق بدرستی حساب جمع و خرچ توشکخانه
و خزانه عامره می پرداختند چونکه نواب بهادر بعد مراجعت از آن مهم در گرد آوری آلات
و ادوات حرب و ضرب فراهمی سوار و پیاده مامور و مقید گشت در اندک زمان استعداد
ملکداری و جهانگیری بوجه احسن بهم رسانید که جوق جوق از مردان کاری و سپاهیان کار گذار
با لباس و سلاح درست زیر ظل رایت نصرت آیت جمع شده حسب مقدور و حوصله خود خدمات
و مناصب بمشاهره معقول می یافتند و دسته ها یعنی سواران طویله را چون گلدسته رنگین
آراسته و تفنگچیان را بلباس سرخ و زرد و سبز و سیاه بانات پیراسته و قریب هزار مهار شتر را که
از عساکر غنیم غنیمت یافته بود و از شتر مال آماده ساخته و دو سه هزار سوار آهن پوش با هوش مردی
جوش انتخاب کرده و پیادگان احتشام خون آشام را از هر جا طلبداشته بیست هزار سوار جنگی و
شانزده هزار مردم با صلابت شعار و چهل هزار پیاده کرناٹکی مستعد ساخته فارغ گشت
پس دبدبه جهانگیری و صیت عدو مالش در اطراف جهان شایع شده از هند و دکن بلکه از
ایران و توران مردان کارآزما با اسپان بادپای برق آهنگ جوق جوق و گروه گروه حاضر
حضور شده بمواجب ماهیانه معقول مامور کار و خدمات میگردیدند؛

ذکر تسلط اہل فرنگ یعنی انگریز در بلاد کرناٹک پایان گهاٹ بسازش نواب محمد علی خان سراج الدوله و بیان فوج کشی ناظم دکن یعنی نظام علیخان

اسد جنگ باتفاق نواب بهادر و کوایف جنگهای فیما بین انگریز و نواب حیدر دل که در ابتدای سن یکهزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری واقع شد تفصیلش آنکه؛

چون نواب محمد علی خان بهادر صوبه دار ارکاٹ بعد قتل پدر و نواب ناصر جنگ در قلعه
تهرنگر محصور گشته بود حسین دوست خان عرف چندا صاحب معه فراسیس بندر پهلچری
بکشایش قلعه همت گماشت نواب محصور از میسور و الدوگورنر بندر دیوناپٹن بلیجی شده
کومک طلبید و بر اعدای خود ظفر یافت و سر چندا صاحب مفت برباد رفت میسور و الد را
بعدم ایفای عهد خود که ذکرش سابق رفت راند تا حسن تردداد و سعی مردانه و فراست
دلیرانه اهل انگلستان که درین جزو زمان باسم انگریز معروف اند پسندیده و برگزیده و دخیل
کار و بار و مختار کل امور خود گردانید چنانچه بتائید و اغوائش فراسیس از بر ساخته بندر
پهلچری گرفت و به بند و بست ارکاٹ بواقعی پرداخته بی مزاحمت احدی همه منصبدار و
جاگیر داران صوبه را که از قوم نوایط بودند تاخت و تاراج کرده علم خود سری برافراشت و از
ناظم حیدرآباد هم راه سرکشی پیموده بود چون ناظم موصوف از جنگ تعاقب الکو فراغت
حاصل ساخته معه لشکر بخیال اینکه نواب محمد علی خان را که از خود برگشته است و بقوت بازوی
انگریز متصرف ملک و مال کرناٹک پائین گهاٹ شده است تنبیه باید کرد و خود تنها با لشکر
سراج الدوله و انگریز مقابله کردن نتوانسته خواست که بتائید نواب بهادر بعزلش پرداخته
خود متصرف کرناٹک شود لعد کنکاش و اراده مصمم خود بنواب نوشت که انگریز تجارت
پیشه در تیولابو ساطت صوبه دار یعنی سرکش کرناٹک سر سرداری و هوس ملکداری

ودسترد ثانی یا کانه علم تسلط در آن نواح برافراشته است اراده اینجانب است که باتفاق آن فخر خاندان دولت و اقبال ملک از دست رفته را باز بدست نماید نواب بهادر برین معنی گوش رضا نهاده با لشکر خود مستعد گردید تا ناظم موصوف با لشکر خود باد هونی آمده بسالت جنگ برادر خود را همراه گرفته از راه کنول کنده پچپن پتن رسید اما راوی دیگر چنین روایت کرده که نواب محمد علی خان سراج الدوله چون خبر آراستگی لشکر جرار نواب بهادر و آمادگی اسباب جنگ شنید پراگنده حواس و مشوش خاطر گردید و بیقین اندیشید که با دصرصر عزیمت نواب بهادر سموم موسم خزان دولت خود تواند شد هر آئینه کینه بدعهدی بیوفائی که سابق معامله ترچناپلی از من بوقوع رسیده بزنگ خاطرش راخراش داده عنان عزیمتش را بانصوب انعطاف خواهد کرد در آن زمان غیر از خرابی ملک و دولت نیست بنابرین به انگریزان اشارت کرد تا گورنر بندر مدراس عرف چیناپتن وکیلی را مع فوج روانه حیدرآباد کرده ناظم موصوف را ترغیب و تحریص تسخیر ملک بالاگهات نموده بر آن آورد که او چپ برخاسته با لشکر گران عازم بالاگهات شد و مرکوز خاطرش این بود که اول ملاقات نواب بهادر حاصل ساخته عزیمتش در یابد و بشرط اتفاق وقت اگر او باندیشه لشکر کشی ما عاجز شود بعبرت نمائی ملکش بدست خواهد شد و الا در استیصال دولت محمود الغی کوشد و فوج انگریز را هم با خود داشت و موسی رموفر آمیس نوکر شد به دو هزار تفنگچی حاضر حضورش بود القصه چون ناظم موصوف خیمه و خرگاه در میدان چین پتن برافراشت و نواب بهادر را بملاقات طلبداشت اگرچه نواب هم با لشکر جنگی و سامان حربی خود برآمده در میدان شرقی مذکور فرود آمده بود اما ملاقات خود را بر وقت دیگر موقوف داشته صاحبزاده والا قدر را با لشکر آراسته و میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و سمعیل صاحب و غازی خان و مدو خان

وغیره سرداران ذی هوش را همراهش کرده مع پنج زنجیر فیل و ده راس اسپ پری پیکر نذرانه روانه کرد چون صاحبزاده والا شوکت متصل خیمه نظام الملکی رسید صدای طنبور و کوس گردون بوس جلوس بگوش ناظم موصوف بانگ نهیب زد معاً بر خیمه بالاخانه سوار شده دبدبهٔ سواریش و آراستگی صفوف لشکرش معاینه کرده بسیار پسندید و بفراغ خاطر ملاقات نموده بسخنان چرب و شیرین تالیف قلوبش نموده بخطاب نصیب الدوله مخاطب ساخت و از خیال بد و اندیشهٔ باطل در گذشت در باب تنبیه نواب محمد علی خان صوبه دار ارکاط و انگریز مشاورت کرده باخلاع و دوشالهای خاص خرم ساخت چون صاحبزاده فائز حضور پدر والا قدر گشته ذره بذره گفتهٔ ناظم موصوف را گوش گذار نمود نواب بهادر باقبال مرکوز خاطرش پرداخته با لشکر خود پیشتر نهضت فرمود و ناظم موصوف وکیل انگریز را بجواب صاف روانه کرد پس هر دو دولتمند باتفاق یکدیگر از نواح بار امحل گذشته متصل گهات چنگم فرود آمدند و از آنجانب کرنل اوڈسردار انگریز با جمعیت پنج هزار سپاه بار و هزار سوجر یعنی مردمان ولایت فرنگ برای منع عبور گهات رسیده در قلعچه آن طرف گهات چنگم اقامت داشت چون دولتمندان از آمدن لشکر انگریز خبر یافتند افواج را پیشتر برای محاصرهٔ قلعچهٔ مذکور روانه کردند چنانچه افواج صدر شبا شب تاخته گرد لشکر انگریز طلایه بودند و دست غارت کشاده مردمان گرد و پیش آنها را از جان ربودند چون کرنل مذکور از کثرت افواج هر دو دولتمند اطلاع

یافت بمضمون اینکه بیت

هر که با فولاد بازو پنجه کرد	ساعد سیمین خود را رنجه کرد

عمل نمود و اقامت آنجا را مناسب ندیده همان شب کوچیده و راه تربامل گرفت

وتا سرداران طلایه خبر کوچیدن کرنل صدر معروض جناب نداشتند بمجرد استماع این خبر
دولتمندان باعزم تعاقبش گرفتند و بفاصله دو فرسنگ از آنجا نواب بهادر سبقت کرده از
اطراف برآنجماعة توپ اندازی نمود کرنل صدر دامن کوهی بدست آورده همونجا قایم گشت
واز اتواپ وبنادیق سر وگردنهای یورش کنان تا شام می شکست هرچند فدائیان هردو
دولتمند از بهر غارت آنجماعة کوششهای مردانه نمودند اما فتحیاب نشدند با این از مربی آذ
وبی آبی اکثر کسان آنجماعة حیران و بریزش گلولهای اتواپ دورانداز ضایع شده بودند
وقت شب کرنل صدر راست صف آراسته فایز ترنامل گشت و هردو دولتمند بر جوی
کلسپاک اقامت ورزیده طلایه مستقیم اطراف آنجماعت تعیین کرده بودند پس ناظم موصوف
بمشاورت رکن الدوله بنواب بهادر پیغام فرستاد سپاه خود را که ماهر این ملک اند تاخت
وتاراج صوبه ارکاٹ و اطراف چینا پٹن وغیره وگرد آوری مواشی و آذوقه رخصت سازد
تا هول و هراس در دلهای انگریز و محمد علی خان راه یابد اگرچه نواب بهادر نظر بضرورت وقت
کارجنگ بابیل دمان افتاده است خود را از جدا کردن مناسب ندیده بود اما ناظم موصوف
باعتبار لشکر خود در این معنی استبداد واصرار بکار برده بسخنان گرم جوشی و همت نمائی فریفته
برآن آورد تا نواب بهادر جمیع مردم بار وسوار و پیاده با توپهای جلوی متعین صاحبزاده والاقدر
نموده میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان و غازیخان وغیره سرداران معتبر را
همراهش داده رخصت بر آن سمت فرمود و خود بدولت بجمعیت قلیل که پنج شش صد سوار خاص
کونل و دو هزار مردم بار و چهار هزار پیاده و توپخانه داشت مستعد اعدا شکنی گشت و هیبت جنگ
را بسرداری لشکر حضور نامزد فرمود در آن حین سررشته احتیاط از دست نداد چون که از
رکن الدین خان و دیگر امرای لشکر مغول هرگز خاطر جمع نبود هرجا که مقام می فرمود گرد لشکر خود

خار بند کشیده چهار راه مقرر میکرد و بر سر راه برکهای مستقیم با اتواپ میداشت چون سرداران انگریز
فایز ترنامل شد مفصل کیفیت لشکر و کثرت هردو افواج و توپخانه گران بمدراس نوشت
پس جنرل اسمیت سردار شجیع دانا که برای بندوبست امور ضرور سمت شهر نگر بود
بحکم گورنر مدراس بچهار هزار جوان بار و هشتصد سوجر و شش هزار سوار صاحب صوبه ارکاٹ
وچهار هزار پیاده کرناٹکی بوفور رسد غلات یلغار کرده از راه رنجن گره به ترنامل رسید چون
هردو سردار خونخوار ملحق شدند و کیفیت لشکر مغول و نواب بهادر دریافتند افواج مغول را
بحساب جوی محسوب نکردند بعد یک هفته صفوف آراسته بروز روشن چون شیر غران
اتواپ زنان بر روی این هردو لشکر شتافتند نواب بهادر بهمین جمعیتی که موجود داشت
بمقاومتش قیام ورزیده توپ اندازان را بآتش فروزی فرمان داد ناظم موصوف بر دست
راست لشکر انگریز استاده توپهای بی معنی یعنی بی شست سر میکرد و سوار آتش
بمثابه مور و ملخ گرد لشکر انگریز گروه گروه جمع شده بودند سرداران انگریز از عقل دوربین
دریافتند که نواب بهادر بآئین بهین و قواعد درست صف آراسته رزمگاه را قایم ساخته است
ولشکریان مغول چون رمه غزال حیرت تمثال بی بندوبست ایستاده اند به بازی اعدا فریب
از یک طرف سبقت کرده راست بر سواری ناظم موصوف یورش آوردند و چند گلوله قطار بند
صف شکن پرانیده باندک سعی مردانه غالب گشتند و تمامی مواد لشکر و بنگاه و توپخانه وارد و بازار
اعلام و خیام لشکرش گرفته کامیاب شدند در آنوقت ناظم موصوف بشکسته حال خجلانه از
جنگ کناره کشیده بر بی تدبیرهای رکن الدوله دیوان و دیگر امرا و خوانین خود لاحول خوانده
پس پا گردید و لشکریانش که گاهی جنگ مردان نیازموده بودند خداوند نعمت خود را گذاشته
چون رمه گوسفند که بمشاهده گرگ بهرجانب می رمیدند و پیرامون فیل سواری دو هزار سوار هم

حاضر نبودند نواب بهادر بمشاهدهٔ این رنگ بیرنگ برننگ و ناموس مغرور نفرینها کرده
توپخانهٔ خود را فوراً روانهٔ سنگارپیٹه فرموده بده ضرب توپ جلوی رزمگاه را قایم کرده بود
که سرداران انگریز بعد فراغت از غارت لشکر مغول برگردیده متوجه این طرف گشتند
نواب حیدردل تواپ کشان و شلک زنان قدم قدم مراجعت نمود و اکثر جاها قایم شده
می جنگید آخر الامر ناظم موصوف به سنگارپیٹه رفته مقام نمود نواب بهادر هم از پی بندوبست
کارخانجات مغول دلتنگ شده بفاصلهٔ یک فرسنگ از لشکرش مضرب خیام نمود و
آسوده و سرداران انگریز که مظفر شده بودند همونجا مقام کردند پس نواب بهادر فوراً شتر سوار
و هرکارهای خود را مع تاکید مراجعت نزد صاحبزادهٔ شجاعت کیش که اطراف مدراس
شورش افزا بود روانه کرده بناظم موصوف پیغام فرستاد که اعتبار سپاه لشکر شجاعت
اثر آنحضرت و کارآگهی امرای آن دولت نیکو بظهور پیوست که وقت کار هزار مرد باسلاح و
امیری باشوکت همراه رکاب نبود ظاهر است که بچنین افواج هیئت مجموعی بر انگریز طوفان
انگیز فتحیاب نخواهم شد انسب آنست که آنحضرت بر کاویری پٹن اقامت ورزند خیرخواه صمیمی
بهر حیله و فریب که عقل صائب رهبری نماید بجدال و قتال انگریز پرداخته هزیمت میدهد تا ناظم موصوف
همچنان بعمل آورد و از آنجا کوچیده بر پٹن مذکور مقام نمود نواب بهادر تا مراجعت صاحبزادهٔ والاقدر
در اطراف سنگارپیٹه و باره محل و اوتمان کیر امی گشت چونکه صاحبزاده با تمامی لشکر پرداز و وفور سامان رسد
و غلات و مواشی وغیره رسید نواب از فکر و اندیشه وارسته میمنه و میسره آراسته مستعد گردید و در آن حین ناظم
موصوف امرای خود را فرستاده بجد و کد بسیار نواب را برای ملاقات طلبید اگرچه نواب بدل ازین معنی
رضامند نبود اما بپاس خاطرش معه لشکر کوچیده بمعانقه و مکالمهٔ جسمانی پرداخت پس در مادهٔ شکست خصم
قوی بازو هر دو دولتمند مشاورت نمودند که چون نواب بهادر آثار ناخوشی بسبب ناکامی از جنگ سابق

برناظم

برناصیهٔ حال ناظم موصوف آشکار دید در عرض دلدهی آمده گفت که فتح و شکست من جانب الله است چنین
حالات شنیعه هرچند اکثر اوقات بسلاطین ذی شوکت رو داده اما آنها بشان همت دلاوری بمرتبهٔ فایز شدند
که مزیدی بر آن متصور نباشد لازم سرداری آنست که زنگ کدورت توهمات و تفکرات بر مرآت دل صفا منزل
ننشانید و غبار ندامت از روی عزم جزم همه حال برانید که قول داناست ❊ ❊ شعر ؛

در همت از عقیق مغزه مایه کم مباش	دل بر جراحش خود نه و تحصیل نام کن ❊

لاکن بحزم و احتیاط که شایان ارباب دول است خود بدولت مع اسباب و لشکر خود بسمت هسکوته تشریف دارید
خیرخواه صمیمی بتدابیر عدو و مال غنیم را زیر ساخته بند و بست کرناٹک پایانگهاٹ بوجه احسن میسازد ناظم موصوف
باقبال اینمعنی پرداخته بسمت مذکور رفت اما رکن الدوله دیوان خود و منور خان کنولی و اسمعیل خان ملیچوری
ورای رنبام را با بیست هزار سوار متعین نواب بهادر نمود نواب با تمامی لشکر خود مع رکن الدوله از گهاٹ
پتل پلی عبور کرده انبور گڈه را که تهانهٔ انگریز بود محاصره کرد بلکه بکشایش قلعه همت گماشت چنانچه درین جنگ
خانی شاه فقیر ندیم نواب از گلولهٔ توپ قلعه کشته شد چون سرداران لشکر انگریز بر اینمعنی اطلاع یافتند
از راه کرناٹک گڈه و دهوبی گڈه و کیلاس گڈه و پلی گڈه یلغار کرده رسیدند نواب بهادر از آمدن لشکر
انگریز خبر یافته ترک محاصره کرده بر سواد و ڈهیری و بابن پلی مضرب خیام عسکر فرمود تا سرداران انگریز یکروز
در آنبور گڈه مقام کرده روز دیگر بمقابله شتافتند چون نزدیک رسیدند نواب بهادر سواران خود را بتعیین
صاحبزاده نموده میمنه قایم کنانیده بود و میسره برکن الدوله وغیره سپرده خود مع توپخانه و رساله داران
جلادت کیش و محمد علی شجیع قلبگاه آراسته بود که سرداران انگریز لغزاست دریافته یک پلٹن و دو کمپنی سوجر
و دو ضرب توپ برق نشان بطرف رکن الدوله فرستادند و دو پلٹن و یک رساله فرنگیان با چهار ضرب توپ
بمقابلهٔ صاحبزاده روانه داشته خود بهار است متوجه قلبگاه گشتند پس از هر دو جانب نایرهٔ زد و خورد مشتعل گردید
که غازیان و شجاعت منشان کوه شکوه پای ثبات فشرده از شلک توپ و بنادیق در گذشته بسنان

و شمشیر درآویختند **نظم**

گرفت آتش کین یمین و یسار ❊ جهان کرد طوفان نوح آشکار
ز هر سو سنانهائے زهر آبدار ❊ چو مژگان غمزه زنان فتنه بار
هر آن برق سر میزد از کارزار ❊ نشان مینمود از زبانهای نار
ز بس شدت شعله در کار شد ❊ زمین تا فلک کرهٔ نار شد
ز پیکان خونین که رخشان شده ❊ دل کوه لعل بدخشان شده
ز خون دلیران و گرد سپاه ❊ زمین گشت لعل و هوا شد سیاه
ازین داوری گاه پنداشتے ❊ که پیدا نه شد در جهان آشتے

لشکر رکن الدوله از مقابلهٔ یک پلٹن و چند گلوله صف شکن استقامت مردی از دست داده تا وانم باڑی دم بر نیاورد و صاحبزادهٔ والاقدر پیش از آنکه انگریزان بر قلبگاه ظفر پا بند با سواران نصرت اثر انگیزها کرده بر چنداولی لشکر انگریز که ابرار خان و اسرار خان جماعداران با سه هزار سوار و چهار هزار پیاده رسد و اهل بهیر وغیره سامان فراهم ساخته می آمدند در تاختند بقوت شجاعت کامل مانند شیر که بر گلهٔ آهو حمله آورد بر آن گروه حمله کرده کشتی حیات اعدا را بگرداب فنا غرق نموده تزلزل در ارکان جمعیت و شکیب خصم انداخته همه را متفرق و منهزم ساخت چنانچه کوس سراپا ناموس سران مذکور شکسته و خیام و اعلام و جوال غله وغیره اسباب را آتش زده چند سردار و سپاه انگریز را مع پالکی ها و اسپان دستگیر کرده برگردید بمشاهدهٔ این حال فوراً جنرل لشکر بعزم حفاظت اهل بهیر برگشت و نواب بهادر از آنجا بچابکی برق سبقت کرده پلٹنے را که تعاقب رکن الدوله نموده بود بیک حملهٔ شیرانه در ربود و مع سامان غنیمت آنچه که بدست شد به وانم باڑی معاودت فرمود و صاحبزادهٔ هم مظفر مراجعت کرده به لشکر نواب ملحق گشت و سرداران انگریز هم و انجا سکونت ورزیدند و نواب رکن الدوله را یاد فرموده سخنان

رنجش

رنجش آمیز شنوانید چه گفت که همراهیان شما بے ریب هزیمت اثر اند باید که شما مع افواج بهادران شهرے بجفوه بروید که از سعی آنها گاهی روی فیروزی نخواهم دید و مباداکه اثر برودت تاختن ایشان به نسبت همسایگی و همجلسی در رگ و پی جلادت کیشان ما سرایت کرده حرارت غیرت مردانگی را بر باد دهد چون او مجدد سخنان دلیری بر زبان رانده از موافقت پهلوتهی نساخت چنان قرار یافت که او از لشکر نصرت مآثر مدام بفاصلهٔ نیم فرسنگ مقام سازد و واحدی از لشکرش به لشکر ظفر پیکر نیاید و وقت ضرورت بزبانی هرکارهای معتمد ابلاغ پیام نماید الحاصل چون بعد چهار روز سرداران انگریز با سپاه کوچیده بطرف وانم باڑی آمدند نواب فرودگاه خود گذاشته اول در میدان تریاتور مقام کرد روز دیگر از آنجا کوچیده با لشکری فیروزی و توپخانه در سواد کاویری پٹن چنان جائیکه گردش شالے زار و گل و لای بسیار بود مضرب خیام فرمود چهار بتیری اطراف لشکر خود احداث ساخته اتواپ قایم کرده آسوده و رکن الدوله بیرون احاطهٔ لشکر فیروزی ماند پس جنرل لشکر انگریز زنل را به بند و بست دانم باڑی و تریاتور گذاشته خود بفاصلهٔ یک فرسنگ جریبی از لشکر نواب دامن کوهی گرفته سکونت ورزید و طلایه داران نواب از دو جانب بر فوج انگریز هجوم کرده و یکجانب سواران رکن الدوله نگهبان راه بودند که وقت شب جنرل موصوف بعزم شبخون مع لشکر مستعد شده از راهیکه بهادران رکن الدوله طلایه بودند راهی گردید و آنها از پیش مقدمه اگرچه خبردار شدند اما بنواب هم اطلاع این معنی نمودند و خود هم سد راهش نگشتند بلکه از آنجا کناره کشیدند ❊ **بیت**

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد ❊ خدا پنج انگشت یکسان نه کرد ❊

تا آنکه جنرل موصوف به تردد شایان قطع راه کرده متصل فرودگاه نواب رسیدتا

بنادانی هرکارهای راهنما در خلاف خلاش شالی زار و یا سرم که اتواپ دران جپیده میشدند حیران و پریشان بل پشیمان بود که نقیب مرغ صبح بانگ بیدار بختی بر موکب خوابیدگان زد اعنی شب ظلمت سرشت ناگاه به سپید صبح مبدل گردید تا نیزه‌داران باتر بهای نواب خبردار شده بریزش شلکهای اتواپ و انواع آتشبازی از خون پاجگل شدگان شالی زار را گلزار تازه بهار ساختند و از عقب شان طلایه‌داران نواب پاشنه کوب رسیده به تیر و تفنگ اکثر سرخ پوشان را می لال فنا نوشانیدند و همدرین شب رکن الدوله به انگریز موافقت کرده راه یگانگت پیمود و عهد و پیمان درست ساخته اگرچه از یک طرف به بهانه کومک مستعد شده بود اما بنا بر تاخت و تاراج لشکر نواب قابو جو بود پس نواب بهادر که بیشتر حرکات و سکنات رکن الدوله بطرفداری انگریز بگوش هوش شنیده بود و از مستعدی تقریب آن وقت و مطلع نساختن از اهل شبخون تفرس دریافت که او مع لشکر خود برگشته است پاینده خان بخشی رسالدار را حکم داد تا نامبرده با جمعیت خود پیش آمده بارسال چند گلوله توپ او را از پیش خود راند و جنرل موصوف ناکام و محروم برگردیده به فرودگاه خود آسود

ذکر تقرر صلح دایمی فیما بین نظام علی خان و انگریز و مدمه سازی رکن الدوله بی اطلاع نواب بهادر و مراجعت کردن او بحیدرآباد و واقع شدن جنگها بعد ازین درمیان سپاه نواب و انگریز بطرف حیدر نگر و ترچناپلی و بار محل بعد دو ماه و معاودت نواب محمد علی خان سراج الدوله از کولار بچینا پٹن و بیان فتوحاتی که دران زمان بدست سپاه نصرت اثر گردید در سال صدر و آخر مقرر شدن صلح آنکه

چون جنرل موصوف بفرودگاه خود شتافت رکن الدوله بحضور ناظم حیدرآباد در فتنه ترغیب و تحریص آشتی از انگریز نموده سوال و جواب صلح درست ساخته راه رسل و رسایل مفتوح کرده و دیگر سرداران لشکر انگریز برگردیده راه آنبور گڈه گرفتند نواب ازین معنی متامل گشته در فکر دور و دراز افتاده بود که هرکارها خبر رسانیدند که ناظم موصوف از هسکوٹه طرف گهاٹ گرنیات شتافت و وکلایش بلشکر انگریز آمده اند و رکن الدوله نزد نواب محمد علی خان رفت نواب یقین پنداشت که او کهنه گرگ دمدمه فریب و حیله برانگیخته راه فتور و قصور پیموده باشد اما بحکم آنکه ~ اهل همت را نباشد تکیه بر بازوی کس ~ خیمهٔ افلاک بی چوب و ستون استاده است ~ باعتبار کارگذاری فدائیان والاعزم خود قایم و مستعد بود که ناظم موصوف بنا بر مصلحت ملکداری بر حسب صوابدید رکن الدوله در وبست ملک سیکاکول و راجبندری که محاصل آن سی لک روپیه است و پیشتر بایالت انور الدین خان سپس ازان به تنخواه موسی بهوسی فراسیس دران زمان مقرر شده بود بصرف اخراجات فوج بندی انگریز باستعانت خود واگذاشته بلا اطلاع نواب بهادر از راه کڑپه و کنول بحیدرآباد مراجعت نمود الحاصل بعد دو ماه و چند روز جنرل اسمت و کرنل وڈ بفراهمی لشکر پرداخته بخیال تسخیر کرناٹک بالاگهاٹ بر حسب اشارت ناظم موصوف آماده جنگ شدند و نواب محمد علی خان را همراه خود گرفته از آنبور گڈه پیشتر کوچیدند نواب بهادر مقابله لشکر انگریز مناسب ندیده بجنگ قزاقانه عمل نمود یعنی گران اسباب عسکر و بنگاه را مع توپخانه قلعه شکن بطرف آنیکل و ماگری در کره روانه کرده فقط با سوار و مردم بار و پیادگان و باندار و غیره مستعد جدال گردیده گرد و پیش لشکر انگریز قزاقان را تعین ساخته و خود بدولت به شکست جمعیت خصم قوی بازو حیله‌ها می انگیخت همدرین حالت هرکارها خبر رسانیدند

کاز طرف تنهر نگر و تنجاور رسد گران بدرقه دو هزار پیاده و هزار تفنگچیان انگریزی و چهار صد سوار و دو توپ از گهات چنگم بلشکر انگریزی می آید و مواشی بسیار همراه اوست پس نواب کمتر صد چنین اخبار فتوح بود بلا اندیشه در تاخت و به پناه کوه و جنگل بر رسد آوران که علامت قیامت برپا ساخت چنانچه بیک حملهٔ رستمانه اهل بدرقه را از جان ربوده همه سامان گرفت سرداران انگریز ازین سانحه متامل گشته بر تریاتور مقام نمودند و از مدرس سامان جنگی و آذوقهٔ لشکر باز طلبیده نشسته بودند دران اثنا از طرف منگلور خبر رسید که فوج انگریز از بمبئی آمده قلعهٔ کوریال بندر را تسخیر کرد و شورش افزای آن ملک است اغلب که بعرصهٔ قریب بلاد دیگر هم بتصرف سردار فوج مذکور خواهد رفت فوراً صاحبزاده را به دو هزار جوان بار و هزار پیاده و چهار هزار سوار به بند و بست آنطرف و بجهت مدافعهٔ لشکر خصم روانه کرده خود هنگامه آرای جدال و قتال این دو سردار بود که عرایض عامل کوئمبتور و کلیکوت باین مضمون که از طرف تنهر نگر کپتانی بدو سه هزار مردم با مع چهار هزار کلر و ملازمان رام راجه پالیکار ملیوار داخل کور شده عزم بیشتر تسخیر تعلقات این نواح دارد بوقوع این واقعه هیبت جنگ را با جمعیت چهار هزار سوار بگوشمال خصم نامزد فرمود چون صاحبزاده به سبیل یلغار بکوریال بندر رسید دید که سردار لشکر انگریز قلعهٔ بندر را مضبوط ساخته گردش بفاصلهٔ یک فرسنگ تبر بها بنا ساخته قایم است تا مفصل کیفیت آن سمت معروض جناب داشت از انجا که همگی همت والانهمت صرف انتظام ملک و دولت بود بند و بست آنطرف را بجمیع امور مقدم دانسته چهار رساله جوان بار و چهار ضرب توپ رعد آشوب و دو هزار سوار جرار از سایر لشکر انتخاب کرده همراه خود گرفت و تتمهٔ لشکر و خیام و اعلام خاصه و نوبت و نقاره متعین میر علی رضا خان و مخدوم صاحب و محمد علی کمندان و

غازی خان و بید و غیره کرده بعرصهٔ یکهفته داخل قلعهٔ نگر گردید و به جمیع قلعداران و عمال آن نواح تاکیدات روانه ساخته در عرصهٔ دوازده روز بیست هزار کس را از قوم رعایا فراهم ساخته بنادیق از چوب آبنوس تراشانیده بایشان سپرد و بیرقها از پارچهٔ سیاه و سفید و سرخ و زرد دوزانیده فی هزار مرد یک بیرق مقرر کرده بهیئت مجموعی بیشتر از آنجا نهضت فرمود و چون متصل تبر بهای انگریزان رسید صفوف آراسته پیش روی تبر بها افواج خود را کرده شهامادادہ در میدان قرار فرمود آورد و صاحبزاده را فرمان داد تا آن شجیع والاقدر از یکطرف بر تبر بهای حمله کرده بعد کوشش موفوره بزور بازوی دلاوری مفتوح ساخته نزیکداران آنجا را ته تیغ کشید چونکه این واقعه برهم زن اجتماع خصم بود سردار انگریز با عبرت نمائی نواب که لشکر کثیر جمع بود و او اندک جماعت داشت بعزم خودداری که مناسب حال و ارباب سردار لشکر حزم و احتیاط است کوشیده همون شب تبر بها گذاشته راه قلعه گرفت و درین فرصت دو جوان از اهل فرنگ انکر ده خود گریخته بحضور صاحبزاده رسیدند و از ذهن آن جماعه آگاه ساختند صاحبزاده فوراً این معنی معروض جناب والا داشته قبل از آنکه نواب از جای خود حرکت کند و اهل خصم فایز قلعه شود از یکطرف سبقت گرفته بسرعت هرچه تمامتر شلک زنان داخل قلعه گردید و نگاهبانان حصار را ته تیغ کشید نواب هم بمجرد استماع این خبر مع سوار اسپان جهانده پاشنه کوب در تاخت و باران تیر و بان فنا نشان بر آن جماعه بارانید پس سلک جمعیت شان از هم گسیخته شد چنانکه همه هول زده راه قلعه گذاشته ساحل دریا گرفتند لشکریان حضور نواب بی محابا بر ساحل دریا تاخته همه را اسیر و قتیل نمودند اما سردار آن جماعه بر جهازی که مستعد لنگر بود سوار شده بی نیل مقصود راه بمبئی سر کرد نواب در قلعهٔ بندر تهانه مستقیم گذاشت مجموعه رعایا را با انعام شایسته رخصت داده مع اسیران اهل فرنگ مراجعت کرده بعرصهٔ یک ماه و پانزده روز فایز بنگلور گردید درین عرصه هر دو سردار موصوف قلعچه وانمباری و تریاتور و کگن گره و تنکل و جگدیو بضبط خود آورده و قلعه

دهرم پوری را بعد کشته شدن پاینده خان رسالدار که تهانه دار آنجا بود تسخیرش گرفت کوه کشن گیری
تسخیر و غارت ساخت عبدالرشید خان دیوان نواب محمد علیخان به بند و بست بارهٔ محل تا فرد نمود
پس از گهاٹ کنکندی پاله عبور کرده قلعچه بهور و ماشتی و بهکوٹه و موڑ و اگلو کولار تسخیر
کرده بودند نواب محمد علی خان در کولار اقامت ورزیده مرار راو گهوڑپڑیه را از گتی بتاید
خود طلبیده در بند و بست خود بود که نواب بهادر داخل لشکر فیروزی گردیده افواج لقوا عید
درست بیاراست و لشکر انگریز با لشکر راو مذکور در سواد نرسی پورم فرود آمده بود تا نواب
شب قابو یافته بعزم شبخون در تاخت و بلا اندیشه حملهٔ مردانه نمود تمامی لشکر وار راو را
غارت ساخت چنانچه راو مذکور مجروح شده دست جرأت خود از تمامی اسباب محاربه
بر داشته رو بگریز نهاد و بعضی سپاه انگریز و سواران نواب محمد علی خان هم مقتول و مجروح
گشتند با این سرداران لشکر انگریز بجای خود مستعد شده اتواب زنان پی لشکر نواب
گرفته تا قلعهٔ هسکوٹه رسیدند و در میدان شرقی قلعهٔ مذکور جای قایم کرده گرد لشکر
تیر بها بسته اقامت ورزیدند و نواب محمد علی خان ترسان و لرزان بهانهٔ کسل مزاج در پیش
آورده بسا تکدهٔ شتافت و دیوان خود را از بار محل طلب داشت همدران اثنا بهیبت جنگ
که بجهت دفع سپاه انگریز که از طرف ترچناپلی عبور کرده نامزد شده بود عرضی بدین مضمون
روانه حضور ساخت که بالفعل کپتان لشکر انگریز کوه ڈنڈکل و قلعهٔ کوئمبتور و پالگهاٹ و
دهاراپور و هروڑ تسخیر کرده الحاصل عزم آن دارد که بعد رسیدن سامان رسد و ضرب و
باروت که از طرف ترناویلی و مدهرا و ترچناپلی رسیده در قلعچهٔ کرور فراهم شده است از
گهاٹ کجل هٹی عبور کرده و بمیسور و سرینگ درتاز د اگرچه قزاقان سرکار در شکست
معاندان دولت فدائی وار میکوشند اما جز پیاده و توپخانه فایده بران مترتب نخواهد شد

سنه [illegible] الحاصل

نواب بهادر بمجرد موضوح مضمون عرضی صاحبزاده شیر افگن یا تمامی لشکر بمقابلهٔ خصمان
چابکرو گذاشته خود بدولت شش هزار جوان بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ
یلغار کرده بدهرم پوری رسید وقت شب یورش کرده قلعه مع تهانه داران آنجا گرفته گهاٹ
تپتور عبور کرده راست از راه نامکل شبگیر بازده بکرور رسید و قلعچه را که دو صد جوان بار و
چند کلر برای حفاظت رسد دران قلعه تهانه بود محاصره کرده در یک شب تیری بنا ساخت
چهار پنج ضرب توپ قلعه شکن قایم کرده صبحی اتواب سر کرد چون حصار قلعه از گل بود بچند گلوله
شکست یافت قلعگیان تا دو پهر روز مردانه وار کوشیده آخر زیر شدند یعنی قلعه گذاشتند
و همدران اثنا چهار هزار راس گاو بار بردار را بدرقهٔ دو صد تفنگچی و چند کلر که کپتین لشکر
آن طرف برای آوردن سامان رسد از هرور بکرور روانه کرده بود بلا اندیشه می آمد
چون این خبر بنواب رسید دو توپ و هزار تفنگچی را فرمان داد تا شجیعان کار گذار سر راه
گرفته اهل بدرقه غافل را بیک حمله زیر و زبر کرده اسیر نموده حاضر حضور ساختند پس
نواب همه راس گاو را داخل توپخانه ساخته بعد سه روز از انجا بطرف هرور نهضت
فرمود کپتین مذکور بسبب عدم مراجعت رسد آوران و ذخیره آن طرف اندیشناک
شده چون از رسیدن نواب بهادر خبر یافت شش صد جوان بار و دو صد
کلاه پوش را مع چهار ضرب توپ بکرور روانه ساخت چونکه جمعیت مذکور چهار فرسنگ
راه طی کرده بود نواب مطلع شده سواران را فرستاد تا گردش محاصره کرده بطرف توپخانه
کشند پس سواران از اطراف قزولی کرده و به تیرباران و بان پران کشان کشان بر
روی توپخانه آورده کناره کشیدند و سر جمعیت مذکور بگمان آنکه همین سواران هیبت
جنگ اند در حساب نگرفته راهی شده بود که ناگاه توپخانه افروخته گردید و پیاپی گولهٔ

سر شد چنانچه تفرقه داران جماعه و داده سواران قزاق که فرصت وقت می جستند بسیاران
جمانده بلا اندیشه در تاختند و بضرب تیغ و نیزه بسیاری بیگناهان را معرض تلف در آوردند
اگرچه مردمان این ملک اکثری امان خواست از جان گذشتند اما از اهل فرنگ سوای دو
طفل که نه ساله بودند احدی را زنده نگذاشتند و بعد فراغت ازین جنگ نواب بهادر
پیشتر کوچیده در ظاهر قلعچه سرور مضرب خیام نموده بزبانی طفلان مذکور به کپتین پیام فرستاد
که اینک نواب بهادر چون اجل ناگهانی بر سر رسیده و لشکر جنرل اسمٹ و نواب محمد
علی خان را تاخت و تاراج نموده و تمامی لشکر خود را مع سرداران به بنده لبست ارکاٹ
روانه کرده خود بدولت جریده با تمام کار شما یلغار کرده همه رسد آوران را در راه کرده مع
تهانه داران قلعچه گرد تیغ کشیده اگر هوس زندگی باقی است در پناه دامن دولت ما بیائی
والا فرد واحدی را از جان نخواهم گذاشت چون طفلان بی عقل که احوال فوج تاراج
بچشم خود مشاهده کرده هیبت زده بودند اندرون قلعه رفته ذره ذره کیفیت گوش گذار
کپتین نمودند لهذا او راست باز بچنین تقریب فریب خورده از خیال جنگ در گذشت
و پالکی سوار شده بدوسه خدمتگار و یک ترجمان هشیار و هفت جوان باز رفانه حضور نواب
نامدار گردیده نواب آمدن او را از مغتنمات انگاشته بدلاسا و تسلی خاطرش کوشید و خیمه
علیحده نصب کنانیده بخیمه رخصت نمود اما کسی را از ملازمانش سوای زبان دان مذکور نزد او
نگذاشت چون کپتان از حضور رخصت شده داخل خیمه گردید و از ملازمان خود را حاضر ندید تا تنها بر کرسی
تشویش نشسته اطراف می نگریست و دوربین عقل حق شناس را بر پایه تامل نصب کرده وسعت آباد
دریافت را تماشا مینمود که معامله چیست و انجام کار چون است در آن اثنا متصدیان حضور آمده درباب
سپردن قلعه و آلات محاربه و غیره سخنان چرب و شیرین بر زبان رانده بنام سرداری که در قلعه با فوج

مستعد بود تاکید در خواستند هرچند کپتان مذکور اصرار کرد که بعد ارزانی رخصت و رفتن من بقلعه ادای
سوال خواهم کرد لیکن حضوریان سخنش را پیش رفته نخواست بنرمی و گرمی فریفته سزاولی سخت درین باده
بعمل آورده خواه نخواه تاکید سپردن قلعه و اسباب دیگر از روی یادداشت از دستش نویسانیده بحضور
آمدند نواب بهادر چهار رساله بار و هزار پیاده مع تاکیدش روانه نمود چون سرداری ثانی نشان سالار فوج
معاینه کرد بلا تامل فرد یادداشت موجودات سپاهیان و اسباب جنگی مع کلید قلعه بسرکار حضور سپرده
خود بیرون آمد و تهانه نواب اندرون قلعه قایم گشت و همه سامان شایسته بضبط سرکار خداداد در آمد و پس
ملازمان رام راجه دکروه کار را گرد و لشکر خود سه بار نثار کرده گذاشت و بعضی از اسیران لشکر انگریز را بقلعجات
ممالک محروسه محبوس فرستاده با فتح و نصرت بجیل یلغار از گهات کجل ہٹی باز بر سر لشکر انگریز رسید
دران حین جنرل موصوف که از بهسکوٹ مراجعت کرده در حدود کولا خیمه و خرگاه آراسته مقام کرده بود دو پلٹن
و چهار صد اهل فرنگ را برای آوردن رسد که در قلعچه سهور فراهم شده بود روانه ساخته چون رسد آوران
شبا شب به سهور رفته تمامی موازی سامان رسد همراه خود گرفته شب دیگر مراجعت کردند نواب از آن
کل تعاقب ایشان نموده محمد علی کمیدان شجیع را بچهار رساله بار و انواب به تسخیر قلعه سهور روانه نمود
خود بدولت بر سواران رسد بردگان را گرد و گرفته شور محشر و هنگامه طوفان بلا برانگیخت قزاقان
بیباک قزاقی بهادرانه نموده با وصف قتل چندی مردان کاری همه کاو پرجوال جنسی که راسان توپ خانه
رمانیده بردند و از بارگران سامان آنجماعت را سبکدوش نموده از اطراف میدان و علی الطریق دم را
تنگ ساختند نزدیک بود که آفت عظیم بر آن فریق برسد اما سرداران گروه محصور در قلعچه ویران که نزدیکتر بود
پناه گرفته از تفنگ توپ و بندوق یورش کنان را دفع مینمود دران حال محمد علی شجیع در قلعچه سهور تهانه
قایم کرده مع سامان و اسیران داخل لشکر گردید بعد ازان از حضور به قتل و غارت آنجماعه متعین شده
چون شیر غران رسید و از یکطرف توپ اندازی نموده حصار قلعچه شکست و برای حمله دلاوران خود را

مستعد داشت و در آن اثنا جنرل لشکر که در کولار بود از صدای توپ و شلک بندوق یقین دانست که بر سید
آوران کار سخت رو داده است فوجی بکومک روان ساخت چون بعد دریافت فراوان محنت سر دو فوج ملحق
شد دست تعدی محاصران کوتاه گردید اگرچه آنها شباشب کوچیده داخل لشکر خود شدند اما جوانی از
سامان غلات رسد به لشکر انگریز رسید پس نواب از انجا کوچیده بهسکوته که تهانه انگریز بود محاصره کرده از
اطراف حملات بعمل آورد سرداران قلعه بمردانگی تمام پیش آمده چند با حمله کنان را برگردانیدند این خبر
بجنرل فرستادند تا جنرل موصوف از کولار کوچ کرده بسمت هسکوته راهی شد طلایه داران از ایلغار جنرل نواب
بهادر را آگاه ساختند پس نواب تمامی سوار را بسرداری صاحبزاده و میر علی رضا خان بر لشکر انگریز
فرستاده خود بدولت با رسالهای مردم بار و پیاده بگشایش قلعه همت گماشته کمندان شجیع از فرمان
داد تا زد و بانهار است کرده بنهایت سعی مرکب مردی بر برج و باره بر آمدند چونکه در قلعه جمعیت قلیل بود و قوت
دفع انبوه کثیر نیاورده سپر انداز شد نواب حرم و قلعگیان را که داد شهامت داده بودند از جان و مال
امان بخشیده بیرون آورده و تهانه در قلعه گذاشته معه توپخانه و مردم بار و پیاده بعزم دفع لشکر جنرل مستعد
گردیده بود که جنرل موصوف با سپاه کارگذار در ظاهر معموره هسکوته رسید بخیال اینکه هنوز قلعه در ضبط
قلعه داران خود است راه قلعه گرفت نواب بسرعت تمام که جز سوختن آتش پیکار کاری نداشت توپخانه را
در میدان عیدگاه قایم کرده چنان توپ اندازی نمود که از صدمات آتش که سینه زمین تا بناف می ترقید
هزاران مردان کار بعرض تلف در آمدند تا جنرل لشکریان خود را از جان دادن بیدریغ و دست و پا ضایع
ساختن بیجا منع کرده در نشیب زمین نشاندند و تن برضای الهی داده آرمیده بود نواب بمحافظان اسیران
فوج تهر نگر و هسکوته وغیره اشاره فرمود تا سرداران محافظان دو سه کس را از بند آزاد کرد چون کسان مذکور
فایز خدمت جنرل شده مفصل کیفیت هسکوته و حقیقت حال افواج حیدر نگر و تهر نگر و هرور گوش گذار
ساختند جنرل متامل شده از بس تشویش آن روز بهوبخا مانده سر شام بکولار مراجعت نمود گران اسباب لشکر

مع دو سه ضرب توپ قلعه شکن چنانچه منجمله آن یک ضرب توپ ثان شکسته که همین جا
افتاده بود تا زمان حال یادگار باقیست گذاشت نواب اسباب گذاشته را بر داشته
بلشکر کوچیده بزر سی پورم فرود آمده بود که هرکاره عرض کردند که از گهات تپل پلی
بیدرقه دو هزار جوان بار و هزار سوار رسد به لشکر انگریز میرسد بمجرد استماع این معنی خود بدولت
معه توپخانه سبک و رسالهای بار و پیاده در تاخته پیش روی گهات در کمین بود چون
روز دیگر رسد آوران بر گهات عبور کرده تا پای این جبر و رسیدند غازیان بفرموده نواب
از کمینگاه برجسته از اطراف و جوانب حمله آورده چون گرسنه بر خوان الوان نعمت دست
یغما کشاده باندک دست بازی بسیاری مردمان بدرقه را بیدریغ پایمال سم ستوران
ساختند و همه اموال و اسباب مغروقه داخل مودیخانه و توشکخانه نموده برگردیدند چون
این خبر بجنرل رسید بسبب اینکه در لشکر رسد و آذوقه کمی کرده بود در فکر دور و دراز افتاد
و از فاقه کشی لشکریان حیران بود که نواب بهادر جنرل را تسخیر مکانات و تعلقات بالا گهات
مقید و جاگیر دید خود بدولت با تمامی لشکر عازم پایین گهات شد پس از گهات برای کوته
عبور کرده کشنگیری گرفت و در تعلقه ترپاتور و وانمباری تهانه گذاشت اکثر دیهات
انبور با آتش قهر سوخت و از راه آنبور گده و ساتگده و رای و یلور و دهوبی گده و آرنی
و چیت پته غارت کنان به ترنامل رسیده مقام فرمود و صاحبزاده را بطرف مدراس
و میر علی رضا خان را بطرف تجاور و تهر نگر و غازی خان و مها میرزا خان وغیره را
بطرف چنور و نیلور برای تاخت و تاراج شهر و قریات نامزد فرمود چون در اندک
مدت تمام تعلقات آن سرزمین بجاروب قتل و غارت رفته شد و اکثر مخلوق پایمال
سم ستوران گشت جنرل باستماع این واقعه و خرابی پایین گهات در گرداب تفکر

فرو رفته گهات کرنپات چار ناچار عبور کرده بساتگده رسید و از انجا سمت امی
ویلور نهضت کرده آسود نواب محمد علی خان چون دید که و شیر خونخوار بغیرت مردی و
محض بواسطه ناموس دولت کوشش های نمایند مفت درمیان خونریزی و تاراج
خلق الله میشود با وجود تلف هزاران مرد کاری دست از محاربه برنمی کشند چنان
معلوم می شود که بهوس موهوم ملک بالاگهات تمامی خطه پائین گهات از دست داده
است بعد ازین خطوط متواتر بجنرل ترقیم ساخته به صلح رضامند کرد و نجیب خان سالار جنگ
و دانشمند خان را وکیل مطلق مقرر کرده چهار لک روپیه مع مکاتیب صلح و هدایای نفیس
بحضور نواب بهادر فرستاده راه اتحاد و مصادقت پیمود و اظهار و اقرار مودت و یگانگت
نمود نواب بهادر هم که از جنگ انگریزان جز نقصان سودی ندیده و ته بار خرچ لکوکها زر آمده
در دل اراده آشتی داشت سلسله جنبانی نواب محمد علی خان را از جمله مغتنمات شمرده
باقبال هدایا پرداخت و برضا و رغبت خود علی زمان خان و مهدی علی خان نایطه ارسال
روانه نمود چون وکلای ذی هوش بملاقات نواب محمد علی خان فایز شدند سوال و
جواب صلح بوجه احسن درست نمودند و چنان استحکام بنیان عهد و پیمان ساختند
که من کل الوجوه بار دیگر در عهده داران این دو سرکار مجادله و مقاتله رو ندهد بلکه ممد و
معاون یکدیگر بوده باشند و هم درین ضمن کلای نواب بهادر علاقه داران نوایطه یعنی
وابستگان چندا صاحب و اقارب امام صاحب بخشی مع زنانه ایشان با دیگران محض پاس
قومیت از قید نواب محمد علی خان رهائی بخشانیده کامیاب مراجعت نمودند و تعلقه کرور
هم درین صلح از نواب موصوف بضبط گماشته نواب بهادر درآمد سوای این اکثر
منصبداران و جاگیرداران صوبه ارکاٹ را که از قوم مذکور بودند مثل مهدی خان صاحب

جاگیردار اول کنده و مرتضی حسین خان منصبدار کرگت پال و محمد تقی خان جاگیردار وندواسی
و محمد سعید خان منصبدار رپه مو کل گده و علاقه داران محمد علی خان پولوری و حرمت خان
ساتگدی که بدست نواب محمد علی خان آزرده خاطر و رنجیده دل بودند مساعدت مع بار برای
فرستاده طلبداشت و خدمات معقول حسب لیاقت و بقدر حوصله هر یک یعنی بخشی گری و
عاملی و قلعداری مع تشریفات مقرر فرمود و نیز بساکنای شهر و قریات ویلور و ارکاٹ
وغیره که بکساد منزلت حزین و عزلت نشین بودند وقت قدردانی را غنیمت بل یاوری طالع
خود دانسته سعادت اندوز مجرای نواب فیض بخش قدرشناس گشته هر یک بقدر استعداد
خود مامور کار و خدمات گشتند چون سلسله فساد و عناد بمقراض چهار لک روپیه منقطع گردید

نواب ظفرمند فتح و نصرت مراجعت ببالاگهات فرمود

ذکر لشکرکشی نواب بهادر بطرف کڑپه و کنول و بلاری وغیره و پیش کش شایان گرفتن از حکام صدر مع بیان دیگر فتوحات در آخر همون سال یعنی یک هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجری واقع گشته آنکه

چون نواب بهادر متوجه محاربه انگریز بود عبد الحلیم خان حاکم کڑپه وقت قابو دیده سواران
خود را بتاخت و تاراج تعلقات و قریات علاقه نواب تعین کرد چنانچه دیهات من مضافات
صوبه سرا خراب ساخته بود بدستور منور خان حاکم کنول بکبداول و اله طرح موافقت انداخته
بمردم آزاری سعی بلیغ بظهور رسانیدند و ایک قلعه بلاری که دڈپا نام داشت نیز بے با کانه در
تعلقات رای درک وغیره شورش افزا بود اگرچه متواتر این اخبارات بمسامع ملازمان
نواب میرسید اما بندوبست آن نواح بعد فراغت از جنگ سرخ رویان خونخوار منظور

نظر کیمیا اثر داشت دران زمان چونکه خاطر ملکوت مناظر از ممر قرار و مدار مصالحه طمانیت پذیرفت
احمال و اثقال افواج را مع متعلقان اهل نوایط روانه پتن فرموده خود بدولت بعزم تنبیه
بدخواهان دولت بجمیع سوار و سپاه بار و پیاده که قریب پنجاه شصت هزار مرد جرار
با توپخانه آتش بار بود خرامان خرامان بر سبیل سیر و تماشای آن دیار سمت کرپه نهضت
فرمود و چند قزاق را حکم داد تا در حوالی کرپه دقیقه از دقایق خرابی فرو گذاشت ننمودند بلکه
احدی را از دولتخواهان آن بدخواهان را از جان نگذاشتند چون این خبر بحاکم کرپه رسید
اندیشناک گشته جز پناه اولیای دولت خداداد صلاح و فلاح حال و مال خود ندیده
وکیلی را مع پنج لک روپیه نقد و دو زنجیر فیل کوه پیکر و چهار راس اسپ مرصع زین و
زیور نذر و عرایض عفو جرایم قلیل و کثیر خود بحضور روانه کرده برآینده چنان عهد مواثیق
مؤکد ساخت که بعد ازین دیگر بار پای اقتدار از احاطه اطاعت نواب بیرون نگذارد و
حسب الفرمان جهان مطاع عمل نماید و بهر استعانت فوجی بواسطه ظهور رسوخیت
باشد همراه لشکر ظفر اثر بگذارد نواب التماس او مصلحتاً بشرف اجابت مقرون ساخته نقد
مع اشیا فرستاده او را مطابق این مضمون بیت چیزیکه بی سوال رسد داده خداست
زنهار رد مکن که فرستادهٔ خداست منظور نظر و داخل توشکخانه خاص نموده چند ارشادات
برمز پند و نصایح در صلاح حال و مآل که دستور العمل زندگی و آسودگیش می توانند شد
ترقیم فرموده اخبار نویسی را بدار المتقرش مع خلاع و تشریف لایق فرستاد و بدر الزمان
خان را که سابق قلعه بالاپور خورد بهادهور او سپرده خاک خجالت بر فرق اوقات خود
ریخته نوکری حاکم کرپه قبول کرده بود بمعرفت علی زمان خان همنفسش تولنامه فرستاده
ولعفو جرایمش پرداخته طلبید و بخلعت معافی تقصیر و بحالی بخشیگری قدیم الخدمت

سرفراز ساخته راست از آنجا از نواح گنجی کوٹه که در علاقه کرپه والا بود گذاشته بطرف
بیگن پلی نهضت فرمود قلعه دار آنجا که از قوم سادات میر غلام علی عرف کلو بود و بلا اندیشه
مستعد بجنگ گشته بشوخی و گستاخی تمام جنون جرات پیدا کرده چند گلوله توپ بطرف
سواری خاص که نواب بر فیل پون گج نامی سوار بود بیباکانه پرانید پس جمعیت
جهانداری اقتضا بآن فرمود که آن بی ادب را چنان گوشمال دهد که موجب عبرت
دیگران شود فوراً فرمان داد تا سرداران شجیع با جمعیت های خود حمله نموده قلعه اش را
دایره وار گرد گرفته دست غارت و یغما بر کشادند پس او سپر انداز شده حلقهٔ اطاعت
و فرمانبرداری بگوش جان انداخته وکیل را با پنجاه هزار روپیه فرستاده بجای خود آسوده
میر حسن علی خان و میر اسد علی خان برادرزادگانش هم درهمین اوقات بعزم نوکری
حاضر حضور گشته به بخشیگری دسته سرفرازی یافتند نواب از آنجا بطرف کدوال
دو منزل نهضت کرده بود که پالیکار آنجا از بیم حمله جان ربائی نواب چون امید بر خود لرزیده
وکیلی را مع دو لک روپیه و چیزی اجناس تحایف و عرایض جان بخشی خود روانه ساخته
از فکر این و آن وارست چون وکیل مذکور مع نقد و سامان نذر و عرایض فایز
حضور گشته بعجز و الحاح ادای پیامش نمود نواب بمقتضای دوربینی و مصلحت وقت باقبال
نقد و جنس او پرداخته ازان طرف برگردید اگرچه از سرحد گٹی یعنی بر تعلقات مرار او مع
افواج می گذشت اما هیچ امر مزاحمت بحال رعایای آن ضلع و راو مذکور مصلحتاً رسانیده
سمت کنول شتافت چون منور خان از ورود عساکر نواب بهادر اطلاع یافت بعزم
جدال و قتال لشکر خود آماده ساخته اعلام و خیام بیرون شهر نصب کنانید و شاه مسکین
مجذوب مرشدش که خان مذکور بسیار معتقد و فرمانبردار ایشان بود که دیگری از زمرهٔ

امرای ذوالاقتدار و دولتمندان باوقار بهیچ او رجوع و معتقد مرشدان نبود فرمود که ای نور
غنیم ترا هزیمت میدهیم شادباش خان مذکور ازین مژده خوشدل شده دانست که لشکریان
قاهره را مغلوب خواهم ساخت چون نواب بر عزم خان مذکور وقوف یافت میمنه و میسره
بسرداران شیردل سپرده خود بدولت با فدائیان دلیر قلبگاه آراسته توپخانه برروی دشمن
فیل سوار و ظاهر قلعه استاده خواست که در سر سواری قلعه را تسخیر و حاکم آنجا را اسیر و
دستگیر نماید دران اثنا شاه موصوف بر پشت فیل برهنه سوار شده به دو سه صد
افغان جانباز متوجه لشکر نواب گردید بمشاهدهٔ این حال بعضی مصاحبین و خوانین
حضور کرات و مرات عرض کردند که فسخ عزم تسخیر این مکان که زیر پناه و ظل ولی کامل و
قطب واصل است رعایتاً باید فرمود زیرا که ظهور این عزم باعث خلل و موجب ضرر دولت
خداداد می تواند شد مبادا که ملالی بخاطر شریف و ضرری بوجود فایض الجود لاحق شود
انسب آنست که حضرت لشکر را جای فرود آورانیده اقامت ورزید تا خود بخود افغان
اینجا دست بسته حاضر و مطیع خواهد شد تعجیل درین باب مناسب شایان ملازمان والا
نیست نواب ازین معنی که کسر شان صاحب عرفان بود بهم بر آمده بر روی آراکین نگاه
گرم کشاده سوال نمود که لشکر ما زیر پناه کسی ولی و قطب نیست آیا ما بی پناه و وسیله هستیم
همه ها ازین سوال و جواب عاقلانه زبان درکشیدند بعضی جرات پرداز شده عرض کردند
که البته باشد پس فرمود درین صورت ولی حافظ لشکر ما از ولی اینجا مباحثه و مقابله
خواهد نمود ما خود بدولت دماغ خیرگی از سر فخر منورخان بر آرم و گردن جراتش را به کمند
خواری کشیده هرگز زنده نگذارم بعد ازین ارشاد چون فیل خاص پیش رانده بانداز
تیر و تفنگ رفته بود که شاه مشار الیه که عزم تاخت لشکر نواب داشت بغتتاً برگردیده

به قلعه رفت و اندرون حرم سرایش در حجرهٔ تنگ و تار خزیده بخان مسطور فرموده ای منور
هرچه که داری به بهادر سپرده صلح کن ما فقط قلعهٔ ترا باو نمیدهیم مجرد استماع چنین ارشاد مرشد
خان مزبور دل از دست داده میان استقامت خود به کتکهٔ هیبت شکسته دیوان خود را
مع تحایف و سامان ضیافت بحضور روانه کرده التماس فرود آمدن نمود و ارسال نقد زر
برحسب مقدور خود بفرد اقرار داد نواب نظر عنایت و پرورش و نگاه ترحم خداوندی
مبذول حال آن دولتمند قدیم داشته التماسش بحیز قبول در آورده غربی قلعه بر کنار
جوی تنگ بهدرا اعلام و خیام خاص نصب کنانیده داخل خیمه گردید اما تا ایصال زر
دیوانش را رخصت قلعه نفرمود پس فردای آن روز در عوض پنج لک روپیه نقد و جنس
فرستاده به سخنان چرب و شیرین اظهار دوستی و هواخواهی نموده از دست قهر نواب
وارست چون نواب بهادر را بندوبست دیگر جاها مطلوب خاطر همایون بود مبلغ مذکور
گرفته روز دیگر از آنجا کوچیده از راه بیتی گنده و پندی کنده و کپتال جدود بلاری را به این
اراده که پالیکار آنجا را زیر ساخته قلعه‌اش را مسخر سازد جرات جهان کشائی خود در دل بست
جنگ ناظم ادهونی که او خفیه همراه او در ساخته ترغیب تاراجی تعلقات سرکار خداداد می نمود
انداز مضرب خیام و اعلام نصرت انجام عسکر فرموده در ظاهر بهانه آتش افروزیش در
دیهات قلمرو رای درگ وا نموده رسالدار هر دم بار و پیاده را فرمان داد تا سرداران ذی همت
تیرد و شایان سپها پیش رانده به شکست حصار پائین و کشایش قلعهٔ کوهی همت
گماشتند و به سعی بیست روز برج گوشهٔ پائین قلعه که ایسان روبه واقع است برپورش
گلولهای اتواب پخته شبی حمله نمودند اما نایک محصور مردانه کوشیده بهیچ رو هراس ابدل
راه نداد و بدفع حمله پرداخته کامیاب بر آمد نواب از جرأتش بهم بر آمده اتواب کلان

زیر دامن کوه شمالی قایم کرده به شکست حصار کوه فرمان داد تا متکفلان مهمات ملک گیری
چند سنگ کلان از توپ مجل زنانه نایک پرانیدند بظهور این حال زنان علاقه اش
فریاد برآورده استبداد و اصرار این معنی نمودند که بهر طور از نواب بهادر راه مصالحه بپاید و
هر قدر زر که او میخواهد بسپارد اگر انقدر زر موجود نداری همه زیورهای گران بهای ما
می سپاریم عیاذاً بالله چونکه او قلعه تسخیر کند عصمت و ناموس ما سلامت نخواهد ماند پس
نایک تشویشی پیدا کرده پیام صلح با ایصال دو لک روپیه فرستاده داخل سلسله زنهار
خواهان گردید دران اثنا منهیان اخبار بمسامع اجلال رسانیدند که تاتیا مرهته ناظم مرج
باغوای گوبند راو بن امرت راو حاکم گجندر گده بعزم خرابی تعلقات ضبط سرکار خداداد
فوج کشی نموده هنگامه آرائی اطراف بادامی و دهاروار است چون نواب رانبد و نسبت
آن ضلع و گوشمال مرهته ضرور افتاده بود التماس پالیکار مزبور را باجابت مقرون ساخت
دو لک روپیه نقد از و گرفته اخبار نویسی در انجا گذاشته بیشتر نهضت فرموده از گهاٹ
کرکنات ندی تنگ بهدرا عبور کرده بکوچهای دراز ببنکاپور رسیده بود که غنیم از یلغار
نواب آگهی یافته از ترس و سطوت غازیان لشکرکش هوش و حواس باخته ناکام راه مرج طی کرد نواب
از انجا مراجعت کرده لیپا و نور آمد حکیم خان استقبال کرده دولتخواهی خود ظاهر ساخته خرج
دو روزه لشکر نواب که مبلغ یک لک و سی و پنج هزار روپیه مقرر شد نذر گذرانیده فارغ گشت
پس از انجا بطرف سری هتی و دو تال و کنکگیری گذشته و پیشکش شایان از پالیکاران آن سمت
گرفته به بیجانگر عرف آنی گنده خیمه و خرگاه بیاراست و تمراجه حاکم آنجا را بملاقات یاد فرمود
از انجا که حکام آنجا از اولاد کشن راج و رام راج چهتری اند و کیسی سلام می کردند و در ایام سلف
همه ملک کرناتک و دکن بلکه از حصار ملیوار تا کنار جوی نربدا زیر حکم خود داشتند آخر دولت

رام راج از دست سعی موکب داران بادشاهان اسلام یعنی قطب شاه و عادل شاه و نظام شاه
در نواح نیال کوته که بر کنار این طرف جوی کشنا واقع است در سن نهصد و هفتاد و دو هجری
تاخت و تاراج گشته چنانچه مرد رام راج روز آدینه تاریخ اوست سلطان عالمگیر در عهد فرمانروایی
خود سه محل یعنی حویلی آنی کندی و درجی و کنگاوتی بصرف مایحتاج وابستگان ایشان
گذاشته بود چنانچه راقم سطور مفصل حقیقت عروج و زوال دولت حکام مذکور در کتاب
تذکرة البلاد و الحکام ظاهر ساخته در انولا او خود را کسل مند سخت وانموده پسر خود را مع چیزی
سامان نذر و لک روپیه فرستاده امان خواست نواب بر عمر کی جد و ابائیش نظر غور فرموده بمعافی
پیشکش پرداخت و از حضور خلعت بحالی محالاتش عنایت کرده از راه هرپن هلی و جرجلیم
بنواح چیتل درگ رسید پالیکار آنجا به بیم تاخت و تاراج ملک و خرابی دولت خود وکیل را با سه
لک روپیه بحضور فرستاد و فدویت خود ظاهر ساخته مطیع و منقاد شد نواب مبلغ مذکور گرفته به پند
و نصایح او را رهنمای فرموده اخبار نویس و واقعه نگار دانا را بدار المقرش روانه فرموده از راه
بوکاپتن سواد ماکل واری را محل نزول رایات ظفر آیات گردانید و باحضار پالیکار آنجا
که بارها اوصاف نادانیش بسمع شریف رسیده بود حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت
مخفی نماند که پالیکار مذکور بی ریب از عقل و دانش بی بهره و از شعور معرا و افیونی بود همت
محاصل تعلقه خود در خریدی افیون صرف می کرد اکثر اوقات بر بالاخانه سوار شده
تماشا و نظاره کوه و دشت می نمود چونکه روبروی قلعچه ماکل واری تالابی پر آب و کوه بچه
آن طرف تالاب است از کارپرداز خود می پرسید که برابر آن کوه بچه افیون خالص و چه قدر
آب تالاب اگر شیر بهم رسد مردم در چند روز تمام خواهد خورد او می گفت البته در یک ماه صرف
خواهد شد او جواب میداد شاید که آدم مثل عصفور است که قدری قدری بخورد

وقطره قطره بنوشند اگر کسی در هفته این همه فرو برد همین مرد کار است چون بمالیدن دندان
وشستن روی هیچ نشینند بعد دو پهر روز تا هم این سزاوّلی دیگر کارکنان فراغت حاصل می کرد و
غذایش اکثر اوقات شیر برنج مقرر بود پس نعش اغذیه اش نزاینده پرستاری طلبش
می فرستاد چون پرستار سر و پا زویش از دست خود نزد جنبانیده می گفت که طعام
تیار شده است آن وقت برخاسته اندرون محل زنانه میرفت وطعام میخورد و باغچه ابقا صاحب
یک تیر و تفنگ بیرون آبادی احداث کرده بود لیکن آن باغچه اگر دل میخواست یک هفته
مستعدی می نمود و به سزاوّلی کارپرداز بباغ میخرامید بعد یک دو ساعت از و می پرسیدند
چند روز شده که ما از خانه نقل کرده باز بچند روز بمحل خاص خواهم رسید او می گفت البته
به قطع دو سه منزل راه فایز خانه خواهیم شد خندان جواب می داد که ما کبوتر نه ایم تا بدین
سرعت پر پرواز کشائیم غرض از کارهای حماقتش بیشتر است که در حیطه بیان نمی گنجد چون
آن نادان محض حسب الحکم بهره یاب حضور گردید نواب از ناصیهٔ حالش آثار حماقت آشکار
ملاحظه فرموده پیش خواند و بزبان مبارک پرسید که چه حقیقت است و چه نذر حضور
آورده ای او دست بسته عرض کرد باقبال همایون فال غیر از دو سه من افیون خالص در
توشکخانه مهیا و دو صد ماده گاو پر شیر هیچ موجود ندارم و قدری زیور و زر و نقره بر بدن کنیز
حاضر است اگر منظور باشد نذر می گذرانم نواب بر سخنان بیهوده اش بی اختیار خندیده رخصت
کرده دیهی بصرف مایحتاجش برو بحال داشته آهنی را برای بند و بست تعلقه گماشت

به دار السلطنت پٹن معاودت فرمودند

ذکر ادای مراسم تهنیت شادیهای کتخدائی صاحبزاده والا قدر و دیگر صبیه های شهباز صاحب یعنی برادرزادیان خود بدولت

وصبیه

وصبیهٔ مرضیه در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری آنکه

چون نواب بهادر از جنگ انگریز و بندوبست پالیکار وغیره فراغت حاصل ساخته
مظفر و منصور بدار السلطنت رسید رای جهان کشای در ادای رسومات تهنیت سمات
شادیهای کتخدائی صاحبزاده و صاحبزادیان اقتضا فرمود تا برای ٹیپو سلطان صبیهٔ
امام صاحب بخشی نایطه مرحوم را که از ارکاٹ آورده بود بخواهش و رغبت خود خواستگاری
نموده اسباب طوی مهیا ساخت اما مستورات تتق عصمت و عفت نواب یعنی والدهٔ
ماجده صاحبزاده و اهلیه مرضیه حیدر صاحب که آن صبیهٔ نامزده را قبول نموده حسب
استرضای خاطر نوشته و اهل قبیله رقیه بانو صبیهٔ لالا میان شهید چچه کولی را که همشیرهٔ
حقیقی برهان الدین سپه سالار می شد مقرر کردند نواب از این معنی رنجیده خاطر
شده فرمان داد که در یک شب بهر دو زوجه عصمت موجه عقد مواصلت و مناکحت مستحکم
ساخته پیوند معنوی بخشند تا متکفلان امور طوی شادیانه طرب و کوس دهل ساز تهنیت
از هر دو جانب نواختند بزم شادی ترتیب دادند و مراسم سور و سرور بطور اهل دکن طرز
دولتمندانه و شان خسروانه پرداختند که قریب یک ماه کوچه و بازار شهر چون حجلهٔ عروس
و داماد آراسته شده صلای طرب و جشن همایون باطراف امم شایع گشته محفل عشرت
مشاکل با ساز و سامان خوشدلی چنان مهیا گردید که ومه وادانی و اقاصی چه از ملازمان
و خوش باشان دست از انواع اغذیه و اشربه تر و خشک نساختند و سرداران لشکر
و دلیران خاص پایگاه و اهل کاروان و رقاصان ناهید طلعت چون عروس و داماد بلبوسهای
رنگارنگ خار حسرت در چشم رنگ آمیزی گلزار همیشه بهار شکسته سرخرو شدند و به
بخششهای در و گوهر محتاجان و مسکینان جهان از آز و نیاز دنیاداری مستغنی گردیدند

پس بساعت سعید و زمان حمید بعد شب گشت نوشه را اول بر در خانهٔ نایطه برده از
خطبه خوانی نکاح و دیگر مراسم فراغت حاصل ساختند و دیگر بار نوشه را سوار کرده بر در باوقار
لاله میان حاضر نمودند تا تمامی مستورات محل خاص نواب و جمیع اقارب جمع شده اجازت
خطبه خوانی نکاح داده رسومات جلوه وغیره برحسب خاطرخواه خود بوسیلهٔ مشاطه بلند
رتبه ادا ساخته مهر و ماه را قران سعدیت بخشیدند الحق طرفه اکثر زنان و مردان است
که بی بی قوم خود را اگرچه غریب الدیار و مفلوک باشد عزت و وقاری بخشند و اهانت
قوم اجنبی با وصف اشرافیت و صحیح النسبیش برمز و کنایه ادا می کنند بالغرض چون
از رسوم میمنت و تهنیت فارغ گشتند هر دو زوجهٔ ناموس موجه را داخل محلسرای
صاحبزادهٔ والاشوکت نموده آسودند من بعد نواب جنت‌مکین شهباز صاحب مرحوم
که بعد ترقی دولت نواب بهادر صاحب موصوف خانه نشین بود و از مرض جسمانی در
کولار انتقال نموده بود و سه دختر و یک پسر عبدالقادر نامی داشت و او نوجوان در
جنگ انوتی از گلولهٔ توپ خصم شهید شد و دختر کلان را که از بطن بی بی قوم خود بود در
حین حیات پدر به لاله میان نامزد کرده شد ازین سبب خوشدامن ماه حقیقی صاحبزاده
گشته بود و دو دختر از زوجهٔ قوم اجنبی ناکتخدا بودند بایکی تربیت علی خان نایطه را
شرف مناکحت بخشید و ثانی را لیسین صاحب بن یعقوب صاحب جمعدار که عمده از
اهل دکن بود عقد مواصلت بر آئین دکنیان و طرز دولتمندان بربسته فارغ گردید
سپس آن اخلاق پاکیزه و گفتار و رفتار شایسته و صلاحیت حال و مآل حافظ
سید علی خلف شاه صاحب کهنی که صاحب موصوف مصاحب الوقت نواب
بود و بوکالت حیدرآباد رفته سوال و جواب مصالحت و ضوابط اتحاد و مصادقت

فیمابین ناظم حیدرآباد و نواب والاتژاد درست و محکم ساخته بلا اطلاع ناظم آنجا و
اعیان دولتش بحسن کارروائی خود لبا اسباب شایان دولت و اثاثهٔ ثروت
و جواهرات گران قیمت خرید کرده ترسیل داشت و بسیاری مرد با جرئت و نامور را
فراهم کرده بحضور فرستاده مقبول و منظور نظر النور شده بود و پسندیده باز دواج صبیهٔ
خاص خود شرف مناسبت بخشیده سرفراز دارین فرمود چون در عرصهٔ یکسال ازین کارها
فراغت دست داد در انتظام امور مملکت و مهام دولت مامور و مفید شده تختهٔ عدالت
و انصاف را بهر جانب ناحیه وان گردانیده تا هرجا دزدی و راهزنی و آنچه ها و گره برد
بیداد برآورده باشد به سیاست رسانیده هر کجا که بناهی و ظلم و ستم ارتفاع یابد منهدم
گردانند چونکه خاطر خطیر از نظم و نسق امور سلطنت فارغ گردید معتمدان را بایالت و ضبط
تعلقات منصوب گردانیده در گرد آوری اسباب شکوه و صولت و سپاه رستم نهاد
و اسفندیار نسب صرف اوقات می نمود چنانچه در کمتر مدت مردان جریح از هر فریق و اهل
هنر از زیر ظل رایت ظفر آیت جمع ساخته سوداگران و کاردانیان اقالیم و ولایات را قوانین
معهٔ مساعده فرستاده بسته بسته از قسم پارچهای نفیس و طویله طویله راسان عراق و عمان
و گروه گروه دلیران ایران و توران طلبیداشته بزر بخشی همراه ام خود کرد و تجیعان حیث
چالاک را بترتیب لشکر نامزد فرمود قریب دو هزار جوسیس و سوانح نگاران با تدبیر در اطراف
ولایات و نواحی ممالک محروسه بلکه در حیدرآباد و پونه چینیاپٹن و در دهلی و بنگاله و ایران و توران
و کابل برگماشته اخبارات واقعی می طلبید و بگوش سراپا هوش می شنید خصوصاً در هر
تعلقهٔ یالی کار باج گذار خود که هرگز از ایشان خاطرجمع نداشت جاسوسان و خفیه
نویسان یک بر دیگری تعیین کرده کیفیت ذره بذره و حقیقت روزنامچه مفصل می طلبید و آلات

حرب و ضرب یعنی توپ و بندوق از تبادر فراسیس و لندیز و تپکیس مع دیگر سامان ولایت
فرنگ للکوکها زر خرچ کرده فراهم می ساخت ۞۞۞

ذکر فوج کشی تانتیام مرہٹہ ناظم مرچ و گوبند راو بن امرت راو و سبوراو کهاتکیه وغیره سران مرہٹہ بعزم تسخیر و خرابی ممالک محروسه نواب بهادر از طرف پونه و تاختن ابراهیم خان دهونسا بهمین عزم از جانب حیدرآباد و اسیر و دستگیر شدن سران مرہٹہ بدست غازیان لشکر نواب و ناکام رفتن دهونسا و تسخیر کردن نواب بلاری را که در سن یک هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری رو داده آنکه ۞

چون نواب بهادر در پتن چیندی به بندوبست خود و گرد آوری لشکر و سامان جنگی مأمور بود بسالت جنگ ناظم ادهونی و مرار راو فتنه باز باهم موافقت کرده خطوط بناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه متضمن روانه کردن افواج درین ملک و استیصال نهال عظمت و اقبال نواب که ترقی جاه و حشمتش را بیقین موجب زوال دولت خود میدانستند ترقیم و تبلیغ داشته منتظر وقت بودند اگرچه نواب بر فتنه انگیزی آن بدکیشان وقوف تمام داشت اما قبل از وقوع واقعه مزاحم احوال احدی شدن شایان همت والانهمت و مناسب رای جهانگشای دشمن گزای خود ندیده در ظاهر چون غزال گوش انداز سکوت ورزید لیکن مانند پلنگ شکارگیر مستعد فرصت جهید بود که ناگاه قاصدان اطراف ساحل جوی تنگ بهدرا متواتر خبر رسانیدند که ناظم مرچ بار چند سرداران مرہٹہ را باخود متفق ساخته شورش افزای نواح بادامی و دهارواراست اگرچه کارپرداز پونه براین معنی راضی نیست اما او خود بخیال

خودپسندی گردن نخوت و بیهوج برافراشته عازم این حدود گشت و ناظم حیدرآباد برحسب استدعای ناظم ادهونی و حاکم گتی ابراهیم خان دهونسا را که در سپاه گری دم انا و لاغیری میزند و بر آراستگی فوج و توپخانه خود می نازد بوفور سامان محاربه روانه این طرف نموده است که او چون پیل بدست خرطوم جرات خود را دراز ساخته میرسد و ناظم ادهونی لشکر خود را بتسخیر بلاری فرستاده چنانچه صفدر جنگ سپه سالار اش و موسی لالی فرانسیس که رستم جنگ خطاب دارد بمحاصره اش همت گماشته کوشش می نمایند و تا یک مخصوص مردانه وار سعی جمیله در دفع خصم بظهور میرسانید تا نواب بهادر محمد علی شجیع را به پنجهزار مردم بار جیله و هفت هزار سوار خونخوار مع فوج باجی راو بدفع خصم سرکش نامزد بطرف دهاروار فرموده پیشتر کوچانیده چون سردار شجیع به سبیل یلغار بعرصه پانزده روز فایز دهاروار گردید شمالی قلعه میدان وسیع و نهری خشک مناسب فرودگاه لشکر نصرت ماثر دیده نهر مذکور را رو داده اعلام ظفر انجام نصب می کنانید و هنوز خیمه ها نه استاده و بار از پشت گاوان و شتران و فیلان بزمین نیفتاده که سران خصم که دران روز عید دسهره بود برای بازی و تماشا سازی و اسپ تازی به اراده فرودآمدن در همون میدان که پیش از دو روز از شیران جهانگیر خالی دیده بودند بجمیع لشکر و سامان خود برخاسته شده جوق جوق از فرودگاه خود می رسیدند لشکر سالار شجیع را که اندک نمابود و از شان قریب سی هزار سوار و بیست هزار پیاده باشانزده ضرب توپ بودند در حساب خود بجوی در نگرفته حمله بیکبار یعنی سران و سپاه حمله کرده در تاختند شجیع مذکور چابکی تمام بکار برده توپخانه پیش رو گذاشته صفوف تفنگچیان آراسته بدست راست باندازان آتش فشان را قایم کرده بود چونکه اهل غنیم در اندرون پرتاب تیر و تفنگ جرات سبقت کردند یکبار توپها را که از گلولهای انگوری پر کنانیده مستعد

آتش افروزی داشت متواتر سرکرده شلکهای بنادیق لقواعد درست زده همچو سنابل گندم وجوار که بعد درو منتشر بر زمین می اندازند لشکریان غنیم را بر زمین عدم انداختند واز عقب آنها سواران خونخوار دست وبازوی شجاعت کشاده به نعرهای نصر من الله وفتح قریب بر سر مقهوران خاک مذلت بیختند وباندازان از یک طرف آتش فتنه افروخته خانهای اهل بهیرش را چون چوبهای خشک در تنور غارت سوختند القصه وزعید بر لشکر غنیم چون روز قیامت شوم آمده تاتیا که مرد جسیم بود بصدمه شلکهای توپ بندوق از پا در آمد یعنی لرزان از اسپ بر زمین افتاده جبین خجالت نامردی بخاک تضرع میمالید ودیگر سران بی حمیت که از پیچیدن دود توپ تفنگ راه سلامت از آن معرکه گاه مردانه مای گم کرده از درخشندگیهای برق شمشیر شمشیر باز تاریکی در چشم بصیرت فراست آنها در افتاده وبه پرتاب نیزه وناچخ گوپال تازدیده عقل وهوش دوخته شده بود بدیاس مجروحان برکشیده برتن های سلامت خودها بامید جانبر شدن راست کرده آه زنان برخاک می غلطیدند قزاقان منصور حسب خاطر خواه دست یغما کشاده هرچه که خواستند برداشتند سپهدار شجیع برین فتح غیبی که غیر مترصده بود سجدات شکر بدرگاه فتح بخش حقیقی موّدا ساخته دوگانه شکرانه گذارد وتمامی سران را که ده دوازده کس وسرگروه اوشان تاتیا بود کشان کشان آورده در خیمه علیحده بمحافظان باعتبار سپرد وجمله فیلان وشتران واسپان مع دیگر سامان غنیمت آن جماعت که بیش از حساب قیاس بدست شده بود نصف به سلحداران دلیر که در آن معرکه گاه جانبازی بعمل آورده بودند وبفقرای همراهی خود که در سفر وحضر چهل وپنجاه فقیر بر دروازه آن سخی حاضر می بودند یک یک بخشید وزنان اسیران آن قوم را به جبار نکاح اهل اسلام ارزانی داشته همون میدان نصرت

توامان

توامان محل نزول رایات ظفر آیات گردانیده فارغ گشت وفرد یادداشت نصف اسباب غنایم واسامی سران اسیر مع عرضی مبارکباد فتح غیبی بحضور روانه داشت چون نواب مضمون عرضی دولتخواه شجیع وافراد حساب استماع فرمود بجواست سر مجلس زبان تحسین برکاردانی وتهور اس کشاده همونساعت یکصد وبیست وپنج ضرب توپ شکرانه فتح ونصرت سرکنانیده وشادیانه بشارت برروی جهان نواخت وشجیع موصوف را بتشریف شاهانه وکمر مرصع واسپ بازین زرین سرافراز ساخت علم قدر واعتبارش بر جمیع خوانین وعمده داران باتمکین برافراخت بیت

زاقران فزون پایگه ساختش | بتعظیم وتبجیل بنواختش بها

دران اثنا واقعه نگار رای درگ مکرر عرضی بحضور گذرانید که سپه سالار ایالت جنگ مفتوح کوه بلاری اگرچه از سه ماه سعی می نماید اما کاری نگشود وبا یک محصور بارها بر مورچال شبخون زده اکثر سپاه معقول را به تیغ کشیده ودهونسا با لشکر نکبت اثر خود سمت کنگیری وکوپل رسیده است لهذا رعایای این ضلع از جور وستمش خایف وهراسان اند نواب بمجرد استماع مضمون عرضیش سالار شجیع را بالقاب گهونسا مخاطب ساخته عنایت نامه تاکید چنان ترقیم فرمود که آن شجاعت منش را بخطاب گهونسا سرفراز ساخته بدفع شورش دهونسا مقرر فرمودیم باید که زودتر بر سرش رسیده چنانکه باید وشاید بگوشمال وی پرداز د ان شاء الله تعالی ما هم از راه رای درگ چون مرگ مفاجات بر سر آن اجل رسیده میرسیم واسیران را روانه حضور سازد پس سردار شجیع بمجرد دریافت مضمون عنایت نامه والا با فوج ظفر موج خود آماده جنگ شده بکوچهای دراز طرف لشکر دهونسا درتاخت واسباب غنایم مع اسیران حسب الحکم حضور ببدرقه هزار جوان بار ودو هزار پیاده روانه پٹن ساخت نواب خود بدولت از دار السلطنت پٹن کوچیده بصوب رتن گیری نزول اجلال فرموده بهیر وبنگاه وگران اسباب عساکر و توپخانه

قلعه‌شکن متعین نمرنیا متعدی توشکخانه که او از تهون مقت سردار بیر مقرر گشت ساخته باسواران
اسپ و مپجی و مردم بار و پیاده جریده با توشهٔ خوراک چهار وقت چنان در تاخت که دو شب و دو
روز راه کوه و جنگل طی کرده شب سیوم چون تیر بهدف بر سر لشکر بسالت جنگ نازل گردید و
بهادران قوی بازو حسب الفرمان والاشان از اطراف حملهٔ صف‌شکن کرده بریزش بان
و تیر و تفنگ جگرسوز و خدنگ سینه‌دوز و نشتر نال جان پامال و مار تیرگی از روزگار آن جماعت
برآوردند پس سوار و پیاده و سردار و سپاهی لشکر مغول که چون عقد ثریا هیئت مجموعی داشته
از چنین واردات بلای ناگهانی و قهر آسمانی بی‌خبر بودند ناگاه همچو بنات النعش از هم متفرق گردیدند
بعضی دست مالان و بعضی چشم مالان اکثر اوشان سرکوبان و آه‌زنان پای گریز فشردند گروه
گروه آنها بر همون بستر خواب ناکامی دست و پا زده شربت شمشیر خونخواران شیردل بسیری
نوشیده دراز خوابیدند و سپه‌سردار لشکر مقهور و بی‌خبر برهنه پا افتان و خیزان خود را
در گروه موسی لالی که به نسبت آنها صورت اجتماعی داشت رسانیده از جان امان یافت
تا فراسیس مذکور کمر همت بر میان جرأت چست بسته لبقیة السیف مردم خود را مع چند سوار
کایم خانی فراهم ساخته بقواعد درست صف زده و دو توپ جلوی پیش و عقب گذاشته
شبا شب راه آدهونی طی نمود و جمیع اسباب لشکرش چه از اعلام و خیام حتی که اثاث فوج
مغول بدست شمشیرزنان و عدوسوزان نواب بهادر شد چون صداهای کوس فتح
و نصرت و طنبور ظفر و تبیرهای بشارت و شادیانهٔ شادمانی بگوش فلک رسید نایک قلعه را
هراس بیقیاس مستولی گردید مشعلها و قمابها افروخته کس فرستاده خبر طلبید هرگاه که به
یلغار کردن نواب و درهم شکستن لشکر مغول آگهی یافت عاقبت کار خود نیکو نه انگاشت و
از حملهٔ شیرانهٔ نواب بر خود چون بید لرزیده حواس لشکری و همت مردانگی در باخته مع محل و زنانه

و چند رفقا با چیزی خزانه و جواهر گران‌بها از عقب کوه فرود آمده و شبگیر یازده از راه کوه و
دشت سمت بیجاپور شتافت که تا زمان حال سراغش بدست کس نشد و همه سامان راجگی و
اثاثهٔ خانگی و آلات محاربه و نوبت و نقاره که فراهم ساختهٔ نایکان سابق بود بجا و همان الا گذاشت
نواب بهادر بر این فتح خوشدل شده تهانهٔ معقول در قلعه گذاشت و در مرمت قلعه تاکید اکید
کرده با لشکر خود سمت آدهونی نهضت فرمود و در میدان کلبائین خیمه و خرگاه آراسته بسالت جنگ
پیغام فرستاد که لشکر سرکار از بس تردد عدوسوزی و فاقه‌کشی از دو ماه حیران است پس مبلغ
مواجب دو ماهه از روی حساب ده لک روپیه میشود باید فرستاد ناظم مذکور که از فکر تاراجی لشکر
و سامان ثروت خود خواب و خور گذاشته بود آن پیغام وبال جانش نمود اما بحسب اقتضای
وقت چیزی زر از خزانه و چیزی برنج زیور و جواهر گران‌بها جمع کرده ده لک روپیه فرستاد و اظهار
دوستی یکرنگ آشتی نموده بجای خود آسود نواب ظفرمند از آنجا پیشتر کوچیده بگوشمال
دهونسا که ملک کجندر گڈه و کنگگیری بجاروب غارت رُفته بنواح کنجن گڈه رسیده بود همت
برگماشت و محمد علی گهونسا هم از راه کراکدہ سرهتی و ڈمل بر عقب لشکرش علم بیهودگی برافراشت
چونکه دهونسا خبر تاراجی فوج مغول و مفتوح قلعهٔ بلاری و گرفتن مبلغ زر نقد از ناظم آدهونی و
رسیدن برای تنبیه و تادیب خود شنید همت مردانگی باخته بی مطلب و مقصود برجع القهقری
مراجعت بحیدرآباد نمود اما قزاقان لشکر نواب تا رایچور تعاقبش کرده بسا اسباب
لشکریانش و دو ضرب توپ و چهل و پنجاه شتر توشکخانه و سه زنجیر فیل خیمه‌بردار بدست نموده
برگردیدند وقتیکه نواب بهادر لشکر مغول را بیک شبخون منهزم گردانیده بلاری تسخیر کرد
مراراو دار المقر خود را بحراست بالی خان کارکن خود گذاشته نزد دهونسا رفته اقامت
داشت و ترغیب تسخیر ملک بالاگهات بیشتر میکرد و حلیم خان حاکم کڈپه و پالیکار چتیل درگ نیز باغوای

همون فتنه انگیز اخبار نویسان نواب بهادر را شهر بدر کرده با فوج و سامان جنگی به دهونسا
موافقت کرده بودند هر گاه که او بر سخنان عرض گویان گوش رضا نه نهاده راه دیار خود سر
کرده هر سته شرارت کیش فتنه جو نادم بمکان های خود مراجعت نمودند و نواب از ان طرف
معاودت فرموده رونق بخش بلاری گردید

ذکر تسخیر کوه گتی و سونددر و اسیر کردن مرار راو مردم آزار فتنه کیش را رو داد همون سال سنه ۱۱۸۷ هجری

مرار راو بارها در استیصال نهال حشمت و شوکت نواب جهد بلیغ داشت نواب من کل الوجوه
بطرفداری او پرداخته از خود مزاحم حالش نمی گردید بلکه بمحض تالیف قلوبش چچامی گفت
اما او از غایت شقاوت جبلی جویای وقت بدش بود بلی بلیت نیش عقرب نه در پی
کین است مقتضای طبیعتش این است و در انهدام بنیان دولت خداداد از ضرب و
کلمات زبان و اشارات قلم هیچ قصوری نکرد پیش ازین هم در ایام لشکر کشی ترمک ماو کلا
با هوش نواب از ترمک سوال و جواب صلح دایمی مقرر و درست کرده بودند همون عقرب
صفت نیش زنی کرده تحریص استیصال دولت خدا بخش نموده صدمه عظیم که عبارت از مقدمه
چرکولی است بحال نواب رسانید اگرچه این معنی نمک زخم واالا شده وجودش را باعث خلل محض
و موجب فساد و عناد ارکان دولت خود انگاشته در فکر شکست او بود اما چون درمیان
راو مذکور و بسالت جنگ رشته موافقت مخالطت مضبوط بود و در رزم و بزم باهم شرکت
و مصادقت داشتند ازین سبب اندیشه مینمود که قول انا است بلیت دو دل یک شود
بشکند کوه را بهر پراگندگی آرد انبوه را الحمد لله شکست لشکر مغول رفع اندیشه خاش گردیده و نقشه موات
راو مذکور بدهونسا تمسک نزول دروش شده چون بخاطر خطیر یقین کلی بود که تا بودن آن فتنه باز

ضبط و بسط این ملک بواقعی صورت نخواهد بست خواست که بهدران فرصت ورا از میان
بردارد تا بعد بندوبست بلاری تسخیر کوه گتی و اسیر کردن آن فتنه کیش را وجهه همت جهان کشا
ساخته بآن طرف نهضت فرمود و ملجئا راو مذکور را که از شکر دهونسا بی نیل مقصود آمده
در دار المقر گتی به تشویش و فکر دور و دراز افتاده بود بهانه ملاقات یاد فرمود چون او از ادهای
نامعقولات خود با وجود سلوک شایسته و بی فراخی نواب آگهی داشت ترسید مبادا که در
عین ملاقات فتنه بر پا شود که وبال جان گردد باین معنی راضی نشد نواب دیگر بار پیغام داد
که تعلقه سونددر و بست بصرف ما یحتاج ضروری تو میگذاریم بلا عذر کوه گتی وغیره را که
بحر است نا پایان شهنشاهی بود بگماشتگان دولت خداداد سپرده خاطر خواه در تعلقه
مذکور کامران باش آن بدکیش چونکه سپاه و حشم بسیار بر گرد خویش مجتمع دید از صواب دید
رای جهان کشای پهلو تهی کرده مستعد بجنگ گردید نواب فرمان داد تا رسالداران
مردم بار و پیاده از اطراف قلعه را مرکز وار درمیان گرفته جنگ توپ تفنگ در اندا ختند
و از هر جانب صلابت کوچه و سیبها پیش برده کار بر محصوران تنگ ساختند و سواران
قزاق حسب الفرمان والاشان کوه و جنگل را چنان محاصره کردند که آمد و رفت آدمزاد
را محال مینمود بلکه پرنده را از حصار پر پرواز گشادن و مور و ملخ را از انجا عبور کردن ممکن نبود
هر چند راو تحصن خطوط بناظم پونه متضمن کیفیت خرابی خود و عزم نواب نوشته مدد طلب نمود
اما طلایه داران بارها قاصدان را گرفته می آوردند و نگذاشتند که امرای پونه ازین معنی
خبردار شوند بالغرض تا رسیدن اخبار پونه که آخر از نوشته بسالت جنگ آشوب آهنگ
معلوم هر کدام شد دو سه ماه منقضی گشته و درین مدت کار بر اهل قلعه بغایت دشوار و تنگ
گردیده بود راو محصور چون دید که عنقریب قلعه از تصرف خود بیرون رفته مال و منال اهل و

عیال است مجاهدان لشکر اسلام خواهد شد علاوه برین آب قلعه کوهی که ایام تابستان بود
چون دل مفلس خشک تر گردیده و ذخیره و سرب و باروت مثل هنگام جوانی وفا نکرده لاعلاج
دست داد پالی خان کارپرداز خود را بحضور روانه کرده اظهار اطاعت نمود و از جرائم دائم
سابقه عذر خواست نواب چون بر عجز و زبونی و استغاثه او وقوف یافت نظر نوازش
شاهانه بر حال بیچارگیش فرموده عنایت نامهٔ خاطر جوئی و دلداری مع قولنامه امنیت جان
و مال مصحوب کیلیش ترسیل داشته طلبید تا او بسواری پالکی بدو سه خدمتگار از فراز کوه فرو
آمده داخل لشکر ظفر اثر گشت نواب خیمهٔ علیحده خالی ساخته او را فرود آورانید و کوه تهانهٔ
خود فرستاده محل خاص یعنی در و بست زنانه اش را مع اسباب ضروری و پارچهای مستعمل
و زیور زر و نقرهٔ کم بها باو ارزانی داشته تمامی در و گوهر گران بها و زیور مرصع و دیگر اسباب
لازمهٔ دولتمندی و آلات حرب بیکاره و امتعهٔ نفیس و گران قیمت بضبط خود در آورده و سرانجام و
اثاثه رقاصان قوم تیلنگه که در عهد حکومتش طوایف بسیار جمع گشته بقدر دالی و در خشیش صاحب
زیور و سرمایه شده بودند بلکه بعضے طوایف را مواضعات جاگیر گذاشته بود و در وقت جنگ همه را
بر بالای کوه در محل سراد مذکور پناه گرفته بودند از رضامندی و الیان آنها قیمت گرفته داخل
نانک سال محل زنانهٔ خود نموده منجمله آن بعضے طوایف را به شهر گنجام که جنوبی قلعه دار السلطنه
بر کنار جوی کاویری آباد کرده بود فرستاده بعضی ها را به بنگلور روانه فرمود هر چند راؤ اسیر التماس
باریابی حضور و شرف اندوزی مجرا نمود ارشاد شد که بالفعل فرصت وقت مکالمه میسر نداریم
انشاء الله تعالیٰ بعد مراجعت به پتن بحصول مدعای شما پرداخته آید پس او را بمحافظان هوشیار
سپرده روانهٔ پتن نمود و خود بدولت به بندوبست الکهٔ سوندور همت گماشت و دران اثنا
جاسوسان خبر رسانیدند که چهل هزار سوار مرهته بکومک مرار راؤ از طرف پونه رخصت شده در سوانور

کوکاک میپته فرود آمده اند نواب از بندوبست الکهٔ مذکور زود فراغت یافته تنبیه اشقیا وجههٔ همت
ساخته ممبن چیتیه رسیده بود که کیفیت تسخیر گتی و سوندور و اسیر شدن راؤ مذکور مستعد گردیدن نواب
بگوشمال اعادی سرداران مرهته شنیده مراجعت به پونه نمودند و همدران اوقات نواب بر محمد علی
شجیع بنا بر مصلحت مبادا که بغرور کاردانی و تعظیم و توقیر خود راه شوخی و بیباکی بپیماید برهمی وانموده
بهانهٔ بخشیدن فیل و شتر لسبرداران و فقرای بی اجازت حضور پر نور درپیش آورده چندی از
رساله داری معزول ساخت اما در دل خود مهر و شفقت براو زیاده تر داشت او هم از حکومت
رساله دست برداشته تاج و جبهٔ فقیری بر سر و تن خود راست کرده مستغنی بود و همدرین ایام گشپا
پرده بان رای درگ قلعچه هریال را که جنوبی چهار کروهی بلاری است و او از توابع درگ مذکور بود
مرار راؤ جبراً و قهراً تسخیر کرده تهانهٔ خود گذاشته بود و بعد گرفتن سند آنجا و حکم تنظیم آن مکان سعی
ماه گرفت و تعلقه و نیکت کیری که سر راه گهات تیل پلی واقع است و آنهم در ایام سابق زیر حکم
پالیکار چارکل بود راؤ مذکور بزور گرفته داخل صوبهٔ گتی نموده بود درین زمان انضباط گماشتهٔ سرکار در آمد

ذکر تسخیر چیتل درگ و اسیر کردن بهرمانایک پالیکار سرکش آنجا را با دیگر کیفیات که در سن یکهزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری واقع شده بود

چون نواب مرار راؤ را اسیر کرده بنیاد خلل و فسادش قطع ساخته خاطر جمع گشت و از بندوبست
گتی و سوندور وغیره فراغت حاصل نمود در انولا گوشمال سر دفتر ارباب فساد یعنی پالیکار
چیتل درگ پیش نهاد همت جهانگشا ساخته عنان رایات ظفر آیات بدان جانب
معطوف داشت زیرا که آن خاور سرکش هم بر نواب که لشکر کشی نموده بتاخت و
تاراج ممالک محروسه همت می گماشت و علم حرام خوری بهرج و مرج رعایای این

بلادمی افراشت موافقتِ سازش کرده سعی جمیله بخرابی آن ملک نیطهو میرسانید وضرر
کلی بحال خلق الله وسکنای آن دیار عاید می ساخت وطریق مردم آزاری باطراف وجوانب
پیموده در نفع خود میکوشید اگرچه حسب ظاهر تملق بسیار اظهار فدویت دولتخواهی مینمود
لیکن باطناً در ازعاج وانهدام بنیاد دولت خداداد صرف اوقات میکرد چونکه قلع وقمع آن
شقی سرکش نخوت شکنی آن غاور برای امنیت رعایا وبرایا لازم بل واجب بود خصوصاً
گشتنپا پردهان رای درگ که بارها بی سابقه حرکات مکروهات از دست پالیکار مذکور گوشمال
خورده وملک بتاراجیش داده بود ترغیب وتحریض بلیغ در تسخیر درگ مذکور کرده بلکه ادای مبلغ
وجه صرف سرشتهٔ باروت بذمهٔ خود قرار داده نواب را براین عزم جزم آورده وهمدران اوقات
چونکه نواب بکشایش قلعجات کوری کونه وجبربهایه وملکال مرو که در ضبط واختیار برادران نسبتی
آن غاور بود همت جهانگیری صرف نمود هیبت جنگ را با لشکر گران به تنبیه پالیکار هرپن هلی
وتسخیر ملکش روانه کرد تفصیل آن ماجرا بر وجه اجمال آنکه در حینی که نواب متوجه گوشمال راگهو مرهٔته
بود شخصی از کارپردازان هرپن هلی که نشوونما یافتهٔ ظل آن دولت وبجمیع امور ماهر راز دان
آن ریاست بود شرف ملازمت دریافته منسلک سلک ملازمان عمده ومامور بکار فراهمی
پیادگان آن طرف گردیده رفته رفته بانکشاف راز وماهیت جزو کل آن دولت
پرداخته در فکر واستیصال دولت خداوند نعمتان قدیم خود درافتاد چونکه پالیکار هرپن هلی
چک شوم شنکر نامی دانا بود بعد اطلاع براین معنی بیم تاراجی ملک ومال خورده پیش از طغیانی
آب بند تالاب مضبوط کرده عرضی متضمن روانه کردن شخص مذکور را از حضور بدار المقر خود وایصال
مبلغ زر پیشکش بمعرفتش ابلاغ حضور داشت نواب باقبال این معنی پرداخته آن کارپرداز خانه
برانداز را مع یک ایلچی واله ونکت رسونامی روانه نمود وآنها را در بند وبست کار سرکار تاکید

آکید نموده بود چون نامبرده از شوم شنکر ملاقات نمود وبچرب زبانی وسخنان ابله فریبی
تسخیر قلبش کرده بخلعت خاصه وپدک مرصع وجوهار مروارید وحلقهٔ دست مطلا سرفراز ساخته گفت
الحال قیام دولت ما برای زرین تست که هرگاه مثل تو مدبر وغمخوار قدیم بطرفداری ما
بپردازد دولت ما از زوال کوپس آل آبله محض بچنین گفتگوی نادان نواز بدام تزویر کشید آری

بیت خاطر نادان فریبد مرد عاقل هر زمان	از طعام واز شراب از خلاع واز زبان

وبیکبار در جمیع امور ریاست وحل وعقد دولت خود دخیل مطلق العنانش ساخت حتی که
در خلوت وجلوت ودر محل خاص یعنی در زنانه بار میداد واز اقسام اغذیه واشربه کام زبانش را
چاشنی حلاوت می بخشید از انجا که قول بزرگان است ع

از بدان امید نیکی داشتن محض خطا است	پروری در چشم عقرب را اگر نیشی زند

نامبرده بغرور علاقهٔ سرکار وناز برداری پالیکار که بمحض صلاح وقت بود شیوهٔ ظلم وتعدی برکارکنان
آن راج مرعی داشته بدل آزاری غربا ورعایا همت گماشت وبموجب ایمای سکنای آنجا
را میرنجانید بلکه هرچه که دلش میخواست بی ملاحظه بعمل می آورد وباوجود چنین مردم آزاری وغربا
کشی دست شهوت پرستی بر زنان جمیلهٔ غیر ملک دراز ساخته بلا اندیشه تاراجی عصمت آنها
می نمود پس خلق الله از دست ستمش بتنگ آمده بحاکم مستغاثی گشته جواب صاف می یافتند
که او هرچه صلاح دولت وملک میداند میکند اگر چندی بر عملش تحمل دارید اینجا سکونت ورزیده
الا راه امنیت خود پیش گیرید بطور این حال اکثر ناموس پرستان آن دولت بیدل گشته جلا
براماکن واوطان اختیار کردند وبا این دل شکنی های خاص وعوام پالیکار مذکور بهیچ رو متعرض
احوال آن فتنه بلا دمی گشت بلکه هرروز بانعامات ونوازشات خوشدل می ساخت تا
آنکه روزی صبحی اسپ خاصه با ساز وسامان طلا ومرصع زین طلبیده بجد وکد بسیار او را ان سوار

کنانیده رخصت خانه نمود ازانجاکه نزدیک رسیده بود که از ظلم و تعدیش رخنه عظیم در بنیاد دولت
دولتش راه یابد پالیکار مذکور فکر دقیق بکار برده همون روز وقت ده ساعت چند کس را
باسلاح در کمین داشته او را اندرون دیوان خانه خاص طلبیده گفت که بخلوت چیزی گفتنی است و
بطرف حجره که آماده اتمام کارش بود اشاره ساخت همین که نادان اجل گرفته بآنطرف
شتافت سر خود را زیر تیغ پاداش نهاد و از مردم آزاری وارست مجرد وقوع این واقعه
پالیکار مذکور مصلحتاً کف دست خود را از قلمتراش چاک نموده خونچکان ایلچی والاحضور را
طلبید و گفت حادثه طرفه ناشنیدنی دارد که با وجود چنین الطاف و خاطرداری و پرورشها
آخر آن لئیم الطبع طور حرام خوری خود نگذاشته چه بی تکلف خواست که بر من خنجر بیداد
کشد و خود وارث ملک و مال من شود درینصورت ملازمان خیرخواه ما کارش تمام ساختند
این معنی چنانکه دانی بالفاظ و مضمون شایسته اطلاع حضور باید ساخت تا مظنه دیگر
بملازمان حضور راه نیابد این بگفت و بطریق اخفا جمیع اثاثه خانه مقتول هرچه که جمع
شده بود طلبیده داخل توشکخانه نمود و شباشب بعزم خودداری و حفاظت حال و مآل تمامی
زنان علاقه خود را مع خزانه و دیگر سامان ضروری آن طرف جوی تنگ بهدرا روانه کرده جریده
مع سوار و پیاده خود بکوهستان نارایان گیر اشتافت و دار المقر را بحراست خیرخواهان شجاعت
شعار گذاشت چون عرضی ایلچی والاتبار مقدمه مذکوره فایز حضور نواب گردید یقین تفرس فرمود که
البته پالیکار حیله برانگیخته به بیم انکشاف راز حرکات و سکنات خود چنین جرأت کرده باشد
بغضب تمام و بگرم جوشی داب و رعب ملکداری لشکری آنطرف روانه فرمود و فیض الله
خان هیبت جنگ که به دانائی و کارآگهی یکتائی داشت اگرچه مطابق امر جلیل القدر یلغار
کرده بمحاصره قلعه اوجنی و گوتور پرداخت و بعبرت تمامی سواران را بتاخت و تاراج

دیهات

دیهات نامزد ساخت اما به لطایف الحیل پالیکار را بدام فریب خود در کشید و سخنان
معقول متنبه ساخته براه راست آورد چنانچه پالیکار اندیشه دور و دراز کرده بعجز و الحاح
دانایان پیش آمده بگذاشت هفتاد هزار روپیه نذر جریانه سوای زر پیشکش مقرره التماس عفو
تقصیر خود نموده وکیلی را نزد خان موصوف فرستاد او و دولتخواه عرضداشت پالیکار مع عرضی خود
روانه حضور ساخت چونکه نواب را تنبیه ولایت بلاد درگ منظور بود بصلاح وقت خلعت معافی
تقصیر و سند بحالی تعلقه بمعرفت خان موصوف فرستاده مع نقد مقرره او را برای مدد طلب داشت
پس پالیکار مذکور خاطر جمع بدار المقر خود رسیده دو هزار پیاده و سه صد سوار کومک مع مبلغ
مذکور ابلاغ حضور داشته بجای خود آسود نواب از تسخیر کوری کوته و گن گپه و مولکال مرو و ڈڈیری
وغیره فراغت یافته تهانجات معقول در هر قلعه قایم کرد هرچند پالیکار درگ را بمعرفت
دیگر پالیکاران که همراه لشکر نصرت اثر بودند برای گذاشتن دار المقر خود بمتصدیان حضور
قبول کردن نوکری حضور بتقرر جاگیر پنجاه هزار روپیه ترقیم و ترسیل فرمود هر گاه قوت
مجادله و طاقت مقابله با سپاه شجاعت دستگاه حیدری در حیز حوصله خود احساس ننمود
علاج واقعه را دران دید که قلعه درگ را که بمزید حصانت و استحکام امتیاز تمام دارد بذخائر
وادوات حرب و پیکار و اسباب قلعه داری مملو و معمور کرد و بغرور و نخوت پوچ گوش
حقیقت بر ارشاد و مواعید نواب نکرده بیشتر از پیشتر در مقام مخالفت در آمد گھاٹ های
اطراف قلعه را به پیاده های جرار که قریب بیست هزار پیاده و دو هزار سوار خونخوار فراهم
کرده بود و آلات جنگ مضبوط کرده مستعد محاربه گشت و سرداران کفار یکدل و یک
زبان شده بر عزم جدل مجاهدان اسلام پیمان را بسوگند موکد ساخته حسب اشاره
آقای خود روی به ترتیب سامان لازمه رزم آوردند نواب با لشکر گران و توپخانه

عدو بریان بسعی یک سال گماشتهای اطراف قلعه بعد تلف هزاران مرد کار گرفت چون بحوالی آن حصار متین رسید فرمان داد تا فدائیان ناموس پرست قلعه را گرد گرفته طرح جنگ در انداختند و هر روز اهل ضلال زیر سلیح و مکمل گشته از حصار بیرون شتافتند با وغازیان عظام کوششهای مردانه می نمودند از یک جانب خوانین با شوکت و فوجداران با حشمت با سایر دلاوران در برابر گروه گمراه آمده بضرب تیر خارا شگاف و شمشیر آبدار هر روز جمعی کثیر را بدار البوار می فرستادند و تمامی بیلداران لشکر فیروزی حسب الفرمان والا شان به تیشه های کارآگهی و تبر چابکدستی بیشهٔ اطراف کوچه های قلعه را تراشیده خار بند مستحکم بروی محصوران بربستند و باتریهای توپچیان مستقیم زیر دامن کوهی که غربی قلعه واقع شده است بنا کرده اتواب قایم نموده بشکست و ریخت حصار جنگی مشغول گردیدند باندک زمان اگرچه دیوار قلعه بخاک برابر گشت و برج و باره ریخته شده پناهی نماند اما محصوران هر شب دیوار تازه از گل احداث کرده مستظهر خود می ساختند و از قلعه بیرون آمده شور قیامت بر ریگداران مورچه می بر انگیختند و سرهای شهیدان را چون گل سرخ در رسن هموار کشیده در گلوی خودها انداخته بر می گردیدند و از سردار خود انعامات شایسته می یافتند چون برخاطر خطیر این معنی خطور کرد که ایام محاصره بامتداد کشید با وجود مساعی جمیلهٔ فدائیان اعدا شکن آن سرکش هنوز زیر نشد محمد علی را جاگیر و اضافه امیدوار ساخته بحضور یاد فرمود او در جواب عرض نمود که از درویش چکار دارید و از تارک دنیا دنی چه میخواهید نواب چنین جواب گستاخانه ظاهرا بیش از بیش برهمی خاطر والا نموده علی زمان خان و بدر الزمان خان وغازی خان را با حضارش فرمان داد تا آنها بخیمهٔ خاصش رفته بسخنان نرم و گرم او را فهمانیده بحضور آوردند نواب مگر بوفور جوشش پرورش کلمات عتاب آیات بر زبان مبارک

رانده

رانده ارشاد ساخت ای صاحبان بگوئید که کمینه ترین ملازم چون شتران و فیلان بخشد مابدولت چه بخشیم ندما عرض کردند بلی تقصیر کبیر است لاکن بمقتضای مزید عنایات خداوندی بعفو جرائمش باید پرداخت که إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِيْنَ او دهان دریده بملاحظه باوصف اشارات مصاحبین عرض کرد که قبله گاها آن بخشش محض ترقی دولت ملازمان والا بود

مصرع که مزدور خوشدل کند کار بیش

قول دانا است بخشش جاگیرات و لایات و نوبت و نقاره و اضافهٔ مناصب موقوف بر ذات والا است بالغرض بعد ارشادات کلمات پند آمیز خلعت بحالی سرداری مع پدک و جومالهٔ مروارید عنایت ساخت او در عوض تشریفات خلعت عرض اضافهٔ ماهیانه مردم متعین خود نمود از نیکه بخوشدلی تمام در کار سرکار سر مو قصور نخواهند کرد نواب بعد رد و بدل بسیار دو روپیه فی سر آسامی اضافه کرده بگوشمال دشمن و کشایش قلعه نامزد فرمود چون کمندان شجیع در مردم خود رسید پدک و جومالهٔ و خلعت گرانبها فروخته در وجه قیمتش اسباب ضیافت طلبید و طعام لذیذ پزانیده بفقرا و همراهیان خود خورانید همون شب بر باتری که بنیئ قلعه توان گفت بلکه مدار شد و بست کوهسار همین جا بود با پیادگان هر بن بلی و رای درگ مانند شیر خشمناک حمله کرده گرفت و با چهار رسالهٔ مردم بار و دو هزار پیاده و شش ضرب توپ قیامت آشوب پای ثبات قایم کرد و لیس سردار اهل حصار با دو سه هزار کفار بعزم استخلاص آن مکان سعی موفوره بجا آوردند اما هر بار مژدهٔ یَنْصُرَکَ اللّٰهُ نَصْرًا بگوش هوش سپاه اسلام میرسید چون روز بروز آثار عجز بر صفحات حال سپاه خصم ظاهر میگشت دیگر تاب محاربه مجاهدان غازی نمانده ترس و بیم بر اوشان مستولی گشته و دیگر بار قدم از حصار بیرون نه نهادند آنچنان حال اهل حصار تنگ گردید که باندیشهٔ تاراجی مال و ناموس جوق جوق از هر فریق به بهانهٔ هیمه و آب

از حصار بیرون آمده در لشکر نواب می پیوستند تا آنکه پنج شش هزار کس صرف از قوم
بیدر مانده بحراست کوهچه‌ها پرداخته کوشش مردانه می نمودند چونکه نواب بهادر سردار
اهل شرک وضلال را تشجیع محافظان برج وباره را قوی دید دانست که سهلاً قلعه مفتوح
نخواهد شد درین مهم مفت لشکریان جلادت کیش خود را ضایع ساختن است پس
پنجهزار پیاده ودو هزار جوان بار و هزار سوار را به پناه کوهچه های اطراف در کمین داشته
آنها را فرمان داد که وقت قابو یکایک در تاخته قلعه تسخیر کنید و پالیکار سرکش را اسیر و
دستگیر سازید خود بدولت از پای قلعه برخاسته شمال رویه بفاصلهٔ چهار فرسنگ مضرب
خیام و اعلام ساخت ارادهٔ نواب چنان بود اگر او قلعه گذاشته بشوخی و دلیری تعاقب
نماید از اطراف براو هجوم کرده سرش چون گوی عاج بچوگان شمشیر بردارد و یا پرگنه
قصبات و قریات متعلقهٔ درگ را بایالت و حراست یک یک پالیکار باج گذار تقسیم سازد تا
آنها بامید ترقی خود بهتر تدبیر و حیله که دانند او را دستگیر خواهند کرد در روز کوچ بمصالح
مورچال که از چوب و غیره مبلغ خطیر فراهم آورده بود آتش زد آن زمان مردم قلعه
بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف قلعه برآمده طبل و نقاره زده چون سگان شکاری بانگهای
عوعو برداشته بودند و میر علی رضا خان از همون مقامات مع لشکر خود بنا برادای
مراسم شادی کتخدائی خود که او در خانهٔ میر غلام علی خان عرف کلو صاحب جاگیر سیگین پلی
خواستگاری کرده بود نیز بدریافت عزم وطریق رسوخیت حلیم خان و وصول پیشکش
از و دستوری یافته بطرف بلاد کرپه شتافت خود بدولت همونجا یک هفته مقام
فرموده بود دران که زمان وزیدن نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات حیدری عنقریب
روداد چه پسران حارس الکه چتربلیه که او حسر درگ والا می شد و در ایام محاصرهٔ او نیز

متحصن بود از پالیکار رخصت پرستش صنم که دیرش زیر دامن کوهچه که بفاصلهٔ یک فرسنگ بود
گرفته با چند پیاده و سوار شتافتند غرض گویان این معنی را بالعکس گوش گذار پالیکار
مذکور ساختند که برادران نسبتی تو بر حسب اشارهٔ پدر خود باین اراده که سعادت اندوز حضور
نواب بهادر شده سوال و جواب و اگذاشت جاگیرات خود درست ساخته بفراغ
خاطر کامرانی کنند رفته اند او نادان بمجرد استماع این کلمات لایعنی سوء الظن از آنها
گشته اشاره کرد تا جلادان بیباک در تاخته سر بیگناه خسرش را بریدند و خانه اش را
با آتش غارت در سوختند چونکه پسرانش را که مشغول پرستش صنم سر از سجده برنداشته
بودند خبر قتل شدن پدر و غارت خانه رسید پس متحیر و متفکر تر گشتند این معنی باعث
تغیر مزاج آنها بتازگی شد تا هر دو برادر در صلاح کار خود با یکدیگر مشورت کرده چست تر
از برق و باد عنان عزیمت به لشکر فیروزی معطوف داشتند و بوساطت وکیل پالیکار
هریچن هلی که آنها از پالیکار مذکور همون نسبت خویشی داشتند سعادت مجرای نواب
دریافته خال صندل فدویت بر ناصیهٔ عقیدت دلی خود ها زده بخلاع و انعام شاهانه مباهات
اندوختند چونکه عنایت سند بحالی تعلقات آن فدویت کیشان بعد تسخیر درگ مذکور مقرر
گردید هر دو برادر در ترغیب و تحریص بکشایش حصار درگ بیشتر کرده مزاج وهاج را بر آن آوردند که
نواب بر حسب معروض آن دولتخواهان رازدان باز متوجه آن مهم گشته و سرداران با
شوکت و فوجداران با صولت مفتوح حصار نامزد فرمودند تا غازیان شیردل در مدت یک
هفته داد قلعه شکنی و خصم افگنی داده از راهیکه سراغیان یعنی آن دو برادر مذکور نمودند چنانکه
چشم قیاس و دیدهٔ بصیرت وهم و خیال والا فطرتان جهان پیاگاهی مشاهده نموده بود
حملات اعدا شکن بعمل آورده بانک سعی سلک جمعیت محفوظان حصار گسیخته چون اوراق منتشر

وپریشان ساختند وبرکوهچه‌ها بطناب و کمند میبا کانه سوار شده طبل و دف وطنبورهای فتح نواختند وتیغ وسنان کین را چون ارباب ضلال آب داده دمار از روزگار آن بخت برگشتگان برآوردند چون سردار قلعه صداهای طبل وطنبور در قلعه گوش کرد وسرهای مردم خود را چون گوی بازی طفلان بر زمین انتقام غلطان دید نیکو فهمید که دولت جواب آخر میدهد یعنی رخصت میشود وشخص اقبال و کامرانی خود کوچ می کند اگرچه خود هم مستعد باسلاح وچند سپاه بی صلاح بیرون محل سرا شتافت اما چون اکثر مردان کاری خود را کشته وخسته ومعدود چند را بی آلات بیکار دید خود دست ملال و اشک باران دیدار پای تدبیر متحیر لبان نقش دیوار درمانده بود که محمد علی شجیع با دیگر سرداران برسرش رسیده او را در سن یک هزار و یک صد و نود و یک هجری دستگیر کرده حاضر حضور ساخت نواب بهادر او را مع عیال و اطفال بمحافظان معتمد علیه سپرده روانه پٹن فرموده هر یک سپاهی دلیر را بانواع انعام وخلاع نواخته بمناصب ارجمند معزز و ممتاز نمود

ذکر توجه رایات ظفر آیات بصوب بلاد کڑپه و اسیر و دستگیر شدن حلیم خان حاکم آنجا و تسخیر گنجی کوٹه وغیره که در سن یکهزار و یک صد و نود و یک هجری روداده آنکه

چونکه نواب از جنگ تسخیر درگ بعد سه سال فراغت حاصل نمود و قلعه معه توابعش بضبط گماشتگان سرکار در آمد دولت خان نامی متبنی خود را که اصلش از نسل قوم نایار است در چینکی بندراج در نواح سنی منگل اقامت داشت و نواب بهادر خرش عزیمت به بندوبست پالیکاران آن نواح بوصول مبلغ پیشکش و دریافت جوان نوخیز بهمت شده چون فرزندان بناز و نعمت دولت مندانه

پرورش یافته بود بحراست درگ وبندوبست ودرولبست تعلقات من مضاف آن بمختاری کل مور ناظر فرمود وخود بدولت با جمیع لشکر زیر گهاٹ عبور کرده در سواد موضع ایه منگل چند مقام فرمود بنا بر امتحان نیکوخدمتی وهواخواهی فوجداران وسرداران لشکر و آراکین دولت خود و پالیکاران مطیع و امرای افاغنه و بامتیاز دوست و دشمن ذات بابرکات چندی خلوت را بر جلوت گزیده شهرت انتقال خود داده و صندوقی پر از عطر و گل و عبیر وقت شب بمثابه جنازه ببدرقه مولویان روانه پٹن فرمود چونکه شاهد حال آن اخبار صندوق مذکور گردید در تمامی ملک و لشکر شور صداهای هوی و نعرهای نالهٔ زار از هر در و دیوار و خیمه و خرگاه سر بفلک کشید و بی تکلف و بیخواست آه جگرسوز از نهاد مرد و زن برخاست و حیرت در دل اکثر سرداران لشکر و قلعداران راه یافته بود اما در عهده داران افواج و بندوبست لشکر با وجود پراگندگی دلها ظاهر هیچ امر قصور و فتور راه یاب نگردید بنای تنظیم و تنسیق ممالک محروسه هرگز خلل پذیر نشد صاحبزاده والاقدر بنفس نفیس از امر نیابت و تبعیت بامری قدم جرات پیش نهاده بود اما چون خبر کذب مصلحت آمیز رحلت نواب زنده دل بحلیم خان حاکم بلاد کڑپه رسید همون زمان شیرینی شکرانه این بشارت تقسیم نموده نوبت شادمانی نواخت و اخبارنویس حضور را به بی تمیزی شهر بدر ساخت قضا را جاسوسان هشیار مغز مفصل عمل شنیعش معروض حضور داشتند نایرهٔ غضب حیدری سر به شعله کشیده عزم استیصالش بدل مصمم داشت چون از ملازمین فدویت قرین و عهده داران کارخانجات خود خاطر جمع گردید بر مسند دولت و اقبال جلوس کرده در جلدوی این نیکوخدمتی تمامی دولتخواهان را بانعامات وخلاع فاخره خوشدل و سرفراز ساخته رایات ظفر آیات

بجانب تنبیه افاغنه برافراخت و موکب همایون کوکب بسمت بلاد کڑپه حرکت نموده بود
که میر علی رضا خان از طرف بلاد مذکور عرضداشت ترقیم و تبلیغ نمود که افغان کڑپه پا از
دایرهٔ اطاعت و موافقت برچیده فوج خود را بعزم مقابله برآراست و سدی از سپاه
در سر راه عبور و مرور مخلص کشیده انواع آتشبازی دران منصوب ساخته نیز در گرداگرد
لشکر است بمجرد موضوح مضمون عرضی شعلهٔ قهر حیدری بیش از بیش ملتهب گشته
با جمیع لشکر ظفر اثر بر سبیل ایلغار متوجه آن نواح گشت چون حاکم کڑپه از توجه آن
هژبر میدان شجاعت و تهور با لشکر شهامت اثر واقف گشت از صدمهٔ غازیان
قوی بازو اندیشه بر خود لرزیده محمد غیاث نامی را بامر وکالت و استعفای جرایم خود بحضور
فرستاد تا وکیل موصوف بعد زمین بوس شرایط جانبداری افغان آنچه که در حیز امکان
داشت ادا ساخته دولتخواهی او وانمود و خواست که بنای عداوت و مخاصمت را بر
قانون محبت و مودت برغم ایام ماضی مستحکم سازد نواب در جواب ارشاد فرمود که
سردار شما در ظاهر با ما دم رسوخیت میزند و در باطن سر نخوت برافراشته طریق فساد و
عنادی میپیماید و خبر انتقال ما شنیده شیرینی شادمانی تقسیم نمود و ایلچی والا را بمذلت تمام
راند الله الله با این نخوت و شقاوت حرکات ناسعادت امید عفوش دیدنی دارد
و حقوق نعمتی که ما بدولت و بنوازشات و عواطفات بیکران نهال دولتش را در چمن
تربیت برومند میداشتیم یکسر فراموش کرد خوب است مصرع آنچه بیند ز خویش
خواهد دید اکنون بگو تا او مستعد بجنگ باشد ما هم عنقریب میرسیم چون ایلچی بی نیل
مقصود رخصت یافت جواسیس حضور خبر رسانیدند که افغان کڑپه لشکر خود را ترتیب
داده بسرداری برادرزادگان خود یعنی بیسر کرما میان بن مجید خان که حسین میان

و سعید میان نام دارند بطرف دهور روانه کرد و فیمابین افاغنه و میر صاحب چنان آویزش
سختی رو داد که دران مصاف افاغنه غالب برآمدند بمجرد ورود این اخبار نواب ایلغار
کرده مع پیاده و سوار و توپخانه وقت دو پهر شب چون مرگ ناگهان بر سر اوشان رسیده از
تیر و تفنگ و بان و گولهٔ توپ برق نشان سلسلهٔ جمعیت آنها را از هم گسیخت و بسیاری اشرار
را لقمهٔ تیغ بیدریغ نمود با این سرداران افاغنه اگرچه ناتجربه کار و کم سن بودند اما بلا خوف
پای ثبات در میدان مردانگی فشردند و نقاره زنان بر فیل سوار شده بقیة السیف را
کڑپه گرفتند نواب با جمیع سواران تعاقب شان گرفته تا چهار فرسنگ راه طی کرد چون
نزد موضع بالسن پلی رسید شب بسر آمد و سپیدهٔ صبح پدیدار گشت تا قزاقان سلحداران
و دسته داران لشکر منصور حسب الحکم والا پیرامون آن جماعت حلقه بستند و از هنگام میدن
تباشیر صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گشته تا دو پهر بازار پیکار گرمی تمام داشت و یک
یک افغان بناموس مردی چنان شمشیرآزمائی کرد که بر صفحهٔ روزگار یادگار باقیست
و نوجوانان فیل سوار از دو دست تیراندازی نموده آنقدر داد شجاعت و مردانگی
دادند که دو هزار مرد تجربه کار از لشکریان نواب تلف شدند آخر کار صولت و نخوت
افزائیهای مخالفان بحدی رسید که ناگاه آثار هزیمت با فاغنه نمودار گردید ناچار
سپر انداز شده قلعهٔ پلی مذکور را استظهار خود ساخته آسودند تا توپ اندازان جا بجا بست
حسب الفرمان والا از گولهای توپ حصار قلعچه شکسته بخاک برابر ساختند جوانان
ساده منش چون تاب سپاه گری و دشمن کشی در خود ندیدند با سدی هلال بخشی و سی
افغان اسیر و دستگیر گشتند و مجموعهٔ فیل و اسپ و اسباب رزم و پیکار یعنی ترکش و کمانها
و ناچخ و نیزها و صمصام و خیام توده توده بقبضهٔ تصرف ملازمین حیدری درآمد نواب

بعد ازانکه بفتح اختصاص یافت پیشتر کوچیده شهر کرته په را بیک حمله مفتوح ساخت و از فر
نزول موکب ظفر کوکب خود آنحوالی را رشک افزای سپهر بوقلمون فرمود و خیمهٔ علیحده متصل
خیمهٔ خاص نصب کنانیده افاغنه را دران خیمه جا داده بود و هر دو جوان شیر صولت را
در حویلی خاص شان محبوس کرده روز دیگر حکم کرد که آلات حربی از دست افاغنهٔ اسیر
گرفته بیارید مبادا که نوعدیگر بخاطر جهالت جوش ایشان بگذرد و تشویش برای فدائیان
حضور راه یابد چون ابو محمد مرده یعنی سرگروه یساولان حضور که شخص با اعتبار و قدیم
دولتخواه بود نزد آنها رفته بلطایف الحیل درخواست تیغ و سپر آنها باین تمهید نمود که
اعلی حضرت بر شمشیر بازی شما فریفته شده میخواهند که سلاحهای شما را ملاحظه فرمایند که
بهتر و تیزتر ازان از توشکخانه والا به شما عنایت فرموده بکار و خدمات عمده یک یک را نامزد
و مامور سازد همه با جواب دادند تا باقی حیات مستعار شمشیرهای ما همه بدست شما نخواهد
شد چون پیام گذار مفصل جواب شوخ افاغنه بحضور عرض نمود پس چند بندوقچیان
براین کار دستوری یافتند تا از عبرت نمائی سنان و بندوق سلاحها از دست ایشان
برآرد چون تفنگچیان بر سر ایشان رفته استادند افاغنه همین که علاج واقعه خود را از نوک
سنان و دهان بندوق ملاحظه کردند از انجمله چهار برادر از پسر عبد الرزاق خان که دولت
زائی که جبار خان و رحمان خان و ستار خان و قادر خان نام داشتند و از سران
آن جماعت بودند از روی جهالت نامربوط دست از جان شسته بیرون شتافتند
و پنج و شش تفنگچی را از جان کشته راه خیمهٔ خاص گرفتند تا نیزه داران و نیزگذاران حضور
سه کس را بر در خیمهٔ خاص کشتند و شخصی اندرون خیمهٔ خاص جرئت پرداز شده بود که نواب از
نیمچهٔ خاص سراپردهٔ خیمه چاک زده متوجه دیوان عام گشت چون افغان با جرئت

و بدسرشت جا را از وجود باجود خالی دید بر خود لاحول خوانده بر بالش خاصه شمشیر می افشرد
که جلادی از عقب سیده سرش از پیکر بدن جدا ساخت پس نواب مطابق این امر بیت

چو از قومی یکی بیدانشی کرد	نه که را منزلت ماند نه مه را

سوء الظن از آنمردم گشته بقهر حیدری فرمان داد تا جلادان سنگین دل از دشنهٔ
بیدریغ وارهٔ جانربا بند دست و پای افاغنهٔ اسیر قطع کرده تلخ چاشنی های عبرت
بکام و زبان جرات دیگران ریختند و هر یک را خونچکان در کوچه و بازار شهر گردانده
بیرون گذاشتند و بعضی از آنها بترس جان خود ها را سید و شیخ وانموده به تیغ سیاست
امان یافتند بعد ازان نواب در شهر بزکداران کار آزما گذاشته قزاقان را بطرف
قلعه سدهوت که حاکم افاغنه درانجا پناه گرفته بود روانه ساخت چون سواران مذکور
شباشب بر تاخته شورش افزای اطراف قلعهٔ مذکور شدند صبحی حاکم مذکور هرگاهیکه
جوق جوق شمشیربازان را آتش زنان و غارت کنان دید کس افرستاده خبر طلبید
تا وقوف یافت که نواب بهادر لشکر خود را تاراج کرده و دست و پای افاغنه بظهور
حرکتی که بالا ذکرش گذشت با آلات قهر و غضب قطع کنانیده شهر کرته په را بیک حمله
گرفته قزاقان را پیش آهنگ ساخته است پس او سخت اندیشناک شده بتجویز
بعضی خوانین ناعاقبت اندیش منادی کنانید تا تمامی ملازمین و خوشباش و رعایا
ناموسهای خود را مع اثاث البیت اعنی نقد و جنس بطرف کوهستان نواح چیتل
درگ شباشب روانه کردند قضارا قزاقان تیزهوش براین معنی اطلاع یافتند که
گروه گروه از مرد و زن بوفور سامان گران و زر و گوهر و اجناس نادر العصر از قلعه
بطرف کوهستان میروند یکبار در تاختند و در اثنای راه بر شبگیر زدگان شور زدند

کشاکش بخرجت دقیقه از مردم آزاری فروگذاشت ننمودند و مال و ناموس را دستخوش تاراج ساخت بعضی افاغنه را که دست و پا بمیدان دلیری زدند بقتل رسانیده برگردیدند خان نادان باستماع این حقیقت بر بیخردی خود افسوسها خورده نادم بر آمد روز دیگر بلا توقف نواب خود بدولت سوار شده با لشکر و توپخانه بطرف سدهوت نهضت فرمود و قلعه را باحاطه در میان گرفت مقام مذکور حاکم مذکور چون تاب محاربه با غازیان شیر دل نداشت لاعلاج شد و باز محمد غیاث را روانه حضور کرده اظهار اطاعت و فرمانبرداری نمود و بر کرده خود نادم گشته از ذمایم سابقه عذرها خواست نواب عاجز نواز بر عجز و زبون حالی و الحاحش چون واقف گردید عرق فیض بخشی و رحمت عامش در حرکت آمده لک روپیه بعفو تقصیر قلعه گنجی کوته درخواست فرمود چونکه او در خزانه خود لک روپیه هم موجود نداشت بر ارشاد رشاد نواب متامل گشته بود آخر سکوت آن مبهوت بآن مرتبه رسانید که نواب بهادر بهم بر آمده میر علی رضا خان را به تسخیر گنجی کوته دستوری داد تا او که جویای چنین وقت و منتظر فرمان بود با فوج ظفر موج خود بآن طرف شتافت و کوه گنجی کوته را محاصره کرده بسعی یک هفته مفتوح ساخته عرضی مبارکباد فتح ترقیم و تبلیغ داشت پس نواب بهادر امینی کاروان و قلعداری بر دل اربه انظم و نسق آن قلعه و تعلقه روانه کرده میر موصوف را بحضور طلبداشت چون خبر تسخیر گنجی کوته بخان مذکور رسید از اول زیاده منتشر الحواس گشته عبد الرسول خان دیوان خود را مع محمد غیاث روانه حضور ساخت تا آنها به ترزبانی عبارتی که به آراستگی الفاظ شایسته صداقت و مضمون بایسته مودت مملو بود عرض کردند و گفتند که عبد الحلیم سر خجالت در پیش گریبان ندامت کشیده عیال و اطفال خود را در یک حجره جمع کرده است

و پیرامون آنش باروت گسترده فتیله در دست منتظر حکم استاده اگر جان بخشیش که شخص کار آمدنی است منظور ملازمان والا باشد بجمیع امور دستگیری فرمایند بیت

کرم بر حال کس کردن بزرگی است ❊ مراد کس بر آوردن بزرگی است

نواب بر تضرع و تخشع عرض کنان نظر غور کرده بزبان مبارک اظهار فرمود که اصل مرکوز خاطر همایون ما این است که تا دو ساعت و نشان ظفر نشان مع دو جوق تفنگچیان بمحض تکمیل نام نامی و نسبت یگانگت باین دودمان گرامی در قلعه شما دارید تا بر جریده جرمیه قلیل و کثیر شما یک قلم قلم عفو کشیده خواهد شد چون وکلای خوشدل شده نزد حاکم خود شتافتند ارشادات نواب را یک بیک خاطر نشانش ساخته ترغیب و تحریص بلیغ در امتثال امر جلیل القدر بیشتر کردند او که نعل در آتش بود برین مژده گوش رضا نهاده ملازمان خود را چه از سوار و پیاده که بپاسداری قلعه مستعد و بجنگ آماده بودند و بارها بهر شروع جنگ و آتش افروزی پرخاش اجازت خواستند بیرون قلعه اند و بعضی خواهان را که قدم جرأت در میدان ممانعت قایم کرده بودند به تبر شمردنی رخصت برطرفی داده منتظر دخول سپاه منظفر شد بست نواب زنگ کلفت و ملال از آئینه خاطر ملکوت مناظر زدوده چهار هزار جوان با سرخ و زرد پوش را با دو علم نصرت شیم روانه قلعه فرمود و به سردار آن جماعت بطریق اختفا همین مشوره ساخته بود مجرد مداخلت در دروازه قلعه نصف جمعیت خود را بمحافظت دروازه و فصیل قلعه مامور کرده خود بمثابه تیر راست و تیز شتافت خان حلیم الطبع را که در دیوانخانه بود اسیر کرده در پالکی انداخت و با چند خواص و توابعش یعنی مع زنان و مردان حرم سرا و غیره حاضر حضور ساخت تا نواب در دولت شهر قوت کوبه را تفویض میر علی رضا خان کرده خود بدولت خاطر جمع بدار الریاست مراجعت فرمود

بعیش و نشاط اشتغال ورزید و عبدالحلیم خان را مع زنانه و جیلخانه در معمورهٔ گنجام محبوس
داشته مبلغ خرچ معقول از حساب ماهوار بصرف مایحتاجش مقرر کرده بود و پیشتر ازین واقعه
سید محمد دامادش مع زوجهٔ خود شبا شب گریخته بپالکتور شتافت و داماد دیگرش بهلول خان
نامی که همراه خسر بود پس بمرور ایام یک بعد یک جهان فانی را پدرود نموده از کاهش دنیا
وارستند

ذکر شادی کتخدائی صاحبزادهٔ کهین در دار السلطنت پتن از صبیهٔ حکیم خان ساانوری و نامزد فرمودن گل گلزار عفت و عصمت یعنی دختر نیک اختر خود را بخلف خان مزبور که در سن یک هزار و یک صد و نود و دو هجری بظهور رسیده اینکه

چونکه نواب بهادر اختر منیر برج عفت و عصمت یعنی دختر مهدی بیگ را که جمعدار دو صد سوار
بود و بعد فوتش حسینی بیگ و مراد بیگ پسرانش مع همشیرهٔ خود از ارکاٹ بعزم نوکری وارد
آن نواح شده بودند بعقد مناکحت و مواصلت خود بدولت امتیاز بخشید و از بطنش پسری
تولد گشته به کریم صاحب موسوم شده و دختری نیز از ان عاصمه بوجود آمده بود و بعد تولد
دختر مسطوره عاصمه بمرض مهلک متوجه خلد برین گردید زهره نام رقاصهٔ منظورهٔ خاص پسر
و دختر را به ناز برداری پرورش کرده بسن تمیز رسانیده بود و خود بدولت نظر تربیت
و نگاه نوازش بر آن فرزند بیشتر میداشت در انولا چونکه خاطر همایون از رتق و فتق کل
مهام قیام دولت خداداد جمع گردید در فکر شادی کتخدائیش تجویز نمود پس رای جهان
کشای صواب نما چنان اقتضا فرمود که افغان ساونور یعنی حکیم خان بسبب کینه خاطر جمع
نیست و اکثر اوقات از جادهٔ خلت و رسوخیت انحراف می ورزد لازم که مخالفت و مخاصمت

طرفین

۱۳

طرفین بخوشی و مصاهرت مبدل ساخته تسلی بخش خاطرش باید شد تا وکلا را بنهایت
تامجات تهنیت سمات و معافی پیشکش رخصت آن حدود فرمود و بنا بر عبرت نمائی
عقب شان لشکری مستعد با جنگی سامان بشهرت چرای روانه ساخت چون وکلای
باهوش فایز ساونور شدند از حکیم خان ملاقات کرده عنایت نامهٔ سرفراز علامه گذرانیده
مذکور ساختند که برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد همان بهتر که غبار عناد
و فساد را بزلال صلح رشاد فرو نشانید و بساط مخالفت و بیگانگی بر چیده بنای محبت و
مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید ساخته باتفاق یکدیگر در دفع ارباب ضلال
مساعی جمیله بظهور رسانید تا جمیع کافهٔ اسلام بل خاص و عام هر فریق در مهد امن و امان
آسوده حال بوده بدعای دوام دولت روزگار بگذرانند پس سخنان سنجیدهٔ وکلای
دانا در دل خان عالیشان تاثیر تمام نموده خاطرش را از غبار نفاق و نزاع شست و شو
دادند تا او بر پیام مصلحت انجام نواب گوش قبول و دیدهٔ منت نهاد آخر مصالحت و موافقت
و مرافقت برین وجه قرار گرفت که دختر او را در سلک سعادت ازدواج صاحبزاده در آرد
و از خواهر عصمت شعار صاحبزاده خلفش را شرف مناکحت و پیوند بیوکانی بخشد پوشیده نماند
جلوهٔ ظهور این امر خطیر ازین جهت بود که نواب بعلو شان و سمو مکان و کثرت اسباب جاه و
رتبت و افزونی مواد ثروت و حشمت در نوئینان والاقدر عدیل و نظیر خود نداشت و هم
سرکشان و نخوت پرستان اطراف را که سلاطین پیشین و حکام سابق با وجود وفور
لشکر و سامان جنگ ایام ممتد صرف تنبیه آنها نمودند کاری نگشادند در اندک روز
به تیغ جهانگیری و شجاعت ذاتی برانداخته کسی را سلامت نگذاشت و بمرتبهٔ در تمرد و گردنکشی
و سرکشی برانداز کوشید که نام مفسدران بلاد و دیار نماند و هر جا که مفسد زار مستحکم

پایه شنید بهبیری تدبیر پایدستیاری دلیری و دلاوری منهدم ساخت و رایت ظفر آیتش بهر ناحیه که سر عزیمت برافراخت جز آنکه اعلام اعادی را بخاک مذلت وخواری سرنگون میداز دسر فرو نیاورد علی هذه القیاس خرابی حال مراراو و نانک چیتل درگ و افغان کرپه وغیره عبرت انداز و رعب افزای خاطرش گشته خصوصاً ورود عساکر نصرت ماثر بعقب وکلا التشویش تمام بهم رسانیده و الاشوخی خودپسندی افاغنه معلوم هرکدام است چنانچه احتیاج اظهار ندارد بالجمله خان بیدار بخت صوابدید نواب را بجان منت برگزیده قبول حسن رضامندی بعبارات تهنیت سمات و فقرات عقیدة آیات آراسته بصحابت وکلا مع خلاع و تحایف تبلیغ داشت و در آمادگی سامان طوی و تزئین شادی همت گماشت نواب با طمینان خاطر خان مقبول را مع متعلقان زنانه و لواحقان یگانه بدار السلطنت پٹن طلبیده باداى رسوم تهنیت لپسر سعادت مظهر لبتان و مراتب جشن و سور خسروی پرداخته بساعت سعید ترین سعدین راقران معنوی بخشید و خواهر نوشه را بهون مراسم و شرایط خرسندی در سلک ازدواج عبد الخیر خان عرف خیر امیان بن حکیم خان درکشید بعد ازانکه از طرفین فراغت دست داد خان سرخرو دختر و لپسر خود را مع فوج بحضور گذاشته بسا و نور مرخص گردید و نواب به دار السلطنت آرمیده

ذکر فوج کشی نواب بهادر کرت ثانی بعزم تسخیر کرناٹک پایان گهاٹ باغوای ناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه در سن یک هزار و یک صد و نود و چهار هجری واقع شده و بیان فتوحاتی که دران نواح

بهمدست

بهمدست غازیان شیر شکار گشته

چونکه روز بروز اسباب شکوه و صولت حیدری در ترقی و تزاید بود هر کس از خوانین و سردار شجیع بمزید جان سپاری و اخلاص در رکاب ظفر انتساب توسل می جست و صیت جهانگیری و عدو مالی و آوازه زرپاشی و غربانوازی حضرت خلق پرور در اطراف عالم شایع شده عالمیان از خوان نوال و احسان آن رفیع الاشان بهره مند و کامیاب می گشتند و از باران دست زر افشان او ریاض آمال اصناف خلایق شاداب و ریان شده و جمیع قلاع و قری و بلاد معمور و سه رونق و رواج تازه گرفت تا آن وقت دیگری صاحب فوج با شوکت غیر از جناب نواب که گردنهای گردن کشان و رعونت افزایان را به پنجهٔ قهر و جبر و تدابیر عدو مالی برتابانید و بصولت حیدری تمامی روباه بازان کفر و اسلام را بدام اطاعت و فرمان برداری درکشید باقی نماند بس خاطر ملکوت مناظر بعد ازانکه عروس ملک و مال در آغوش دولت عدو مال چست نشست از جمیع وجوهات تسکین یافته در دار السلطنت بعیش و عشرت اشتغال داشت و در گردآوری سامانان جنگی و مردان جنگ جو و اسپان عربی و عراقی و فیلان تنومند همت جهانگشا برگماشت تا بکثرت سپاه و اثاثه شوکت و حشمتش خار عناد و فساد در چشم دل حسد منزل ناظم دکن یعنی نظام علی خان و غنیم یعنی مرهٹه خلیده در شکست دولت این غربا پرور عالم نواز سعی موفوره بظهور رسانیدند هرگاه که اساس دولت و سلطنت حیدری تضاعف پذیرفت و اکثر سرفرازان آن حدود را که در شوکت و عظمت با فلک دم مساوات میزدند مطیع و منقاد خود گردانید بلکه روز استقلال و حشمت ازدیاد یافته نزدیک بود که در و بست ممالک تلنگانه و مرهٹه بلا جنگ باو منتقل شود فکرهای

دقیق بکار برده حیلها برانگیختند هر دو متفق اللفظ والمعنی رسولان را با تحفه و هدایا و خلاع گران بها بموقف سلطنت خداداد ارسال داشته بزبان صداقت اظهار محبت و اخلاص نموده پیغام دادند که انگریز خونریز در بلاد ما مسلط شده در وبست ملک بنگاله را که خال چهرهٔ هند است ضابط و ناسق گشته و تمامی کرناتک پائین گهاٹ را جاگیر خود شناخته روز بروز ترقی میکند و محمد علی خان را بطور مستاجر داشته خود به پناه نامش کامرانی می نماید خصوصا قائل نشرزند یعنی راگهوشتی با عانت شان عزم جزم تاخت و تاراج ممالک محروسه تلنگانه و پیشوا یعنی قلم و حکومت مرهٹه مصمم کرده اکثر رعایای باج گذاران آن بلاد را خراب و پایمال ساخته و حقوق نعمت خاندان ما از دل شقاوت منزل خود بدر کرده اما بمیامن افضال خداوند لایزال و بصولت اقبال عدو مال آن بدخواه مخذول سزای معقول یافت با این همه آنست که از قیام آن قوم درین مملکت بار بار فتنه تازه حادث شود چونکه شرایط محبت و اخلاص فیما بین ما و شما مربوط و مضبوط گردد اعادی این دولت خانه ها را دیگر مجال مجادله و فتنه انگیزی نماند لهذا بر ما و شما لازم بل واجب است که اهل آن قوم را از میان برداشته باطمینان خاطر بید خلل غیر فرمان روائی بلنیم و هر گاهیکه یکی را مهم ضروری پیش آید باتفاق یکدیگر متوجه شده درآن باب سعی نمائیم اکنون ما هر دو بایمان موکد بعزم دفع شر انگریزان بنیای نشاق سعی بمیان همت چست بسته ایم پس آن فخر خاندان دولت و اقبال درین باب چه تجویز فرمایند و یقین شمارند وقتیکه ما سه دولتمند یک دل و یک زبان باشیم بندوبست ملک پایان گهاٹ بلکه تمامی هندوستان دکن با حسن ترین وجوه صورت خواهد بست ابیات

بعالم چو گردند یک دل دو شاه — نماند دگر فتنه را هیچ راه

بصلح ار فروزند شاهان چراغ — شود شهری و لشکری با فراغ

وگر رو بمیدان کین آورند — بلا ز آسمان بر زمین آورند

همان به که صلح روا آوریم — طریق مروت بجا آوریم

لازم که درین مقام تامل و تکاهل روا ندارند مبادا که فتنهٔ انگیخته شود که تدارک آن بسهولت میسر خازیان و فدائیان ناموس ار نگردد از انجاکه نواب با اصابت رای و رزانت عقل و فهم گوی سبقت از سلاطین نامدار و حکام فطنت آثار برده بود بر استماع چنین کلمات نادان فریب گوش رضا نه نهاده در جواب ارشاد فرمود که این همه مقولات مصالحهٔ شما ترغیب بانی است نه قلبی نعوذ بالله کسی که بر چنین سخنان ابله فریب خاطر جمع شده عزم ملک گیری کند عاقبت کار خود نیکو نه بیند زیرا که زمام اختیار ملک رانی و مدار دولت شما بدست حماقت کارپردازان ناتجربه کار و زن پرست و آرام طلب است و ما بچشم خود دیدیم و دانیم که اکثر جاها بر وقت کار لغزشهای قبیح از اوشان بظهور پیوسته و نیز خواهد پیوست آنگاه رشتهٔ عهد و پیمان فیما بین شما یکقلم خواهد گسیخت اگرچه ما بدولت بمقتضای همت عاجز نواز بیت

بسته ام من کمر جهد درین کار بچست — دارم اسباب عدو مال مهیا یکسر

لیکن عقل صواب نما تجویز نمی فرماید و دل صفا منزل تصدیق این معنی نمی نماید که بر اعتماد لشکریان خود آرا و امرای سایه پرور شما عزم رزم و خیال نبرد دلیران جهان گرد نماید و بار تردد و کاوش و کاهش بر خاطر آسودهٔ خود گذارد و آن قوم که شما الحال از انها نفرت دارید و باستیصال اساس تسلط اوشان همت گماریده در میان خود اتفاق تمام دارند و یکدل و یک زبان هستند ازین سبب همه جا و همه وقت روی بهی فیروزی

مشاهده می نمایند اگر درین مشورت که باهم تجویز کرده اید صادق باشید بآراستگی افواج وشایستگی مواد حرب وضرب بپیکار عازم آن حدود شوید و اینجانب را هم مستعد آن وقت شمارید و الا بار دیگر چنین تصدیع ندهید چون ایلچیان مفصلاً جواب باصواب نواب را بخداوندان خود بر نگاشتند تا آنها مکرر از طرفین قواعد پیمان بغلاظ و شداد ایمان موکد و مشید ساخته حکایاتی که نظام ملک و استحکام دولت احتیاج بآن دارد بتکرار مذکور کرده عزم مصمم خودها وانمودند پس چنان مقرر گشت که مرهته باجتماع سپاه و امرای خود بعزم تسخیر ممبئی رخش عزیمت برتازد و ناظم حیدرآباد بالشکر شهری متوجه بندوبست مچهلی پٹن وراج بندری گردد و نواب رایات نصرت آیات را بصوب ارکاٹ برافرازد چنانکه هر دو دولتمند بهمون عزم خیام و اعلام بیرون دار الامارت های خودها نصب کنانیده باحضار امرای سپاه فرمان داده مبادرت بکار بردند نواب بهادر اگرچه یقین تصور فرمود که مغول و مرهته صادق القول و الجنان نیستند آخر درین دعوی بسر نخواهند برد اما پاس عهد مواثیق و شرائط موافقت مجدد که گشته و پذیرفته بود ملحوظ داشته خود بدولت بعزم حزم متکفل این مهم گردید و بعضی بر آنند که گورنر بندر چیناپٹن بمعاندت خلاف مرضی خود که با رئیس بلاد ارکاٹ مکنون باطن و مرکوز خاطر داشت محرک سلسلهٔ تخریب این دیار شد هر دو دولتمند حارص را که معاملهٔ شان بمصالحت سالهای دراز انجامیده بود بارسال هدایا و زر و گوهر و خلاع فاخر خوشدل ساخته بهمت قضا نهمت بفتح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ برگماشت و بتقریب منازعت بی سابقه امری که خلاف مصلحت باشد بهانه انگیخته نامهٔ موسومهٔ نواب محمد علی خان و گورنر ممبئی مذکور در باب فروگذاشت قلعهٔ تهر نگر عرف ترچناپلی بموجب قرارنامه او که به راجه میسور

نوشته

نوشته داده بود و تفصیل این مقدمه از ذکر سابق موضوح شده باشد ارقام فرموده ترسیل داشت چون از ان جانب جواب باصواب موصول و موضوح نگشت باحضار امرا و خوانین و فوجداران فرمان همایون شرف نفاذ یافت چونکه در اندک مدت حسب الفرمان والاشان سرداران با استقلال با ساز جنگ و جدال متوجه درگاه الا جاه شدند بموجب قرارداد با سپاه رستم نهاد رباعی

لشکری ناکشیده قهر شکست — سپهی ناچشیده زهر فرار
بره در زیر شان چو غران شیر — نیزه در دست شان چو پیچان مار

اعلام ظفر انجام بعزم آن صوب برافراخت و بموجودات سپاه فرمان داد تا متعمدان این امر چون فرد تعداد دوازده هزار سوار خاص پایگاه و ده هزار سوار قزاق و پانزده هزار سلحدار خونخوار و بیست و چهار هزار مردم با جلادت شعار و شصت هزار پیاده جرار و هفتاد ضرب توپ برق آشوب سوای جمعیت پالیکاران از نظر کیمیا اثر گذرانیدند با خیل و حشم محتشم چون خسرو انجم از بیت الشرف سرینگ پٹن روان شد نظم

شد از طبل اقبال بانگ بلند — به نه گنبد چرخ غوغا فگند
روان گشت لشکر چو غرنده میغ — درخشان تر از برق تابان ز تیغ
هراول چو فیل علم پیشرو — پر از باد پا عرصه گاه جلو
نقیبان و سرهنگ در اهتمام — روان پیش پیش از پی انتظام
ترنم سرایان دولت سرا — سرایان به نغمات دلکش نوا
دران قلب گاه شیر گیتی ستان — روان بر عماری پری نشان
بفتراک میر کواکب سپاه — زده دست از هر طرف مهر و ماه

بدینسان همه کار آراسته	سرانجام پیکار پیراسته
دم تیز پوی بره میزدند	بهر منزلی بارگه میزدند

در نصف شهر رجب المرجب سنه الیه گهات چنگم عبور فرموده در حوالی کلسپاک
سراپرده و خرگاه بدروه مهر و ماه برافراشت و از همون منزل صاحبزاده کهین یعنی
کریم صاحب را با جمیع قزاقان بطرف محمود بندر روانه فرموده خود بدولت از انجا
پیشتر کوچیده با لشکر نصرت اثر کو هیچه تر نامل را تسخیر کرده و قلعه چیت پت را محاصره
نموده فرمان داد تا غازیان جهانگیر بسعی مشکور بعد از انکه گرو بخش نامی قلعدار آنجا
که از قوم سکه بود دو سه روز ترددشایان نموده آخر در دروازه قلعه کشته شد مفتوح
ساختند ازان پس در قلعچه دهوبی گده تهانه گذاشته صاحبزاده والاقدر را با فوج
ظفر موج به تسخیر آرنی و تمری نامزد فرموده روی رایات جهان کشا بصوب دار الامارة
ارکات آورده طرف تمک پیته و غالب پوره فرودگاه لشکر مقرر ساخت و قلعه و حصار
عالم پناه را گرد گرفت در تیاری مورچال فرمان داد و سرداران قلعه یعنی اچنا پندت
برهمن عرف رایجی نایب صوبه که راجه بیربهادر خطاب داشت و عالم پناه بنا کرده
اوست و نجیب خان سالار جنگ بهادر با پنج هزار مردم بار و دو هزار سوار و چهار صد
اشراف بی اسپ بدفع غنیم مستعد شده دار الامارت را بذخایر و آلات حرب و پیکار و
اسباب قلعداری مملو و معمور گردانیده روی به ترتیب آلات رزم آوردند و دو سه
هزار اشراف از خوشباشان شهر را از همه قوم که محض پاس ناموس خود ها بجنگ بر خاستند
بتقرر مدد خرج روزینه و تشریفات و اعزاز و اکرام خرسند ساخته برج و باره عالم پناه را
بحراست شهر کا محله سپرده فدائی وار میکوشیدند و کریم صاحب چونکه به محمود بندر

شتافت

شتافت بی مزاحمت احدی از رعایا شبگیر زده معموره مذکوره را گرد گرفت و بیک حمله
شجیعانه خانهای همه سوداگران و ساهوکاران و بیوپاریان صاحب سرمایه بتاراج و
غارت رفت لبته لبته اقمشه و امتعه و خریطه خریطه زر و گوهر فتوح حاصل ساخته
روز دیگر تمامی اموال و اجناس تجار که باراده فروخت بصرف کرورها زر از اطراف
طلبیده شده اماده ساخته و یکجا جمع کرده بودند و در ولبست اثاث البیت محمد مکرم نامی سر
دفتر ارباب تجارت که از قوم نهونره بود و سه چهار جهاز متاع آورداشت و همدران
روزها سی و پنج چهاده فیل یعنی بچه های هشت و نه ساله و شصت راس ٹانگهن مینلد و پیگو
و قماش نوادر و خلعت های نفیس از بلاد بنگاله و بنارس و ولایت چین و کاشمیر و برهان پور
و مچهلی پٹن وغیره طلبیده فراهم کرده بود یک یک بر دو شته بر فیلان و شتران و راس
گاوان و بهل ها بار کرده نامبرده را مع زن و بچه محبوس نموده حاضر حضور نواب شد
صاحبزاده والاقدر چون از حضور پدر رخصت یافت ساحت آرنی را محل نزول رایات
جاه و جلال ساخته بمفتوح قلعه فرمان داد تا بدر الزمان خان بخشی حسب الامر الا
غربی قلعه تبیری مستحکم پایه احداث کرده در یک روز چند گوله توپ قلعه شکن
اندرون قلعه رسانید قلعدار آنجا که گاهی نام جنگ در عالم رویا هم نشنیده بود
تا بمشاهده اش چه رسد دل از دست داده با سلاح بی ظفر خود در آراسته مع کلید قلعه
بخدمت خان مذکور شتافت و بوساطتش بهره یاب مجرای صاحبزاده شده کلیدها
پیشکش ملازمان عالی نمود و بعرض رسانید که در قلعه خانهای سادات بسیار اند
بپاس ناموس سیدانیان که مبادا تاراجی عصمت شان گردد قلعه مع توابع بگماشتگان
والا سپردم و الا تا سلامت جان تردد مینمودم صاحبزاده بر سخنانش بی تکلف و بی منیش

متعینم گشته در قلعه ٹهانه گذاشت و سدی امام نامی مردی تجربه کار را حسب الحکم حضور
بحراست آن قلعه مقرر کرده قلعدار را اسیر را همراه خود گرفته عازم ترمی شد حارس آنجا
هم به بیم جان ناموس مردی برباد داده بی صدای توپ و بندوق قلعه سپرد و پس از انجا
نهضت فرموده قلعچه ترواتور و کلوه و کاویری پاک مفتوح ساخته تهانهای معقول گذاشته
مراجعت به لشکر نمود مخفی نماند چون نواب شیردل عازم پایان گهاٹ گردید نظام علی خان
به بهانه کسل مزاج از جای خود حرکت نمود و مرہٹه هم بعد تکاپوی چندی آخر به صلح و آشتی
راکهو از دست انگریزان جنابی زنده گرفته بجای خود آسوده و در هیچ امر تایید نواب همتی نمود

ذکر رسیدن لشکر انگریز بسرداری جنرل منرو از مدراس سمت دیار گنجی و کرنل بیلی از طرف گوٹور و منگل گیری و تاراج شدن فوج کرنل مذکور و مراجعت جنرل موصوف باز بمدراس و مفتوح ساختن نواب قلعهٔ ارکاٹ را و بیان بعضی فتوحاتی که دران زمان وی نمود و ورود دادسال مذکور آنکه

چون نواب بهادر با لشکر گران متوجه تسخیر بلاد پایان گهاٹ شد همه افواج هر چهار طرف
در اقصای مرز و بوم آن ناحیه انتشار یافتند و از هر جای غنایم بسیار و از هر جانبی
فتوحات بیشمار حاصلات آنها آمد تا آن زمان سرداران فرنگ و نواب محمد علی خان
شهامت جنگ از انجا که زعم تهور غشاوهٔ دیدهٔ عقل شان بود از قدوم جنود ذهولتی
داشتند آنگاه که مقداری از سپاه غارتگر در سواد مدراس شتافتند از انتشار افواج
خبر یافتند و سر از خواب غفلت بر داشته در صدد چارهٔ کار در افتادند و باجتماع عساکر

خود کار بستند و از اہل حکومت بنگاله استظهار جستند و نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ
که پیشتر باغوای بعضی بدخواه فوج لازمی را برطرف کرده سیبندی ضروری که آنهم چند
بندوقچی نگهداشته وقت کار عاجز آمده بود و در دفع حملات آن شیر خشمگین با انگریزان
تجویز و الحاح بیشتر نمود تا گورنر مدراس جمعیتی که موجود داشت بمقابله نواب برآراست
و جنرل منرو را بهر پرخاش برگزیده با شش هزار مردم بار و هزار و پانصد سوار و دو هزار
فرنگیان و سامان کارزار پیش راند جنرل موصوف از راه جنگل پت و کهستان سیورم
بکنجی رسیده انتظار الجوق جوق کرنل بیلی متعینه گونٹور که پیاست جنگ ناظم آدهونی
بعد انقطاع اصل دولت نواب بهادر به انگریزان طرح موافقت و مخالطت انداخته
بخرچ جمعبندی لشکر در وبست محاصل تعلقه مذکور واگذاشته کرنل موصوف بحراست
آن صوبه متعین گشته بود هرگاه که ضرور افتاد با سه هزار جوان بار و بیست ضرب توپ
و چهار و پنج صد فرنگی که از قلعه بندر آمده بودند عازم این صوب شده از راه تنگول
و نیلور بسمت ارکاٹ می آمد می کشید نواب بعد اطلاع این اخبار صاحبزاده والاقدر را
با سواران خاص پایگاه و سلحداران و چهار ضرب توپ لمچهر بغارت فوج کرنل روانه
فرمود و تمامی قزاق و باندار البسرداری سدی هلال خان بخشی که پیشتر نوکر افغان
کڑپه بود که در جنگ با سن هیلی اسیر آمده منسلک سلک ملازمان عمده گشته و مرد جری و
دلاور بهر قزاقی کرده و پیش لشکر جنرل او مانع رسد و سدراه کومک وی می داد چون
صاحبزاده شیر صولت بر سواد ستویڑ با فواجی کرنل مقابل بوده و دادراه های سلامت
برآن جماعه مسدود ساخته بتوپ اندازی و قراولی اشتغال ورزید اگرچه کرنل موصوف
بزد و خورد ناموس پرستان هراسان نشده جنگ کنان قریب تعلقه تکول کرا گنجی

شش کروه فاصله دارد در رسید اما از دست برد بهادران منصور سپاه لشکر شکن
نیم جان شده و عدم گاه و هیمه و آذوقه علاوه بران گشته بود جنرل موصوف این خبر
دریافته دو صد فرنگی و هزار جوان بار که در اصطلاح آن قوم گرانڈیر میگویند از لشکر خود
منتخب کرده باستظهار کرنل با چند سرباهی و سامان آذوقه و شیشه های شراب و
شرف بارود و غیره شبا شب فرستاد و خود باراده اینکه بعد ملحق شدن کرنل بیشتر
نهضت فرماید بار بابسته مستعد نشست بعد فایز شدن مردم کومک اگر کرنل بیلی
قصد میکرد شبا شب بے تردد و رنج بجنجی میرسید اما بنابر آسودگی سپاه خود که کسل
محنت و رنج و تردد سفر دشمن کامی بر اعضای لشکریانش مستولی گشته بود همونجا آرمید
نواب بهادر باستماع این خبر محمد علی شجیع و شیخ انصر را معه جمعیت شایسته با موسی
جانی سردار چیلی کار و موسی لالی فراسیس که از تزد بسالت جنگ بعد هزیمت یافتن جوش
بر سواد بلاری بر طرف شده خود را فایز حضور نواب بهادر کرده و بدو هزار جوان بار و
پنج صد کلاه پوش و یک صد سوار الیمان سرگرم نوکری بود بکومک صاحب زاده پیشتر راند
و در همون شب پنجهزار سوار را بنابر تاخت و تاراج اطراف چینور و مستان پالیکاران
شمالی ارکاٹ تعین فرمود چونکه سپیدهٔ صبح نمودار گردید و خسرو سیارگان تیغ
جهانگیری از نیام افق برآورده سپاه انجم را منهزم ساخت کرنل کوچ کرد و صاحبزاده
عرضی نهضت کردن کرنل از انجا بسلامت ابلاغ حضور کرده خود در تقسیم سپاه لوازم
اهتمام بتقدیم رسانیده فرمان رزم داد تا از اطراف سرداران مردم بار و توپخانه
میدان گرفتند چنانچه از یکطرف محمد علی شجیع و شیخ انصر و غیره رسالهای چیلی کار
بود آتش رزم برافروختند و از دیگر طرف موسی لالی فراسیس به نیش گولهای قطار بند

وصف شکن میدان رزم بر آن جماعت تنگ کرده نگذاشتند که کرنل با وصف تردد
و سعی مردانه فایز لشکر جنرل شود و با آن صدمه که از شلکهای توپ رعد آشوب و تیر
تفنگ اجل آهنگ و بان برق نشان خرابی تمام بحال لشکریان اهل بهیر کرنل رسیده بود
دو فرسنگ راه طی کرد آخر سخت بیچاره و وا مانده سر انگشت خشم گزید و فی الحال در
پناه قریه و قلعچه پرمبارک و باغ تاڑ استقامت گزید

همه گرم تا زره احتیاط
شود تا نه کم جادهٔ ارتباط
همه پخته مغزان و پیر عقل و رای
خبردار و هشیار بوده بجای

نواب بعد اصغای مضمون عرضی ترک محاصره و مورچال ارکاٹ کرده با تمامهٔ سپاه
نصرت اشتباه شبانگاه طبل انتهاض کوفته پاشنه کوب وان شد چون فمیهٔ از شب
بسر آمد جمعی از دانایان فرنگ رای زدند که شبانگاه سر راه کنجی باید نهاد و بهر طریق
که موافقت کند به لشکر جنرل باید پیوست کرنل ازین مشاورت سر تافت که مبادا در خیل
شبانگاه سر رشتهٔ حزم و احتیاط از دست رود و انتظام تو زک بر هم خورد و مصلحتش
چنان واقع شد که تا صبح صادق بصدق نفس نمی خندد فرنگ دور اندیش قطعاً تقدیم
نمی پسندد آنگاه که عقاب شب از نواحی آسمان ناپدید گشت و مرغ سحر خیز بانگ بلند
کوک آغاز نهاد کرنل با سنجیدگی جمعیت که آن روز نهم شهر رمضان المبارک سنه الیه بود
قدم بمیدان سعی و مدافعت مدعیان نهاده بود و هنوز گامی چند نرفته نمود از قبیل علوم
غبار انگیزی خیل و حشم نواب محترم از تقدم باز داشت مع ذالک از پیکار بیکار بودن منافی
ناموس شجاعت شمرده قدم بجولانگاه میدان سربازی افشرد تا دو پاس و چهار گهڑی روز
داد جرأت و جسارت می داد و سپاه نصرت شعار راه سلامت از اطراف مسدود کرده

ترازلی در ارکان مدعیان رسانیدند و موسی لالی فرانسیس از دوربین عقل و شعور دریافت
گلوله از توپ دور انداز بر صندوقهای باروت لشکر کرنل که یکجا جمع کرده بود زد و از قضا
به پریدن صنادیق باروت شیرازهٔ جمعیت انجماعت از هم گسیخته شد در همین فرصت
از یکجانب دلیران پایگاه مانند ابر بهاران جوشان و خروشان روی بهم آورده بریزش
قطرات تیر و تفنگ و برق تیغ آبدار سر و سینهٔ خصم چاک میزدند و از جانب دیگر سلحداران
چون سیل بر خرمن جمعیت خصم بر هم زده صمصام های مینا فام را از خون دشمنان یاقوت سیما

نظم

سپاه زره پوش آهن بای　ربودند آن کوه آهن زجای
بسا سر ز گردن بهبر داشتند　بسا گله انبار انباشتند
ز بس جوش زد ز هر سوی خون　تو گوئی که سیلاب زد جوی خون
نهادند زان سر بصحرا نشے　ستادند ناچار هر جا بسے

پس تمامی سردار و سپاه و اهل بهیر پایمال سم ستوران گردید و کرنل مع چند سردار اسیر آمد و
دو سه هزار مردان کار از لشکر منصوره هم عرضهٔ تلف در آمدند نواب بعد فراغت ازین جنگ
بلا توقف بعزم مقابلهٔ جنرل که در کنچی بود پیش نهاد همت فلک نهمت کرده بر گردید بفاصله
دو فرسنگ بنابر آسودگی مردم و دواب مقام نمود و جنرل که بآهنگ یاری کرنل بیلی
فرسنگی راه طی کرده بود دران اثنا بمعاینهٔ آن دود انگیزی بلاد و باز نشنیدن دمدمهٔ توپ
زد نها گمان برد که غالبا چشم زخمی عظیم به لشکر کرنل رسید بمقر خود باز گشت و شبانگاه توپ
کلان و اسباب گران در اندرون آب حوض دیر کنچی انداخته با جمعیت خود راه جنگل پت
سر کرد اگرچه نواب ازین معنی خبردار شده تا افواج سیوم ظلمت شب عقبش در تاخت امامیح

سود ندیده فوجی را بسرش برگماشت و یکی از مقربان را با جمعیت گران بضبط
و حراست قلعهٔ ارکت پاله فرستاده مراجعت فرمود و آن روز در مقام کنچی خیمه و
خرگاه آراسته آسود روز دیگر باز عنان رایات بصوب سواد اعظم ارکاٹ در تافت
و تقسیم افواج بر جهات اربعه و تاسیس مورچال مستقیم بکاوش مرحله از جوانب شرقیه
و غربیه در ایامی معدود و مدتی معهود سرانجام یافت و توپ زدن از طرفین اشتداد
گرفت و نوایر کارزار از هر سو باشتعال آمد نظم

دو جانب که شد رزم در اشتعال　تو گوئی که زد حشر جوش و بال
برانگیخت از بسکه دود غبار　صفا رفت ز آئینهٔ روزگار
چو آوازهٔ توپ گشتی بلند　تزلزل بقهر سنگها می فگند
ز ابر دخان تنگ شعله بار　نمودی چو باران قهر از شرار

غرض توپهای شیر دهان هر ساعت زلزله در اندام حصار می افگند و وقوع گلولهای گران
از خارج علی التواتر در روز ثبات قدم از جا می برد و عروج حقه های ثقیل و خفیف کرنل
از فراز حصار و نزول آن در مرحله و مورچال در شب یاد از شهاب ثاقب میداد و دود انگیزی
باروت از بالای حصار و دمدمه و مورچال چتری بر هوا بسته و غریدن توپ یا صدای
رعد توامان افتاده و بوارق زنجهای آن معنی یَکَادُ الْبَرْقُ یَخْطَفُ اَبْصَارَهُمْ
بصورت آورد الحاصل از طرفین کوشش و تردد با مرتبه بکار رفت که داماد نواب یعنی
سید حافظ علی خان در مورچهٔ غربیه بضرب گولهٔ توپ شربت شهادت چشید و اکثر
سران و سپاه لشکر منصوره دران معرکه جان نثار شدند و از انجانب سید فریدالدین خان
کروڑه شهر که مرد شجیع و با تدبیر بود به سینه کوبی گلولهٔ توپ مرحلهٔ حیات مستعار منقا نفی

قضا سپردند تا آنکه در قلعه خلقی از شدت جوع و اضطرار مخمصه بجان آمده غوغای های های و نوای وای وای بلند و سکون و قرار از قلوب محصوران برطرف شد علاوه این حال شهرت قتل عام کپیده ولان حصار را رنگ بر رو بها شکسته ازین رو دهشتی عظیم در دلهای قلعگیان جا کرده آخر کارگذاران مرحله بحیا الامعروض داشتند که امروز نقب هر دو مورچال بپایه دیوار رسیده و ماده کار آماده بختگی گردیدست و ماه ذیقعده سن الیه فرمان قضا اذعان عز نفاذ یافت که تا بیست هزار جلادت پیشگان تهور شعار در مرحله ها شبانگاه متواری باشند صبحی فردا بر صدای بان ظفرنشان همگنان لسان دار بازان شلک زنان بر فراز دیوار و برج بر آیند همچنان بامتثال مثال اشتغال ورزیدند چون تیغ دودمه سحر از غلاف شب برآمد روز چهارشنبه باندازان تصعید بانها مامور گردیدند و مستحفظان قلعه بعادت معهود همه شب به بیداری و پاسبانی بروز آورده بامدادان سر بخواب گذاشتند ناگاه صدای شور انگیز بان در گوش شان خورده سر از بالین برداشتند و فلک ابکام خصم دریافتند ناموس فتوت را وداع گفته به بیحواسی بهر طرفی گریخته و آبروی مردی ریخته عرصه خالی کردند مجتمعان مرحله بچابکی و چالاکی بدیوار قلعه بر آمده چون مفر ایشان را مفر یافتند بدنبال شان دویدند و برخی از پشت دکانها بسزای بددلی و نمک حرامی بزیر تیغ بیدریغ کشیدند نواب بهادر هم با شش هزار مردم دلاور از راه فصیل متوجه شهر شد و نوای سرنا و کرنا در آن روز طاقت سوز از یوم ینفخ فی الصور نشان داد و دهل کوبی شادیانه چوبی بدلکوبی اسیران شهر میزد **نظم**

	دویدند در پی سپاه دلیر در آن گله شیران لبی بر زدند		چو بر پشت آهوی رم خورده شیر ببس پنجه زور خنجر زدند	

	بجمعیت شان فگندند فرق		ته آب شمشیر کردند غرق	

اچنا پندت که بخانه خود خوابیده بود و ارشد بیگ خان بخشی سوار و حشمتی یار خان سردار بی اسپان و سید حمید خان و تمبو نائر رسالداران مردم بار وغیره اسیر و دستگیر شدند و در آنوقت دشمن کامی نجیب خان در ارک قلعه خزیده ابواب بند ساخته از بس ساده لوحی و ناتجربه کاری بلکه شدت خوف بی اختیاری با جوانان انگریز که پیش ازین چهار صد جوان بار و دو صد فرنگی بحفاظت قلعه دار الامارت از ویلور آمده بودند متحصن گشت نواب بر خرابی حال بیچارگان شهر نظر ترحم کرده منادی امنیت خلق الله چنانکه احدی از لشکریان خود باز دست جبر و قهر بمال و ناموس شهریان دراز نکنند بهر کوچه و بازار گردانده بتمامی غربا و مساکین از جان و مال امان بخشیدند و بعد دو سه روز باحضار نجیب خان و سردار انگریز که متحصن گشته بودند فرمان داد تا پیشکاران باادب قول نامه بمهر حضور حسب علی شان ترسیل داشته طلبیدند چونکه او را اعتماد استمالت نامه حضور مع جمعیت مردم بار و کلاه پوشان سعادت اندوز مجرای نواب گشت و را مع چند جوان بیدرقه قزاق و خلاع خاطر جمع کرده روانه چینا پتن نمود و راجه بیر بدر ابر جمیع ارکان و همگی اعیان معزز و مکرم و استجارت ملک بوی مسلم فرمود و خوانین صدربا دیگر عمدهای انجا از اخور سلیقه و حوصله هر یک خدمات لایق بدرماهه معقول و عنایات خلاع و مساعده و انعام زر و گوهر تفویض نمود و سید حمید رسالدار که مرد شجیع و نامور بود دلیرداری چهار هزار تفنگچی و چهار صد روپیه ماهیانه و عنایت منزل پالکی سرمباهات برافراشت و میر محمد صادق که نبیسه میر احمد خان جاگیردار تعلقه هلکور و او یکی از منصبداران صوبه سرا بود میشد و تا مدت میر مذکور بکوتوالی رکاب بازار لشکر نامزد شده بکفایت شعاری

وخبر رسی لبسر می برد بصوبدار یعنی کروڑ گی شهر ارکاٹ مامور گردید

ذکر اسیر آمدن عبدالوهاب خان نصیر الدوله بن انور الدین خان یعنی برادر خورد نواب محمد علی خان ناظم ارکاٹ و تعیین افواج ظفر امواج به تفتیح قلعجات غربی و جنوبی و شمالی ارکاٹ و وقایع فتوحاتی که دران آوان حاصل غازیان جهان ستان گشت واقع همین سال آنکه

چون نواب بملاحظه لطیفهٔ لطف ربانی و عنایت یزدانی مسرور الحال و مودی سپاس قادر ذو الجلال و مقتدر متعال گشته برواج و رسوم جهانبانی و ضوابط کشورستانی قیام و استدام میساخت و به ترتیب بزم و ترغیب رزم با رعایت شدت عزم و استحکام درجات احتیاط و حزم طبل عیشی خوش و عشرتی دلکش مینواخت بعضی از اعیان معروض حضور ساختند که عبدالوهاب خان برادر نواب محمد علی خان قلعه چیتور را که اجرا ست دیوان که رای بهوجنگ نام دارد و مولوی عبدالقادر و محمد کریم الدین برادر زاده مولوی مذکور گذاشته خود کوه چندر گیری را بذخائر و آلات حرب و ضرب مضبوط کرده بنگهداشت سوار و پیاده صرف اوقات می نماید اراده او این است که بعد فراهمی سپاه خود بجنیا پٹن شتابد و از لشکر انگریز ملحق شده بمقابله ملازمان والا همت برگمارد بمجرد استماع این خبر کوچ بآن سمت تقرر یافته بود میر علی رضا خان که وقت آمدن خود از بلدهٔ کڑپه مع لشکر در حدود چیتور یک شب مقام کرد و ضیافت از عبدالوهاب خان تناول نموده بخیرخواهی تمام پیغام فرستاد اگر اراده ادراک شرف ملازمت نواب بهادر دارند پیش از انکه فوجی تعیین شود داخل لشکر فیروزی شوند و الا راه

عاقبت خود پیش گیرند و گرنه عزم رزم دارند عاقبت تاراجی ملک و مال و خرابی حال عیال و اطفال خود یقین شمارند او در اندیشهٔ دور و دراز افتاده قلعهٔ چیتور را بدولتخواهان سپرده کوه چندرگیری اقامت گاه و پناه خود ساخته بنفس شماری میگذرانید و بر صوابدید میر مروت تخمیر کاربند نشده بود بمحض پاس نمک چست برخاسته بنواب عرض نمود که عبدالوهاب خان از برادر خورد رنجیده خاطر است اگر چه اراده شرف ملازمت دارد اما از چند روز سخت بیمار است لهذا حاضر حضور شدن نمی تواند بیچاره چه مقدور و استعداد دارد که بجنگ برخیزد وقتیکه حضرت یاد خواهند فرمود بلا توقف حاضر حضور خواهد شد بعد دریافت حقیقت حالش کوچ موقوف گردید و میر معین الدین عرف سید صاحب که برادر زادهٔ میر موصوف می شد و به بخشیگری دسته سر عزت برافراخته بود با جمعیت گران باحضارش رخصت آن حدود یافت و میر معز الیه مع لشکر خود به بند و بست بلاد شمالی ارکاٹ و مطیع ساختن زمینداران باج گذار آن صوبه که عبارت از ناپڑ کالستری و ونکٹ گیری و بمراج و خبر آنست حسب الحکم رخش عزیمت دوانده و پیش از ورود عساکر قاهره زمیندار کالستری و بمراج وغیره بمعاینهٔ قهر و سطوت حیدری شیوهٔ مخالفت خلاف رای صواب اندیش سنجیده ناگزیر عقد مواصلت بستند و باستیلام عتبه علیاش فرا رسیدند مگر زمیندار ونکٹ گیری که باختیار تعلل و تساهل غارت و تخریب را در محال متعلقهٔ خود صلا داده با زن و بچه و چند سوار و پیاده خود را بدار الامان مدراس رسانید و صاحب زادهٔ والا قدر به پنج هزار مردم بار و دو هزار پیادهٔ احشام و هزار سوار به تسخیر قلعجات غربی و نیز تنبیه آن صوبه و ضبط آن حدود حسب الفرمان والا در تاخت چون سید صاحب از موکب حضور بیشتر

کوچیدن شبگیر زده قلعهٔ چتور را گرد گرفت و در سپردن قلعه پیغام فرستاد که چون حارسان
آن قلعه عذر حکم ولی نعمت خود در پیش آورده مستعد بجنگ گردیدند پای مردانگی در میدان
تسخیر آن حصار نهاده روز دیگر بر کوهیکه جنوبی قلعه واقع است اتواب کشیده گوله اندازی نمود
و بعد ده روز بزور بازوی شجیعان صعود کرده حصار بدان استواری را جبرًا و قهرًا
مفتوح ساخت و قلعدار وغیره را بجای محبوس کرده قلعه بحفاظت بردلان کار آزما
سپرده سمت چندرگیری کوس نهضت کوفت و آنروز در ظاهر معموره فرود آمده بخان
محصور دعوت کرد که نواب بهادر شما را یاد فرموده اند اگر عافیت مطلوب است زود بیائید
خان مذکور چونکه نه یارای ستیز و نه امکان گریز داشت متحیر گشته در جواب آن از زن و
فرزند و خوانین سعادتمند استمداد جسته توقف نمود قضا را سواران لشکر فیروزی
برای کاه و هیمه بطرف کوه فرا رفتند قلعدار نا عاقبت اندیش چونکه آنها را اندرون پرتاب
گوله یافت بلا اطلاع خداوند نعمت خود بگوله زدنها از غفلت و مبالات شان متنبه نمود
اما پسندیده فطرت ارجمند آن بود که محصوران کاش در آن روز ازین تندی اغماض
میکردند آری بسلاطین روزگار و امرای ذوالاقتدار از نادانی و بی کار آگهی کارپردازان
ناتجربه کار روی خرابی مشاهده نموده کاسهٔ گدای یافتند پس این معنی بسردار لشکر شتاق
آمده یقین وی انست که او ارادهٔ جنگ دارد همون زمان مشرح حقیقت روداد آنجا و عدم
جواب بدعوت خود بحضور عرضداشت نموده در دامن آن کوه جای گرفته توپی قلعه شکن
محاذی حصار مجرا گرفته چند گوله بالای کوه روان ساخت از قضا گولهٔ اول اندرون محل
زنانه صدمهٔ سخت رسانید چنانکه فغان و واویلا از محل برخاست چون خان محصور هیبت
توپ صاعقه بار و شایستگی پیاده و سوار و گرفتن جای دامن کوه در اندک مدت مشاهده

گرد

گرد همت چون و چرا در باخت و چنان هول و هراس در رگ و پیش سرایت کرد که مرض
خفقان نمودار گردید پس در اندرون محل زنانه خزیده در حجرهٔ نامرادی بر بستر ناکامی
دراز گشته بود که گولهٔ دیگر بمثابهٔ دود آه بیکسان از زیر ببالا رسیده در باورچیخانه
دیک طعام خاصه بشکست غرض از پیاپی پریدن چند گوله قطار بند خان محصور از
طرف بیگم صاحبه نامه فرستاد مضمونش اینکه مزاج صاحب نعمت ما کسلمند است توپچیان
را حکم باید داد تا دست از توپ اندازی کوتاه دارند اگر منظور خاطر بتفتیح قلعه و ضبط
ملک ماست مبارک و مهنا باشد بگیرید ما را جز انقیاد فرمان چاره نیست سید صاحب
قلعه مع توابع بضبط خود آورده فوجداری تجربه کار را به بند و بست آن ناحیه تعین
کرده خان محصور را مع زنانه بحضور آورد نواب بهادر بعد چندی ببدرقهٔ فدائیان
خان مذکور را مع زنانه روانه سرینگ پٹن فرمود و پسرش را که عبدالصمد خان نام و
دلیر جنگ خطاب دارد بدرماهه سیصد روپیه و داروغگی سلحدار کچهری سرفراز فرموده بود
و صاحبزادهٔ جوان بخت و جوان سال در عرصهٔ یک ماه ماهی منڈل گڈه و کیلاس گڈه
که متصل قلعهٔ رای ویلور مسمی بحسین آباد است مفتوح ساخته با لشکر فراوان و ساز
جنگ عنان توجه بجانب سانگڈه که یکی از معظمات قلاع کرناٹک پائین گهاٹ مانند
هفت چرخ برفعت و حصانت امتیاز و شکوه تمام دارد معطوف داشت علی محمد خان
قلعدار آن حصن حصین و سید مخدوم رسالدار و محمد مولا که به دو هزار مردم بار بجا است
آن حصنهای متین نامزد و مامور شده بودند اگرچه ذخایر حرب و باروت وغیره اسباب
قلعداری مهیا داشتند اما بمقتضای مصرع بر بخت سلاح جنگ چه سود بکوتاهی کردند
هرگاهیکه صاحبزاده در ساحت ظاهر کوه فیل سوار کوس و کرنا و طنبور رزم نواخته دو سه

ساعت بمیدان ایستاد و صف های جوان بارو پیاده و جلوداران خود را گروهها داده جوق جوق سواران را در میدان کاوه زده عبرت صولت جهانگیری در دل قلعگیان انداخت بفاصله یک فرسنگ آن طرف جوی مقام فرمود چنانچه شیخ حبیب صاحب استعداد دبدبه سواری و شان تزوک و صفوف افواج آئین درست و درخشیدن بیرقها و علمهای زرفشان معاینه کرده بی تکلف این رباعی بر زبان آورد رباعی

فلک توسن ترا پایست گویا — نشانهای تخیش ثریاست گویا
علمهای فتح تو در روز هیجا — الف های انا فتحنا است گویا

سخن مختصر چون سردار و سپاه قلعه شایستگی افواج و آمادگی توپخانه و کثرت سوار و پیاده مشاهده کردند ترس و خوف بر آنها غالب آمده همت مردانگی در باختند هر کاه که تاب مقابله و مقاتله با غازیان طاقت سوز نماند کلید قلعه پیش کش ملازمان صاحبزاده مظفر کرده امان خواستند و همچنان زنهار خواهان بمامن سلک ملازمان حیدری خزیده دلجمعی ظاهر و باطن یافتند و قلاع و کوههای رفیع به نگهبانی قلعدار و پیادگان احتشام شجیع از سر آبادی گرفت صاحبزاده بعد فراغ ازان مهم متوجه تسخیر آنبورگده که ازانجا سه فرسنگ جنوبی فاصله دارد گردیده سپاه خود را تحریص بر قتال و تشدد مورچال کرد تا ملازمان کارگذار حسب الامر جلیل القدر بر کوهچه شمالی آنکوه که بهم چسپیده شده است مورچال احداث نموده بضرب توپها حصار قلعه شکستند فرنگی قلعدار آنجا پانزده روز داد قلعداری داد بعد شکست و ریخت حصار عاجز آمده دست از جنگ برداشت و با چند رفیق خود اسیر آمد و زین العابدین خان دادنی نایطه را که داماد اسدخان مهکری فوجدار کشن گیری بود بحکم حضور به ایالت آنجا و مرمت حصار کوه باز گذاشته شرف پای بوس

دریافته بنوازش و عواطف بیکران سرفراز گشت و میر موصوف و محمد علی شجیع بکفایت مهم قلعداری ویلور که استحکام دیوار سنگینش سنگ سخت بر دل مبارزان باعزم می زد و دور پر کوته محکمش دست جرأت همت را از دور تر کوتاه می ساخت مشار الیه و معتمد علیه گردیدند و شجیع مذکور با مردم بار و توپخانه برق کردار بر تسخیر قلعهٔ کوه ساجره موکل و متکفل گشت تا کار آزمایان عرصهٔ نبرد و هنگامه نورد گرم ساخته بجفر مرحلهٔ شکم کوه ساجره خالی و بجمع جمیع مواد قلعه گیری ممتلی کردند و بتهدیم بنیان قلعه توپهای گران سنگ در محاذات برج نهادند اما گوله توپهای دمدمه طرف حصار هر گاه از هدف متجاوز می شد خود را برنگ شهاب ثاقب بر سر قلعگیان پائین میرسانند و اکثر سکنای شهر از صدمات گولهای خرابی میدیدند تا شبی اهل قلعه بیباکانه از کمینگاه شتافته بهر قتال اهل مورچه دست سعی کشادند و بسیاری را کشتند پس ازانکه صاحبزاده والاقدر بکشایش آن حصار مامور گردید بیورش قلعه ساجره حکم فرمود هرچند که شاطران زور آور همچو پیلان شکسته زنجیر و شتران گسسته مهار هنگام نیم شب هنگامه آراسته رخ سوی برج منهدم آوردند و شهسواران بساط عرصهٔ مردانگی اسپان گذاشته پیاده در تاختند و منصوبه محکم از آغاز این بازی درست کرده بدیوار بالای قلعه آویختند لیکن چابک دستان قلعه که درازی آن برج منهدم آتش خانه جان سوز جهان افروز آماده میداشتند به برق اندازی توپ و بندوق راه جان بردن بر پیش آن نهنگان مسدود کردند غرض عجب مهره های بی مهری برهم انداختند که فرزین بندی آن حریفان بزم رزم شکست یافته ازان معرکه طرح دادند و چندانکه از برون پیش دستی می نمودند اندرون خانه مات دیده پس پا می افزودند آخر سعی جلادت ایشان مشکور نیفتاد و کرنل لانگ مرد شجیع

که حارسن آنجا بود هول و هراس را در دل خود جا نداد صاحبزاده بیدار بخت چون آن مهم دشوار
انجام را به سهل تر سر شدن ندید مفصل این معنی بعرض حضور پرداخت نواب بعد دریافت
این خبر که کرنل رای ویلور قوی دل است و در اندک زمان زیر نخواهد شد مفت لشکریان
میدان آرای را بر یک مکان مناسب در جنگل و کوهها ضایع ساختن دور از صلاح دانسته
سرداران را مع فوج بحضور طلبداشت مگر برخی یعنی هزار پیاده و سی صد سوار طلایه دار
بچند جهات جهت سد باب قلعگیان بجمیع ابواب برگماشت سپس جوق جوق
سوار و پیاده را به بخشیان کار آزما تعین فرموده به تفتیح و تنسیق بلاد جنوبی ارکاٹ وا
فرمود چنانکه رستم علی خان فاروقی بهزار سوار و دو هزار پیاده و یک ساله مردم بار به تسخیر قلاع
کوهستان چنجی پان رخصت یافت و روشن خان مع سه دار باده هزار پیاده و یک رساله
جوان بار و هزار سوار و سه ضرب توپ قلعه شکن بتفتیح حصار کوه پرمکل مامور گردیده
روی توجه بدان جانب آورد سه هزار انگریز که کپتان جوسف نامی بامر قلعداری آنجا میسرداشت
و دو صد جوان زیر حکم خود داشت کوه را جنگی ساخته مستعد گشت روشن خان غربی
قلعه محل نزول فوج کرده و از سواران گرد کوه حصار کشیده پیغام بقلعدار فرستاد که اگر قلعه
کوه را بی جنگ بما سپاری مایان جان و مال بحضور سفارش کرده ببرداری فوجی مثل
موسی لالی مامور کرده آید سردار قلعه اصلا گوش برضائش نه نهاده در مقام منازعت
در آمد تا دسته دار حکم کرد که پیادگان بر طرف شمال آن کوه عبور کرده بر کوهچه که بهم متصل
است بعد از آنکه بیک حمله بر آبادی تاخته بآتش غارت سوختند قایم شدند و زیر دامن
کوهچه جنوبی که اندک فاصله دارد و در ایام سابق حصار مع برج و باره بران کشیده شده مسمی
بچمبار ٹیکری بود و تالابی با آن پیوسته است بند تالاب شکسته چند ضرب توپ

نصب کرده بشکست حصار کوهی مساعی شدند با این قلعگیان زیر نشده بار بار مورچال
افتاده فتحیاب گشتند چونکه سردار لشکر منصوره مدبر بود محاصران چند بار بر کوه یورش
کرده هزیمت خوردند آخر دست تعدی دراز کرده زنان علاقه محصوران را در قریه و قصبات
که بضبط عمالان حیدری در آمده پناه گرفته بودند گرفته کشان کشان به لشکر خود برده محبوس
ساخت و بزبان آن زنان شوهران و برادران آنها را که در قلعه بودند خرابی حال گفته فرستاد
بلکه تاراجی ناموس عصمت زنان خود حق نمک عظیم تر انگاشته بهیچ وجه التفات بدان امر نمی نمودند
و رستم خان که با جمعیت گران بطرف چنجی شتافته بود بسعی یک هفته همه کوهها یعنی کشن گڈه
و چنید گڈه و راج گڈه که سرآمد همه کوهها است چه از یک سنگی مدور سر بالا کشیده و تخت
قلب واقع شده و باندر بنڈه و دهوبی بنڈه که متصل یکدیگر اند و کالا کوٹ یعنی پایین قلعه
مفتوح و محافظان آنجا را مع یک سردار فرنگی و سید محی الدین نامی قلعدار والاجاهی اسیر کرده
بمحافظان دولتخواه حواله نموده بطرف ترنامل و سلف گڈه وغیره شتافت صاحبزاده جلیل القدر
ظفر نصیب حسب الحکم والا با جمعیت گران و توپخانه و سامان جنگی به تنظیم و تنسیخ پولور و فتح
کرناٹک گڈه که ظاهرا از ارتفاع کوه دست تصرف جرات کوتاه میکرد و مدنگاه طول امل
در نیم راه خیره می نمود بلکه قیاس هوس تا هوای کمرگاهش راه نمی یافت و تیاک گڈه
و راودت نیلور وغیره عنان رخش عزیمت در تافت چون از راه دهوبی گڈه و علی آباد
و باگ ماربیٹه و پولور به کرناٹک گڈه رسیده در میدان محاذی باب آن کوه فلک شکوه
حقا که در جمیع بلاد کرناٹک پایین گهاٹ بحصانت و استقامت عدیل خود ندارد فرودگاه
لشکر ظفر اثر ساخت و روز دیگر دامن کوه گرفته پیادگان تفنگچی و کمانداران محاذی راه
عبور کوه نشاندند و چند گوله توپ از زیر ببالا پرانید اما بسبب بلندی کوه آسیبی بحصار

فلک نمون نرسید چون دو سه روز همچنان منقضی گردید روز چهارم صاحبزاده چند اسیران
ارکاٹ را که همراه لشکر بودند بجهت آگهی از احوال مفتوح ارکاٹ و تخریب لشکر انگریز و عدم
امید کومک و علم قتل تمام محصوران آنجا تفصیلوار بیان سازنده فرستاد چون پیام گذاران
بر کوه صعود کرده به دروازه دژ پیوستند ذره ذره کیفیت متحصن گشتن نواب محمد علی خان
و خرابی لشکر انگریز و مفتوح ارکاٹ اظهار ساخته ترسانیدند که زودتر قلعه بلازمان
صاحبزادهٔ فیض بخش سپارند چنان نشود که بعد یورش مفت جانهای خود را در بازند
قلعگیان بمجرد شنیدن مقولات عبرت انگیز دل از دست مردانگی دادند و قوت مجادله
در حیز قدرت خویش ندیده بالضرورت مع قلعدار و رسالدار التماس گذاشت قلعه بشرط
امان جان و مال و ناموس خود نمودند صاحبزاده که جویای چنین وقت بود همون زمان
قولنامه فرستاده بدانچه مدعا و مطلب آنها بود وا رسیده همه را ظل پناه خود گرد آورد
و قلعه را به امینی کفایت شعار و مردان کار سپرده بیشتر کوچید و در اندک مدت به بندوبست
آن نواح پرداخته کوه راوت نیلور را که به رفعت سر بفلک میسایید بسعی دو روز مفتوح ساخت
کوس عزیمت تسخیر ستیاک گڈه نواخت قلعدار آنجا که از قوم انگریز بود و دو صد مردم بندقچی
همراه خود داشت بممانعت و مدافعت خصم مساعی جمیله بظهور رسانید صاحبزاده لشکر را در
تالابی که غربی کوه واقع است فرود آورد و وقت شب بیک حملهٔ جهانگیری معمورهٔ گرفته
بتیری بنا ساخته بگشایش آن کوه فرمان داد چون سردار پیاده و مردم بار بتوپ اندازی
و منجنیق پرانی در ایام بیست هشت روز حصار قلعه شکسته مستعد یورش گردیدند قضا را
آب حوض کوه چون دل مفلس خشک شده آثار گل هم نماند سردار قلعه اگرچه ذخیره و دیگر
اسباب لوازم نبرد آماده داشت اما از بی آبی که مدار زندگی انسان و حیوان بدان

مشروط

مشروط و مربوط است علاج واقعه دران دید که قلعه بلازمان سلطانی وا سپارد پس التماس
نمود که یک امشب دست از کوشش باز دارید صبحی فردا قلعه بگماشتگان جناب والا
حواله کرده شود صاحبزادهٔ شیر دل غزال سیرت بر الحاحش نظر غور کرده بگولندازان
فرمان داد تا دست از ریزشی حقه های آتشین برکشیدند اگرچه عرق ترحم رجال سوختگان
قلعه بی آب بحرکت آمد اما محافظان مورچال را همو بجا قایم کرده بود اتفاقا همین شب
باران بی موسم چنان نزول رحمت کرد که حوض مذکور و دیگر برکه های کوه همچو چشمهای عاشق
زار پر آب شدند چون شب سپری گشت و روز برق آفتاب ببرج مشرق برافراشت
سردار قلعه کلاه گوشهٔ نخوت را بهوای جسارت برداشت و خاک نا تجربه بر فرق عهد
و پیمان خود بیخته اتواب از قلعه بجانب مورچال سر کرد صاحبزاده بظهور این امر بسیار غضب
آلود شده تاکید مزید در باب تفتیح آن حصار فرمود پس گولندازان از صدمات اتواب
کوه افگن حصار کوه را چنان در تزلزل انداختند که در عرصهٔ هفته روز باز حوض آب چون
روی بدعهدان بی آب گردید تا هرچند سردار قلعه بر کردهٔ خود نادم گردید و بعجز و الحاح بیشتر
با اهل مورچه و مرحله پیغام صلح فرستاد اما هیچ وجه سخنش پیش رفت نشد پس همون شب
بهادران حسب الحکم یورشی کرده بحلق اکثر تشنگان شربت خون فرو ریختند و بسیاری
بیگناهان را بسزای واجب القتل رسانیدند و سرداران قلعه را زنده اسیر کردند حاصل کلام
آنکه بعرصهٔ دو ماه قلاع و قصبات آن نواح یعنی ورداچل و سلمر و دینکٹا پیٹه و بهونگری و غیره
که مفتوح شده بودند بسرداران و عمال معتمد سپرده باتفاق خوانین عمده ها متوجه درگاه الاجاه گردید

ذکر رسیدن جنرل کوٹ بهادر از بنگاله به مدراس و کیفیت جنگ محمود بندر

و کشته شدن میر علی رضا خان و راندن نواب مظفر متعاقب لشکر جنرل صدر و توجه رایات کشورکشا بصوب تجاور و تهرنگر و بیان فتوحاتی که دران زمان روی نموده واقعه سن یکهزار و یک صد و نود و پنج هجری آنکه

جنرل کوٹ نامی سپه سالار لشکر انگریز که در جنگ آزمائی و دانائی یکتائی داشت چنانکه بارها از فرانسیس پهلچیری در کرناٹک جنگیده بتدابیر شایسته غالب و کامیاب گشته بعد چندی بولایت خود رفته باز بنا بر نظم و نسق ملک بنگاله که نو تسخیر شده بود از ولایت متوجه آن صوب شده بود باستماع فوج کشی نواب بهادر بتفتیح بلاد کرناٹک پایان گهاٹ و مفتوح قلعه ارکاٹ و تسخیر و تنسیق اکثر قلعجات و تعلقات و غارت شدن فوجی به سبب نخوت و استکبار سرداران جوان سال بندوبست آن ضلع را ملتوی داشته با شش هفت صد کلاه پوش و دو ملٹن مردم بنگاله بسواری جهازات برق شتاب بر سبیل یلغار فایز مدراس گردید و از نواب محمد علی خان سراج الدوله که ترملکهیری گذاشته در میتال پیٹهه سکونت داشت ملاقات کرده پرسید که لشکر شما چه شد سراج الدوله جواب داد که ما بر اعتماد لشکر شما از درجه اعتبار بر افتادیم چه بعضی سرداران انگلستان اکثر اوقات تجویز و ترغیب این معنی می نمودند که یک مرد ولایت ما از عهده جواب بیست مرد این ملک یعنی ملازمان شما می تواند بر آید چنانچه بارها همین مشاهده افتاد بچنین مردمان نادان چرا زر ضایع می کنند نظر بر چنین سخنان چرب و شیرین فریب خورده فوج برطرف کرده مبلغ خرچ ماهیانه سپاهیان بشما عاید می نمایم و چشم بر تدابیر دشمن فریبی شما میداریم

جنرل بر این مذکور تبسم کرده گفت این سخن از روی مزاح کسی مرد ظریف گفته باشد لیکن دولتمندان را بقدر ضرور و حسب المقدور سپاه و حشم لازم است و الا کاسه گدائی در پیش غرض سراج الدوله سر تامل در گریبان نزده زده برکرده خود نادم گشته و دو هزار تفنگچی و پنج صد سوار که مستحق آن دولت بودند متعین جنرل موصوف ساخته و گاوان بهل کش را از تمام شهریان و بیوپاریان بکرایه گرفته برای توپ کشی داد و دو لک هون نقد که در خزانه موجود داشت بیار برداری لشکر پیش کش نمود پس از ان جنرل موصوف تنبیه بهادران و جه همت ساخته تبدیل و تبدابیر همون لشکر هول زده را تعلیم شیری نموده در صحرای فرنگی کوه بیارا است و الکو کهها زر از خزانه کمپنی صرف کرده تا مدت سه ماه در بندوبست لشکر و تجهد اشت سپاه و گرد آوری ساز و سامان که از بنگاله کشتی کشتی غله میرسید و سایر ادوات رزم و پرخاش یعنی سرب و باروت و توپ و بندوق مامور بود و گاوان توپخانه و خیمه بردار و جز ان از نواح و نکل و نیلور و مچهلی بٹن که آن خطه از دست قهر و غضب قزاقان و ستم ستوران غارت سازان مصئون بود طلبداشته بهیت اجتماعی درست پیشتر نهضت نمود چون آهنگ خروج نواب حیدر دل از بلده ارکاٹ در لشکر خود کرم دید از مهابت جنود عظمت و مخافت جیوش حشمت عنان عزیمت ارکاٹ معطوف ساخته سر راه جنگل پٹ نهاد جواسیس حضور خبر رسانیدند که جنرل کوٹ سپه سردار تازه وارد با لشکر گران مردم بارتایه و ندواسی اقدام نمود درین اثنا طلایه داران معروض داشتند که لشکر انگریز در نهایت قلق و اضطرار بادیه پیمای پهلچیری شده است نواب بهادر بدین نوید سراسر امید از حضرت ظفر بخش امیدوار تر گردید و علاوه این بشارت اشارت و رود

جهازات فراسیسان موکد مساعدت اقبال ارجمند و موید موافقت بخت بلند ش
شد پس از آنجا آستین همت بر ساعد جرات بپیچیده و دامن مبارزت بر میان
مبادرت زد و لوای اعتلا بر آسمان افراشت و کوچ بکوچ بر سر لشکر انگریز در رسیده و
بانهدام اساس حیات آنها مستعد گردید و پیش از ین سدی هلال خان و مهامز را خان
و ایثار علی خان و نور الابصار خان و غلام علی خان بخشیان را با تمام سوار و
قزاق بآن سمت روانه فرموده بود جنرل موصوف از انها نهر سیده قلعه کرکٹ پاله را
که تهانه نواب بود شب محاصره کرده پیش از دمیدن سپیده صبح بکمند و طناب و نردبانها
بران حصار بر آمده بضرب تیر و تفنگ و سنان جمعی را که در برجها مانع دخول بودند بقتل
آورده و بعد ازانکه قلعدار حیدری تا یک ساعت داد شجاعت و شهامت داده
جام شهادت نوش کرده فتحیاب گشت و ذخایر انجا بلشکریان خود تقسیم نموده پیشتر کوچید
و آن روز راجه و اکثر را مضرب خیام و اعلام خود ساخت روشن خان دسته دار که
بکشایش قلعه کوه پرموکل گڈه صرف همت می نمود و رستم علی خان فاروقی نیز که بتفتیحش
متعین شده سعی موفوره بجا آورده قلعگیان را عاجز ساخته بود دفعة مورچال
باز گذاشته فایز لشکر شدند و جنرل روز دیگر ازانجا کوچیده از پناه جنگل و کوهها به
پرموکل گڈه رسیده و در ترفع مراتب سردار تجیع آنجا کوشیده همراه لشکر گرفت و سردار دیگر
را بحراست آن کوه مامور ساخته روز دیگر راه پهلچیری سر کرد اگرچه بهادران لشکر فیروزی
گرد و پیش جماعت کوه اساس انگریز ترکتازی می نمودند و اسباب و اثاثه پس مانده را
می ربودند اما میدانی نیافتند تا بمقابله در آیند چون جنرل معز الیه فایز پهلچیری
گشت از فراسیس آنجاکه سوداگری مستاجر شهر بود غله و آذوقه لشکر بقیمت گرفته

ازآنجا

ازانجا کوچیده رونق بخش سواد گوڑلور گردید و صلاح و سداد در قیام مقام مذکور
اندیشیده آنرا مستقر و مستودع گردانید و مطلوبات هر جنس بحمل سفاین جواری
از مدراس و جزایر نوبت بنوبت می طلبید و روزی چند دفع الوقت درانجا متمکن بوده
اوقات بسر می برد و حفظ احوال از دست برد معاندان مغتنم می شمرد و سرداران لشکر
فیروزی بفاصله دو فرسنگ بر دو جهت لشکر تیر پیا بنا ساخته الواب آماده کرده مستعد
بجنگ بودند چونکه جنرل جایگیر شد نواب بهادر میر علی رضا خان را با جمعیتش و سدی
هلال را با پنجهزار سوار و غازی خان بیدر را مع سرداران دیگر بمحاربه و مقابله داشته
خود بدولت بتمامی لشکر و توپخانه متوجه تفتیح محمود بندر و دیگر قلاع آنطرف گشت
و صاحبزاده والاقدر را با هفت هزار سوار و چار پنج هزار مردم بار و پیاده و توپخانه بطرف
تجاور و تهزنگر پیشتر کوچانید چونکه صاحبزاده ظفر اشتباه پای جرات در ملک تجاور
پیش نهاد سپاهیان رستم توانش حسب الفرموده در اطراف آن بلده که بخوش آبادی
و سرسبزی نظیر کشمیر توان گفت و تمام آب جوی کاویری کورم در همون سرزمین
بجلتوک زار ریخته شده بدریای شور می رسد دست بتاراج کشاده بنیاد معمورها و بتخانها
که غیرت افزای نگارخانه چین و نمونه فردوس برین بود با زمین برابر ساختند و آتش
در اکثر عمارات و اسواق و دکانین انداخته تمام آن مملکت را خراب و ویران ساختند

نظم دران بوم و بر آتش افروختند	ز در حلقه بر ذند و در سوختند
ز رسم ستوران اسلام گشت	بیک لحظه زیر و زبر کوه و دشت

و جوال جوال غله و گله گله مواشی معه دیگر اسباب که لایق نذر و الا بود روانه حضور نموده و قلعجه
ترکاٹ پلی و شاکوڈه را که ضمیمه آن صوبه بود مرمت کرده استحکام داده فوجی بحراست آن نواحی

برگماشته بجانب تهرنگر خش عزیمت جهاند و در معموره الیاتور وڈیارپالہ عاملان و
قلعداران مستقل مامور ساخته شباشب سمت سیرنگ و جهمکیسر که مابین جوی کاویری
وکورم واقع شده و دیرستان قدیم و معبد سترگ هنود است بل بتازگی و نضارت
بی نظیر در ربع مسکون **بیت** ❊ دیرها با سنگ صنعت هم صنم با زین و زیب
مهوشان شوخ و شنگ و لعبتان دلفریب درتاخت و قزاقان را بمعانی غارت
فرمان داد تا دلیران بی باکانه اسپانرا در آب زده بسان تشنه که کوزهٔ آب سرد بخواهش
تمام میگیرد عبور کرده دست یغما بر کشادند و همگی اجناس نفیسه و زر و گوهر گرانمایه آنچه
مطلب بود بدست نمودند و جوانان حسن پرست و عیاش دوشیزگان شکیله و کنیزکان
ماه پاره از قوم برهمن و لولیان وغیره مع زر و زیور حسب خواهش در آرزو گرفته آغوش
عشرت را گرم ساختند و جملهٔ اسباب غنایم ربع حصه عاید سرکار نمودند و روز دیگر
صاحبزادهٔ تاجور هر دو جو عبور کرده بطرف کلی کوٹه که شرقی قلعهٔ ترچناپلی شش فرسنگیست
رفته بود که نواب خود بدولت با فوج پرشکوه بتصادم اطراف ترچناپلی که علت
غائیه اینهمه اعمال جدال و قتال است و برهم زدن نظام آن محل متوجه شده بود صاحبزاده
در اثنای راه شرف بساطبوس دریافته فرد سامان غنیمت نذر گذرانیده یک یک داخل
توشکخانه نموده سرخرو گشت چون قزاقان و سوار هراول لشکر ظفر اثر صبحی گرد قلعه
شورش افزا شدند حتی که معمورهٔ جوار قلعه که گویا هر دو بالذات متحد و بالاعتبار مختلف
بودند بغارت زده اکثر زن و فرزند رعایا را به اسیری بردند دران حال سرداری مستر هال
نامی که روبروی دروازهٔ قلعه در آراستگی نو ملازمان جهد قوا سدی نمود به ششصد جوان
شایسته و دو ضرب توپ ارادهٔ مدافعت خصم پیشوای همت خود کرد و توپ زنان

تعاقب غارت سازان گرفت و هزار نامردم شهر باقتضای جهل مرکب بمعاینهٔ صورت
محاربه همراهش شدند چون سواران قابوجوت قدم قدم راه جیرکل پالہ که شرقی قلعه بفاصلهٔ
یک فرسنگ جیپی واقعه شده پیشتر از ان نواب خود بدولت با جمیع تفنگچیان و توپخانه
رسیده آسوده بود سر کردند چونکه سردار مذکور سواران را گریزان دیده پی ایشان گرفت
و باندازه پرتاب توپ پیش آهنگ گشته ایستاده بود و بازه قزاقان برگردیده شمشیرکشان
و نیزه بازان برانجماعه اسپان برانگیختند سردار مذکور فریب خورده اتواپ پیش و
داشته شلک زنان باز استقبال نمود همینکه در میدان بالا مذکور رسید از یک طرف
احتشام خون آشام در رسالهای تفنگچی حمله کرده بتیر و تفنگ و خدنگ خارا شگاف
جرات دران را از بساط حیات بر داشتند و از دیگر جانب سواران خونخوار اسپان
جهانده در افتادند اگرچه سردار مذکور جمعیت خود را بقاعده درست مستعد داشته بود
اما از شور و غوغای نظارگیان بوالهوس که در صفهای افتادند فرصت شلک نیافته
دست جرات بزمین ناکامی زد و نو ملازمین او هیبت ناک گشته بنادیق بر زمین انداخته
در گل و خلاب شالی زار فرو ماندند و برخی در خانهای رعایای آن قریه پناه گرفتند پس
باندک زمان سواران به شمشیر و تیر و پیادگان بناچخ و گوپال و تفنگچیان به سنان یک یک
دوخته از خون دشمنان ساحت آن زمین را چون صحن آسمان رنگین تر ساختند
قضارا سردار آنجماعه که از چنین ستبازی چرخ غافل بود و بلا اندیشه راه قلعه سر کرد
دران وقت جان بازی از ملازمان حضور علی نواز نامی از جمیع سوار سبقت کرده شمشیر
بر سرش زد اتفاقاً هوای شمشیر تا موی سر رسید و او بسلامت داخل قلعه گردید
بالغرض چند بقیة السیفان را اسیر کرده معه اسباب رزم آنجماعه حاضر حضور ساختند

نواب ظفر رکاب سرهای مقتول چند سپید کلان بار کرده بنابر عبرت به اندرون قلعه فرستاده پیغام داد که اگر زود قلعه بگماشتگان حضور سپارند بهتر است والا سرهای قلعگیان در اندک مدت بهمین دستور خواهیم برید پس همون میدان پاله مذکور نصرت گاه انگاشته مضرب خیام و منصوب اعلام ظفر انجام فرمود و حال آنکه قلعگیان از احساس این حال نقد حواس باخته باطراف بروج و حصار نقش دیوار و دست بیکار بودند و درهای قلعه همچنان کشاده بوده و از مبادی حیرانی چنان بنجهٔ تدبیر دور از کار داشتند که باوجود قریب جلادت پیشگان عرصهٔ رزم نه یارای دفع و انتظام و نه رای منع اقدام همانا غشاوهٔ غفلت بر چشم شان گذاشته شده بود و نواب بهادر که غافل از وقایع چنین حال محصوران بود و صاحبزاده را با موسی لالی نامزد ساخت تا بسعی دو سه روز مصالحه مورچال و اسباب یورش یعنی نردبانها و پشتاره گیاه و بسته های شاخ اشجار صحرائی برای پر کردن خندق جمیع کنند کرنل لکسن بهادر و شادی خان تحصیلدار آنجا و مستر هال بسبب عدم فوج که از پنجشش صد مردم زیاده نبودند لاعلاج شده همه شهریان را چه از هنود و اسلام متقرر ماهیانه و روزمره فراهم ساختند و آهنگران و زرگران را بتوپ اندازی مامور کرده در هر برج و باره هیئات مجموعی داشتند و ابواب مفتوحه قلعه را مقفل ساختند و افواج قاهره در ملک تجاور و اقصای شهر نگر که هجوم آورده بودند قطع نظر از رعایت رعایا و حمایت برایا به سیاست خصام اشتغال ورزیدند چون تغیرات حوادث دوران در آن سرزمین شایع و ذایع گردید جنرل کوت باستماع این همه خرابی آن دیار بی‌نظیر و ورود جهازات بنگاله با جمع کثیر و هم بمعاینهٔ تصادم طوفان کاری سپاه نصرت فرجام گسسته طناب خیام استقامت آن مقام

برخت اقامت بستن صلاح اندیشیده بطرف محمود بندر و سلمبر کوچید هرگاه که همه لوازمات یورش از راه چرکل پاله متصل دروازه انبارها جمع گردید و از طرف ورور پاله تردد درگاه نتهر ولی سرمست کنعانی توده توده فراهم گشت فدائیان دولت خداداد در فکر یورش بودند که بیک ناگاه عرضی میر علی رضا خان و عرضداشت دیگر سرداران بمسامع جاه و جلال رسید که جنرل کوت بوفور سامان جنگی عازم محمود بندر است اگر آنحضرت باسپاه کینه خواه توجه فرمایند به سهل ترین وجوه بزودی دفع و رفع ارباب نفاق گردد نواب خود بدولت همون زمان با تمامی لشکر و توپخانه بر سبیل یلغار در تاخت و صاحبزاده هم مصالح مورچال را آتش زده از عقب روان شد چون جنرل موصوف از جای خود حرکت کرد و هراول لشکرش که در اصطلاح انگریزان پکٹ نامند در سواد قریهٔ ناگور رسید سدی هلال بخشی بر آن جماعت اسپان انگیخته در آویخت و باستعمال تیر و کمان و نیزه و شمشیر تران آویزش سخت رو داد و اکثر مردان کاری طرفین بمعرض هلاکت و تلف در آمدند قضا را بخشی مذکور به تیر تفنگ و زخم سنان به بیر جنان قدم کشاد و لال خان کاینجانی همون روز از جادهٔ سعادت منحرف شده طریق حرام نمکی پیموده مع رساله سواد خود گریخته به لشکر جنرل پیوست پس جنرل از انجا راست بمحمود بندر رفته آن روز مقام کرد و شب بر قلعچه سلمبر یورش کرد قلعدار آنجا یوسف خان نامی که مرد شجیع بود با سیصد پیاده داد قلعداری و جوانمردی داده به ریزش تیر و تفنگ و بان و حقه های آتشین بدفع حمله کنان پرداخت چنانچه دو سه صد مردم از لشکر انگریز جا بنهانی مطلب در باختند بعد از ان جنرل بهادر بحسب اتفاق وقت بی‌نیل مقصود برگشته مراجعت به بندر مذکور نموده بود که نواب پاشنه کوب در رسیده سر راه گرفت و از یمین و یسار محیط جماعت انگریز خونخوار و در معبر آنها حصون چند به آلات

حرب مستحکم بربسته سد راه و مانع گذرگاه شان گردانید و خود بدولت در میدانی بربیناه
ریگ توده بکرسئی زرنگار چون آفتاب عالمگیر یک تنه جلوس کرده بنظارهٔ حسن تردد
و کوشش فرنگیین همت گماشت و میر علی رضا خان بفرمان ترکتازی بر عقب آن لشکر
مامور گردید جنرل کوٹ چون بحر بلا گرد خویش جوشان دید لیسرداران جهازات فرمان داد
تا بمحاذات لشکر هنگام کوچ برابر آیند و در حوادث جنگ اعانت نمایند پس از راه
ساحل روان شد و تمامی بهیر و بنگاه را متصل بموج دریا داشت و بملاحظهٔ عروض
تخلل این موانع پای سعی در میدان مبادرت نهاد و بالجمله بحملهٔ مبارزت مخالفان را
از پیش رانده بران حصار با دست یافت دران حال صاحبزاده و موسی لالی سند راهش
گرفته با رساله های محمد علی شجیع و سید حمید و شیخ عمر وغیره بشکست اعدا سعی موفوره
بجا آوردند تا تفنگچیان و گولنداران راحمی بحال آن لشکر نموده بانواع آتشبازی
سر و سینه های زمین گیران می سوختند و بانداران حسب الحکم والا یک یک کس از پناه
اشجار کیوڑه که دران نواح بسیار بود در بهیربان ها پرانیده بیچارگان را هراسان و
زیر و زبر می ساختند غرض تا دو پهر آتش کارزار مشتعله کشیده هر طرف از کشته ها
کشته ها نمودار گشتند جنرل بعد فراوان تحمل و رایگان و تلف شدن اکثر مردان جنگ و اهل
بهیر چونکه دو منزل جهاز از طرف گوڑلور رسیده برابر لشکر در دریا ایستادند برگردید و بقواعد
درست صفوف آراسته بطرفیکه نواب آرمیده بود راهی شد هر چند سوار و رساله های
مردم بارکه بدفعش سعی کردند آخر تاب حملاتش نیاوردند ناکام برگشتند و بضرب گلولهای
انگریزی اکثر مردان کاری مجروح و مقتول شدند نواب چونکه جرات سپاه خصم مشاهده
نمود و منفعت خونریزی خلایق نامنظور جناب والا بود فرمان داد که آزاب عقب کشیده

میدان وسیع بگیرند پس سپاه ناموس پرست همچنان بعمل آوردند درین اثنا میر علی
رضا خان از راه ساحل دریا با جمیع سوار اسپ جهانیده خواست که هنگامهٔ رستخیز
بر سپاه خصم و اهل بهیرش گرم سازد و داد ستیز دهد ناگاه از جهازی گولهٔ توپ پریده
بازوی همتش شکسته از فراز مرکب بر زمین آورد و سر رشتهٔ حیات مستعارش گسیخت
و ساقی قضا شربت اجل در کامش بریخت همراهیانش هجوم کرده خداوند نعمت خود را
در پالکی خوابانیده بحضور آوردند نواب را اگرچه از معاینهٔ حالش رقت عظیم دست داد اما
بمقتضای وقت بمصابرت و شکیبائی عمل کرده جبین ابرو نشد و برقع پالکی بدست
برداشته دید که شاهباز روحش بیک جنبش تبسم بسیر جنان پرواز کرد و از کشته شدنش
در حشرگاه نواب بهادر در یک گونه تشری رو داد پس همون زمان لاشش بصندوقی
سپرده روانهٔ سرینگ پٹن فرمود و تمامی لشکر و خزانه و جواهر و دیگر اسباب و اسپ
و فیلش بموجب فرد یادداشت حوالهٔ صاحبزاده والاقدر که حقیقی همشیره زادهٔ اش میشد
نمود و قمر الدین خان پسرش را که بسن تمیز رسیده بود اگرچه او از بطن حرم عاصمه متولد گشته
اما لیاقت تمام و شان سرداری داشت در حضور طلبیده بآئین تسلی بر سرش دست
با دولت گذاشته بخلعت ماتم سرفراز ساخت و نوبت و نقاره و فیل و عماری وغیره
اسباب جلوس دولت و لوازمات شوکت پدر مرحومش برو بحال داشت و بنا بر
تربیتش بدست صاحبزاده والاقدر سپرد چونکه تفرقهٔ عظیم بحال منصوران راه
یافت دران روز صلاح در جنگ ندیده عنان توجه بصوب نیگٹاپٹیه در تافت و
لاشهای فدائیان خود را بمهد زمین سپرده مجروحان را در ڈولی و پلنگ برداشته
روانهٔ ارکاٹ فرمود و سید صاحب از همون مقام مع دستهٔ خود و چند پیادگان

به بندوبست مواضعات وقلعجات متعلقهٔ تجاور وتهرنگر دستوری یافت چون
جنرل ازان رزمگاه کامیاب برآمد باز به بهلچری آمده ازانجا از راه پرموکل گده چنگل پت
داخل فرنگی کوه گردید وهرگز کسی جا توقف ننمود وقزاقان جلادت شعار اطراف آن
لشکر شور زور باز پرس ریخته ناسخ داستان رستم واسفندیار گشتند نواب هم از
فرودگاه خود نهضت فرموده از راه تروادی وبیلپور سواد معمورهٔ تنڈی ولم را مقر
رایات ظفر آیات ساخته مقام فرمود اتفاقا چند سوار اصطبل برای کاه وهیمه در حدود
پرموکل گده شتافتند ودر باغی که از کوه یک فرسنگ فاصله داشت بکار خود اشتغال
داشتند سردار آن کوه از بالای کوه نگاه کرده چند تفنگچی را با یک جمعدار دستوری داد
تا او از پناه بند تالاب آن قصبه بباغ مذکور رسیده بران جماعة شلک پراگندگی ریخت
چون آنها بی خبر بودند از صدای شلک برهم خوردند وبعضی اسپان گذاشته راه عافیت
سر کردند وبعضی بی نیل مقصود جان بحق تسلیم نمودند جمعدار مذکور اسپان آن جماعة
گرفته مراجعت بکوه نمود همین که نقیبان لشکرین خبر بسامع شریف ملازمان حضور رسانیدند که
درین نواح یک کوه بضبط قلعداران سرکار نیامده قلعدار آنجا بحال کثر رعایا ولشکریان
تصدیع میرسانید چنانچه امروز چند اسپان پایگاه بعد کشته شدن راکبان غارت برد
به استماع این خبر نایرهٔ غضب حیدری ملتهب گشته سپاه کینه خواه را به تسخیر آن کوه نامزد فرمود
وخود بدولت هم ازانجا حرکت کرده درمیدان فرودگاه که روشن خان خیمه وخرگاه
بیاراست چون سرداران شجیع از دو جانب هجوم کرده کوه را مرکز وار درمیان گرفتند
وصاحبزادهٔ ظفر اثر وموسی لالی از عقب کوه سیبها پیش رانده گولنداران شکست رایه
حصار مامور ساختند پیادگان باوصف ریزش گلولها وتلف جانها از پناه سنگها

صعود

صعود کرده در پایین حصار قایم شدند اگرچه در قلعه سیصد مرد جنگی مع اسباب رزم وذخیره
بود اما قلعدار آن قلعه شیفتهٔ حسن وجمال فاحشهٔ نامسلمانه بود بهرام دل شکنیش منظور
نمیداشت چونکه آن فاحشه را مستبد ومصر در صلح دیدر وزاول ازین معنی پهلوتهی
ساخته پای بمیدان مردی فشرد روز دیگر آن فاحشه از روی ناز بیحیائی دست الحاح
بدامن التفاتش زده گریه کنان گفت اگر ارادهٔ جنگ داری اول مرا قتل کنید وبعضی مردم
نیز درین مشورت باوی موافقت کردند بس خاطرش عزیز بود به صلح کردن خواست دران
حین صوبداری که شیخ عبدالقادر نام داشت عهدهٔ قلعداری بذمهٔ خود گرفته شش روز
جنگ کرد چونکه او از زخم تیر وتفنگ اهل مورچال کشته شد روز هفتم که دیوار قلعه ریخته
شده تاب مردی از دل قلعگیان رفته بود سردار قلعه دست ارادت بدامن اطاعت
نواب زده قلعه به فدائیان دولتخواه سپرد پس نواب آن کوه را بحفاظت بندگان
عقیدت سرشت گذاشت وبمرمت آنجا فرمان داده سمت قلعه وندواسی نهضت
فرمود مخفی نماند که جنرل موصوف خبر محاصرهٔ پرموکل گده شنیده دو رساله تفنگچی معه سامان
رسد وسرب وباروت کومک روانه کرد چنانچه آن مردم تا حدود داچر واک رسیده بودند
بر تسخیر شدن آن قلعه واقف گشته ازانجا شبگیر زده داخل قلعهٔ وندواسی گشتند وقلعه
را استحکام داده آسودند چون نواب بدان جانب شتافته سه چهار روز مقام کرده
تدبیرها بکشایش قلعه بظهور آورد وحملات دهشت انداز بکار برد سودی نیافت و
به بندوبست بعضی امور دولت که اهم ترین مهمات بود متوجه ارکاٹ گردید وموسی
لالی وسید حمید وشیخ انصر را بافتتاح آن قلعه مامور کرد پس فرانسیس ودیگر سرداران از
اطراف مورچال زده اتواب قایم کرده به شکست وریخت حصار قلعه همت گماشتند

چنانچه در اندک مدت دیوار هم شکسته شد و حمله‌های اعدا شکنی هم بعمل آمد با این سردار قلعه دل از دست نه داده مردانه وار میکوشید و هر بار بدفع یورش کنان پرداخته کامیاب بر آمد دران حال موسی لالی چون دید که ایام محاصره بامتداد کشید و کاری دست بسته بظهور نرسید و سردار قلعه بامر قلعداری تجربه تمام دارد با دیگر سرداران تجویز کرده چنان مقرر ساخت که فوجی را مثل لشکریان انگریزی آراسته از لشکر خود جدا کند و شبا شب بفاصلهٔ یک منزل براه کرگت پالم و جنگل پت بفرستد و سردار فرانسیس را که در زبان انگریزی نوشت و خواند آن قوم مهارت تمام داشت متعین آن فوج نماید تا بطور کومک اندرون قلعه داخل شده قلعه بفتیح ساز دلپس همچنان کرد و سردار مقرره را تعلیم فریبیدن کرده بدستور مرقومه روانه نمود و او خط انگریز موسومهٔ قلعدار بدین مضمون ترقیم و تبلیغ ساخت که من بجمعیت گران از مدراس مع سامان رسد بهر گوشمالی معاندان نامزد شده‌ام شما خبردار باشید که فردا پیش از هشت ساعت روز بر آمده داخل قلعه میشوم و غنیم را شکست میدهم چون خط مذکور بصحابت جوڑی هرکاره بسردار قلعه موصول گشت اگرچه بمجرد وصول خط سردار قلعه را ابتهاج رو داد و بدریافت مضمون زبانی نامه بران آثار بشاشت ظاهر گردید اما نه اسم کاتب که بران خط مرقوم بود متامل و متحیر گشت زیرا که صاحب آن نام بنابر فراهمی رسد و گاوان توپ کش بطرف سیکاکول و گنجام رفته و این معنی بسردار قلعه نیکو ظاهر شده بود بعد اندیشهٔ دور و دراز بفراست که العقل نصف الکرامات واقع است دریافت اغلبکه موسی لالی فتنه برپا کرده و شعبدهٔ تازه برانگیخته باشد پس در رد و قبول این معنی بود که روز دیگر آواز شلک و صدای توپ برخاسته مرقومة الصدر برخاست سردار قلعه باستماع آن از دوربین نگاه تیز کشاد چه می بیند که شلک‌ها درمیان دو فوج باهم متصل

می پرند و طرفین مجروحی و مقتولی بچشم دوربین مشاهده کرده می شود بلکه صرف صدای بارود بی گلوله بر می خیزد و دود و بر هوا چتر بر می بندد تا رفع مظنه اش گشته شاهد یقین روی نمود و بیقین دانست که فریب است پس همه جمعیت ابر همین طرف نشاند و چند ضرب از گولهای انگوری پر کرده مستعد داشت که جماعهٔ مذکور عنقریب سید سردار آن جماعه بزبانی هرکاره‌ها پیام فرستاد که الحمد لله بخیریت رسیدیم باید که باب قلعه وا کنید تا ما هم و بجا آمده با شما همکلام و همطعام شویم قلعدار در جواب گفته فرستاد که جمعیت خود را بیرون قلعه یعنی آن طرف خندق فرود آورده تا وا کردن دروازه که دیوار مستحکم عقبش برپا شده است و شکستن آن دیوار افرصتی می باید شما هم و بجا آرام یابید القصه چون آن جماعه بجای مذکور بیاسود سردار قلعه ببرجی آمده حرکات و سکنات لب و لهجهٔ آنها بغور مشاهده کرده حکم داد تا توپچیان و بندوقچیان شلک‌ها از بالای حصار ریخته دمار خیرگی و دماغ شجاعتی از روزگار آن جماعت بر آوردند چنانکه بحال سردار و سپاه تزلزل عظیم رو داد تا آنکه به برداشتن بنادیق و دیگر اسباب فرصت نیافته فقط از جان فایز بلشکر خود شدند غرض بفراست تمام سردار قلعه از اعادی فریب نخورده مظفر بر آمد چون نواب خبر بی تدبیری قلعه کشائی و هزیمت لشکریان خود استماع فرمود خشم آلود گشته فرانسیس را با دیگر سرداران مع فوج بحضور طلبداشت و محاصره سوا اطراف آن قلعه بود ۔ ۔

کیفیت رسیدن فوج از صوبهٔ بنگاله بمدراس و کوچیدن جنرل کوٹ بقصد بردن رسد به قلعهٔ رای ویلور و تعرضات نواب بهادر و واقع شدن جنگ‌ها و دوبار معاودت کردن جنرل موصوف بمدراس

و آخر رسانیدن رسد کرنل وولی و فتح کردن انگریزان قلعه چیتور را و وقایع جنگ نواح سولنگر و ترپاسور و برگشتن زمیندار کالستری مهراج از نواب بهادر و تاراج کردن صاحبزاده فوج انگریز را در سواد دیپا نیلو متعلقه تجاور مع دیگر کیفیات رو داده سن یکهزار و یکصد و نود و شش هجری

هرگاه که جنرل کوت بعد جنگ محمود بندر مراجعت بمدراس نمود از بنگاله جمعیت شایسته یعنی پنج هزار جوان بارود و رساله فرنگیان با ساز و سامان اعداکش و گاوان توپ کش و خزانه مع شصت هفتاد کشتی پر غله رسید جنرل موصوف عجب عجبی بکثرت فوج بهم رسانده لشکر بیاراست و از فرزندان محمد علی خان سیف الملک نامی را همراه خود گرفته بعزم رسانیدن رسد بقلعه رای ویلور از راه ترو الور طاهر خانی مانند پلنگ شکار جو پیش آهنگ گردید طلایه داران خبر کوچ جنرل بنواب بهادر که رونق بخش بلاد ولیسور و وال بندل بود رسانیدند از انجا مع لشکر و توپخانه از راه کنداپور عرف کاویری پاک بدانجانب نهضت فرمود و جنرل پیش از آنکه مقابله با عساکر نصرت ماثر رو دهد از ترو الور شبگیر بازده در سواد شمالی معرکه گاه کرنل بیلی فرار رسیده مقام کرد روز دیگر چونکه شیر فلک رمه کواکب را بیک حمله فرو برده با دهان و پنجه خون آلود از صحرای مشرق بر آمد جنرل از جای پیشتر حرکت کرده بمیدان وسیع و عریض رسید همچون زمان فدائیان لشکر نواب با سمندان باد پیما انگیزها کرده دل از هستی خویش و بیگانه بر داشته گرد پیش مستعد شده هنگامه آرا گردیدند و درین مصاف که از حین طلوع شمس تا دو پاس نوایر دشمن سوزی علی الاتصال گرم التهاب بوده چه صواعق محرقه که زبان زبانه بندوق در اظهار حجت سوختن راز نداشت

وچه بوارق خاطفه که برق اندازی توپ بخرمن هستی خسان بیکار خنده نزد صاحبزاده از طرف میمنه آهنگ ستیز روز اخیر نموده تفرقه تمام در اهل بهیر و سپاه چنداول فرنگ انداخت و هزارها مرد و زن را به تیغ و تیر کرده بیک حمله متفرق و گریزان ساخت بعضی از سرگردهای فرنگ نیز پای مردی بکار برده بی محابا بجرات سعی کردند و بر سر آن لشکر انبوه بی سر و پا تاخته بحقه بازی سوزانندند و به دود انگیزی هلاک از پیش راندند القصه سرداران فرنگ بغرور مدافعت عارضی آن خاص نوع سافل در عرصه گاه عام خوشحال و شادان بمقام آنها قیام کردند چونکه درین زد و خورد اکثر سامان رسد غلات پامال سم ستوران عساکر فیروزی گردیده و بهم رسانیدن آن ضرور بود معاودت بمدراس نمودند و بگرداوری زاد و سواد مهم جدید اشتغال ورزیدند و مرت بعد اخری همبرین نمطهای مردانگی براه قصد اول نهاده راهی شدند در میدان ترپاسور مجادله و مقابله با دلیران حیدری واقع شد

تبیینش به هیئت مجموعی این است نظم

دو لشکر مقابل برآراستند — کمر بسته بر کین بهم خاستند
ازین سو یلان غضنفر نژاد — وزان سوی گردان رستم نهاد
دو رایت به هیجا برافراشتند — بخون ریزی یکدگر تاختند
چنان مجتمع گشته باهم سپاه — ممیز نشد از دو لشکر نگاه
به تیغ و سنان بسکه آهیختند — دو سیلاب رنگین خون ریختند
چو شمشیر بر مغفر انداختند — بسی سرکشان را سر انداختند
ز میغ عروسک برون جست برق — تب و لرزه زان شعله بگرفت شرق
ز بس گوله گردید آتش فشان — که در دشت جست او فر آتش نشان

هر آن گوله کو آمدی از هدف سیاهی ز سیمای اعدا دمید	شدی هستیٔ کینه خواهان تلف سپیدی ز بخت بد شان رمید

از ین طرف مستان خمخانهٔ تهوّر بی کیف و کم تکلیف نشائی سربازی از شعور بیگانه و
ازان مسوشیران بیشهٔ شجاعت بی بیش و کم با پیشهٔ پیش دستی آشنا گاهی از ینجانب زمزمهٔ
زنگوله خارج آهنگ گلوله ساز پردهٔ سخت جانی سوختگان میشد و گاهی ازان صوب
برهم شکنی نیستان سنان و سنبلستان تیر اجل پیکان بقانون صدای موسیقار
زخمه زن تا نفس ناله پرداز سینه های زخمی سپوختگان میگردید چون آن نوبت نیز از
هیچ جانب تقصیری و تفریطی واقع نشده و کارزار خصمین از هر قسم فنون جنگ آوری
علی السویه بمیزان معادلت و مقاومت راست آمد با این تزلزل عظیم در لشکر انگریز رُو داد
چنانکه گولهٔ توپ ازان طرف رسیده پای ترود کرنل استوٹ بهادر شکسته سپه سالار لشکر را
در تشویش انداخت علاوه برین حال آنکه از صدمهٔ گولهٔ دیگر اسپ خاص سیف الملک
از پا در آمده دل دلاوریش دوپاره گردید الحاصل در آن حال شب بر سر دست آمده
جهان را تیره و تاریک و جنگ دو شیر دلیر موقوف گردانید سپه سردار لشکر انگریزان تب
بصد فکر و کاهش بروز آورده صبحی بآئین درست ازان مقام کوچیده خود را باز بسر حد
ترو الور رسانید و سیف الملک سایه پرور و جنگ نادیده را که بصدمهٔ گوله هول زده
گرفتار تپ و لرزه گردیده بود سلامت به پدر رسانید بعد از انکه لشکر انگریزیه فایز ترو الور
شد نواب ازانجا کوچیده رونق بخش شهر ارکاٹ و بحسب دلخواه مامور نظم و نسق انجا
گردید و همدرین اوقات جواسیس حضور خبر آمد جهازات فرانسیس یعنی مسیو موسی بهوسی سپه سالار
فرانسیس و ساخته لشکر انگریزیه که از ترچناپلی و تجاور جمع شده تفتیح قلعهٔ ناگ پٹن و تنبیه

ولندیز را آنجا شتافته بود یک معروضهٔ اشتند مخفی نماند چون پیشتر نواب بهادر
با سپاه و حشم متوجه نواح تجاور بود و لندیز ناگ پٹن فی الفور کس بحضور فیض گنجور فرستاده
راه مصادقت و موافقت درست ساخته مطیع و منقاد گشت نواب بعد از تمهید قواعد
عهود در مقام خاطر داریش آمده آلات و ادوات جنگ یعنی توپ و بندوق و لوازمات
آن صندوق در صندوق و دیگر سامان ضرور از قسم بلور و جز ان لقیمت لایق از ذکر رفت
و دو هزار پیادهٔ احشام بکومک او روانه فرمود هرگاه جنرل کوٹ عازم مدراس شد نواب
هم در قلعچه ترکاٹ پلی و شاکوڈه و کاٹ منیار گوڑی فوجی قویدل داشته تعاقب لشکر جنرل
معزالیه متوجه این نواح گردید سرداران ترچناپلی و تجاور حسب الحکم گورنر بندر مدراس بعد
اثبات تقصیر لپذیر چونکه او بجهت سامان جنگی گذرانیده بود لفراهمی پنج شش هزار
سپاهی و اتواب گران سنگ در تاخته قلعچه پٹن مذکور را محاصره کرده سعی بیشتر بکشایش
آن حصار بعمل می آوردند و هرچند در صدد منع رزم و بیرون قلعه بصلح بنصایح پیش آمدند
پیام شان مفید نیفتاد تا کار بدان انجامید که حارس قلعه دل از هستی خویش برداشته با سپاه
خود و پیادگان مدح مردانگی و دلاوری ادا میکرد دران اثنا جنرل منرو که از ایام معطوف
کردن عنان عزیمت از سوادپچی بعد بر هم خوردن جمعیت کرنل بیلی ذخیل کار کمپنی نشده
خانه نشین بود حالیا برحسب صلاح و صوابدید جنرل کوٹ با دو صد فرنگی و سواری جهاز متوجه
آن صوب گردید و بعرصهٔ ده روز بعد تلف هزارها مرد طرفین قلعهٔ مذکور فتح کرده مع اسیران انجا
باز از راه دریا مراجعت بمدراس نموده بود سید صاحب سپه سالار اگرچه بکومک ولندیز جهد بلیغ
نمود اما فتحیاب نگردید پس ازان کرنل برکفد بچهار هزار مردم با دو هفت ضرب توپ و چند
سوار ترپ از طرفین پٹن مذکور بعد بند و بست آنجا برگشته چونکه آن میدان از وجود شیران

جهان گرد خالی دید بطرف کاری کل و تلنگواڑی رسیده بود که صاحبزاده اعدا شکن با بهادران شیر افگن بنظامت آنطرف دستوری یافته مانند تیری که از زه بر جسته بر سر هدف میرسد بر نزول بدان بلاد انداخت کرنل مذکور از انتشار خبر آمد جهازات فرانسیس اعانت نواب بهادر تجاور آمده بعزم حراست قلعه گوڑلور مبادا که فرانسیس در آنجا عبور نماید پیشتر کوچید و در سواد پیانیلور که شرقی تعلقه بکرن بر کنار جوی کورم واقع شده در باغ نارجیلی فرود آمده بود که طلایه داران مفصل این سانحه بمسامع صاحبزاده رسانیدند تا آن شیر میدان شجاعت بر سر اغش دویده شباشب گرد باغ مذکور طلایه حاضر داشته مستعد بود صبحی چونکه سردار مسطور طنبور کوچ نواخت صاحبزاده از دو جانب به توپ اندازی فرمان داد پس گولنداز ان چنان شست اندازی نمودند که تا اجتماع آن مردم از صدمات شکست درختان نارجیل نصف جمعیتش پامال حوادث مرگ گردید بالجمله بعد صفوف آرائی رزم مع اتواب در میدان آمده یک دو ساعت داد مردانگی چون عبور از اطراف آن محل صد بیم و خطر داشت و شخص خیال سلامت و امنیت از انجا بفر سنگها شتافت از کردار خود پشیمان گشته دیری که نزد اکه در آنجا بود مستظهر خود ساخته آشود و مستر تامسن نامی سردار سوار از یک طرف بر قشون نصرت مشحون زده بمردانگی راه بجا و رسر کرده دلیران پایگاه تعاقبش تاخته چند سوار را مع اسپ سلاح ایشان اسیر کرده آوردند و سید غفار صوبدار هم همون روز دستگیر شد القصه سپاه نصرت شعار بضرب اتواب یوار دیر شکسته پناه گرفتگان را بے پناه کرده وقت تیغ بیدریغ ساختند و احدی را زنده از جان نگذاشتند تا صاحبزاده ظفر آماده جمیع اثاثه و سامان آنها بر داشته از راه لعل پیٹه بگوڑلور رسیده غربی قلعه بفاصله یک فرسنگ فرود آمده بود که جهازات فرانسیس در مستقر لنگر فایز شده استاد سپه سردار

فرانسیس لقلعدار انگریز پیغام سپرد قلعه فرستاد حارس قلعه جنگ مناسب وقت ندیده فرداً فرداً داشت اسباب و آلات احراب جزو کل تفصیل ذره به ذره نزد سپه سالار موصوف فرستاده رسیدش گرفت و خود حسب الحکمش بسواری کشتی بارا هی شده بر قلعهٔ صدرنگ پٹن که در ستجارت ولندیز بود فرود آمد اتفاقاً سرداری با دو صد مردم بارود و ضرب توپ و چیزی اسباب جنگ بعزم تسخیر آن قلعه از قلعهٔ چنگل پٹ رسیده بود هر دو اتفاق کرده فرنگی آنجا را که اراده جنگ نداشت بر صلح با خود گرفته و قلیچه را شکسته باز به چنگل پٹ مراجعت کردند چون سپه سالار مذکور مع جمعیت خود که چهار هزار سپاه اهل ولایت بودند در حصار گوڑلور فرود آمد صاحبزاده بعد دو روز از سپه سالار مسطور ملاقات کرده تجدید مبانی اتحاد دنیوی را مستحکم ساخت و فرمود میباید که زود با سپاه خونخوار و حشم عدو گذار متوجه گشته مدد و معاون ما باشید تا سهل تر بقلع و قمع اهل نفاق و خلاف پرداخته هر یک ببلاد قلمرو خویش مراجعت نمایم سپه سالار مزبور کسل راه دریا و بی تیاری سایر ادوات رزم و پرخاش را وسیله ساخته چندی مهلت خواست و نواب هم از رسیدن فرانسیس به گوڑلور بموجب قرارداد و ملاقات صاحبزاده والانژاد بآن و ترغیب و تحریص در دفع اهل فساد و عناد آگهی یافته سمت بیلیور براه گوڑلور رونق افزا شده بود که صاحبزاده فایز حضور شده مهلت خواستن فرانسیس و دیگر کیفیت مشروحاً معروض داشت آنجناب والا چند راس گاؤ توپ کش مع دیگر سامان ضروریش روانه داشته مراجعت بطرف ارکاٹ فرمود و بمو کلان نواحی ویلور مجدداً فرمان از دیاد تنگ عیشی ساکنان معمورهٔ خراب انجاش صدور یافت تا محاصران آنجا علی الدوام بر سر رودخانه یعنی خندق و مسافات قریبه که از مضافات قلعه بود بقرینه طلایه استحضار داشتند چنانکه موضعی بیرون دانهٔ غله

بستقر خود از بردن مجال نبود و طایری با گوشت طعمهٔ خود بعلت بیم جان از بالای
بر قند از ان آنجا بال پرواز نمی کشود پس در ایام معدود چندان قحط دران خرابه روی
داد که از نایابی قوت و افراط ناداری آشوب شهر مضمون شهر آشوب مطابق افتاد
و قحط اجناس غله و غم و غصهٔ عدم ساز و برگ و پاس سامان قوت معاش مردم شد یعنی
بقالان شهر بسودای تهی دستی سود خود در زیان انداختن سنگ و میزان دیدند و تنبولیان
از بی برگی بجان سپاری دست از ورق گردانی ساز و برگ زندگی بتیره چون بیڑهٔ پان
برداشتند و طباخ به بینوائی نان در شکم تنور نیافته جز آتش جوع در تنور شکم نتافته و زرگر از
بی زری با ضبط نفس ساخته بعوض گدازش زر در بوته هر دم جان خود را گداخته حداد از سرد
مهری روزگار آهن مراد در کورهٔ آرزوی سرد دیده شیوهٔ دست به سینه زدن چون سندان
بر تنگ برگزیده و مسگر تمنای برنج برنج سفر افتاده تره فروش از نایابی آبروی سبز بختی دست
از ترهات سنجی بر بسته سر خود چون کدوی بیمغز شکسته و قصاب به بی پایگی دشنه بر گلو
آورده دوکان خود فروشی بسلخ واکرده و صیقلی بکار رفتان خود را سرگردان نموده آخر بمصقلهٔ
صبر زنگ کلفت دل زدوده و حجام حاصل موتراشی یک سر مو در بساط محقر خود ندیده بسان پیکر
آینه سراسر چشم حیران گردیده و صباغ از شرم بی رنگی و شور بختی رنگ سرشک ارغوانی از پردهٔ
دیده ریخته آب چهرهٔ معصفر چون زر در آب فرو ریخته و عصار چون کاوش همه روز بکاوش
جگر و کاهش دل بکارگاه گردش سپهر میگردید کنجد داری روغن چراغ در شبستان تیره روزی او
نمی نمود و باورچی بطمع خام هوس پخت طعام زنگ از ته دیگ می تراشید و بغفان ناداری
دماغ قناعت می خراشید المرام اکثری از مستطیعان بی استقامت چون کشتی طوفانی در ورطهٔ
هلاک افتادند از ین علت جوق جوق از دایرهٔ آن مهلکه بیرون جستند و بهر ناحیه که توهم سلامت

رهنمون شان گشته راه خود ها پیش گرفتند و برخی بسرخوشی بادهٔ بی خمار إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا
نشئهٔ همت رسا یافته عاقبت همان مضیق را توشهٔ عافیت پنداشتند و بذیل کرم کریم
مطلق که قاضی الحاجات و کافی المهمات است تشبث نمودند و در حینیکه هلال سلخ
شهر شوال از مطلع شام غرهٔ ذی قعده نمایان شد فرستادهٔ کرنل ویلور که مهام حکومت
انجا بوی مستحکم بود انگشت نمای خاص و عام اهل مدراس گردیده و از احوال زار و نزار
متحیران قلعهٔ ویلور اشارت بماه کرد که از چند ماه درین سال غرهٔ زاید النور طلعت روشن
جبینان آنجا بمحاق روز تیر انقلاب سال و ماه تحت الشعاع آمده و بیاض روز منخسفان
تیره بخت سیاه تر از شبهای دیجور گشته جنرل کوٹ از معاینهٔ اینحال تنگ عیش گردیده در
چاره کار در مانده و آن فرستاده دل از دست داده را بدرقهٔ بشاشت قدوم لشکر
باز براند و خود پس از اتفاق راه ویلور سرگرد تا رفته رفته از بنیاد جنگل ناکلاپور و شولنگر
و کوهستان چیتور قلعهٔ چیتور را که ساکنان و محافظان آنجا خبر تاختن جنرل موصوف با همت
شنیده پیش از ورود لشکرش قلعه خالی کرده پناه بکوهستان برده بودند مفتوح کرده بود
نواب بهادر بقلاوزی همت و توفیق با تمامهٔ جنود بیباک و سفاک بر گرد آن گروه پر شکوه
برآمد بعنوانی که گوی بحر محیط با تلاطم امواج بطوفان کاری لنگر زدگان کشتی با شکوه تصادم
گردیده یا ابری گرانبار با صواعق عزم جدال با کوه پر تمکین و هوش یعنی قوم تهور جوش بر سر رسید
و از غریدن ابر توپ و خندیدن برق بندوق و تندی باد مخالف بان سینه های اهل
زمین می لرزید و دلهای وحوش و سباع در اغوش طاقت می طپید بلکه از دندنهٔ این صدمهٔ
باکر و فر گوش اهل آسمان کر می گشت و فغان شورش افواج بقدر تلاطم ابحار و امواج از زمین
کاخ لاجوردی می گذشت تا جنرل کوٹ درین کوفت و کوب و فتنه و آشوب ناخوب

افغانان و خیران بدستیاری استقامت و مددگاری همت بویلور رسید ظاهراً شهرت
بی اصل مراجعت لشکر انگریزیه بسمت ارکاٹ بعزم تسخیر قلعه اسباب ثرمانی پشیمانان لشکر ناکام
مدعیان برخلاف داعیهٔ شان گردیده بود نواب بهادر بحزم و احتیاط توزیع افواج باطراف
ارکاٹ ارتباط بخشید یعنی سید حمید و شیخ انصر و موسی لالی را با جمعیت آنها بحراست ارکاٹ
رخصت فرمود و میر صادق را نیز بحفظ و حراست قلعه مستقل گردانید و کریم صاحب بچهار هزار
سوار و دو هزار پیاده بطرف مدراس بنابراینکه راه رسد غلات و کومک لشکر خصم مسدود سازد
نامزد نمود و بعد چندی چون جنرل کوٹ عنان عزیمت بسوی مدراس که معاد او بود از راهی
که آمده بود معطوف ساخت نواب بهادر برگشتن لشکر انگریز مغتنم شمرده باراده مقاومت
باز بر قفای آنها تاخت و همچو بازی بصید سیمرغ بال پرواز کشود چندانکه دانست در
هوای امکان بچنگل تعارض زد و برد نمود تا آنکه سپه‌سالار انگریزیه بمنع اقدام مخالف ملاذی
منیع و ملجای رفیع از کوهستان سواد سولنگر بدست مجال استقامت دید چندی دران
محل اقامت ورزید و روز کوچ لشکر مبارزان مضمار سربازی و سرباران معرکه یکه تازی یعنی
سپاه فیروزی باظهار ترددات شایسته و ابراز مجاهدات بایسته مزد مردی یافتند توپچیان حیدری بر سر راه لشکر
معاندان توپخانه نصب کرده آتش کارزار و شعلهٔ پیکار برافروختند و سرداران تفنگچی و پیاده‌های احشام خون
آشام نایرهٔ پرخاش و رزم را بدم تفنگ بان مشتعل ساختند جمع کثیر را دست بدست درسوختند بااین دران روز
اهل فرنگ استیلا آوردند و زمیندار کالستری و بمراج عقد موافقت نواب ظفر انتساب
گسیختند و آبروی موافقت و وفا ریخته بدریافت وقت فرصت از عرصهٔ معرکه پهلوتهی
کرده به لشکر انگریز ملحق و متواصل و برسانیدن سامان رسد بلشکرش متکفل شدند و هیچ
پروری نظام سمستان خود ها نکردند سپه‌سالار موصوف دران حال رای زد که قرار

درین زمین خالی از ارتکاب الوف مصاعب و صنوف متاعب نیست پس پاره از بهر خود
با جمعی قلیل و زمینداران مذکور در پناه جبال شامخه و اشجار متراکمه نواح بمراج پاک کرده خود
با سایر فوج به سمت مدراس معاودت نمود نواب بهادر تفحص سراغ راه خفی و احوال کوه و
دشت پرداخته شبانگاه بر سر اجل گرفتگان بیتاخته مهم ایشان بانجام رسانید و چندان
اسپ و فیل و شتر و خیمه و خرگاه و جز آن و توپهای گران سنگ و بسیاری از بندوق و تفنگ
غنیمت کرد همدرین روزها بتاراج تعلقات کالستری و بمراج فرمان داد و هرچه که از
غنایم آنجا هم از فیل و شتر و اسپ و بقرات گجراتی و جوامیش پرواری و غیر آن مواشی
بیشمار بدستش افتاد جنس و دی آن بمساکین شهر و لشکر تصدق کرد و جنید آن بکار خانها
در آورد و همدرین ایام بصلابتی که دوام دست بستهٔ خدمتش بوده است قلعهٔ چیتور
بیک حمله بار دیگر از دست کسان انگریز ربود و جوق جوق قوم فرنگ از اسیران
عرصات جنگ نوبت بنوبت به بالاگهاٹ راندند

ذکر باز رسد بردن جنرل کوٹ به قلعهٔ رای ویلور و واقع شدن جنگها فیما بین هر دو لشکر در میدان معرکه گاه پیشین و نواح آرنی و معاودت جنرل کوٹ باز بمدراس و فساد انگیزی انگریزان بندر ممبئی بطرف کورک و کلیکوٹ باتفاق نایاران مفرور و سانحهٔ انتقال جنرل موصوف رو داد سن الیه آنکه

بسکه صیت جلالت نواب بهادر بمسامع مجامع هندوستان رسیده بود در هر قلمروی
بهر محفلی از وقایع تفتیح کرناٹک پایان گهاٹ داستانها بر زبانها میرفت و روس

مدعیان دولت خداداد یکسر بحجوب حرمان و خمول می کشیدند و مجال مقاومت از
اقران و اماثل منتفی می گشت انگریزان مدراس پتہ تہا زخبر اصل غارت بهیر لشکر و تاراجی
ملک زمینداران صدر و جوق جوق گران تر نواح تجاور از شوری وسواس تمام گرفتند
و مشاورت آنها زنهار رخصت خروج از دیار شان نمی داد و بوسوسهٔ عدم رسد غله
اندیشهٔ مقاتلهٔ بی محابا و مجادلهٔ بی تحاشا در خواطر آنها متمکن گشته از آهنگ مبارزت
ممنوع و متعذر میداشت که درین هنگام نوشتهٔ از ویلور باز رسید که مطبخ سکنای ویلور
بل گلخن سرداران فرنگ و تنور شکمهای اهل جنگ با نفاس سرد شان خنک تر از باد
شبگیر و گزندتر از کرهٔ زمهریر گردیده از نایابی قوت سیر و نیم سیر طمع شان از تمنای زندگی
سیر و مردمان قلعه لسبعی و تلاش بیخ و ارزن قاصر همت و نارسا تر از زن شده اند جنرل
کوٹ بتصدیق واقعهٔ استهلاک آنها رسد گرانبار برداشت و بار دیگر بر قاعدهٔ مضبوط
ربط لشکر داد و قدم بقطع مسافت پر مخافت که محمل گونه احتمالات آفت بود بر راه نهاد تا
چون متصل به ویلور بمصافت پنج تین و عربده گاه نخستین رسید همان حوادث زمانه اش
در پیش آمد و همچنان برق کارزار شعلهٔ بلا بالا برافروخت و خرمن هوس زندگانی لختی از
بوالهوسان طرفین بسوخت ترک فلک بجولان خنک دو رنگ انقلاب بیدرنگ دران
مصاف گردی از زمین برانگیخت و به تیغ بازی بیدریغ بران سرزمین خون بسیاری از
قتیل و اسیر فرو ریخت مقارن این حال جمعی از لشکر فرنگ بسان مرد میدان مبارزت
دران رزمگاه محشر نشان بمدافعت خصم کمر همت چست بربست چون نرد دهر درین
بازی سربازی مهره پیش دست فرنگیان از بند ششدر بیچارگی برون آورده نقش
جد و جهد شان بر مراد نشست و به تحمل چندین هرج و مرج به قلعهٔ ویلور در پیوستند وادیغا

اقوات عزیز الوجود که از بدایع اتفاقات بوده باهل آن مودی نمودند و روزی چند از تعب
کوفت و کسل راه همونجا برآسودند چون خبر خروج لشکر انگریزیه بطرف دهوبی گڈه و آرنی
در لشکر نواب انتشار یافته بود صاحبزادهٔ ظفرمند بافواج نصرت پیوند حسب الحکم غربی آرنی
خیمه و خرگاه آراسته خود بدولت سواد دهوبی گڈه را محل نزول رایات ساخته بود مخفی
نماند که بعد جنگ نواح سولنگر محمد علی شجیع را به تهمت اغماض و لشپت او در هنگام فرصت
دشمن شکنی از حکومت و سرداری سپاه معزول کرده بیک اسپ سواری همراه در رکاب
ظفر انتساب داشته بود و همدرین روز با بنجارهای لشکر فیروزی بر چهار پنج هزار راس
گاو غله برداشته از راه آرنی بارکاٹ میرفتند سپه سالار لشکر انگریزیه باطلاع این معنی
فوجی را از گهاٹ گنجواڑی عبور کنانیده بر سر الغ بنجارها فرستاد چنانچه سرداران فوج
شبگیر زده آنها را ایک شلک پریشان ساخته همه راس پر غله را رمانیده می برد صاحبزاده
خبردار گردیده با چند دلیران تعاقب نموده دو سه هزار راس از ان گروه مستخلص گردانیده
و از پیادهای تفنگچی و کماندار راه گهاٹ چنانکه دیگر بار عبور آنها نشود بربسته حسب الحکم حضور
بطرف چنبار گڈه مضرب خیام فرمود و هر روز در اطراف کیلاس گڈه و لشکر انگریز سواری
نموده به شکست دولت اعدا تدبیرها می نمود روزی از طرف وانمباڑی و انبور گڈه غلات
رسد به لشکر صاحبزاده از راه پلی گنڈه و بلنجپور می آمد سرداری از لشکر انگریز تا چهار صد تفنگچی
بر عزم برگردانیدن رسد دو سه فرسنگ راه در تاخت طلایه داران آگهی یافته بصاحبزاده
خبر کردند تا او همون زمان چون گرسنه در تاخته بزور سرپنجهٔ دلاوری عبرت شمشیر و تیر بران
جماعه انداخته همه را زنده اسیر کرد و اکثر ایشان را دست و بینی بریده گذاشت بعد یک ماه
سپه سالار موصوف لشکر آراسته از راه چنبار گڈه بطرف دهوبی گڈه برآمد نواب بهادر میمنه و میسره

وقلب بفدائیان ناموس پرست سپرده وهیر و بنگاه را از خود جدا کرده باچند دلیران رستم توان

وآتشخانهٔ عدو بریان مستعد بجنگ گردید **نظم**

چو غرید کوس رحیل سپاه ... روان گشت لشکر چو ابر سیاه
سوی وادی خصم شد قطره زن ... بباریدن ژاله هاے فتن
بطوفان دشمن کشتی درمصاف ... برانگیخت چون سیل خارا شگاف
بشمشیر چون برق جان سوز تر ... سنان چون شرر آتش افروز تر

چون شرر ریزی توپ وبندوق هنگامهٔ رزم گرم کرد و نواب در باغی زیر درختی بر کرسی جلوس فرموده ملاحظهٔ آئین جنگ جان سپاران می نمود و کمندان معزول هم به پناه تنهٔ درختی استاده بود اتفاقاً قضیهٔ جنگ منعکس گردید چه نسیم فیروزی بر پرچم رایات انگریزی وزیدن گرفت چنانکه حملهٔ آتش شیرازهٔ مجموعهٔ پیش آهنگان حیدری از هم گسیخت وا وراست طرف باغ مذکور مانند گرد باد طوفان صولت رخیت بوقوع این واقعه نواب سرداران وبخشیان خود را فرمان داد تا کارگذاران امور محاربه توپخانه از پناه باغ برکشیده برعقب لشکر انگریز آماده ساختند وتفنگچیان وکمانداران از میمنه ومیسره بشست اندازی اشتغال ورزیدند وخود بدولت هم پارهٔ برق پارهٔ سواری خاص وبرو طلبید کمندان مذکور از پای درخت صدای برداشت وگفت که وقت مرد آزمائی همین است نواب نظر کیمیا اثر بآنطرف دوخته ملاحظه فرمود وتبسم کرده سواری موقوف نمود وسواران خاص کوتل ودلیران فولاد پوش را بدفع سپاه خصم مامور کرد وفیلان تنومند را البسلاح گوناگون آراسته پیش روسندی کشید تا غازیان شیر سیرت دست تهور به تیغ وکمان وتیر وبرده انبوه کثیر را براه عدم فرستادند با این سپاه انگریز وسوار انجو د راه نداده به تفنگ وسنان وتیر بکله

آتش فشان ابواب آفت وبلا بر روی مخالفان کشاده صحن معرکه گاه را بخون فدائیان گلزار ساختند دران حال صاحبزاده ودیگر سرداران هرچند عرض می نمودند که اقامت حضرت درینجا هرگز مناسب نیست که غنیم بجر است تمام نزدیک رسیده است اگرچه غازیان ناموس آشنا بدفعش جهد بلیغ نموده اکثر ها معرض تلف رسیدند چنانکه از خون کشتگان طرفین زمین رزم سیر گشته امید که نائرهٔ غضب حیدری را بزلال ترحم انطفا بخشند چونکه نواب هرگز از جای خود حرکت ننمود وسندی ودیگر از تفنگچیان وکمانداران وخبرال برداران بررو کشیده آشود دولتخواهان لاعلاج شده کمندان شجیع را بهاندرزو چشم نمائی هراسان و مضطرب ساخته آوردند تا او هر دو جا بناز دست بسته بر پای مبارک افتاد وعرض کرد که حضرت سوار شوید واین باغ ویران را بوم وزاغ باز گذارید یک امروز در ساحت آرنی ما بچه رایت ظفر آیت باوج مهر وماه رسانید انشاءالله تعالی فردا غنیم را چنان هزیمت داده شود که تا قیامت نشان هستیش دیگر کسے باز نجوید پس نواب سوار شده متوجه آرنی گردید الحق نازبرداری وخاطرداری مرد شجیع بر صاحب دولتان ذی شوکت همچنان لازم وواجب است فی الجمله کمندان مذکور از انجا تنها اسپ جهانده مانند برق در خرمن صفوف غنیم خزیده باوصف ریزش هزارها تیر وتفنگ طنبور نوازی وعلم برداری را به تیغ خار اشگاف از هم گذرانیده باانکه تیری از تفنگ پریشانی شجاعت نشانی ونوکے از سنان بر بازوی صلابت تراز وخورده بود علم انگریزی گرفته حاضر حضور گردید وعلم را به نذر ملازمان والا گذاشته بزبان بے ریا عرض کرد که کار بی جراتان چنین است پس در جائزهٔ آن هزاران آفرین وتحسین یافته از پدرک گران بها وخلعت فاخره باکمرهای مرصع ومالا مروارید ودوشالهٔ خاص سرفراز گردیده وبه بحالی منصب حکومت فوج نیز سر افتخار برافراشت وبدفع غنیم همت برگماشت

القصه چون نواب بساحت آرنی مقام فرمود و سپه‌سالار موصوف بره هولی گڈه آن روز فرود
آمده روز دیگر از انجا کوچید و به تحمل انواع صعوبات که سپاه منصور از اطراف هجوم آورده
کوشش رستمانه بعمل می آوردند واز قرولی و بان بر انی پای قرار و ثبات اهل نفاق از
جا می ربودند بعلی آباد رسید چونکه جنرل سواد علی آباد را مضرب خیام نمود نواب دانست علیکه
اراده اش طرف گهات جنگم و باراحمل باشد یا از بناه کوه و جنگل عزم ترچناپلی دارد پیش
خود بدولت از مقام آرنی کوچیده بطرف باگ مار چیته رایت نصرت برافراخت و قزاقان
و باداران را بمعافی غارت اشاره ساخت تا آنها متشابه سحاب بر سر معاندان تاختند
و قطرات تیر و بان بر اطراف آن لشکر باریده شور طغیان طوفان برانگیختند واکثر مرد
و زن بنگاله و سامریان کرناتک را مع گاوان و شتران پربار به بندگی واسیر آوردند
چنانکه تمام لشکرش زیر و زبر گشته بناه ساحل جوی انو منکم گرفت و تا شام هونجا آرمید
وشبانگاه پیشتر راهی شده بر پشش منقل حیدری که بجانب آرنی احتیاطاً چند رسالهٔ تفنگچی با
چهار ضرب توپ سر راه گرفته بودند وشب پردهٔ غفلت و ناکامی بر سر روی جسارت آنها
فروهشته بود یکایک شبخون زده دو ضرب توپ گرفت وازانجمله از جماعت حیدر علی بیگ
رسالدار که در انوقت پیش آهنگ شده با سپاه خصم درآویخت حرب عظیم و داده مردم کثیر مقتول
و مجروح گشتند و دیگران ازان جنگ کناره کشیدند در همین فرصت سپه‌سالار انگریز عازم
پیشتر گردیده و قلعهٔ آرنی را احاطه نموده در معرض تفتیحش پای ثبات در نهاد و چونکه رسالهای
انگریزی کوشش جمیله و تردد موفوره بظهور رسانیده شلک زنان تا دروازهٔ قلعه رسیدند
قلعدار آنجاکه سدی امام نام داشت سعی رستمانه بدفع اعدا ظاهر ساخته از ریزش توپ و
بندوق و جزال و حقهٔ آتشبار و سنگهای سرکوب حمله کنان را برگردانید بلکه خود با چند

شمشیر زنان جانباز از راه دریچه بیرون شتافته کارزاری نمود که داستانهای جرات رستم
واسفندیار در پیش آن منسوخ گردید و جوی خون ازان معرکه گاه روان گشت القصه سپه‌دار
موصوف هم از روی انصاف بر دلاوری و جانبازی شان آفرینها خوانده بغتتاً
برگشت و بلاتوقف راه قلعهٔ وندواسی سر کرد اگرچه نواب تعاقبش در تاخت اما فرصت
وقت ابتداشکنی نیافت بنابرین در میدان ترواتور مقام نمود و سپه‌سالار موصوف بعد
دو روز از وندواسی کوچیده بمدراس راهی گردید و نواب ازانجا بصوب ترپی نهضت کرده
چهاونی فرمود و بهادران رسال فوجداران ترچناپلی و تجاور جوق جوق سپاهی را بمواضعات
و قریات کوئمیتور و پال گهات و ڈنڈکل وغیره فرستاده غلات و مواشی می طلبیدند و رعایا
و برایای آن اضلاع خراب و هلاک می شدند و بعضی از عبده اوثان و اصنام آن مقام در مساجد
و مساکن اهل اسلام آتش غارت و تاراجی افروخته اعلام شور و شر برافراشتند و انگریزان بندر
سورت و بمبئی از راه دریا جهازات بسواحل اضلاع کالیکوٹ و تلچیری رسانیده باتفاق قوم
نایماران ریختهٔ فساد و عناد تا تعلقهٔ کوڑک که یکی از فسحت آباد قلمرو نواب بهادر بود دوانیدند و
دست تدبیر و تصرف در بیشتر محال اطرافش در انداختند و باختیار شیوه براندازی خانه‌کوش
پرداختند و درین ضمن فرصت غنیمت دانسته نایماره نابله های پالگهات هم جادهٔ انحراف
پیموده سرنخوت و پوچ برافراشتند و فوجی انگریز را از مدهیر اطلبیده نشسته در آزار و خونریزی خلق
الله میکوشیدند نواب بهادر بدریافت این وقایع احوال و حوادث اختلال فوج سنگینی
بسپه‌سالاری صاحبزادهٔ والاتبار تهور نشان بجهت استیصال تدبیر شان برگماشت و انتظام
انتساق آن حدود بر حسب مصلحت دید وی بازگذاشت و چهار هزار سوار بسرداری لاله جهبیله رام
مع رسالهٔ سلطان سنگ سلحدار بتاخت و تاراج بلاد نیلور و گرد آوری رسد غلات و مواشی رخصت

فرمود و مها میرزا خان بخشی و نور الابصار خان را با پنج هزار سوار بضبط حدود کالستری و ونگت گری و
بمراج وغیره آن زمینداران منحرف مأمور شدند و بعد ازان آوان فرمان قضا جریان بنام مخدوم صاحب
کرباپالت حدود جنوبی پٹن یعنی دار السلطنت نرش عزیمت تاخته بود و دیگر حوالداران آن سرحد
عز اصدار یافت که بسمع همایون ما رسید که تا یاران شقی سر از حلقه بندگی و فرمان برداری پیچیده
از خرابی آن نواح خود را معاف نمیدارند باید که بدانچه مقدور باشد کوشش نموده نگذارند که
من بعد آسیبی از بدبختان گمراه برعایا و مساکین آن نواح برسد چون فرمان قدر نشان
بصاحب موصوف رسید افواج را جمع کرده با حوالداران و منیواران بدان صوب توجه نمود و صاحبزادهٔ
ظفر مناقب چونکه از حضور پدر مرخص گردید بسبیل استعجال از راه تیاک گڈه به اوسٹا تور رسید
جاسوسان خبر رسانیدند که فوجی از ترچناپلی و تنجاور جمع شده عزم مستخلص قلعچه کاٹ پلی و شاکوٹ
و کاٹ مینا گوڈی دارد اگرچه سید صاحب حسب استعداد مقدور همت خود بدفع آن فوج سعی جمله
بظهور میرسانند اما بسبب تفرقی سپاه ناتجربه فتحیاب نمیشود بلکه بعض ناتجربه کاری از دست کلران
و تونڈمان و مرور و ضرب سواران تنجاور شکست فاحش خورده هول زده است شاید که تا حال
قلعجات مذکور مفتوح اعدا شده باشد بمجرد استماع این خبر شدید عزیمت بدان صوب جهانده چون
قضای ناگهان در رسید اتفاقاً پیش از ورود آن نواح شبی از ترچناپلی گروهی بعزم تسخیر کاٹ
پلی و جوقی همچون قصد از تنجاور فرار رسیده بلا اطلاع یکدیگر از دو جانب بر قلعچه مذکور هجوم
کردند و از طرفین نردبانها راست نموده بیک حمله بر فراز برج و باره سوار شدند و محافظان قلعچه
چون قوت و قدرت ممانعت دخول آنها در نهاد خود ندیدند از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعچه
در جای آسوده غرض گروهی از یک طرف بر حصار قلعچه تفنگ سر کردند مردمان دیگر طرف دانستند
که حارسان قلعچه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته پیش آهنگ اند یکبار همه تفنگ ریزان بشمشیر شدند

بچنانکه

چنانکه تا نیم گهڑی بی تمیز یکدیگر با یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیمابین خود داده تا چهار پنج صد
سپاه طرفین تلف شدند درین اثنا سرداری یک طرف آواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را
گفت که پیش روید و سپاه خصم را مقهور سازید چون سردار طرف ثانی اصطلاح خود معلوم کرد بانگ
برزد که هان دست بر دارید ما انگریزیان هستیم پس هر دو سردار مصافحه کرده به ناتجربه کاری خود نادم گشته
آنچه از ذخیره و جز آن در آنجا بدست شد بر داشته بطرف شاکوٹ شتافتند صبحی باز پیادگان
تٹھانه در قلعچه آمده سکونت داشته بودند چون صاحبزاده در آنجا رسید و کیفیت شب دریافت مانند
صبح بی اختیار خندید و تٹھانه بر داشته قلعچه خالی کرد چون سپاه انگریز از آنجا برگشته چند کلر
و تونڈمان را با خود متفق ساخته بر قلعچه شاکوٹ یورش کردند تٹھانه دار آنجا که شجیع حمید نامی
صوبدار بود و صد جوان بود برج و باره را قایم کرده داد مردانگی داد و به تهور تمام از اعادی
فریب و هول نخورده چنان شلکها مع انواع آتشبازی از بالای حصار قلعچه بجنت کر یورش
کنان تاب تحمل آن نیاورده هزیمت خورده و پریشان گشتند و سرداران منهزم روز دیگر باز
بآراستگی سپاه خود پرداخته در فکر یورش بودند که ناگاه آواز کوس و کرنای سواری صاحبزاده
بسمع آنها رسید معلوم کردند که کمک می آید پس به پناه کوه و جنگل بطرف شیوگنگا شتافتند صاحبزاده
در ظاهر قلعچه آن روز مقام کرده بعد هزاران آفرین و تحسین صوبدار مذکور را در جایزه آن فدویت
و دلاوری بعهدهٔ رسالداری و زر جوڑهای حلقه دست مطلا و پدک دردانه و جوماله سرفراز ساخته
همراه خود گرفت در آن حال از کاٹ مینا گوڑی خبر رسید که لشکر فوج انگریز بقصد تفتیح این قلعه
درحالیکه پاسبانان آنجا بگرد آوری مواشی در رستجز آن در مواضعات شیوگنگا چون بنات
النعش متفرق شده بودند و تا یک آنها با بیست مرد جنگی و چند زنان علاقه آنها در قلعچه ستاره
شماری میکرد لیسان گردش روزگار در تاخته چون وی از آنها وقوف یافت کلران آن نواح

تصور کرده دروازه مضبوط ساخت مستعد دفع خصام میگشت و همه زنان آنجا جمع شده سرگین
گاو در آب خیسانیده ظروف بر دیگدان گرم می ساختند تا آنکه یورش کنان نردبانها زده بر
حصار صعود کردند یکبارگی عورات غوغای مهیب برداشته ظروف گرم برنگ شهاب ثاقب
بر سر آنها ریختند و سنگ و پارهٔ کلان که بر دیوار تعبیه کرده بودند بی محابا غلطانیدند و از یک طرف
پاسبانان در صدد دفع و منع آنها آمده تن مردانه بعمل آوردند و سر و سینهای اکثر حمله آوران را بتیر و
تفنگ دوختند باری هزیمت دادند و پیادگان شبگیر زن صدای شلکهای بنادیق طرف قلعچه
شنیده بالیغار رسیدند و بواسطهٔ ننگ و ناموس حیدری بر عقب آنها بر هم ریختند
الغرض یورش کنان از آنجا محروم برگشتند صاحبزاده ازین معنی خرم گردیده ایشان را
نیز بحضور طلبید و همه کس را در جلدوی تردد شایان یک یک حلقه دست از نقره و نایک را
یک جوڑی حلقه طلا عطا کرده بطرف ترورپاله نهضت فرمود در اثنای راه خبر رسید
که پالیکار ترورپا با جمعیت خود معه دو صد جوان انگریز و نوکران اعتبار خان تحصیلدار ترچناپلی
بدار الظفر خود شتافته از آنجا سامان رسد و مواشی بسیار بعید د فراهم ساخته بترچناپلی
مراجعت نموده است صاحبزاده بدان جانب در تاخت چونکه سران آن جماعة العزم عبور جو که
آب بطغیانی بود سامان رسد بکشتی ها و سبدها بار میکردند بر سر ایشان چون ابر غلیظ رسیده
حکم غارت فرمود تا غازیان از اطراف بازوی جلادت کشاده باران تیر و بان و تگرگ
قرولی و برق شمشیر چنان باریدند که فقط سرداران آنجماعة بصد محنت کشتیها رانده بر ساحل
نجات پیوستند دیگر سپاهیان بشنا بحباب خودها را در آب انداخته دست و پای تردد میزدند
دران حال بعضی شناوری بحر شجاعت چون سیل اجل بعجلت رعد نعره زنان بآب درپیوسته
بعضی را بدست غضب غرق ساختند و اکثر ایشان را برنگ ماهیان از آب کشیده بیرون انداختند

پس

پس سامان رسد غلات وغیره بر سر آنها برداشته حاضر حضور ساختند القصه صاحبزاده مظفر در
قلعچه ترورپاله تهانه معقول بقلعداری محی الدین خان حسن نامی را گذاشته بقطع مسافت دراز
در ایامی معدود بر سر مفسدان چیره دست وغیره سران نواح کلیکوٹ فراز رسیده بسعی جهادات
با کار و کارزار آن جماعة البغاوت شعار بمقتضای شهامت و مردانگی ندای مرحبا از عالم بختیاری
و فرزانگی می شنیدند و سرداریکه با فوج انگریزی بعزم تسخیر آن بلاد بطرف دهاراپور رسیده بود بمجرد
دریافت خبر یلغار صاحبزاده جمیع اسباب گرانبار که فراهم کرده بود گذاشته شبا شب داخل
کرایم گردید و از آنجا شبی باهنگ شب خون بر جماعت طلایه داران دهاراپور رخش جرأت تاخته
بود قضارا در اثنای راه آتشی که شخصی حقه میکشید بزور باد پریده بیک صندوق باروت که بر پشت
گاو بود در گرفت یکبار ملتهب گشته همه صندوقها افروخته شد و قریب هزار مرد جنگی از صدمه آتش
چون زاغ و زغن بر بالای هوا پریده سوختند و از صدای صعود دود و شور طلایه داران منصوره خبردار
گشته از اطراف انگیزها کردند و اکثر مردمان آن جماعه را هلاک ساختند و بعضی از سردار و سپاهی
بهزار خواری و تباهی خودها را از آن مهلکه بیرون زده به ترچناپلی رسانیدند و مخدوم صاحب چون
با جمعیت گران العزم تنبیه ارباب نفاق قطع منازل نموده متوجه آن نواح گشته بود هرجا که نزول
و ارتحال واقع میشد بغارت و بجز ابی مال و ناموس البغیان شقی مبادرت میکرد و اثری از ابنیه و
عمارات آنها نمیگذاشت و گروه گروه سپاه را بقلع و قمع فتنه انگیزان اشاره ساخته اطراف
تعلقات اهل شرک و عناد منتشر کرد و خود بعد و دی چند در قلعچه سکونت ورزیده بود که روزی
جمعی از ارباب ضلال فتنه آل با فوج انگریز که از مدهرا رسیده بود اتفاق کرده در تاخت و قلعچه را
محاصره کرده جنگ تیر و تفنگ انداخت صاحب موصوف که ایام حیاتش بسر آمده بود با دو صد
جانباز متوجه رزمگاه گردید سپاه غنیم حسب قرارداد خودها او را درمیان گرفته خواستند که

دستگیر نماید آن جهان پهلوان که غیرت اسلام دامنگیر حالش گشت بهیچ وجه تو همی از آن گروه انبوه بخاطر راه نداده مانند شاهبازی که در حلقهٔ کبوتر می افتد باهمین جا نبازان حمله آور گشته و اندک زمان به تیغ و خیزه از خون مخالفان فرات روان ساخته جام شهادت پیمود و هم در آن سال نواب ظفر رکاب بمیر صادق جهت اخراج خاص و عام برایا و رعایا بلدهٔ ارکاٹ و راندن شان جبا لاگهاٹ فرمان داد تا سرهنگان غلیظ القلب در هر کوچه و بازار منادی شدند - لَوْلَا أَنْ كَتَبَ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ فِي الدُّنْيَا لَعَذَّبَهُمْ - و محله محله خانه شماری ستم اندیشان و کلو فشاری الیشان موجب نفس شماری محتضران و طریان شتاب برایشان شد که بر اختیار شتاب این سفر شدائد سقر مقدم می شمردند گویا که قیامت این امم محشوره در همین دنیا بر پا شد و نمونهٔ یوم النشور از شور و غوغای این اقوام منشوره هویدا آمد و بر هم شکستن دیوار و پریدن بروج حصار عالم پناه برخنه اندازی نقب و پر کردن باروت شهر پناه معنی إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ بصورت می آورد و در خروش این هیچ از مقدمات إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً عبارت میکرد و دران روزنامچه غارت و دست بردی که نصیب هیچ بیدین مباد و هیچ شور بختی شور آن روز مبینا د و اماندگان بدیستگاه بطالع شوم خود ندیدند و کدام ظلم و ستمی که بر جان خود ها از دست جابران نه کشیدند بیت

نه کسی را مجال فریادی | نه کسی دادخواه را دادی

چون خوش انجمنان عشرتکدهٔ ارکاٹ بساط عیش و نشاط در نوردیدند دران خطه گلشن نشان یکسر خارستانی در دیدهٔ عبرت کشیده روزگار خلیدن گرفت عندلیب از داغهای مطیبه ویرانی این چمن باکسوت آوارهٔ دشت کربت غربت گردید و قمری در بند این ملال طوق حسرت در گلو انداخته و فاخته دل از عیش این خرابه پرداخته با مشرب قلندری در ساخته شاخسار درختان این مرز و بوم آشیانگاه چغد و بوم و صحن چراگاه حیوانات اهل آرامگاه وحشیان شوم و چندان

وحشت درین سرزمین روی نمود که جنبیدن پرکاهی کوه هول جانفرسای و دهشت هوش ربای بر سینهٔ بقیهٔ آفت رسیدگان که خبر عشر آبادی آن هم بدین خرابی باقی مانده بود می افگند و برخی از اهل بلده که درین صدمات روزگار با حوادث دوران کار میکشیدند بعضے بوسیلهٔ عجز و الحاح و بعضے بزیرش نقره و طلا شبانگاه از سرهنگان و نگهبانان دروازه رهائی یافته بهدر اس راهی شدند و بهدر ان زمانه بمصداق آیهٔ کریمه کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ جنرل کوٹ بمرضی از دار فنا رخت زندگی بربست

ذکر سفر آخرت یعنی متوجه شدن نواب بهادر بخلد برین و شرح اخلاق گزین و عادات و کاردانی و دستور العمل معه دیگر کیفیات آنکه

چون نواب بعد جنگ نواح آرنی برگردیده در منصوبه گرد آوری سامان جنگ و اشتغال مهم قلعه مدراس مستقیم و تحصیل خراج ممالک فرنگ و ارجاع بعضے منحرفان جادهٔ تسلیم مدت العمر خود بسر آورده ازین سو به آن سو یعنی چندی در میدان تمری و چندی در نواح رانی پیٹ و چندی اطراف ماهی منڈل گڈه انتقالات میکرد و انتظار ورود فرانسیسان موعود گورٹلو میکشید که ناگاه سرطان بحر محیط اجل التشکلیق کشتی حیات آن غواص بحر شهامت و تهور حباب آسا در برابر کتف سر بر آورد و روز بروز زریخ و الم بشیر مستولی می شد چند انکه اطبای حاذق و جراحان فایق خروجش از فساد بخارات معده و امعاد دانسته بمنضجات و مسهلات تصفیه اش نمودند هیچ فایده بر آن مترتب نه شد غرض شدت و جوش صلابت طبعی او مستهلک ساخت و از مسند تمکن بر بستر ناطاقت انداخت و قوت جسمش شکست و کام و دهانش از قوت لایموت بربست تا از آن جایگاه منحوس نهضت کرده در ناحیهٔ پوناک شمالی ارکاٹ دو کروهی است خیمه و خرگاه بر آراست چون دست

تدبیر و معالجهٔ اطبا و فصاد بهند و وکن از ان دملش که توجه بسرایت باطن داشت بسته شده بود جراح قوم فرانسیس بر وفق رای حذاقت سگالش آن مایهٔ مواد و بال جان بشگافت و چون شان عسل چندین هزار روزنه ناسور بنگر تراش نشتر کاری نیش زنبور در سینه خراش در باطنش پیدا یافت و مراهم کافور نهادن بر آن ریش سراپایش بسوخت و از سر بن موی رشته شمعی در تن او بر افروخت القصه چون حضوریان از زندگی آن سرمایهٔ حیات عالم نا امید شدند طلبیدن صاحبزاده کراة و مراة عرض کردند جواب داد که برای چه تکلیف این معنی نمائید که از طلبیدنش کار سرکار بی نظام خواهد شد اگر خدا خواسته باشد بر وقت خواهد رسید همدران اوان جواسیس معروض داشتند که جنرل کوت سپه سالار لشکر انگریز از جهان فانی بجهان جاودانی انگیز کرد نواب باصغای این معنی بآن حالت تباه آهی کشیده فرمود که خوب شخص دانا بود تجربه کاری تمام از سپاه فنت اشتباه ما فریب نخورد پس منشی را بحضور یاد فرموده فرمان جهان مطاع موسومه صاحبزاده بدین مضمون ترقیم فرمود که زود بوجه احسن بندوبست آن طرف نموده مراجعت باید کرد و نظر غور بمآل اندیشی بر جزو کل لوازمات دولت و ثروت باید گماشت اگر فوجی ضرور باشد بمدد خود باید طلبید زیرا که در امور تنسیق و تنظیم کل مهام دولت ما شما را مختار کردیم زبانی بل آنی در کار سرکار تجاهل و تغافل روا ندارند پس روز دیگر خود بدولت در خزانه وا کرده تمامی سپاه و حشم را بتفصیل بر کچهری مواجب یک ماه انعام تقسیم فرمود و چون روز سلخ شهر ذیحجه رسید از حاضران پرسید که امروز چه تاریخ است عرض کردند آخر ماه ذیحجه و امشب شب هلال شهر محرم است پس فرمان داد که برای غسل آب تیار سازند اگرچه طبیب درین امر تجویزی نداد و از بیرون خیمه رانده غسل کرد و لباس پاک و خامه پوشیده بر لفظ او انگشت چیزی خوانده دست بر چهرهٔ مبارک مالید و همون زمان دو هزار سوار را بازتاخت و تاراج ملک پالیکاران شمالی ارکاٹ

و پنجهزار سوار بنابر رعب افزای اطراف مدراس راند و بعضی سردار را بحضور طلبیده در بندوبست کارخانجات تاکید اکید ساخت آخر الامر بقضیهٔ کان امر الله مفعولا طلوع هلال سر شب غرهٔ محرم الحرام اول سال یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری که آن روز آخر سال برات حیات و شب اول ماه جانکاه حلول موت او بود و ساقی اجل ساغر عمرش ز درد مستی پر کرده دم نفس شماری کج میداشت و بر خاک مرده دلی و افسرده خاطری اما در کار خفتن میگذاشت تا در آخر شب که چند جرعهٔ او غذا و شوربا فرو برده بر بستر خواب دراز شده بود شدت سکر سکرات و هجوم خمار یاس از حیات بوداع این خمخانهٔ بی کیف و انشهٔ بدمستی مرا امر حیف چشم امانی و امالش بر بست و مینای بادهٔ عشرت جوشش بسنگ حسرت بشکست آری لموالفه نظم

اگر باشد گدا یا شاه فیروز	بباید رفت زین کاخ دل افروز
تن کز ناز دولت پروریده	شود در خاک آخر آرمیده
ازین امر اند عاجز یار و احباب	زن و فرزند نی جرات درین باب
اجل از صاحب حشمت نترسد	ز دولتمند با صولت نترسد
چو انفاس کسی تکمیل یابد	بتاخیر دمی قدرت نه دارد
چنان گردش ز چرخ چنبرین رفت	بیکدم حیدر و هم حیدری رفت

القصه چو این عمده ارکان دولتش مثل محمد علی رسالدار و غازیخان و مهامیرزا خان و بدر الزمان خان و غلام علیخان و ابو محمد مرده که سر رشته داران توشک خانه وغیره که آثار حلال نمکی و دولتخواهی از ناصیهٔ حال و قال شان دران حال پدیدار بود اشاعت این حادثه و اعلان اینواقعه خلاف مصلحت نظم مملکت اندیشیده صنوا الطام اسم عهد حیات بعد ممات نیز بر صورت اصلیه بحال داشتند و سر رشته روابط انتظام توزک از دست فرو نگذاشتند و خدمتگذاران واقف

اسرار را بهر اخفای این سانحه به تمیزان ملک و دولت بلا اطلاع یکدیگر جدا جدا محبوس ساختند
و در هنگام شب که چشم ستارگان و تاریکی سیوم پاس شب بیدار نبوده به تجهیز سفر آخرتش پرداختند
و چون گنج مخفی در کنج صندوق جنازه که به عطر و عبیر و گلگون و پنبه آماده داشتند مودع ساختند
وشبانگاه با بدرقه معتمدی چند و درود خوانان هوشمند به کولار فرستاده به تودیع مرقد
معین بخاک سپردند و کریم صاحب پسر کهین نواب مرحوم را بر مسند دیوانی حضور نشانده مهمات دولت
لصلاح جهانبانی بجال داشتند تا بعد از اتمام عشرهٔ محرم محترم از آن محیط مهیب رحل اقامت
بر بسته متصل آرنی فرود آوردند و با قصی غایت در حفظ مراتب حراست و مراعات مراسم
کیاست بکلی کوشیدند و بداد و دهش مشاهرهٔ خیل سپاه بتجویز و صواب دید صاحب دیوان
سرکیسه خزاین وا کرده بالعکس قانون قدیم بابداء رسوم جدید جوشیدند و مبلغی لطایف صدقات
کفارهٔ لذنوب الموتی بر فقرا و مساکین صرف کردند و هزار سوار بطرف نیلور و دو هزار سوار
بسر طلایه بطرف لشکر انگریز روانه کردند و میرزا خان را بنهایت صداقت و اخلاص دولت
خواهی معه عرائض حقیقت این واقعه روانه حضور جاه و جلال آن نتیجهٔ دولت و اقبال ثمرهٔ شجرهٔ
شوکت و شان خسرو گیتی ستان جناب ٹیپو سلطان که متوجه مهم کلیکوٹ بود کرده در باب تقسیم
عزیمت بصوب لشکر التعجیل نزد شرائط مبالغه بالغه و انواع رسوخیت و الحاح بظهور رسانیدند
اگرچه ذکر اخلاق و عادات و بیان حسن تدبیرات آن مرحوم والاصفات از حیطهٔ قلم و زبان بیرون
و افزون است لاکن بحسب ضرور از هزار یکی بمعرض تشریح می آرد که نواب مرحوم در اصابت رائے
و وفور دانش و تدابیر گوی سبقت از سایر سلاطین و امیر و وزیر دوران سلف ربوده بعلو شان و
کثرت اسباب جاه و حشمت و افزونی مواد ثروت و مکنت عدیل و نظیر خود نداشت مهربان سپاه
و مستجمع بر و احسان بود محفلش شان عالی داشت و جز او کم کسی حرف میسر زد آنچه میخواست خود

بدولت

بدولت می فرمود و دیگران را جز لغم خواهی نبود زیاده گوئی خوش نداشت بیشتر اوقات
ذکر مجلس از تنظیم و تنسیق ملک و اقالیم و واقعات جنگ و شمشیر و تفنگ و جواهر و فیل و اسپ خوشرنگ
بود و فراستی غریب تر و پندار سرداری و بلند پروازیهای طرفه در سر داشت و در هر شهر و قصبات و
مواضعات قلمرو خود سوای اخبار نویس خفیه نویسی و جاسوس شب گردی علیحده نامزد ساخته
اخبارات می طلبید و از صبح تا شام لمحه بیکار نمی ماند و در بندوبست کارخانجات خود مقید و ماسور
میبود و از عهده داران و حوالداران کارخانه هر کس که سستی میکرد و غفلت می ورزید فوراً او را طلبیده
سزایش در کنار عملش می نهاد و می فرمود که کار سرکار بدیانت و اعتماد تو سپرده بودیم چرا خراب
کردی و وقتیکه بسفره می نشست از هر قسم طعام که حاضر باشد تناول می فرمود اما بر نمکین و ترشی زیاده
رغبت داشت و بزوال و خشکه ختم طعام می نمود و بشیرینی راغب نبود و در سفر اکثر اوقات
برنج و بریان و بادام و نان خشک برنج و خام و خشخاش سرخ کرده بین ملک رائگی می نامند قناعت
می ورزید و لباس سرخ نافرمان و چهینٹ برهانپوری بهر حال دوست میداشت و هر وقت میپوشید
و دستار سرخ و نافرمان لشمار صد ذرعی بر سر مبارک می بست چون بمسند می نشست خیمه پراق مرصع
قبضه پیش میگذاشت و مقدمات جزو کل مهمات مملکت بپیش خود فیصل میداد حتی که چرم و حشو
جوال و صفوف رشته بچشم خود مشاهده کرده در توشک خانه می گماشت و سوداگران و بیوپاریان
و ساهوکاران را بنوازشات شاهانه خوش میداشت و متاع ایشان را بخواهش تمام و قیمت
گران خرید میفرمود و اسپ فروشان را سوای قیمت راسان شان زر انعام با خلاع عطا میکرد
چنانکه احیاناً در اثنائی راه ممالک محروسه اگر از قضا اسپی سقط شد بعد رسیدن دم و یال معه
کواغذ اسناد عمالان و حوالداران آن ضلع نصف قیمتش میداد نیز در رساله داش برنگ
رنگ در اطراف جهان منتشر گشته و قدر و عزت مرد دلیر و جری و تجربه کار از هر قوم که باشد نزدش

بیشتر بود وکسی که کارنمایان وترددشایان بظهور رسانید بدل نظر پرورش برا ومبذول داشته در ترقی مرتبه اش میکوشید وشخص کاردان جهان دیده را بعاملی وفوجداری وامینی نامزد می فرمود وشمن آرام طلبان وآسوده مزاجان وتن پرستان می بود وپشت وپهلوی ملازمان تغافل منش وعیت کش بارها از ضرب قمچی بازرم میکنانید وشخصی را که از یک خدمت بعد اثبات قصور وفتور در کار سرکار وظلم وستم بر خلق الله وتغلب وتصرف او بشواهد کارکنان معزول میساخت باز او را بران خدمت مامور نمی فرمود وباهل دیانت وکفایت واشراف کارهای عمده تفویض می نمود ودر هر کارخانه ملکی ومالی درحضور وغیبت اخبار نویس وهرکارها وخفیه نویس بعدم اطلاع یکدیگر برگماشته ماهیت نیک وبد هر امر دریافت می نمود وگاه گاه در پردهٔ شب گلیم سیاه پوشیده تنها بنا بر دریافت احوال اهل لشکر وغربا ومسافران در شهر وکوچه میگردید ودر لشکر هم همین معمول داشت واکثر سال وماه در مهم صرف مینمود بلکه نتیجهٔ زندگانی خود انتظام امور دولت منحصر درسفر میداشت اگرچه نواب مرحوم در ظاهر امی بوده هیچ از نوشت وخواند بهره نداشت لاکن از رزانت رای وفنت پسند خداداد بر دانشوران وشوار پسندان دهر در ترجیح میداشت ودر تعلیم وتدریس صاحبزادگان سعی جمیل می فرمود وکم گو بسیار خوش گو بود ومردم باتمیز باتالیقی صاحبزادگان متعین وخدمتگاران حضور بر خدمت شان مقرر میشدند وصبح وشام ذره بذره از گفتار ورفتار وکردار وجواب وسوال آن روز معروض حضور میشد چونکه صاحبزادهٔ والاقدر را بدفع اعادی وکشایش قلاع هر ناحیه که دستوری میداد او را بحضور طلبیده بزبان فیض ترجمان ارشاد می فرمود که شما را بجمیع امور لایق ودانا دیده براین کارها مور میسازیم واینقدر لشکر سوار وپیاده وتوپ خانه وخزانه بشما می سپاریم باید که در کار سرکار قصور نکرده بهوشیاری تمام سرخرو باید آمد ودر غیبتش سردار وسپاه معینش را پیش خود خوانده موکد میساخت که صاحبزاده جوان است

او را نگذارید که از شما جدا شده جرات بی تدبیر نماید وخبرداری ونگهبانیش بر آن وزنان بر ذمهٔ خدویت خود قرار داده باشند ووقتیکه صاحبزاده از مهم وبست کار مرجوعه فراغت یافته مظفر ومنصور بحضور میرسید باز بهمین دستور که سابق ذکر یافت مقید می نماید الحق سودیان ومیزان والاعظرة نمی پسندند که اولاد خود هم بازی اراذل بی تمیز واوباش پرستیز گردیده از مناصب ومراتب جاه واعتبار معرا شوند آری فرد

احتراز از الفت بدپیرتان کردن خوش است
صحبت انگوزه ضایع مشک اذفر میکند

بارها مشاهده افتاد که فرزندان اکثر صاحب حشمت وشوکت بسبب مطلق العنانی ونازبرداری پدران وصحبت اهل سفل چنان از پایهٔ شرافت وعزت بر افتادند که هرگز سر اعتبار باز نه برداشتند الحاصل بعد چهار روز یکی صاحبزادگان را اجازت استراحت بمحل زنانه میداد واکثر اوقات در همان محل بر شوخی وگستاخی مردم تنبیه میداشت چنانکه روزی در مجلس حضور تذکرهٔ جنگ چرکولی در میان آمد نواب مرحوم بزبان مبارک فرمود که در آن روز همه لشکریان ما طریق حرام نمکی بیهوده از رو بروی ما گریختند واحدی دست بشمشیر برده فدای وار نکوشید از ین رو همهٔ جانهای خود مفت بر وسیاهی در باختند از حاضران آن مجلس یسین خان ونتلی که دری که در آن معرکه گاه جادهٔ حلال نمکی بیموده تمام بدن وچشم خود را وقف شمشیر ونیزه ساخته بود جواب داد حضرت راست فرمائید که ما هم گریختگان را دیدیم اگرچه این همه از مقدرات است باختیار کسی نیست لاکن بفرمائید که این چشم از چه آفت وازبهر کدام مرد ناحق شناس تاب لبصارت که نتایج زندگی وحصول لطف نظارهٔ حسن وقبح جهان رنگ آمیز است در باخته شد نواب تبسم کرده فرمود که بار شما امداد می کنیم ودر روزی محمد علی کمیدان را بخطابت سمی فرماندادو بسر انجام آن مهم خزانه درخواست نمود خود بر او خشمناک شده فرمود که همراه زر بحیاب مثل مهار در خود از سرکار میگیری وصراف

بنمائی ما خوب میدانیم بر وقت کار باز زر میخواهی نمیدانی زیرکه تا این مدت خراب کرده از روی حساب درم درم باز یافت خواهیم نمود و ترا مغلل و مسلسل و غل جرکه سرامیان واجب القتل خواهیم فرمود او شوخ منش رو از آن طرف گردانیده بمتصدیان توشک خانه می گفت که فهمیدگی سرکار معلوم شد فقط بر عقل و رای پیر مرد نازیدنی است مرا بتقدیم این امر زباید والا کار سرکار ابتر خواهد شد هر چند که عرض گستاخانه او بسمع شریف میرسید ما ایشان سرداری و صفت نازبرداری بر گستاخی دولت خواهیش لفظی نمود و به متصدیان توشک خانه و خزانه حکم می فرمود بدهید هر چه که او باش منش می خواهد و امثال این از کار بارها بظهور آمد و در فهم علوم قیافه و نظر بازی سرآمد وقت و یکتای زمانه بود چنانکه از یک نظر والا فطرت چندین کارها که مثل مشاهده توملازم و ملاحظه اسپان نو خرید و تقرر قیمت آن و معاینه اجناس نفیسه اقسام اقسام و شناخت جواهرات و انتخاب بی اجرام آن و استماع مضامین عرایض ملکی و مالی و افراد اخبار قلمی و سوانح زبانی و صدور جواب با صواب بر محل بر خلاف تقریر یکدیگر و جواهر شناسی و آلات و ادوات حرب و بیکاری رنج و نزد و درست بیساخت او حافظ حقیقی باوصف تحصیل علوم سلاطین عزاو و دولتمندان قدر را چنین ذهن ذکا عطا فرموده بقوت حافظه در رکه اش هزار آفرین بل کوک تحسین توان خواند آری ـ بیت ـ

هر کسی را بهر کاری ساختند	میل او در دلش انداختند

روزی فیمابین یکی از فرقه شیعه و اهل سنت و جماعت مباحثه دینی رو داده و کار از سخن و زبان گذشته بدست و خنجر رسیده بود که جاسوسان مفصل اینقضیه معروض حضور داشتند پس هر دو را طلب فرموده پرسید که چه بحث دراز کار می کنید و چرا مثل سگان غوغای بی معنی می نمائید سنی عرض کرد که قبله عالم این مرد بیدین در حق خلفا اجناب ختمیت مآب صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم که نجوم فلک هدایت اند جرات پرداز است بلکه زبان طعن می کشاید که بنده را شنیدن آن خار در جگر میشکند پس از شیعه هم

استفسار

استفسار فرمود تا او بطور مذهب خود عرض نمود که ابوبکر صدیق خلیفه اول رضی الله عنه از مرتضی علی کرم الله وجهه چنان کرد و عمر خلیفه ثانی رضی الله عنه در جناب ام السادات فاطمة الزهره رضی الله عنها چنین کرد و بارها رنجانید پس پاس خاطر آنها بر سادات بنی حسین چیست خود بدولت عدم دل شکنی هر دو بحث منظور نظر داشته بزبان حق بیان از شیعه پرسید که تو در حق کسانیکه حرف میزنی زنده هستند او عرض کرد [illegible] نا بعتاب حیدری خطاب کرد مرد آنست که عیب و هنر کسی رو برویش ظاهر کند نه که بر قفا بزرگان گفته اند که غیبت حرام است شاید تو نسل حرام هستی که درین امر اقدام نمائی اگر کسی بار دیگر چنین بحث بیش الادب اوقات ضایع سازد و مخل کار سرکار شود شلیطه و میخ کوب برای خود آماده بداند و روزیکه بمحفل حضور اهل هر دو فرقه حاضر بودند یکی از اهل سنت و جماعت نقلی گذرانید که مسافری بر اسپ سوار شده راه میرفت قضارا در اثنای راه خلابی بود ناگاه پای اسپش در آن گل فرو رفت راکب فرود آمده عنانش بگرفت و بیرون کشیده گفت که باستعانت صدق جناب صدیق اکبر رض بیرون آئی نیامد باز گفت باستقامت عدل حضرت فاروق اعظم رض بیشتر خرامی حرکتی نکرد باز گفت از قوت فراست حضرت عثمان رض بیرون شتابی از جا نجنید پس گفت بزور بازوی شجاعت مرتضوی رضی الله عنهم اجمعین قدم پیشتر گذاری همون زمان اسپ از آنجا جسته بیرون آمد سوار شمشیر کشیده گفت ای اسپ تو رافضی شده نزد من کار تو نیست پس بیک ضرب پیش قطع کرد نواب بمجرد شنیدن نقل تبسم کرده جواب داد که وی عجب نادان محض بود و جاهل سخت نه دانست هر که زورمند بود اسپ را از گل بر کشید و نمیدانی که ازین نقل صریح سراسر عجز و انکساری صاحبان پیشین ظاهر میشود پس گوینده بسیار خجل شد و بعضی اوقات مزاح و ظرافت عاقلانه از مصاحبین خصوصاً به علی زمان خان می نمود چونکه صوبه سرافتح شد روزی سوار گشته به تماشای شهر از یک راسته خرامان گردید و در بعضی کوچهای آن شهر اکثر قبور پیش خانها واقع شده اند از حاضران

پرسید که این معموره بچه سبب در آبادی افزوده شان عرض کردند اغلب که در ایام پیشین این همه
ویرانه بود والحال نظر به پرورش خلق الله و رعیت نوازی حکام پیش مردم از هر دیار رسیده شهر
آباد شده است فرمود عبارت آرای موقوف شما نه میدانید که این مرد و زن برای خانهای خود ها
جنگیده مرده اند اما لفظ لونڈی کا یعنے کنیزک زاده که زبان زد اکثر و کمینان است بر زبان مبارک
جاری بود و هر کسیکه خشمناک می شد او را باین لفظ میخواندند بلکه عین الطاف و نوازش وابسته این
لفظ بود علی زمان خان روزی برمز و کنایه عرض کرد که این لفظ رکیک شایان صاحب شوکت
ذی هوش نیست تبسم کرده فرمود ای صاحب ما و شما هر دو کنیزک زاده ایم فقط حضرتین سبطین
یعنے حسنین علیه التحیة والرضوان بی بی زاده اند پس همه حضار این سخن را عظیم پسندیدند و قبول کردند
زیرا که القاب مقدسهٔ جناب والدهٔ ماجدهٔ آنحضرات خاتون دو جهان است و هر جا که برای
سرانجام مهمی لشکر متعین میساخت ازان لشکر هرگز بیفکری بود و بانواع لوازمات چه از زر و
چه از سامان جنگ و علوفه و رسد غلات تائید آن جماعت منظور نظر والا میداشت و هر قلعه را
که تسخیر میکرد به مرمت آن قلعه و بنای حصارهای تازه لکهوکها زر صرف مینمود چنانچه اکثر قلاع
زمین دوزی و کوهی پایان گهاٹ و بالا گهاٹ شاهد حسن این معنی است و نام قطاع الطریق
واچکه گره بُر و دزد و حرامی از صفحهٔ شهر و قصبات و قریات قلمرو خود حک ساخته احیاناً کسی جا
قطاع الطریقی و دزدی بعمل آمده کاولی گر یعنے نگهبان آن مرز و بوم را بلا تامل بدار می کشید
و شخص خداترس و نرم دل را در آنجا می گماشت و لشکریان را بداد و دهش و رعایا را بعدل قول
بی کاهش و کاوش بسیار خوش میداشت و در تمامی عهد دولت خود سوای هون حیدری که
یکطرف آن حرف ح و طرف ثانیش نقوط مضروب است و فلوس و کاس مسمی فیل سبب رواجش
اینکه یون گج نام فیل سواری خاص که در شکل و شمایل از همه فیل گزیده و راست رفتار و جلد و منظور نظر

کیمیا اثر و مقبول سواری خاص بود ناگاه سقط شد و ازین معنی بحضور تاسف تمام دست داد
تا شکلش بیادگار بر فلوس مضروب گشت دیگر مسکوک نه فرمود و بهدران روزها روزیکه برعهده
داران و حوالداران کارخانهٔ دولت بتخریب امور غضب آلود بود قضا را داروغهٔ دار الضرب
بحضور عرض کرد که بر فلوس نو کدام ضرب ارشاد شود در حالت خشم فرمود شکل کیر خر ضرب کن پس او
همچنان چهار پنج هزار فلوس دران روز مضروب نمود چنانچه چندی فلوس مذکور مروج شده بعد
ازان بعضی دانایان بحضور عرض کرده همهٔ آن فلوس را جمع کنانیده گداختند و شب یکشنبه
در سفر و حضر رقص زهره جبینان قمر طلعت میدید و در ایام دسهره که عید اهل مرهٹ است اگرچه رسم
کفار است و بدل ازان متنفر می بود لاکن محض پاس خاطر تالیف قلوب میسوریان که عبارت از اولاد
چک کشن راج و ڈیرو کار پردازان آنجا است بنابر اینکه حضرت مرحوم هر دل عزیز بود بحکم آنکه تقلید
کفر کفر نباشد در یوم جشن میفرمود و فرزندان کشن راج و ننده راج را به محل عالی بار داده و دو سه
ساعت اوقات همایون به نظارهٔ آتشبازی و جنگ آهوان و زور آزمائی جوامیس و حملات
فیلان کوه شکوه با یکدیگر و پنجه بازی مصارعت یلان تن و مند که در دکن جیٹھی نامند صرف میفرمود و
خران را بجای آب شراب خمر لبسری تمام نوشانیده در تپش صحن جیٹھی محل عریال کشیده بر شیر زنجیر بند
میگذاشت و حملهٔ شیر و لگد زنی و عوعوغای خران مشاهده کرده تبسم می فرمود و حبشیان خفتان گلیم
پوشانیده با لنگهای صندلی از خروسان می جنگانید و بعضے ملازمان قوی را حسب آرزوی
آنها انتخاب کرده بهر کشتن شیر مردم در همین عریال روان میفرمود نواب در شست اندازی
بندوق عدیل و نظیر خود نداشت چنانکه در وسط ساحت عریال درخت موزی نصب کنانیده
شیر زن را ارشاد می فرمود که گرد آن درخت با شیر درآویزد اگر آن مرد دلاور بر شیر غالب آمده از
جان بجست او را بانعام زر و خلاع و اضافه از آز و نیاز دنیا مستغنی میساخت چونکه شیر غالب گشته

مرد را بر زمین آورد و تفنگ برداشته چنان می‌سوخت که تیرش از سر شیر می‌گذشت و مرد سلامت برمی‌خاست و در اوایل و آخر عهد سلطنت خود بنابر رعب افزای بقطع گوش و بینی و دست و پای اسیران مرہٹہ و دیگران فرمان میداد و در مہار کاٹ بتجویز و اغوای بعضے خواجہ سرایان مردم آزار و عاقبت خراب اکثر دوشیزگان شکیلہ ہر قوم را خواہ برضامندی والیان آنہا خواہ بجبر طلبیدہ آغوش عشرت با آنہا گرم می‌نمود و کنیزکان مہپارہ نابالغہ را نیز بدستور یکہ مذکور شد بہم رسانیدہ داخل تا کہ سال محل زنانہ میفرمود و ریش و بروت و موی ابرو و مژگان می‌تراشید یعنی اسود الفام گفته‌اند و قوی جثه و میانه قد بود و نقش مهر دیوانش کلان مدور این بود بیت

بہر تسخیر جہان شد فتح حیدر آشکار	لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

نقش مہر جیبی بنام فتح حیدر بود و بہ محنت شاقہ یک حرف جا و اثر گونہ بنا بر دستخط کہ لازمۂ ارباب ریاست است مشق کردہ بود و باین شکل حی غرض از ابتدای عروج دولت تا وفات در ہوشیاری و حزم و احتیاط و تجربہ کاری و دانائی تمام بسر بردہ مخفی تاریخ رحلتش درین فقرہ یافتہ - آه مردے حیدری حل رفت + و دیگر این فقرہ کہ جان بالا گھاٹ برفت + + + + + + + +

ذکر جلوس خدیو[۱۱۹۶] والاشان سمو المکان جناب ٹیپو سلطان و ترویج و تنسیق[۱۱۹۷] مہام سلطنت خداداد و بیان لشکر کشی جنرل لانگ و جنرل اسٹوٹ سمت مندواسی و مراجعت شان بمدراس و روداد سن یکہزار و یکصد و نود و ہفت ہجری آنکہ

ہرگاہ کہ خان فدویت نشان یعنی مہا میرزا خان خایز حضور سلطان گیتی ستان گشته احوال پر اختلال

انتقال

انتقال نواب مرحوم و ضبط و ربط لشکر در خلوت مفصل معروضداشت و باقسام تسمیه طمانیت کلی از سرداران لشکر خصوصاً از کریم صاحب برادر خورد که جلوسش بمسند دیوانی خاطر والا را آکندر کردہ بود حاصل گردیده مبشر اقبال بگوش ہوش آن جوان بخت جوان سال این مضمون رسانید رباعی

شنو از کس پای دولت را بنه اندر رکاب	تا دو اسپه پیش پیش آید ترا فتح و ظفر
شاہباز از صعوه نہراسد مندیش از عدو	کی غضنفر یابد از روباہ شل ہرگز ضرر

حسب معروض دولت خواہان صمیمی که بدرجۂ اجابت مقرون شدہ بود بی آنکه از مہم مشغول فارغ شود خود را باسپاه در قفای معتمد علیهم بلشکر رسانید آن زمان که بشیر سعادت این خبر بہجت اثر را بدولت خواہان قلبی رسانیدہ زبان روزگار باین ابیات مترنم گردید قطعہ

بیا که رایت منظور بادشاه رسید	نوید فتح و بشارت بمهر و ماه رسید
جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت	کمال عدل بفریاد دادخواه رسید
فلک نوید بہین داد اہل دوران را	زمان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

یکسر سرداران و عمده داران فدویت شعار مع کریم صاحب باستقبال شتافته بزمین بوسی جناب عالمیان مآب سعادت اندوز گشتند و بتالیف قلوب قدیم الخدمتان وراثت دولت را کرسی نشین ساخته بساعت سعید روز شنبه بستم شہر محرم الحرام سنه یکہزار و یکصد و نود و ہفت ہجری صدر آرای جاه و جلال و وساده پیرای عز و اقبال گردید چون اورنگ حشمت و مملکت از یمن قدوم آن خورشید اوج سلطنت و فرمانروای در علو قدر و منزلت از سپہر برین برتر آمده و ملک و دولت رواج خسروانی و رونق جوانی یافت بجہت نیکو خدمتی و ہوا خواہی ہمه فدویت کیشان را بنوازشات شاہانه بنواخت و بمناصب بہیه سرافراز فرمود و بزم شادی اجلاس ہمایون را بترتیب مجلس جشن دستور فرمان داد فرد

	بیار است بزمی همایون که او را		بهشت و بهار است مولی و چاکر	

دوران مجلس شعرای فصیح زبان وندمای ملیح بیان از ابر طبع درگاه بار نظم و نثر نثار کرده از خوان احسان سلطان کشورستان بهره مند میشدند بعد از آنکه لبساط مجلس سور و سرور در نوردیده شد قدم با میمنت بر مسند انتظام امور جهانبانی نهاد و فرامین ضبط و ربط به جمیع قلعه داران و حواله داران و تحصیلداران ممالک محروسه فرستاد و بر اقتضای مصالح رای صواب اندیش خود عزل و نصب کارپردازان ملک و لشکر آغاز نهاد و همگنان سر بر خط فرمان والاشان گذاشته بتقدیم خدمت کمر سعی بربستند هم چنانکه حلقه بگوش اطاعت نواب مرحوم بودند غاشیهٔ انقیاد خدیو والانژاد بر دوش گذاشتند الا آن یک نمک حرام ایاز بنام کوته اندیش طریق نامحمود مخالفت سپرد و با سردار انگریز که بجوار بلادنگر باتفاق قوم نابکار ریشهٔ فساد و شرور دوانیده بود موافقت کرده در تسخیر قلعهٔ بندر کوڑیال ترغیب نمود پس از آنکه سردار انگریز قلعهٔ مذکور بدست آورد نمک حرام مسطور باقتضای نقاض دلی و بیوفائی قلعهٔ نگر لوی سپرد و سپهداران زمان سپه سردار فراسیس دو هزار فرنگی بسرداری کون تپلیس مستعد با اسباب جنگ بحضور لامع النور روانه کرد و بعد چندی خود بدولت یعنی سلطان والاشان که از سردار و سپاه جیش عسکر خاطر جمعی دست داد معه لشکر نصرت پیکر کوچیده ساحت کاویری پاک را از فر نزول رایات و اعلام ظفر آیات رشک افزای سپهر بوقلمون ساخته بود که جنرل اسٹوٹ و جنرل لانگ از راه جنگل پٹ بعزم مقابلهٔ سلطان گیتی ستان تا وندواسی لشکر کشیدند خدیو مظفر با استماع این خبر لسان غضنفر با تمامی عساکر ظفر مآثر از راه دوشی مالور بدفع اعدا نهضت فرمود و بفاصلهٔ سه گروهی وندواسی محل نزول رایات جاه و جلال نمود روز دیگر فرمان محاربه داد تا سپاه داران میمنه و میسره و قلب با آیین درست آراسته توپخانه پیش رو گذاشته معه فراسیسان صف آرای جدال و قتال گردیدند سرداران انگریز با سپاه خود بمیدان

هل من مبارز رسیدند و می که الحاق جمعیت فراسیسان به جنود رزم آرای سلطان جنگ آزما یقین دانستند پا بر جا ماندن نتوانسته آن روز صلاح در جنگ ندیدند و در استعطاف عنان اقبال صلاح حال و رعایت آل شمردند و همون شب از گورنر مدراس فرمان مراجعت رسید بنا برین صبح فردای آن روز قلعه وندواسی شکسته با تمامی حشمت خویش بمدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجانب کوچ کرده بر سواد ترواتور مقام فرمود جاسوسان معروض داشتند که بلاد نگر و کوڑیال بندر متصرف انگریزان بندر بمبئی رفته بهر قریه و قصبهٔ آن نواح انگریزان مسلط شده اند و بعضی فتنه جویان نیز که منتظر فرصت بودند از هر گوشه سر نخوت بر داشته در مقام عناد و فساد پا فشرده اند چنانکه اپجی شامیا زنار دار سر دفتر اخبار نویسان که در دار السلطنت است با قلعه دار آنجا یکدل و یک زبان شده در فکر خرابی خانهٔ جاه و جلال مخدوم جهان در افتاده انگریزان مسلط آن نواح را طلب داشته است و سید محمد خان داماد عبد الحلیم خان افغان کڑپه وقت را غنیمت انگاشته چند پیاده و سوار جمع ساخت و عهد و مواثیق و شرایط موافقت با انگریزان مچهلی بندر بارادهٔ تسخیر چندور و کڑپه

	بابیان موکد ساخته رعب افزای آن سمت است	

ذکر متوجه رایات ظفر آیات سلطانی بصوب اعادی و استخلاص بلاد نگر و کوڑیال بندر وغیره و غارت شدن جوقی از لشکر انگریزان بنابر دست غازیان و سزای معقول یافتن داماد حلیم خان از دست قمر الدین خان و تقرر صلح فیما بین سلطان و انگریزان و انتقال محمد علی شجیع الظهور جهالت نا مطبوع و

رویداد همین سال آن که

چون علی التواتر اخبار استیلای بغاوت نشانان انگریزان و تسلط انگریزان دران ملک بسمع شریف رسید عزم قلع
و قمع بنیان ایاز ناعاقبت محمود و دیگر شرارت کیشان آنحدود درست کرده بدرالزمان خان بخشی را
با جمعیت هزار تفنگچی و صلابت خان بخشی رسالهٔ شش هزار اسلحه دار و میر غلام علی بخشی رسالهٔ ده هزار پیاده و احشام بسرخیلی و سپه
سالاری میر معین الدین عرف سید صاحب دریایان گهات گذاشته خود بدولت با تمامی سپاه خونخوار و فرسان
تهورشعار باستیصال ریشهٔ خس و خار نواحی نگر نهضت گماشت و مساهله در پاداش عمل آن شوربخت
کالاخیر فی عجیدی صفت کاشقاوه بود بعید از آئین هوشیاری و دور از ضبط سرداری دانسته
بطریق ایلغار دویده در کمترین مدت مسافت دراز تا بنگلور بریده همدران رحیل اشارت برآوردن
صندوق جنازه نواب مرحوم از مدفنش کرده بودند نزولش به مقام معلوم در روده صندوق نیز
معاً اتفاق نمودند تا معتمدان بارگاه حسب الحکم باخراج صدقات و کفارات جنازه را بسرینگ پتن
برده و در لال باغ که جنوبی شهر گنجام برساحل این طرف جو واقع شده نواب مرحوم وقت لشکرکشی
بتسخیر بارامحال بتعمیر مسجد و ضجیع منوره فرمان داده قلعه دار آنجا بآئین بهین احداث کرده بودند
اندرون ضجیع مذکوره بخاک سپردند و محمد علی شجیع را مع جمعیتش به بندوبست دارالامارة و عزل
بدخواهان و نصب فدائیان حلال نمک بیشتر کوچانیده و قمرالدین خان را بالشکر میر صاحب مرحوم
بدفع فتنهٔ سید محمد خان مختار کل کرده سمت کرپه رخصت فرمود و خود آعنهٔ همت های بلند و ازمهٔ
نهضت های باد جهند بآن موکب کوکب شکوه بصوب ولایت نگر معطوف گردانیده از راه دیون
هلی و مدگری و صوبه سرا حدود چیتل درگ را مضرب خیام نصرت اعلام ساخت و دولتخان فوجدار
آنجا از راه دولتخواهی مع توابع حاضر حضورش شده شرف زمین بوسی حاصل ساخته مورد الطاف
و نوازشات سلطانی گشت و از سر نو خلعت بجای فوجداری یافت روز دیگر از آن جا کوچیده

بباديه

ببادیه نوردی راه دور و دراز باز منهٔ مقصور اعلام استقلال و رایت استیلا در فتح تنبیه ایاز برافراشت
و چون شیر قضای بر قفای آن خرگوش غفلت کوش بتاخت و درین راه که تا سر مرحله غیر از
اشجار متراکم که هر شاخ سر بآسمان کشیده و روی آفتاب جهانتاب دران ظلمات گم کسی دیده هر
قدمیکه فراپیش می نهاد بنیان سبقت جسارت بدخواهان اعنی جماعه ایاز مرزوبوم بر باد هزیمت میداد
تا بدین عنوان دو باب محکم کتل سد راه بدستیاری ظفر مفتوح و احوال مهزمان مقبوح ساخته پرتو
نزول رایات زیر گهات سیورم انداخت و پیش ازین بشهرهٔ قدم لشکر نامعدود آیاز مردود با
سرمایهٔ مبلغ خطیر بدست آویز بهانه رسدرسانی ازان دائرهٔ کوهستان مضیق المحال برآمده بقلعه
کوڑیال رسیده بود و محمد علی چونکه از حضور رخصت دارالسلطنه گرفت بر سبیل ایلغار از راه بنگلور
شتافته در دامن کوهچه گری کته بر کنار جو فرود آمد و به مضمون این بیت ـــه

ازان کز تو ترسد بترس ای حکیم		وگر با چو او صد برآئی بجنگ +	

در نظر داشته بمقتضای دوراندیشی اندر راه گرگ آشتی جادهٔ یگانگت و مصادقت با قلعه دار
بغی آنجا پیموده و بعد استحکام بانی محبت و وداد پیام فرستاد اگر اجازت باشد یک شب
تنها بخانه خود می آیم و بملاقات مردمان خانه و دیدار فرزندان مسرورالوقت شده صبحی حسب
الفرمان والاشان به بندوبست خطهٔ نگر از راه کوڑک میشتابم قلعه دار مذکور سخنان خوش آمد
وابله فریب شجیع مزلور از جا رفته گوش رضا بران نهاد و به محافظان باب قلعه اجازت
واگذاشتنش داد چون او کار بر حسب مراد و آرزوی خود دید وقت شب جمعیت خود را مستعد
کرده عبور جو نمود و متصل دیوار قلعه مردمان را در کمین داشته تاکید ساخت هرگاهیکه من در اندرون
قلعه ترئی حملات خواهم نواخت شما بلاتوقف اندرون بیائید و بر فصیل و برج و باره یزک بندی
نمائید پس خود مید زقه پنجاه مرد کارگذار و دلاور اندرون دروازه رسیده ترئی نواخت

دبلا تا خبر محافظان آنجا را دست بر پشت چنبر کرده همراهان خود را بر دروازه قایم نمود بمجرد استماع صدای تری کمین داران چابکی بکار برده بیکبار داخل قلعه شدند و اطراف بزک بندی نمودند خود شجیع دلاور پیش دستی کرده بمنزل قلعدار رونا بیا لش وانچه شامیا و شر یکانش رفته تا وا کردن چشم لبغاوت از خواب غفلت کشان کشان بیرون آورده محبوس ساخت صبحی بتجویز و الدهٔ ماجده سلطان بعضی حرامخواران را از توپ پرانید و شر کا شامیا بدار کشیده او را با طوق و زنجیر مستحکم در قفس آهنی که جزای بدکرداریش همین بود بند کرده قلعداری دار السلطنت به سید محمد خان مهدوی که رفیق سلطان بود تفویض نموده حراست قلعه بذمهٔ اسد خان رسالدار که مرد شجیع و مدبر و دولت خواه قدیم بود گذاشته با فوج خود از آنجا راهی شد و بکوچهای دراز معه خطوط والدهٔ سلطان و کیفیت نامه بندوبست دار السلطنت همدران مقام شرف اندوز اقدام بوس جناب سلطانی گشته مفصل حقیقت معروض حضور ساخت و فراخور فدویت خود لعنایت پدرک و خلعت سرفراز گردید روز دیگر سلطان والاشان فدائیان را فرمان عبور گهاٹ داد تا سپاه ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه کتل که جوقی انگریزی با توپ و تفنگ سر راه گرفته بود گذاشته از جانب دیگر صعود کردند در عقب محافظان آنطرف فرا رسیده شلکها ریختند و جماعت فرانسیس با مقداری از جوق رکاب ظفر انتساب بدروازهٔ اخیر گهاٹ هجوم آورده طرح مجادله بتوپ و بندوق باهم جنبان افگندند و خود بدولت بدریافت سراغ راهی خفی با مردم بار و پیاده بی شمار لبان سحاب بر اطراف جبال بر آمد و لبغتةً بر سر آن اجل گرفتگان چون مرگ ناگهان بر آمد و چند انکه دست یافت جیوب بهمت خصمان لشمشیر بران اشگافت چون جماعت انگریزان و جوانان لبغی نکبت نشان از عرصهٔ معارک واقع دروازه پهلو تهی کرده بهیئت مجموعی در قلب آبادی و قلعه پناه گزین شدند فدائیان جلادت نشان و غازیان کشورستان

از جهت راه امان بر خصمان بستند و در هر راهی مستعد قتل و حرب نشستند و توپچیان مورچال قایم کرده بشکست و ریخت حصار قلعه همت مردانگی صرف کردند هر چند که به دواب متهوران پای استقامت و مردانگی کرده با شکوه انگریزان و جماعهٔ منحرفان از جا رفت اما تزود خاطر و تشویش حواس باطن و ظاهر شان در غایت نا امیدی و نهایت زبونی آواره وادی غم و اندوه اسیری میداشت و انگشت تحیر بلب و دهان تحسر کنها میگذاشت و حال بدین مقال انجامید بیت

نیارای رمیدنها نه رای آرمیدنها	مرا شک چشم حیرانم نمیدانم چکیدنها

علاوه‌ٔ این حصار نایابی جرعهٔ آب که چاهی مدار زندگی قلعگیان بدان وابسته زیر پای دیوار برجی واقع شده بود و لصدمهٔ سنگی که از مورچال بمشابه شهاب ثاقب بر همین دیوار واقعه چاه نزول نموده حصار از پایه خود جدا شده دران چاه افتاد آبروی خود ریخته بود دران مر البستان بی آب آمدهٔ جرات ایشان ریخته و قحط انیم سیر آرد نان گرد کوچه مذلت بر فرق متردان سیر از جان بجهت جز کباب جگر سوخته هیچی بر شته نمی یافتند و کارد با ستخوان رسیدن همان گوشت پرخی میدانستند و برای یکدانه برنج باریک و کلنده در حسرت و ملال می افتادند و هر دم می خونابه خمخانهٔ غم نادیدنها می آشامیدند با این شبی قریب هزار مرد تفنگچی باده و صد هزار مرد دو ره دیگر سکنای آنجا با غمهای سی و نگی بیرون قلعه آمده از تالابی که متصل قلعه واقع شده است حسب طاقت آب برداشته بردند طلایه داران بر این معنی اطلاع یافته شب دیگر از اتواپ بنادیق و جزال بند تالاب گرفتند چنانکه قلعگیان را با زاب و تاب طاقت و مجال آب بردن نماند هر چند با مید آب چون ابر گرد نده قطره زن ساحت تردد گشتند اما از دست طوفان کاری برقندازان رعد صولت لبغرق بحر خون شدند و بعضی بهمت جرات از آب یاس شستند و ظروف قسمت خود با سنگ فرار شکسته به پناه قلعه در شدند چون عاقبت الامر سردار قلعه و تابعش بگرفتاری پنجهٔ قهر و غضب خود ها را رنجه دیدند مضطربانه تشبث

ذیل عافیت دویدند اعنی بوسیلت محمد علی شجیع شهر و قلعه بتسلیم گماشتگان درگاه والا کردند چون بیاوری
طالع روزافزون جناب والا بیجده روز قلعه مفتوح گردید شخصی تاریخ بدیهه گفت که حیدر نگر گرفته
۱۱۹۷
سلطان رحمت جنان بمکافات اعمال سخرفان بدشنام قبیح و نفرینهای وقیح رسانیده همگنان را
وسلاسل اسارة سلسله بپا و مسلسل گردانید و جماعت انگریزان را علیحده در اماکن محروسه محبوس
فرمود و ایاز که از سرحد خصال محموده و وفاداری و حق گذاری خدمت ولی نعمت بیرون تاخته از آثار
غرق شدن فرعونیان بی سامان بخود اشته خود مع عیسویان غریب الدیار در ذیل ناسازی نیل
مقصود مبتلا گردیده فی الحال با گنج قارون که از اموال سرکار خداداد با خود داشت بسواری جهاز
از بندر کوتریال سمت بندر سورت و بقول بعضی بندر بمبای بگریخت و با فرنگیان آن حدود
بسازش و نوازش و ابذال مبلغ خطیر در آمیخت دران حال جاسوسان هشیار مغز خبر رسانیدند
که جوقی بسرخیلی کرنل کمیل نام بکومک قلعه مع رسدگران می آید بسکه نایره غضب سلطانی مشتعل گشته
چون برق خاطف مدتاخت و سواران پاگاه را بمعافی اموال غنایم آن جوق پیش آهنگ ساخت
و قزاقان و سلحداران را صد روپیه دیت اسپ مسقوطه مقرر کرده براندو به میدانیکه دو تالاب پر
آب بفاصله نیم فرسنگ بود و حسب الحکم و الارساله های تفنگچه و پیادگان شیر توامان و باندازان برق
نشان توپخانه را بر بند تالاب قایم کرده مستعد آتش افروزی شدند گرد گرفته فرمان رزم در داد
و سواران چیوه کاکر اگرچه این قوم داخل گروه پنداره اند اما در امر قزاقی بر آنها سبقت می برند و در
فنون مردم آزاری دغربا کشی مشهور دهر اند چنانچه با خدنگ نی نیشکر مفت جان شیرین خود میبازند
و دیگری را هلاک میسازند به پریشانی بهیر بنگاه غنیم سلسله جنبان گشتند کرنل مذکور چون بحر هلاکت
و غارت گرد خویش متلاطم دید بجای آب نکرده بدلاوری و آب و تاب تهور پادر سر البستان
رزم قایم داشت آخر بسبب کمی ضرب و باروت و بی آبی چاره کار خود بر مخالفان گذاشته

وباد وسه

وبا دوسه هزار مردم بار و هفت ضرب توپ و هزار فرنگی اسیر گردید حسین علی خان بخشی پاگاه برادر اسد
علیخان بیگین پلی والا که در شروع این جنگ دو ضرب توپ مخالفان بپرده بجد تلف اکثر مردان
کاری از معرکه گاه پس پا شده بود چون مزاج وهاج والا را ازین معنی ناخوش و برهم دید باز بپاس
ناموس شرافت و حمیت با هفتصد مرد جری کوشش نمایان در ابتدای آن لشکر بظهور رسانیده
بانی قتل و غارت آن جماعت شده و آخر یازده زخم سنان و تیر و تفنگ برداشته مجروح و مظفر گردیده
بود لیکن شعله قهر و غضب سلطانی بجنبش تند باد فتنه نمک بحرامی آن مردود بالا گرفته بود زبانه خصم
سوزی ملتهب فرمود و جنود قاهره و جیوش باهره چون صاعقه شرربار ناگهان بر سر قلعه
کوتریال بندر در آمد و لسان طوفان در چشم استقلال اعدا خاک باریدن و به پراندن خس
و خاشاک آفات غضب دیده خصم خاریدن گرفت مقارن این حال موسم برشکال که مقدمة الجیش
حوادث آسمانی بود لشکر کش سحاب طوفان خیز و باران مرگ انگیز گردید و با تیغ بازی برق و کوس
نوازی رعد و تیرباری قطرات بر آن سرزمین قطره زن در رسید و چندان فلک ناساز ابر روی مهر
جوشید که دران خطه از مهر آسمان تابش مهر رویت درازکشی بچشم لقو نمی دید و دران ساحت سراسر
سطح آب چتر خیام لشکر کم از بادبانهای سفاین بحر معاینه نمی آمد بلکه بر روی آب ثبات اینهمه قباب
با حباب بی ثبات همسری میکرد تا آنکه رودخانها لبریز و جریانات انهار عظیمه تلاطم انگیز شد و کثرت
عفونات مردگان لشکر با آن همه جریان سیلاب علی اللیالی و الایام مجال انتقالات محل جدیده تنگ
آورد و حضرات ملایکه اعنی میکائیل و عزرائیل علیه السلام بر یکی نفس نفیس بر قدر قصر ارزاق و قبض
ارواح متوجه شدند بعد از مجاهدان لشکر از بهر دفع معاندان با شور جهد بلیغ تر بذل کردند و هم مرحله
و موچال بانهدام حصار برج قلعه بکفایت رسانیدند و بچند منزل آنکشتی که بهمت موده بآلات
حرب و ضرب آراسته بودند راه دریا از آمد رسد و کومک مسدود ساختند و قلعگیان خیره که

بتحمل شداید مجادله و صعوبات محاربه مشهور بودند برج و باره هجوم کرده و دلیری و بهادری
و کوششهای مردانگی داده چند ماه جنگیدند عاقبت الامر از ممر امتداد ایام محاصره و کمی آذوقه
دست بدامن عجز و استکانت زده مهلت چندی خواستند و اسباب جنگ بصورت صلح
آراستند تا بعد انقضای مدت میعاد علم اعتلای پرچم فتح و فیروزی سلطانی به زره و حصار انتصاب
یافت و آفتاب حکومت و دولت آنحضرت باز از افق جلالت بر تافت بکیر محصولان چهار اهل آن دیار چه از اهل
فرنگ هوشیار به پناه دامن دولت آن جناب نوازش انتساب در خزیدند و هر یک فراخور حال خود
منصب نوکری عمده یافته ناصیهٔ ارادت را بنقوش فدویت متجلی گردانیدند چون سپاه رستم نهاد قلعهٔ منگلور
و هناور و غیره را بسهولت و جود متخلص و منتظم نمودند رایات ظفر آیات سلطانی بجاه و جلال شادمانی
سمت بلاد کورک و نواح بل را افراخته شدند از قضا محمد علی شجیع بمقتضای جهالت و خودپسندی
و بدبختی و لغزش نابخردی از جان خود در گذشت تفصیل این ماجرا به سبیل اجمال آنکه قاسم علی
نام نوکر نواب مغفور بحراست قلعهٔ نگر مامور بود در آن حال کرایاز نامحمود الخصال از جادهٔ حلال نمکی
برگردید با او موافقت کرده قدم بمیدان البغاوت و شقاوت فشرد چون سپاه انگریز انتهای
بآن سمت رسیدند قلعه بی جنگ بآنها سپرد و خود نایب قلعدار انگریزی شده بود وقت تفتیح قلعه
چونکه از اطراف راه سلامت و امنیت خود مسدود دید به پناه شجیع مذکور در آمده بامید امان جان
و مال در خیمه اش سکونت داشت روزی سلطان قلعدار مذکور را حاضر کرده از روی غضب بزبان
مبارک ارشاد فرمود قلعهٔ نگر با وجود پری ذخایر و آذوقه و آلات حرب و پیکار جمعیت شایسته و درستی
کارخانجات بدست مخالفان چرا سپردی اگرچه غلامی کم ظرف راه البغاوت و کفران نعمت پیمود لاکن
تو که اشراف و نجبا است چنان حصن حصین نامزد شده بودی چرا قصور کردی و صفت ناموس قلعه
داری برباد دادی او در جواب عرض نمود اگرچه در قلعه آلات حرب و ضرب و اسباب جنگ و ذخایر

بیشمار بود لاکن نایکواریان و هزاریان احشام باشارهٔ ایاز فتنه باز خلاف مرضی فدوی ساخته
و خفیه به مخالفان سازش کرده بی اطلاع فدوی اندرون قلعه بار دادند لهذا لاعلاجی دست داد
چونکه بنده بعزم شرف اندوزی جناب عالیان مآب مستعد گشت معاندان نگذاشتند باز پرسیده
شد که بصدق این معنی چرا از نایک واڑیان چنان بیخبر بودی و پیش از آن هیچ از چنین سوانح
باطلاع حضور نپرداختی در صورت صریح حرام خوری سنتی الحال حسب مشاوره دولتخواهان سزای حرام
نمکیش بدار کشیدن تقرر و فردای آن روز زین العابدین خان بخشی بار کچهری بن اسد خان مهکری
فوجدار کشنگیری بتقدیم این امر دستوری یافت و دیگر سرداران سوار و پیاده نیز باین کار مامور شدند
چون همه باموجب نمودند جای قرار و منسوب ستون دار رفته مجرم را که بر زیرک لمندان شجیع بود
طلبیده اشتند او حال آن واجب القتل را با خود حاضر کرده گفت که این شخص پناه گرفتهٔ من است او را
باید بخشید و لعدم مقدور این امر اول را امداد کرد شیدا بخشی موصوف و دیگر سرداران مفصل این واقعه معروض
حضور داشتند بران ارشاد شد که او و نیپاس خاطرش مجرم را از ذوار معاف دارند و به یزلداران حضور
بسپارند ایشان هم چنان بعمل آوردند پس سلطان والاشان محمد علی را در خلوت طلبیده در تملکش
امر اشیتر نموده فرمود چنین امر باعث شدن در امور نظم و نسق ریاست و حل و عقد مهمات دولت رخنهٔ
عظیم و قصور فخیم در ساختن است اما از روی شرع شریف بپاداش عملش می پردازیم تا دیگر فوجداران
و قلعداران ممالک محروسه بار دیگر چنین حرام نمکی نکنند قطع نظر ازین نمیدانی که سیاست شایان ریاست
است و برای انضباط و ارتباط ملک و لشکر تیغ را بیقرار کردن و بمکافات هر اعمال پرداختن لازم بل
واجب است غرض تا دو ساعت به پند و نصایح و عدم مزاحمت بسزای مجرم معلوم پرداخت او از روی
جهالت قدیمی که جبلیش بود با این وقت اخیرش رسیده دست اجل کوس رحیلش بر قفا میکوفت
بر ارشادات حضور متنبه نشد و بی رخصت برخاسته داخل خیمهٔ خود گشت آری

فرد

نصیحت را کج طبعان اثر هرگز نمیباشد | کرحکمن نیست باران سبز سازد شاخ آهو را

اگرچه سلطان را این ادای او ناخوش آمد اما از روی قدامت و کارنمائیش اغماض بر گستاخیش فرموده خاموش ماند روز دیگر با تیغ غضب سلطانی از نیام تامل و تحمل سر بر آورده به بخشیان همون حکم نفاذ یافت چون مجرم را به قتل گاه بردند جاهل مذکور محض نادانی و جهالت بیجا ندانست که بیت

بخلاف رای سلطان رای جستن | بخون خویش باید دست شستن

فیل سوار در رسید و مجرم را از ان مهلکه بر آورده به فیل خود نشاند و بانگ برزد کسیکه شریک وقت و معاون حال من باشد با من بیاید پس دو سه صد تفنگچی از رساله تعینش با او ملحق شدند تا بالاتفاق راه سرینگپتن گرفتند بمجرد وقوع این حرکت بعضی معاندان که از مدت العمر در شکست قدر و منزلتش بهانه می جستند امیضی را بالعکس معروض حضور داشتند که محمد علی از راه بغاوت مجرم را گرفته بطرف پیچی بندر راهی شده است یقین که ازانجا بصوب جنیابی خواهد رفت درین صورت او را زنده گذاشتن تمامی ملک از دست دادن است باستماع این ماجرا سوار و پیاده بسراغش روانه داشته خود بدولت هم مضطربانه سوار شده متوجه گرفت و گیرش گردیدند و سید حمید سپهدار رکابی را که شخص قوی هیکل و زور آور و مدبر بود مع غازیخان باحضارش فرمان داده پیش راند پس هر دو باتفاق با سپاه کثیر در تاخته بر کتلی که چهار کروهی از فرودگاه لشکر ظفر پیکر بود در پیوسته سخنان چرب و شیرین و کلمات رعب افزا فریفته براه راست آوردند چونکه جاهل مغرور از فعل خود نادم گشته همینکه از فیل فرود آمد سپهدار مذکور دستش گرفته مع مجرم واجب القتل و شرکا دهید النش و عقل حاضر حضور ساخت سلطان بلا توقف آنی و زمانی مجرم را بدار کشید و کمندان مغرور را با زیور طوق و زنجیر آراسته در پالکی برقع پوش نشانده روانه سرینگپتن ساخت و خود بدولت مراجعت بخیمه خاص فرمود و بعضی شریکان او را با ثبات جرم انحراف بقتل رسانید و بعضی را دست و بینی بریده اخراج نمود چون مرومان

ازشر انگشت

ازشر انگشت بخرابی رسیده بودند تا دو منزل تعاقب کرده برا بیر طوق و مقید یافتها بر زدند که ای خانه برانداز بسا زشش تو باین خرابی رسیدیم و بهوای تو دست و بینی باختیم هرگاه که این شور و غوغا بگوشش رسید رگ غیرتش بحرکت آمد تا شب خون جگر خورده شبانگاه طهارت کرده چون چراغ صبح دم زبان خود کشیده جان داد و بعضی گفته اند که در انگشتش حلقه طلائی الماس چسپیده بود برآورده الماس بر یک سنگ کوفته فرو برد و مرد شخصی تاریخ بدیهه چنان گفت که رکن دولت به افتاد چون بدرقه صبحی او را در پالکی مرده یافتند برداشته مع اسبابش حاضر حضور ساختند و بر حقیقت حال مفصل اطلاع دادند تا آنکه تمامی اثاث البیتش یک یک بنظر کیمیا اثر گذشته از ان صندوقچه مقفل که در ان چند خطوط سرداران انگریز که در عهد پایانگهاٹ بنا بر الحاق موافقت با خود و تقرر جاگیر عمده ترغیب و ترسیل داشته بودند در کاغذی پیچیده داشت بر آمد اگرچه آن دولت خواه با کراه ایمعنی جوابیکه شایان حلال نمکی بود بایشان برنگاشت اما بساده لوحی خطوط را چاک نه نموده بود ناگاه قرطاس آفت اساس بنظر فتنه منظر درافتاد بمجرد استماع مضامینش شخص مرده نشانه ملامت گردید و گمان بغاوت و تهمت منتور بصدق انجامید پس فرمان داد تا لاشش را کشان کشان بیرون لشکر انداختند و پسرانش را داخل بندگان ساختند و خادمه یعنی منکوحه اش را بزوجیت یکی بنده پاکدل و نیک خصال بخشیدند او نیک مرد با تمیز تا زندگیش از نام مادر میخواند و خدمتش چون فرزندان سعادتمند بجا می آورد و والده سلطان باستماع این خبر افسوسها خورد و بر زوده رنجی آن حضرت نفر مهیا کرده زوجه اش را که در دار السلطنت بود نزد خود بجرم سر اطلبداشت اگرچه کمندان مرحوم مرد سفاک و بیباک بود اما بسخاوت و فقرا نوازی مشهور گشته و سال و ماه بلکه همیشه چهل و پنجاه درویش در خیمه اش سکونت میداشتند و بارها اسپ و فیل و پالکی صرف فقرا میداد چنانکه نواب مرحوم اکثر اوقات بخشیده او را از فقرا الغنیمت گرفته باز بروت کار باو عنایت میفرمود و صیت داد و دهش

بحدی رسید که اگر گاهی بر دیوڑی خاص نواب بهادر درویشان جمع شده آواز میکردند تا حکم
میشد که ایشان را بگویید که نزد آن اوباش منش بروید و او از اینمعنی لباس خود بدل شده از نقد و
جنس و ظروف و پارچه هر چیکه موجود میداشت بآنها می سپرد و بعد فوتش چون جستند درمی و حبه
خاصش با وصف موصول هزار روپیه ماهیانه از خزانه و دو هزار روپیه از موضع جاگیر بغیر از چند
پارچه مستعمل و یک کلاه و دلق فقیرانه که بخشیده این شاه صاحب مرشدش بود و چهل کاس
خیلی چیزی نیافتند القصه بعد از انکه قلاع آن نواح بحراست و دولتخواهان ناموس پرست سپرده شد
و بدر الزمان خان که از لشکر سید صاحب بعد جنگ چندرگوڑلو حسب الحکم حاضر گشته بود
بفوجداری و ایالت الکنگر نامزد گردید سلطان گیتی ستان از آنجا الویهٔ عالیه خود را بصوب
قلمرو کورگ که نابکاران و کورگیان شقی در آنحدود بسرکشی مرتکب جرأت بودند و بعلت فساد
انگیزی تمامی سواد آن معموره خراب نموده متوجه شده چون بلای ناگهان آسمانی بر سر اهل فساد
جنگل مرحدبل و شقیان نواح کورگ که در ظلال جبال شامخه مختفی و متولدی بودند تاخت
آورده چندان که وران دشت و کوهستان دستگاه رسائی یافت سرهای متمردان و قباحت
دثار چون مار به نی نیزه و نوک سنان بکوفت و خس و خاشاک خلل و فتنهٔ آن ملک پاک بروفت
و قلعهٔ مرحدبل را بظفرآباد موسوم ساخته حوالهٔ قلعهدار دلیر نموده بایالت در وسعت بلاد کورگ زین العابدین
خان مهدوی را که دولتخواه قدیم بود تشخیص کرده و بنا بر تنبیه و تادیب دغل و نصب شرارت
کیشان و لعبیان آن نواح موکد و مکان صوبه نشین را که مرکره نام داشت بظفرآباد مسمی ساخته
امور فرموده خود بدولت بجاه و جلال با موکب ظفر کوکب بدار السلطنت سرینگپٹن رسید تا اکابر
و اشراف دار السلطنت از سادات و موالی برسم استقبال بیرون شتافته بسعادت تقبیل رکاب ظفر
انتساب فایز گردیده بانواع عنایات و تشریفات سرفراز گشتند چون صدر سلطنت و فرمانروای

بنور

بنور جلوس آن مهر سپهر کشورکشائی سمت اضاءت پذیرفت بعضی مفسدان که بانی مبانی فساد
بودند بقفای قدوم از راه سیاست که ضابطهٔ شیوهٔ کیاست و قاعدهٔ کلیهٔ ریاست است بدار کشید
و بتوپ پرانید و در لعقه بسیاری از نابکاران بلاد بل و کورگ که متدین بدین ترسا بودند در ربقهٔ اسلام
در آورده بشرف ایمان مشرف گردانید و رایت وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا بر افراشت
هرگاه کوکب دولت و حشمتش در عروج بمعارج رفیعهٔ فر و شوکت و ترقی بمدارج علیهٔ فتح و نصرت
بود نقش انتظام در چارسوی ممالکش برمراد نشست و پرتو مهر جهان افروز اعظم عظیم الشان و خرم
و نیر تجاعتش بر چار حد اطراف ممالک قریب و بعید در افتاد و ظلمات شبستان فساد اعادی
و حساد بحجاب عدم در کشید یا هیچکسی را از اقران وی مجال مقاومت و امکان منازعت با وی
نماند و لطیران شهباز طنطنهٔ شهرتش در هوای مبارزت هر زی بالی چون دراج بال و پر طاقت
و عامی مساوات نیفشاند لاجرم انگریزان مدراس بمقتضای نامساعدت ایام از همه سو دست
قدرت بسته و بهمه جهت سرپنجهٔ زور شکسته میداشتند قطع انظار از ورود جمعیت کران فراسیسان
بندر مورس باستعانت آن خدیو زاد در سر خلل عظیم دولت خود میدانستند صلاح کار خود را
بالکلیه در آشتی انگاشتند سرداری را از اعیان حکومت آنجا با مستر سٹلینرو کرنل ڈالس بطریق ایلچی
با چندی از تحفه و هدایا بحضور سلطان والاشان فرستادند و ابواب امان و معافیت بتحریک سلسلهٔ
مصالحت برروی خلایق گشادند تا وکیل صلاحیت سبیل بعد از طی مسافت و تحمل شداید بعد آفت
شوارع غیر مطروق بمرور ایام فایز حضور شده دستوری باریابی و پیام گذاری محفل سطوت مشاکل یافته
و ودایع بدایع پیش نظر صفا منظر گذرانیده و بسخنان سنجیده و گزیده از خاطر اشرف غبار کینه و نزاع شست
و شوداده استخلاص اسارهٔ انگریزی و اتباع شان و واگذاشت تعلق طرفین که عبارت از اماکن و
قلاع مضبوط باشد استدعا نمود چون التماس سعادت التفاس ایلچی بعز اجابت رسید میر معین الدین

سرخیل لشکر پایانگهات ترک تعلق از ضبط فرمان داده و کسان انگریزان نیز از قلاع متصرفه بالاگهات رخت اقامت بربستند و گروهی از اساره پایان گهات مع عبد الوهاب خان و نواب العانش از قید رهائی یافتند و بسیاری از صناعت پیشگان آن جرگه مغبون مغضوب گشتند بعد مهد قواعد مصالح و شروط و پیمان برهنمونی فکر رسا با حداث اختراعات کاربست و دو سایر العمال با احکام قطعی مدعی قضایا هر سرگروه متکفل نظام و متعهد مهام امور متعلقه دیوان ملک نامزد کردند چنانکه در ایام سابق و حین حیات نواب مرحوم دستور جنگ و آراستگی مردمان بار از اصطلاح و آئین فرانسیس بود در عهد خود قلم ایراد بران رسوم برکشیدند و بتجویز میر زین العابدین شستری که برادر خرد حقیقی میر ابو القاسم خان حیدرآبادی المخاطب بمیر عالم شستری میشد قوانین مسطوره باصطلاح فارسی و ترکی بدل نموده کتابی مسمی بفتح المجاهدین ارقام فرمودند و بجمله سپهدار خطاب دادند و فی قشون چهار رساله پیاده و یک رساله سوار مقرر فرمودند و جماعه صد نفر را جوق میگفتند پس سردار رساله رساله دار و سردار جوق جوقدار نامیده شدند و در یک جوق دو سرخیل و ده جمعدار و ده وقعدار مقرر گشتند بدستور چند سوار را بر قاعده ارباب فرنگ آراسته عسکر نام نهادند و بشمار سی صد مردم از آن جدا کرده بتیپ و نود سوار آنجماعه را بیوز مسمی ساختند تا مرکرده تیپ و نود تیپ دار و یوزدار و نقیب آنجماعه که در اصطلاح فرانسیس و انگریز میجر و اجیتن گویند برخلاف نقیب قشون و رساله که به بیساقچی نامیده شدند لشکر باشی موسوم و حاکم چهار تیپ به موکب دار ملقب شدند همچنان جمیع کارخانجات باختراع و ترتیب تازه زینت پذیر گشتند که آینده بر محل لاحقه خود مذکور خواهند شد و شستری مذکور سپهدار قشون محمد علی کمندان مرحوم مقرر گردیده رفته رفته بجیب گیر نمک زبان زد عالم گشته بود همدران آوان بارکچهری بخشی کچهری و سوار کچهری و میر عسکر کچهری و بنده کچهری با سند اللهی کچهری نامزد گردیده همدران سال طرق و شوارع منتهای حدود قلمرو خود که برزخ بایل و حد فاصل بوده از همه

جهت بالکلیه از عبور رهگذران جانبین مسدود فرمودند

ذکر تردد و تکاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطانی که در پایانگهات بود و کیفیت جنگها که فیمابین سپه سالار موصوف و انگریز و فرانسیس پیش از تقرر صلح روداد سن یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری و حضور طلب شدن سپه سالار صدر مع لشکر و ارفاع قلاع پایانگهات در سال یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

چون خدیو گیتی ستان متوجه مستخلص ملک نگر گردید سید صاحب مع فوج خود بر جوی وال پندل مقام کرده بود جاسوسان خبر رسانیدند که کرنل لانگ مع لشکر از طرف ترچناپلی یلغار کرده بتفتیح قلعه کرور و ندگل وغیره همت گماشته است بمجرد اطلاع اینمعنی فوراً بدر الزمان خان را با تمامی رساله های تفنگچیه و توپ بدفع شورش خصم پیشتر براند خود هم عقبش با جمیع سپاه کوس نهضت نواخت چون خان مذکور یلغار کرده فایز ترور پاره شده بود خبر رسید که عثمان خان نزین قلعه دار کرور با وجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و استعداد جنگ دل از دست داده بصلح قلعه را حواله کرنل مذکور کرده خود نزد درویش خان و سرتیپ راو دسته داران که بجهت تنبیه پایماران شرارت کیش نواح پالگهات نامزد شده بودند رفته است کرنل مذکور تهانه دران قلعه گذاشته پیشتر کوچیده قلعچه اروا کرچی را محاصره کرده بکشایش آن سعی می نماید خان مسطور از آنجا شبگیر زده بر سرش رسیده این طرف جوبی اروا کرچی محل نزول عسکر خود نمود

کرنل مذکور از رسیدن سپاه منصور خبردار گشته بترک مورچال پرداخت و آن طرف جوی مذبور
آن روز مقام کرد چون روز دیگر شغلاوه دید جمعیت سلطانی را اندک دیده خیال جنگ از بنجانب
برداشته بی اندیشه بتسخیر قلعه همت گماشت و مبتری احداث نموده توپ اندازی شروع نمود
خان مسطور از رسالداران تجویز کرده قمر الدین نامی جوقداری را مع جوقش باآلات حرب و پیکار
وانتخاب و مستعد بتعیبت قلعه دار و سعی در دفع اعادی تاکید کرده به بدرقه رساله همت خان بخشی
که همشیره زاده پاینده خان می شد و رساله بیر علی بیگ وقت شب روانه نمود چون هر دو رسالدار
رخصت یافتند بمردانگی تمام جرات پرداز گشته از یک جانب بر پیش منقلای انگریز زده جوقدار را
مع جوق بقلعه رسانیدند و قلعه دار آنجا را به رسیدن افواج قاهره بسر کومک قلعه خبردار نموده و
ترغیب جنگ بیشتر کرده برگردیدند هر گاه کرنل مذکور از رسیدن کومک در قلعه خبردار گشت بغضب
تمام سپاه خود را فرمان داد تا توپچیان و تفنگچیان شست انداز از صبح تا دو پهر روز دیوار قلعه را از یک
جانب بخاک برابر ساخته حمله کردند محصوران هر چند بدفع یورش کنان پیش آمده تا دو سه ساعت
داد جلادت در دادند اما چونکه دست اجل بر قفای شان کوس بیدولتی و هزیمت میکوفت نجیاب
نگشته همه از جان در گذشتند و سپاه انگریز ظفریاب شد بعد تفتیح قلعه بطرف فوج خان مذبور رو آوردند
دران حال جوقدار مذکور زخمدار از راه بدر رو آب قلعه خود را بدر زده خونچکان فایز لشکر گردید
و صورت حال قلعه و قلعگیان باز نمود پس خان مذکور طاقت مقابله و مقاتله با سپاه انگریز در هم پیلان
خود مشاهده نکرده شبانگاه بسمت دهارا پور خود شتافت و روشن خان و راو مذکور مستعد بعزم
قزاقی و قزاولی گرد لشکر خصم بودند سپه سالار موصوف بعد چهار پنج روز بآن سمت رسیده عثمان خان
تزین قلعه دار کرور را باثبات تقصیر بام جنگ و حرام نمکی بدار کشیده و لشکر را بجهت مقابله با فوج معاند
بیاراست دران اثنا خطا از موسی بوسی سپه سردار فرانسیس رسید که تمامی لشکر انگریز بعزم جنگ بگوڑ لور

میرسد شما مع جمعیت خود زود معاونت نمایند و بعد دفع سپاه غنیم سرکش با دشما باتفاق متوجه بندوبست
نظم و نسق آن نواح و تنبیه فتنه بازان بی صلاح شویم پس سپه سالار بمجرد وصول نامه هر دو دسته
دار رابدان صوب بازگذاشته تاکید نمود تا بدانچه مقدور و مجال باشد کوشش نموده نگذارند
که بعد ازان آسیبی از سپاه خصم برعایا و سکنای آن ضلع برسد خود از راه تاتکار پٹی بتو کم پلی رسیده
یک روز مقام کرد درآنجا جاسوسان خبر رسانیدند که چیزی سامان رسد و آذوقه لشکر انگریز در قلعچه
کرکم آماده است و معدودی چند از بندکداران نگهبان آنجاست تا فقط رسالها را با بندوق بستان
همراه خود گرفته بمحاصره آن قلعه پرداخت چونکه قلعچه مذکور در میان نهرهای جوی که لبالب روان بود
واقع شده و چلتوک زار با خلاش بسیار پیرامون آنحصار سر سبز گشته پای تردد حملاوران را بکل عجز
فرو می برد کوشش شان مفید نیفتاد و اهل حصار که از چهل و پنجاه نفر زیاده نبودند بر حملات مردم انبوه
تاب آورده مانع دخول گردیدند و غایت سعی در دفع اعدا بظهور رسانیدند سپه سالار همه روز کوشش
کرده شب لغزود کاه خود مراجعت نموده چند قزاق را بجهت اینکه فردای آن روز مع التواپ و نردبانها
بازرسیده حصار را تسخیر نماید در عوض تهانه داران ارواکرچی انگریزان از تیغ کشد گذاشته بود محصوران
چون عاقبت خود فردا نیکو ندیدند همون شب بر حسب طاقت خود چیزی سامان برداشته بقایا را
آتش زده راه ترچنا پلی که از آنجا پنج فرسخ فاصله دارد گرفتند پس سپه سالار از آنجا کوچیده از راه
ورد اچل فایز گوڑلور شد و بدر الزمان خان را با رسالهای تفنگچی و التواپ بکومک موسی بوسی
بقلعه فرستاده خود مع سوار و پیاده بطرف سلیم شتافت القصه لشکر انگریز بسرخیلی جنرل اسٹوٹ
یلغار کرده از راه پهلچیری و ناگور رسیده غربی قلعه گوڑلور بر جوی موضع گورٹ فرود آمد فرانسیس
پنج صد جوان خود را بدوازده توپ مابین لشکر انگریز و قلعه منقلا داشته بود و رسالهای حیدری
بحکم خان مسطور بر دست راست منقلگاه فرانسیس بتیر بها احداث کرده پای ثبات قایم ساخته بودند

که بعد دو سه روز کسان انگریز بر کوهچه که پیش روی آن دو جماعت واقع شده بود وقت شب توپها قایم نموده مستعد آتش افروزی داشت تا صبح و در اول ساعت جهازی از طرف مدراس رسیده سه گوله جانب قلعه پرانید و اهل بتیریها بتماشای جهاز متوجه شده بودند که ناگاه ازان کوهچه الواپ و دادم سر شدند و رجمنت های انگریزی بر جماعت فرانسیس و پلتن ها بر رساله های حیدری شلاک زنان در تاختند بوقوع اینحال جمعیت فرانسیس توپها گذاشته بطرف قلعه برگردید و رساله های مذکور فرصت برکشیدن توپها نیافتند حتی انتظار حکم سردار بار نکشیده طرف دیار و بگریز نهادند و بهادر خان نامی رسالدار و میر علی بیگ به بهادری و دلاوری تمام توپهای رساله های خود گرفته پس پا شدند و بخندق قلعه رسیده آسودند و انگریزان بتیریها گرفته مظفر برآمدند دران حال سپه سالار فرانسیس هزار و پانصد مرد فرنگیان خود را با توپ بسرداری موسی گون تیلیس و موسی لرمیو کرنل به محاربه اهل انگریز نامزد ساخت چون فرانسیسان رخصت یافتند بآئین درست صفوف آراسته و بناویون راست کرده قدم جرات در میدان رزم نهادند و سپاه قوم انگریز که مجموعا سه چهار هزار بودند صف بسته بر یورش گلولهای توپ اکثر ایشان را بمعرض تلف در آوردند با این سردار و سپاه فرانسیس هراس را در خاطر خود راه نداده نزدیک اعدا در رسیده شلکهای صف شکن سر دادند پس کارزاری سترگ رو داد که تا دو ساعت بازار پیکار گرمی تمام داشت چنانکه بهادر کیشان و جانبازان طرفین از تفنگ گذشته دست و گریبان بسنان و خنجر گشتند معاذ الله از هر دو جانب چنان چپقلش سخت گردید که از معاینه آن زهره توان فلک بیجر آب شد و از صدمه تردد رستمانه آن فولاد تنان زمین ابستوه آمده زمانه با وجود جفا کاری تپ کرد و بر حال کشتگان آن معرکه زار زار گریست و سراج خون آشام از بیم خونریزی دلیران در پنجم حصار مینا فام گریخت و تا دو ساعت غبار دود باروت و صدای شلک بچشم و گوش نظارگیان بجز رعد و میغ مسموع و مرئی نمیشد و مردان انگریز تاب نیاورده پسپا شدند

دران

دران حال پلتن های کرناتکی از میمنه و میسره سبقت کرده پشت آنها را باعانت خود گرم ساخته مردانه وار بازی بردند تا فرانسیسان که چهار پنجصد مردم باقی مانده بودند برگردیده فایز قلعه شدند و هزار مرد جنگی که در نخوت و شوکت دم مساوات با افلاک میزدند دیگر بار مستعد رزم بعزم مدافعه خصم از قلعه برآمدند در آن اثنا سپاه انگریز معاودت بفرودگاه خود نموده جنگ بر فردا باز گذاشتند و جمعیت فرانسیس بفاصله پرتاب تیر از قلعه قیام ورزید و بعد دو سه روز که انگریزیان در فکر مورچال و فرانسیسان در عزم رفع آنها نزد و شایان بعمل می آوردند صلح نامه که فیمابین انگریز و سلطان رستم انگیز مقرر شده مع فرمان بادشاه فرانسیس که مشعر بر عدم تقدیم جنگ از انگریز و مراجعت کردن موسی بوسی بولایت خود بود رسید پس هر دو سپهسالاران قوم یک شدند و پرخاش از میان برخاسته سردار و سپاه طرفین بر یک شیلان و میز باکل طعام و شراب پرداختند القصه بدر الزمان خان و سپهسالار ملحق شده متوجه تعلقه تروادی گشتند و بعد سه چهار روز سپهسالار معزالیه باجازت سپه سردار فرانسیس پیشتر کوچیده حدود ویل پور را مضرب خیام عسکر خود ساخت بعد یکماه باز از آنجا کوچ کرده بر جوبی دال پندل که آب و علف بوفور بود اقامت ورزید در آنجا روزی ناگاه باد و باران بی موسم طوفان بلا بر لشکر حیدری ریخت و آب جوا از یک طرف طغیان کرده بتلف مال و متاع غربا و بیوپاریان پرداخته خاک یاس در چشم حرص و نفع آنها بیخت بلکه چند مرد و زن را بیدریغ آب کشیده بدریا رسانید و اکثر ارباب پیشه ازان صدمه فقیر شدند بالغرض همون زمان عازم پیشتر گشته شمالی قلعه آرنی فرودگاه مقرر ساخت و هری سنگ نامی رسالدار سلحدار بموجب از دست رفقای خود بسبب تاخیر زر مشاهره شان بقتل رسید و بدر الزمان خان حضور طلب شد و همدران روزها محمد مراد عامل رای ویلور شصت هفتاد سوار و دو سه صد پیاده جمع ساخته در اطراف شش هفت کروهی تیاخت و دست تخریب و غارت برکشاده بارها آتش بیداد در اماکن و مساکن رعایا و فقرا می انداخت و عمارات و زراعات تعلقات محروسه

عمال حیدری و سلطانی با خاک راه برابر ساخته رسد و مواشی غنیمت می آورد روزی از راه کوهستان گوڑیاتم بعزم تسخیر سات گڈه لیغار کرده شبانگاه بیک حمله کسان تا دروازه قلعه رسیده بودند قضارا دران وقت زن پیاده برای پختن طعام برج شکسته فصیل دروازه ایستاده آتش افروخته بود ناگاه صف حمله آوران دیده صدای آمد آمد برداشت و همچون ظرف برج بر سر آنها شکست پس خفتگان از خواب غفلت با جسته به تیر و بندوق و جزایل و بان پیش آمده بدفع حمله کنان پرداختند چنانکه یورش کنان بی نیل مقصود راه فرار طی کرده به معموره بلنچ پور رسیدند و بر دیران آن معموره که چند طلایه دار شام را و رسالدار حارس آن نواح بودند حمله کرده از آنجا هم محروم بر آمدند مگر معموره غارت ساخته مال و متاع کثیر بدست خود نموده بر جوی بلنچپور چندی توقف ورزیده بودند که یک ناگاه رسالدار مذکور که طرف آنبور گڈه سکونت میداشت به آوازشان با سواران خود مستعد شده بر سراغ آنها در تاخت و بر کنار جو کرد و گرفته بیک حمله جهانگیری تزلزل تمام در سپاه خصم درانداخت و اکثر ایشان را تیغ کشید و همه سامان فراهم ساخته آنها بتصرف خود درآورد و پس محمد مراد نام او با پانزده بیست سوار خود را داخل قلعه ساخت همدران اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پایانگهاٹ به انگریزان و کیفیت تقرر صلح و معاودت کردن او بدار السلطنت عز اصدار بخشید پس بموجب فرمان قضا جریان همه قلعه داران و هزاریان و عمال را از اطراف آن ممالک جمع کرده بعضی قلاع کوهی و زمین دوزی را شکسته با تمامی سپاه و حشم گهاٹ چنگم عبور کرده به ترپاتور رسید و از آنجا از گهاٹ هولی درگ و بنگلور فایز حضور ملازمان سلطان گردید و همدران سال میر صادق بسبب خبرسی و کفایت شعاری که در ایام کوتوالی ارکاٹ و لشکر بظهور رسانیده منظور نظر کیمیا اثر گشته بود بیک مرتبه صاحب دیوان مقرر گردید همدران اوقات خطوط کارپرداز پونه و ناظم حیدرآباد متضمن مبارکباد جلوس و ابلاغ داشتن زر نغل بهای

دوسال

دو سال مع خلاع و جواهر گران بها مصاحبت وکلای دانا فایز حضور شدند و ایلچیان مفصل کیفیت زبانی معروض داشته مبلغ چوتهه درخواستند سلطان گیتی ستان از روی غضب وکلا را مخاطب ساخته ارشاد فرمودند تا ندانید که حضرت مرحوم باغوا و اشارهٔ شما تمامی خزانه سابق مع زر تحصیل سالها ممالک محروسه در مهم پایانگهاٹ صرف کردند و در جهان کشائی سعی جمله بظهور رسانیده آخر الامر از سریر سلطنت به تخت آخرت قدم نهادند و با این شما بموجب قرارداد خود هیچ امر اعانت آنحضرت منظور نداشتند الحمد لله والمنه تا اینمدت منت کش هر کس نشدیم و ظفر بخش حقیقی در هر معرکه مظفر و منصور داشت و بعد وفات اعلی حضرت مرحوم ایاز نمک پرورده قدیم بسبب عنایات شاهانه و نوازشات خسروانه اقتدار تمام یافته آری طریق نامحمود پیموده بمقتضای بدطینتی و حرام نمکی انهدام اساس دولت مخدوم خود خواست و از بسیاری مال و متاع و زر و جواهر و وفور استعداد جاه و حشمت بخار پندار و نخوت بدماغش راه یافته تمامی قلاع و قری و قصبات بلاد حیدر نگر با انگریزان سپرده بود ما خود بدولت و اعوان و عنایات ایزدی باندک سعی آن بلاد مرا مرا باز به تسخیر خود درآوردیم و سپاه غنیم را بغارت و مقهور ساختیم چنانکه بر هم کنان این معنی ظاهر شده باشد که از حضرت مرحوم جز چند توپ و بندوق و تیغ و سپر میراث نیافتیم و خزانه هرگز موجود ندیدیم تا باداء زر نغل بهای شما پردازیم آینده اگر خدا خواسته باشد بعد آبادی و بندوبست ممالک محروسه البته بارسال زر شما به خازنان گنج خداداد حکم داده خواهد شد بعد این ارشادات هدایت آیات بنا بر مصلحت ملک داری محمد عثمان نامی را که یکی از خدمتگذاران قدیم نواب مرحوم و مرد صالح و با تمیز بود و در علم مجلس و آئین حق گذاری مهارت تمام داشت مع چیزی نقد و جنس و تحایف و نوادرات ولایت انگریز که بکرنانک غنیمت یافته بود بمحض استحکام بنیان خلت

و وداد عبرت نامی همراه ایلچیان پونه رخصت فرمود

ذکر ادای رسوم شادی کتخدائی برهان الدین سپهسالار که از اشد پسران

لالا میان شهید چرکولی بود و برادر نسبتی آنحضرت میشد صبیه بدر الزمان خان فوجدار بلاد نگر و روانه کردن او را به تسخیر کوه نرکونده و بیان شرارت پالیکار ینکپور و متعین شدن قشونات به تنبیه و استیصالش و مرمت یافتن حصار رحمان گده ورود داد در سنه ۱۱۹۸ یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری آنکه

بعد رسیدن سلطان بدار السلطنت و نظم و نسق ملک و لشکر در فکر شادی کدخدائی برهان الدین رای عالم آرای زده تجویز و مشاوره بعضی اعیان دولت و اقبال و بانوی حرم سرای عصمت و اجلال صبیه بدر الزمان خان نایط صوبدار مالک نگر را که دولت خواهیش منظور ملازمان والا افتاده بود پسندیده مقرر فرمود و خان مسطور را از سمت نگر طلب داشت چون او فایز ببساط حضور گردید به تشریفات شاهانه نواخته در خلوت مرکوز خاطر قدسی مناظر خود ظاهر نمود خان مسطور در عدول حکم جهان متاع کساد منزلت و کسر شان خود تصور کرده با وجود عدم رضامندی زوجه و فرزندان و اهل قرابت خود باقبال آن مستسعد گشت تا مستعدان کارخانه طوی و متکفلان محفل جشن خسروی حسب الحکم والا بزم شادی ترتیب داده در اندک مدت بتقدیم مراسم میمنت و تهنیت ممنون و مشکور گردیده دران اثنا جواسیس و سوانح نگاران ساحل جوی تنک بهدرا و غیره معروض داشتند که اکثر باج گذاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیموده مرصد اخذ ملک و مال و مستعد فتنه انگیزی اند و دست تطاول و بیداد از آستین کفر و عناد برآورده کافه عباد الله را از جور و ستم خویش پریشان و نالان گردانیده اند بلکه از غایت شقاوت جبلی خیال حرام خوری در دل دارند چنانچه کالپا دلیسان یعنی سرگروه بلاد نرکونده ابواب مکر و غدر و تخریب

بر روی غربا و رعایا کشاده و دود آه و فغان اهل آن سرزمین را بآسمان رسانید و روز بروز پای اقتدار از حد گلیم خود دراز میکند بدستور پالیکار ینکپور باغوای شیطانی آتش شر و فساد در آن نواح برافروخته زر پیشکش دو ساله نیز عاید بندگان درگاه والا ننمود و بر قلعچه سدم که داخل سرکار کرم کنده است بی محابا دوانیده و دهات نواحیش را غارت و تاراج کرده چند بار بر قلعچه مذکور حملات ساخته اکثر علاقه داران حضور را جام شهادت نوشانیده است و پالیکار مدن پلی نیز با او یکدل و یکزبان شده باعث فتنه و فساد گشته پس باستماع این اخبارات شعله قهر و غضب سلطانی ملتهب گردید و رفاهیت و آسودگی رعایا و برایا بر ذمه همت قضا نهمت خود قرار داد و همون زمان سید غفار سپهدار رابع قشونش به دریافت ماهیت کالپا دلیسان آن سمت رخصت فرمود چون سپهدار مذکور بعد از طی مراحل و قطع منازل دران حدود رسیده کماهی احوالش دریافت پس نیکو ظاهر گردید که آن شرارت کیش بدبخت بتائید و اغوای پرسرام غنیم ناظم صوبه مرج که دخترش را به پسر خود نامزد کنانیده است خیره شده سر اقتدار بافلاک میساید و هوای سرداری و هوس ریاست تعلقات مابین جوی کشنا و تنک بهدرا در سر دارد و جز نزول فوج ظفر موج شنیده از غایت بد اصلی راه حرام خوری پیش گرفت یعنی بعزم جنگ برخاست و لشکر با آلات حرب و پیکار بیاراست سپهدار مسطور خود محل قلب برای سکونت سپاه بدست آورده بحضور عرض داشت روداد حقیقت آنجا ترقیم ساخت همون زمان برهان الدین سپهسالار با پنج هزار سوار خونخوار و سه قشون شجاعت مشحون که سپهداران قشونها سید حمید و شیخ انصر و احمد بیگ بودند بتسخیر کوه نرکونده و اسیر کردن حاکم شریر آنجا دستوری یافته کو حمید و شیخ عمر سپهدار رابع قشون و دو هزار پیاده احشام و شش ضرب توپ قلعه شکن باستیصال پالیکار ینکپور و مدن پلی نامزد فرمود چون شیخ مذکور از راه بنگلور و دیون هلی راهی شده در کوهستان کیوار که شرقی نندی درگ است

محل نزول فوج ظفر موج نمود زبان بعضی عمال وزمین داران ومینواران سرکار شنید که درین کوهستان
کوهیست رفیع که بربالائش میدانی است وسیع وچشمهٔ آبی دارد که عمقش از رسن خرد غیر معلوم بران
کوه پایه ودیوار سنگی بچشم قیاس یافته میشود وبقینیکه بزبان سابق قلعه بوده واز مدت ممتد خراب و
ویران افتاده است اگر تازه حصار کشیده شود مستظهر سپاه منصوره گردد هر آئینه بند وبست این
نواح بواقعی صورت بندد تا سپهدار مذکور مع چند خواص وملتمسان بربالای آن کوه رفت وبچشم
خود ملاحظه کرده جا را پسندید ومفصل حقیقت آن کوه والتماس فدویان خیرخواه آن نواح معروض
حضور ساخته خود بیشتر نهضت نمود ولب حد پنکنور رسیده هر چند به پند ونصایح اورا رهنمونی
فرمود آن شقی نگون بخت سر القیاد از خط فرمانش بیرون کشیده بقدم مخالفت پیش آمد ودوازده
هزار پیاده سر راهش گرفته مستعد رزم گردید چنانچه دو سه روز درسواد رام سندرم که سرحد او بود
بین الفریقین آویزش سخت روداد تا آنکه هر روز غازیان سلطانی چون برق لامع برخرمن
جمعیت کفار زده بقطرات تیر وتفنگ وسیل شمشیر آبدار کشتگان را غرق جوی خون عدم مینمودند
بالاخره سپهدار شجاعت آثار بیک حملهٔ سردار آن جماعهٔ مقهور را بضرب تیغ اژدها پیکر از پای در آورده
و سرش را همان لحظه از بدن جدا ساخت از مشاهدهٔ این حال پای ثبات وقرار کرده مشرکین
از جای رفته رو بوادی فرار نهادند وکوه چه بهوی کنده را که پیرامونش بیابان عظیم وسخت قلب
است مستظهر خود ساخته آسودند عساکر منصوره آغاز قتل وغارت نمودند وبه یک حمله رام
سندرم مفتوح کرده بطرف بهوی کنده روی توجه آوردند لیکن بسعی پنجروز آنجا را هم از حصولان
گرفته سرخرو گردیدند وگروه کفار را زیر وزبر ساخته بیشتر کوچیدند پالیکار آنجا را که سنک رایل
نام داشت بمجرد استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعچه پنکنور را بدولتخواهان دلیران خود
سپرده خود بالای کوه اول پلی که چهار کروهی دار الملک در جنگل مهیب واقع شده پناه گرفت وسه چهار

هزار پیاده جرار فراهم ساخته مستعد رزم بود چون سپهدار بران گروه شقاوت پژوه فتح یافت
تعاقب آنها کرده بمحاصرهٔ قلعهٔ پنکنور پرداخت ودر اندک مدت جفر صلابت کوچه واحداث
مورچه اشتغال داشته بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه شکسته مفتوح ساخت وقلعه را
بدلیران کار گذار سپرده مانند شیر خشمناک رو بمیدان مبارزت نهاد یعنی بتسخیر کوه مسطور همت
برگماشت چونکه اطراف آن کوه دشت هولناک وکثرت تراکم اشجار بمرتبهٔ که هر جاندار را عبور
ازان طرف صعب وخطرمی نموده بود وسپاه خصم از اطراف سر راه گرفته از بروج بنا ساخته
با تیر وتفنگ مستعد وآمادهٔ جنگ شدند واز هر درخت وسنگ صدای بندوق کاری مینواخت
سپهدار مذکور تا یک ماه سعی موفوره وتردد کثیره بظهور رسانید بسبب جمعیت قلیل شاید چراد
رخ نمود تا مفرورتا بحضور عرضداشت کرده کومک درخواست پس امام خان نامی سپهدار
مع فشون خود بکومک نامزد گردید بعد فایز شدن خان مذکور هر دو سپهدار مشورت کرده
برهنمونی سکنای آن نواح از دو جانب جنگ کنان به بیابان درخزیدند وبر سپاه غنیم
شور قیامت ریختند چون تفرقه وپریشانی تمام بجماعت ارباب شرک وضلال انداختند کوه را گرد
گرفتند وبکوشش بسیار وتحمل صعوبت بیشمار درعرصهٔ هفتاد روز کوه را مفتوح ساختند وپالیکار
آنجا با معدودی چند وخیلخانهٔ پیش از مظفر شدن مجاهدان اسلام از جنگ کناره کشیده در تعلقهٔ
پالیکار علاقهٔ چیتور پناه گرفته از دست غضب وتادیب سلطانیان وارست چونکه بعرصهٔ سه ماه
هر دو قلعهٔ مستحکم پالیکار مفرور یعنی قلعهٔ پنکنور واول درگ مع قصبات توابعش بضبط درآمد بذریعهٔ
کفایت شعاران حضور ساخته هر دو سپهدار بشرف بساط بوسی مباهی اندوختند وسایر غنایم
وفیل ماشتر بنظر همایون درآورده مورد عنایات ونوازشات سلطانی شدند چون حقیقت کوه کیوار
از روی عرضی سپهدار سابق گزارش جناب شده بود دران حال رای والا بملاحظهٔ آن کوه

اختصاص فرمود فوراً سواری خاص معه چند خواص جلوه دار رونق افزای بنگلور شده بعد یک هفته از آنجا پرتو نزول بر آن کوه انداخته بنظر همایون مشاهده فرمودند چون پسند خاطر اقدس گردید بیلداران سنگ تراشان معماران چیره دست را تعین حصار بندی و تعمیر عمارات نامزد فرموده برجمان گده موسوم ساختند پس از آنجا معاودت کرده بفر نزول قدوم میمنت لزوم نندی کدها را رشک افزای سپهر برین فرموده کوه گردون شکوه نامیدند و روی توجه بجانب قلعه دیون هلی آوردند هرگاه که مکان مذکور جای مولود خود بدولت بود بقول شخصی که **بیت**

حب الوطن از تخت سلیمان خوشتر | خار وطن از سنبل و ریحان خوشتر

آن مکان را از همه بلاد برگزیده یوسف آباد نام نهادند و قلعه دار دولت خواه را به حراستش بازگذاشته در مرمت آن حصار از سنگ و گچ و تعمیر عمارات موکد ساخته بر سبیل تفرج در عرصه یک ماه و پانزده روز داخل دار السلطنت گشت مخفی نماند چون پالیکار ننگلور بسبب شومی طالع مطابق این مضمون **بیت**

با دولی نعمت ار برون آئے | گر سپهر تو سرنگون آئے

بدست سپاه منصور سزای معقول یافته آواره دشت ادبار گردید و پالیکار مدن پلی نیز عاقبت خود نیکو ندیده همون زمان طریق فرار پیموده پس تعلقات او هم ضمیمه ممالک محروسه شد

ذکر افتتاح کوه نرکونده بزور بازوی شجاعت قمرالدین خان و حضور طلب شدنش مع دیگر کیفیات روداد همون سال آن که

چون برهان الدین سپهسالار سلطانی از حضور رخص گردیده از راه چنبل درگ و ساوتور راهی شده در حدود دهاروار به سید غفار سپهدار ملحق شده میمنه و میسره لفدائیان با جرات سپرده در حدود

کوه

کوه نرکونده مضرب خیام و اعلام ظفر انجام خود نموده سر کرده آنجا را از رسیدن خود بنا بر تسخیر آن محال بلا توقف متنبه ساخت و بزبانی جاسوسان پیغام فرستاد اگر بوس امنیت ملک و مال داری زود کوه را خالی کرده حواله قلعه دار سلطانی نمای و خود بوساطت این جانب پیشانی عقیدت را بسجدات بندگی نورآگین سازی تا بحضور سفارش کرده دولت خواهی تو وانموده از سر نو ملک و دولت بر تو ارزانی داشته خواهد شد و الا رایگان جان خود را بهلاک یزدان بسپری چون از آن جانب جواب تند و تلخ استماع نموده شعله قهر سپهدار ایش باشتعال آمده پیشتر کوچیده بر نهری که غربی و جنوبی کوه بفاصله دو فرسنگ جاری است محل خیام عسکر کرده فرمان داد تا سپهداران دولت خواه یعنی سید حمید و سید غفار بهادری و تدابیر اعدا شکنی سبقت و سبقی بکار برده کوه را نقطه وار درمیان گرفتند و از دو جانب جنگ در انداختند و به توپ و بندوق بشکست حصار اشتغال ورزیدند حاکم کوه نیز مردانه وار میکوشید و لوکرانش بارها بر مورچال زده اکثر مردان کاری را از جان می ربودند چنانکه شبی دست قابو یافته چند پیادگان با جرات از کوه عبور کرده بر طلایه داران عساکر سپهسالار که زیر دامن کوه بودند شبخون زده صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت مرگ چشانیدند سپهداران شجاعت توامان هر چند بکشایش کوه تدبیرها انگیختند اما سعی شان پیش رفت نگشت و چند بار حملات هم بعمل آورده روی ظفر مشاهده نه نمودند چونکه آن ایام تابستان بود قحط آب به مرتبه انجم چنانکه سقها بر گاو و اشتر از نهر فرودگاه لشکر آب به مورچال میرسانیدند و بسبب مسافت وقت کار مدد نیز از لشکر باهل مورچه نمیرسید با این سپهداران کارآزما و سرداران احتشام نژاد شایان بعمل آورده مورچال تا پای حصار رسانیده بودند که حاکم کوه هراسان شده بناظم صوبه مرج و کارپرداز پونه احوال عجز زبونی خود ظاهر ساخته مدد طلب نمود چنانچه ناظم مذکور

پنجهزار سوار روانه داشت چون سواران مسطور بر نهر آبیکه در طغیانی بود مقام کرده انتظار ده هزار
سوار که از پونه بکومک همین کوه رخصت یافته بودند میکشیدند سپهسالار با استماع این خبر از غنیم
زور آور اندیشه کرده مفصل حقیقت معروض بساط بوسان حضور ساخت و وکلای سلطانی که در
پونه سکونت داشتند نیز از حقیقت بعرض حضور پرداخته بودند پس از حضور بنام قمرالدین خان
منشور لامع النور مشعر روانه شدنش مع جمعیت خود بمدد سپه سالار و تنبیه فوج غنیم و کشایش کوه شرف
نفاذ یافت مخفی نماند چونکه سید محمد پیرزاده داماد عبدالحلیم خان حاکم کرپه وقت فرصت یافته
برهن زیور گران بها مبلغ خطیر گرفته بفراهمی چهارصد سوار و دو هزار پیاده پرداخت و با انگریزان
مچهلی بندر موافقت کرده یک پلتن و دو ضرب توپ از گورنر همراه خود گرفت و بعزم استخلاص
بلاد کرپه و تسخیر قلعجات آن نواح همت در گماشت و در قلعچه کهم تهانه گذاشته دست قتل و
غارت بر کشاد هرگاهیکه به بدویل رسید نیزکداران سرکار خداداد که در قلعچه بدویل بودند با انعام
زر خوشدل ساخته برصوابدید ایشان جوقی را از ملازمان خود در آن قلعچه فرستاده بیشتر بطرف کرپه
راهی شده بود قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید و بدو
کروهی بدویل در سواد کهل امرا بین الفریقین آویزش نمایان و نبرد سخت رو داد و از صبح تا
دو پهر روز بازار پیکار گرمی تمام داشت و بهادران هر دو طرف سعی مردانه نمودند آخر خان مذکور
بفریب دادن اعدا همت گماشته یکایک با سپاه خود از پیش غنیم برگردید و در جنگلی که بر یک جانبش
تالابی پر آب بود و کوهچه در وسط او واقع شده پنهان گشته بر فرصت وقت نگاه میداشت
سید مذکور بران فتح نازان شده بمونجا خیام و اعلام لشکر خود منصوب کنانید و سردار
انگریزی هم خاطر خود از وسوسه تردد غنیم خالی کرده بخیال اینکه غنیم تاب مقابله در خود نیافته
رو بگریز نهاد عقب آن جماعت آرمیده بود بعد دو سه ساعت سواران سید مسطور بر پشت اسپان

بی زین

بی زین سوار شده بی سلاح بهر نوشانیدن آب بتالاب آمده آب خورانی و بدن شوئی اشتغال
داشتند که بیک ناگاه قمر اقبال خان والا در فرصت وقت غنیمت شمرده اسپان انگیخته در آویختند
و به تیر و شمشیر و نیزه سینه های اعدا را چاک زدند پس آنها بطرف لشکر خود گریختند و صدای آمد
آمد بر داشتند و قمر اقبال پاشنه کوب در تاختند تمام سپاه خصام را پایمال سم ستوران ساختند
چنانچه احدی از آن معرکه گاه جز سید مزبور و سردار انگریزی که بهزار محنت از آن مهلکه بر آمدند
جان خود بسلامت نبرد و خان ظفرمند قلعچه بدویل و کهم باز بضبط خود آورده و بند و بست واقعی
آن نواح نموده با سامان حرب و ضرب مستعد گوشمال اعدا بوده به مجرد رسیدن منشور همایون
با جمعیت نصرت مشحون یلغار در تاخت و با چهار هزار سوار خونخوار عبور جوی کشنا نموده بیک
شبخون لشکر مرهته را که بهر عبور جو تیار بود غریق بحر خون ساخت و اکثر ایشان را اسیر کرده مظفر
و منصور عازم کوه گردید و ما بین لشکر برهان الدین و کوه مضرب خیام نموده شیخ امام نامی سپهدار
نوورا بکومک سیدان دولت خواه فرستاد چون محصوره کوه از رسیدن سپاه نامی و سپهسردار
گرامی و شکست مرهته خبردار گردیدند کمر همت خود چاک زده لباس مردانگی و جرات با آتش غم و هراس
بسوخت آخر الامر چونکه اکثر مردان کاری کفار کشته و خسته شده بودند دیگر قوت محاربه و مقابله
با لشکر اسلام نداشت دل از ملک و مال برداشته بعد یک هفته پیغام صلح و سپردن قلعه بخان مذکور فرستاد
و او برهان الدین را بر این معنی اطلاع داده رضامند ساخت چنانکه هر دو باتفاق یکدیگر فردای آن روز
گروه عجز آماده را قولنامه بصحابت سید حمید سپهدار و مرزا حیدر علی بیگ رسالدار فرستاده
از کوه فرود آورانید پس همون زنان مع عیال و اطفالش محبوس ساخته بمدرقه قشون احمد بیگ
و مرزای مسطور بحضور روانه داشتند و بعضی گفته اند که دختر حاکم کوه که در حسن و جمال سرآمد وقت
بود بعد عطای تشریف دین اسلام و ادای رسم عقد مناکحت داخل حرم سرای خاص گردید حاصل کلام

چون مزبور بضبط درآمد قلعه ولتعلقه بجوالهٔ امینی دولت خواه شد سپه‌سالار مذکور در ظاهر اگرچه
با خان دلاور موافقت ومخالفت داشت اما به سبب آنکه از دست سعی لشکریانش باوجود افواج کثیر
سردار مرہٹہ شکست یافت ومفتوح قلعه هم بعبرت شورش بظهور آمد خود درین امر باوجود سعی وکشش
وحیثت اوبی ظفر برآمد تقاضی دلی پیدا کرده خواست که در شکست جاه وحشمتش حیله برانگیزد واورا
با انحراف از حضور متهم ساخته دولت خواهی خود ظاهر سازد بحضور عرضی نوشت که عزم قمرالدین خان
نوع دیگر است وچنان معلوم میشود که خفیه معرفت ملک عیسی خان عرف عیسی میان مهدوی که
دیوان ومشیر کار وبار اوست بناظم حیدرآباد ومشیرالملک سهراب جنگ راه مراسلات مفتوح دارد
سوای این علانیه در چدرکهات حیدرآباد حویلی عظیم الشان بنا مینماید شاید که عنقریب از حضور
منحرف خواهد شد سلطان ذیشان بمدریافت معاملات دوست ودشمن بمجرد وصول عرضی
سپه‌سالار خان مذکور را مع دیوان ولشکرش بحضور طلبداشت او نادان دیوان خود را در حضور
آوردن مناسب ندید زیرا که نامبرده در ایام دیوانی کارهای ناشایسته وشیوهٔ مردم آزاری
وغریب کشی بمرتبهٔ اتم بظهور رسانیده بود بلکه تمام کافهٔ عباد ورعایا از جور وستمش نالان گشته بدیار
دیگر روی آورده بودند واکثر مهمات ملکی ومالی را بی رضای آقا حسب خاطرخواه خود بفیصل
میرسانید واز سمع سلطان نیز آگاه بود هرگاه خود بحضور طلب شد ترسید مبادا که آسیبی بتدارک
اعمالش که کارش را محض دولت خواهی خود تصور کرده بود بحالش راه یابد لک روپیه او را انعام
داده بلا اطلاع احدی شباشب رخصت حیدرآباد نمود وخود مع لشکر گزیده فایز حضور شد
چونکه آن حضرت دیوانش را یاد فرمودند عرض کرد که او رخصت گرفته برای آوردن متعلقان و
برادران خود بحیدرآباد رفته است پس ظن سابق بصدق معنی پیوست تا خان دلاور را محبوس
ولشکرش را داخل لشکر حضور فرمودند

ذکر

ذکر مخالفت وطغیان اهل کوڑک وتوجه رایات ظفر آیات سلطان گیتی ستان بتنبیه شرارت کیشان آن نواح واسیر آمدن هشتاد هزار مرد وزن مع دیگر کیفیات که در سنه یکهزار ویکصد ونود وهشت هجری واقع شده آنکه

چون که زین العابدین خان مهدوی فوجدار بلادهٔ کوڑک از مصاحبت واعتبار قدامت حضوری
مختار کل شد جمیع آن ملک را پر فتنه ساخت ومهمات ملک داری را بمدعای هوای خود انتظام
میداد بلکه از لوث سیرت وخبث طینت دست شهوت پرستی بر زنان رعایا دراز میکرد وبجبر اناث
قبیله را هم بستر خود می ساخت وبظهور چنین عمل ناشایسته تمامی اهل کوڑک قدم بمیدان مخالفت
ومخاصمت نهاده منحرف ومستعد جنگ شدند وموقع نایر وبنگانایر کارپردازان پالیکار
آنجا که فرصت وقت می جستند همه رعیت را فراهم ساخته ظفرآباد را گرد گرفتند واطراف آن
تاراج نموده احوال محصوران چنان تنگ ساختند که ایشان روز وشب هرگز طاقت ومجال
بیرون قلعه آمدن نمیداشتند چونکه ذخیره واسباب جنگ زیاده فراهم نکرده بودند پس هراسان
شدند تا خانه بانی فساد که بوقوع این واقعه از کردهٔ خود پشیمان شده قلعه بند گردیده بود جاسوسی
را بتبدیل لباس مع عرضی حقیقت حال وشرارت مفسدان آن نواح روانه حضور ساخت چون
جاسوس عرضی مذکور بحضور گذرانیده مفصلاً کیفیت فوجدار مایوس معروض داشت سلطان گیتی
ستان سزای اهل کوڑک را که بارها از سرکار منحرف شده طریق فدویت را بکارهای فساد وشرارت
مسدود میساختند وسپاه منصور را بار بار تصدیع میدادند بر جهت قضا سمت خود قرار داده فرمان
دادند تا میر منزل خامهٔ اعلام بری وخیمهٔ زنگار گون لبان فلک بوقلمون بدالقصوب بر سواد سلطان

پتنه که بفاصله یک و نیم فرسنگ غربی دار الامارة احداث پذیرفته بود برآراست و زین العابدین خان شوستری سپهدار را مع قشونش بنابر عبرت بوغور سالان رسد و دو هزار پیاده احشام نصرة انجام بدان ناحیه پیش رانده ارشاد فرمود که شما بلا توقف و تامل بالیلغار داخل قلعه ظفرآباد شده شرارت کیشان را چنان تنبیه نمایید که تا رسیدن خاص سواری چندی صورت امنیت بدان صوب واقع شود و فوجدار نا تجربه کار آنجا را از مژده توجه ما بدولت طمانیت ظاهر و باطن بخشند سپهدار مذکور حسب الحکم حضور بر جناح استعجال راه گیر گردیده اگرچه تا دروازه کهات رسیده بود اما مردان بغی برایختنی اطلاع یافته از اطراف هجوم کردند و به تیر و تفنگ حواس مردانگی او را منتشر ساختند از آنجا که او گاهی جنگ مردان نیازموده و تمامی عمر به ملاگیری صرف کرده بود نقد همت در باخته زیر کتل سداپور جای پناه گردید هر چند رسالداران و سپاهیان همراهیش که تربیت یافته محمد علی شجیع مرحوم بودند ترغیب پیش رفتن نمودند سپهدار مسطور چون زده عارضه تپ و لرزه و پیچش را وسیله ساخته یک قدم پیشتر نگذاشت آری کار سپاهگری از آرام طلبان و نفس پرستان کجا بظهور میرسد چون این سانحه معروض حضور گردید بربی حوصلگیش نفرینها کرده بعد دو هفته خود بدولت از آراستگی لشکر و تقسیم ماهیانه فارغ گشته با جمعیت بیست هزار مردم بار و دوازده هزار پیاده و ده هزار سوار جرار و بیست و دو ضرب توپ به پانزدهم شهر ذیحجه سنه الیه کوس انتهاض نواختند چون متصل خاربند حد کورک نزول رایات فتح آیات گردید همه سوار را بطرف پریاپتن و سداپور و منظرآباد گذاشته فقط با پیادگان و قشونها و سامان جنگ عبور کرده چون شیر غران و هژبر ژیان قدم صولت شیم در آن دشت وحشت ناک نهادند بیت

چه گویم ز احوال دشت عجیب ÷ که لرزد قلم از هجوم نهیب ÷

تراکم نیستان چون زلف مسلسل زنگیان و راه ها همچو نشان پریشان کهکشان پیچکان و نشیب و فراز آن سرزمین چون همت ارباب سخا و بخیل ضد همدیگر و پست و بلند اطراف و جوانب همچو اوج و حضیض عروج و نزول ناهموار تر و نشیب آن هم مرز و بوم شمالی زانتا کمر بالیده چنانکه فیل خیال و اندیشه دوربینان به گل ولاییش تا سینه چست فرو رفته و شاخهای اشجار اقسام دران نواح مثل ساکوان و صندل و رال سفید و عود خام وغیره سر رشته رفعت نخل طوبی رسانیده و پیچاپهای مرچ سیاه دام فریب بر بالای هر درخت و شاخ گسترده و زراعت قاقله یعنی الایچی همچو جوار و گندم اطراف کوه و دشت سرسبز گشته و درخت دارچینی چون طارم افلاک سایه طراوت بر نباتات زمین افکنده و ثمرات باغستانی مثل فالسه و موز و صدر روئین الناس بیر و انجیر و جام بوقلمون و سفرجل و کٹهل و بدهل و جامون وغیره در مذاق ملحکان چاشنی شهد و شکر ریخته و انهار دران سرزمین چون چشمه چشم غمناکان همیشه جاری و آبشار حوضها و آبگیرها در اثنای راه بمثابه اشک مهجوران لیل و نهار ساری و عروس بسیط زمین غرق عرق حیا گشته بحجاب دامن اشجار بر روی آفتاب فرو هشته و تخته تخته بوٹهای گل مهندی و مخملی و صدبرگ همیشه بهار و نسرین و سوسن و چنپا هر سو مثل شوخ چشمان نقاب حیا از پیش نظر برداشته و فیلان کوه پیکر چه از ماده و نر بیک جا انیس گلا گلا جمع شده و چپه فیل چون زنگی نژادان دیو هیئت بدشت پیمای مطلق العنان گردیده بچکان خرطوم گوی بازی ربوده و معمورجات آن دیار و بلاد زیر کوهچه ها و اندرون اشجار پنهان و پیرامونش حصار استوار معه فصیل و بروج کشیده و خندق عمیق بهر حفاظت سقف و حجره که اکثر اوقات در شب تار فیلان در تاخته مواضعات از غرب و تاراج میکرده کرده آن حفره کرده شده تا ذکور و اناث مع اسباب زندگی دران خانها سکونت ورزیده همه ذکور گندم گون و بعضی سیاه فام

بلند وبالا ولباس شان یک پیراهن دوتاست از گلو تا شتالنگ دوخته شده وجز پاره پاره
گشتنش کسی فکر پیراهن دیگر نکرده همه در سپاه گری دم مساوات با بهیم وارجن ورام و
لچهمن میزدند چرا که سوای تفنگ فتیله دار ودشنه پهناور که کتی نامند بر میان می آویزند
بیرون حجره وحصار نمی آیند وکلاه چرم بر سر نهاده یک رومال سیاه یا سفید در میان
می بندند واناث پری تمثال با حسن ولطافت جمال که رشک مهوشان چین وچگل اند دو
براست قامتی وسیم تنی ونزاکت لب ولهجه آن فتنه جهان باج از خوبان ترک وتاجیک میگیرند
دران ویرانه فردوس نشانه همرنگ حوران منحصر اند با اینهمه خوبی آه بدلباسی وبی تمیزی که
یک پارچه پنج شش دستی از ناف تا زانو ویک رومال سفید دو دستی بر سینه مهر گنجینه
دارند رونق ورواج حسن روزافزون آنها شکسته الحق اناث به نسبت مردان آنجا که
همه ذکور بارد مزاج اند حرارت غریزی زیاده دارند وروایتی از مورخان ثقه بتحقیق رسیده که در ایام
سابق بنواح عقرب نائر وغیره رسمی قبیح ودستوری وقیح در مذهب نامعقول آنها جایز و
محض ثواب میدانستند چنان بود چه اگر در خانه کسی چهار برادر حقیقی باشند یک را از انجمله
با زنی کتخدا می شد دیگران یک یک شب آن زن هم بستر شده آغوش مباشرت را
گرم میساختند بعضی کس مقر بعضی اند که هر شب یک بعد یک همین زن را بر بستر مجامعت خود
می کشید تا تسلی خاطرش می شد ودر اولادش فیما بین برادران تقسیم بعمل می آمد چون نواب
مرحوم بر آن مرز وبوم مسلط شد این رسوم مذموم را از میان آنها برداشت واکثر زنان
آن قوم را گرفته برنگ گریان خود بخشید القصه شرح وبیان برودت وسرما که سرتاپای قلم
پیش از شروع تحریرش در چشمه زمهریر غرق میشود وزبان تقریرش قبل از بیان با وجود
پوشش پوستین لبان بلرزه هیئت حیرت بیخ بندد نظم

برزم

زبیم برف آن طرف خطرناک — رمیده مردمک از چشم افلاک
چنان در روی برودت پا فشرده — که آتش در درون سنگ مرده

چه برطرازد که هر روز آفتاب با این گرمجوشی بخوف سرایت برودت لحاف چارته آسمان با استر
ابر بر سر کشیده از آن وادی زود تر عبور کرده وهر شام سریع السیر باندیشه سرما در بارانی نیلگون
یعنی فلک زمردفام سر وتن پوشیده فی الحقیقه این همه ذکر تابستان است که مرقوم
گردید معاذ الله از هنگام زمستان وفصل باران که تا شش ماه ابر آذری بساط تقاطر امطار بر
بسیط آن سرزمین گسترده وزمین بسیرابی تمام همچو دیده ستم رسیدگان تر آمده واز سر شام
تا دو ساعت روز برآمده دود شبنم چون دود آه مظلومان کوه ودشت را فرا گرفته می ماند
وبسا جوانان تیر قامت تیز هوش گرم دم از دستبرد سرما حرارت حواس باخته برنگ حلقه
کمان پا به سینه کشیده در حجره تنگ تر از زه می خوابند علاوه آنحال تا مدت شش ماه مشی
کنندگان آن نواح از پا تا سر پارچه گنده یا جامه گلیم پوشیده از وقت چاشت تا انقضای
سه پاس روز بهر کار حرکت میکنند با این زلوها از برگ اشجار که بکثرت باران وسیرابی زمین
از اصول درختان پیدا شده تشنه خون بیگناهان می باشند چون ملخ برجسته بر تن آدم
ودواب می چسپند وتا سیری بطن از خونش هرگز بر نمی آیند پس از آنها ضرر کلی بر انسان و
حیوان میرسد واژدر ومار مردم ربا وکژدم پر زهر وتیز نیش زند تن بالحاق روح چنان گدازد
که هم دست قبر وقابض جان نشود دران وادی از شمار مور وملخ تجاوز کرده اند الحاصل چون
سلطان دین پناه در آن جنگلستان از راه مشکل عبور کرده این طرف دروازه خاربند
کرن منڈل نام دارد محل نزول اعلام وخیام ظفر انجام ساختند وروز دیگر دو سه مدار را
فرمان دادند تا هر دو مع فشونها بر دروازه مذکور که اهل شرک وضلالت در پس آن خندق

عمیق حفر کرده بر روش دیوار کشیده به تیر و تفنگ سر راه بسته بودند حمله کرده آغاز جنگ نمودند
و دران روز اهل شرک به دلاوری و جانسپاری کوشش مردانه نموده تاب حمله آوردند بلکه
سپاه هرود و قشون را از پیش خود راندند و اکثر جوانان نصرت توامان مجروح و مقتول گردیدند
سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راهی که گذر باد و سیل دشوار مینمود بسرعت برق و صرصر
بر خرمن جمعیت کفار حمله آورده خلقی بسیار را از مشرکان بدار البوار فرستادند و از یک طرف
فرنگیان موسی لالی و رسالهای اسد اللهی یعنی بندگان که پرورش یافته نواب مرحوم و تربیت
کرده شاه دین پناه بودند ارباب ضلال را طعمه نهنگ تفنگ و سنان ساختند و از یک طرف
پیادگان جلودار شجاعت تمام یک یک خصم را بسر نیزه برشته سرنگون بقعر جهنم در انداختند و اکثر
کفار را بزور مردانگی باسیری آوردند با این کفار ثبات قدم ورزیده چند مرتبه حملهای کوه شکوه
بر سپاه منصوره آورده متفرق گردانیدند تا شجیعان خاص کوتل و بعضی سپهداران چون
جرات کفار مشاهده نمودند با بقیه فدائیان ناموس پرست بحملات متواتر کشتن و سوختن
اعدا را ثواب دانسته فدای وار بر هم ریختند پس بطرفة العین شیرازه جمعیت کفار از هم پاشیده
چنان شد که پای قرار و ثبات از جای رفته قدم در بادیه انهزام نهادند فوج سپاه نصرت پناه
تعاقب آن جماعت مخذول نموده گروه انبوه ازان تیره روزان را بتیغ بیدریغ گذرانیدند چون سلطان
گیتی پناه بر اعدا ظفر یافتند پیشتر کوچیده بر سواد هلگلی نار مقام فرمودند شتری مذکور چون میدان
از سپاه غنیم خالی دید بنابر دفع و رفع خجالت خود بر موضع خوشحال پور تاخته غارت ساخت
آتش زده جمع کثیر از اهل ضلال را با زنان و فرزندان اسیر کرده فایز حضور شد پس ازانجا
حسب الحکم حضور چهار رساله مردم بار با وفور سامان رسد و ذخیره و اسباب جنگ به سلطنت
ظفرآباد رفتند حضرت خود بدولت تا انقضای سیزدهم شهر محرم الحرام بر سواد مسطور آسوده

بپانزدهم شهر مذکور که سن یکهزار و یکصد و نود و نه هجری شروع بود از رابیکا امرا و خوانین حسب
فرمان قضا جریان بآن بیشه در رفته به تیر و تیشه هر روز قریب دو کوس راه جنگل را بریده از آتش
سوخته باندک روز چهار پنج گاو زمین را میدان ساخته کار بر اهل بیشه تنگ نموده بودند اهل
ضلال یعنی پیادهای کفار محاربه و مقاتله کرده دو سه هزار نفر تلف گشته بودند نهضت فرموده
بعد طی منازل شرقی دار المقر خیمه و خرگاه بیاراستند چون کارپردازان مذکور یعنی مموتی نائر
و دو یکانائر علامت عجز بر ناصیه حال مردم خود مشاهده کردند و قوت محاربه و مجادله با لشکر
اسلام نداشتند اطراف کوه و دشت منتشر شده بکوهستان و جنگل سخت قلب پناه
گرفته بودند پس سلطان جهانگیر امرا و خوانین خود را با لشکرهای گران القصه گوشمال و تنبیه بلاد
نامزد فرمودند چنانچه موسی لالی را بطرف کوه الایچی بنابر تنبیه شرارت کیشان رخصت ساختند
و قشون شتری را با دیگر قشون بسرداری میر حسین علی خان بخشی بطرف عقب نائر
و غیره روانه نمودند و میر محمود و امام خان را بجانب تهل کاویری و خوشحال پور مرخص کردند
حضرت خود بدولت دو سه ماه همونجا مقام فرموده بودند چون بخشی مذکور از پیشگاه حضور
رخش عزیمت دوانید بحسن تردد و سعی نمایان بر بغیان آن صوب هنگامه آرا شده در عرصه
قلیل تاخت و تاراج چند مواضعات هشت هزار مرد و زن را مع اطفال اسیر آورد
بدستور موسی لالی از اطراف کوه مسطور انبوه کثیر چون رمه گوسفند و گاو از وحشی سیرتان
آن نواح فراهم ساخته بحضور معاودت نمود پس آنحضرت پیشتر نهضت فرموده جنوبی
کوه تهل کاویری که منبع جوی کاویری است رایت نصرت آیت افراخته باز سپاه منصوره
را به تنبیه بغیان و اسیر کردن کارپردازان مذکور پیشتر مرخص فرمودند تا سپاه داران شجاعت
بیشه از اطراف هجوم کرده نسل فساد و تبار عناد ایشان را بالکلیه منقطع کردن صلاح دولت

وفلاح حال و مآل ندانستند و بکوشش نمایان جوق جوق فتنہ انگیزان را گرفتہ آوردند ہرگاہ در
عرصۂ ہفت ماہ و چند روز ہشتاد ہزار مردم با زن و بچہ اسیر گشتند و ہر دو کارپرداز مسطور
بدست سعی موسی لالی بر کوہ الاچی دستگیر شدند جنگ آخر شد دیگر سرکشان عاجز گشتہ در حلقہ
فدویت در آمدند سلطان والاشان بعد بند و بست آنجا و تاسیس و تعمیر چند قلعجے
چو بین کہ لکر کوٹہ گویند بفراغت خاطر از راہ سداپور مظفر و منصور معاودت بدار السلطنت
فرمودند موتی نایر کارپرداز اسیر در عرصۂ قریب رخت حیات بر بست و رنگا نایر برو
حضرت دین پرست مشرف بشرف اسلام و مختون و شیخ احمد نامزد گردیدہ بعہدہ
رسالداری سرفراز شدہ بہ نسبت فرزندی پرورش می یافت و بلیا بانو حاکمہ نواح
کینانور کہ از قوم ماپلہ است بر سواد تہل کاویری شرف ملازمت دریافتہ زر پیشکش
دو سالہ مع افیال و اسپان و دیگر تحایف نذر گذرانیدہ سرخرو باخلاع و تشریف
شاہانہ مرخص گشت چون سلطان فایز دار السلطنت گردیدند منجملہ اسیران اہل کورک کہ ہمہ
بتلقین دین اسلام مشرف و باحمدیان ملقب شدند ہشت رسالہ مقرر ساختہ تجربیت
و آراستگی آنہا سرداران قدیم را برگماشتند تا سرداران مذکور در اندک زمان بترتیب
و تربیت آن جماعہ وحشی سیرت پرداختہ بر آئین جنگ آراستند ہمدران اوقات سلطان
جہانگیر پدکہای نقرہ و طلا و مرصع تیار ساختہ بسرداران جیش و عسکر و اسد اللہی علی قدر
مراتب و مناصب عطا فرمودند و لباس آن مردم از قسم پارچۂ ببری کہ باختراع تازہ بافانیدہ
بودند دوزانیدہ بخشیدند و اسامی دوازدہ ماہ و شصت سال بر خلاف اسمہای اہل عرب
بتعداد حروف تہجی برخوانند ان شاء اللہ تعالی آن بجای دیگر مذکور خواہد شد و نامہای
چند قلاع نیز دران سال باصطلاح دیگر بدل فرمودند چنانچہ نام چیتل درک فرخیاب حصار

له [illegible] ۱۲

اسم گیتی فیض حصار بلاری ثمر پٹن پنوکندہ فخر آباد پاوگڈہ ختمی صوبہ سرا
رستم آباد اگرچہ نام قدیم است اما ہمون نام پسندیدہ بجال داشتند نندی گڈہ
گردون شکوہ دیون ہلی یوسف آباد بنگلور دار السرور ماکری درگ ساون گڈہ
قلعہ بل منظر آباد کوڑک ظفر آباد کلیکوٹ اسلام آباد کوئمتور سلام آباد
ڈنڈگل خالق آباد سنگلی درک مظفر آباد کشنگیری فلک الاعظم
میسور دار السرور نظر بار و امثالہ آن مقرر نمودند و ہمدران سال از سایر
ملازمان شش ہفت ہزار مردم را از قوم شیخ و سید منتخب کردہ بہر آبادی الکۂ کوڑک
روانہ نمودند و از آن مردم بسبب اختلاف آب و ہوای آنجا بعضے گرفتار تپ لرزہ گشتہ
بارہا بحضور عرض داشت کردہ بجای خود باز رسیدند و بعضے ہمو نجا کہ آب و ہوا
با ایشان موافقت کرد بسر بردند ✤

ذکر طغیان مرہٹہ و ناظم حیدرآباد و لشکر کشی او شان بعزم تسخیر ممالک محروسۂ سرکار خداداد و مفتوح کردن آنہا چند قلعجات آن نواح و متوجہ شدن سلطان گیتی ستان بدفع اعدا از راہ صوبۂ آدہونی و افتتاح آن صوبہ کہ در سن یک ہزار و یک صد و نود و نہ ہجری روداده مع دیگر کیفیات آنکہ ✤

چون وکلای سلطانی کہ پیش ازین با سامان تحایف و دہ لک روپیہ نقد بہ پونہ رفتہ
بودند بملاقات سرگردۂ آنجا و نانا پہرنیس کارپرداز رسیدہ اسباب وغیرہ
گذرانیدند او شان باقبال آن نپرداختہ یک مسترد ساختند جواب دندان شکن

سلطان که چند اتواپ و بنادیق از میراث پدر موجود داریم چون خار در دل شان خلیده با
نظام علی خان درین مشورة یکدل و یک زبان گشته بفراهمی امرای خود تاکیدات روانه ساخت
چون در اندک مدت جمیع امرای پونه با سپاه و اسباب جنگ جمع شدند و نواب نظام علیخان
هم بجمعیت ارادت با مشیر الملک و سیف جنگ و تیغ جنگ وغیره امرای دولت خود و سایر لشکر که
چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده مجتمع بود از حیدرآباد کوچیده از راه شهر بیدر بطرف
بادامی که قلعهٔ سرحد سلطانی بود رسیده و مرہٹه با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه
ضرب توپ کلان و وفور سامان جنگی آماده رزم شده رخش همت را مهمیز نهضت زده پس
وکلای سلطانی از انجا بی مطلب رخصت گرفته فایز حضور گشتند و هر دو دولتمند بملاقات و
مشاوره یکدیگر پرداخته به تسخیر قلاع سلطانی همت برگماشتند و قلعهٔ بادامی را که محاصره مدور
کرده به تفتیش فرمان دادند تا امرای هر دو سلطنت سعی جمیله بکشایش آن بظهور آورده مورچال
مرحله احداث کردند و شکست و ریخت حصار اشتغال ورزیده بیورشهای چند بعد تلف
هزاران هزار شجاعت مند آخر بانقضای ایام نه ماه تا هم بصلح تسخیر کردند پس هر دو دولتمند
چون بادام توام خود همو بجا سکونت ورزیده امرای خود را الفتح قلعجات و ضبط قصبات
بهر جانب و ناحیه کوچانیدند چنانکه امرای مذکور با لشکر کثیر در تاخته قلعهٔ دهاروار و جبالی جیل را
بگذاشت سی هزار روپیه انعام از دست قلعداران حیدری بضبط خود در آوردند مخفی نماند
حارس آن هر دو قلعه و قصبه حیدر بخش نامی رافضی که پیش ازین چندی خانسامان امیر الامرا
بن نواب محمد علیخان سراج الدوله بود و اعتبار تمام بهم رسانیده آخر الامر تصرفات بیجا در کارخانجات
سرکار کرده مبلغ خطیر بغبن تمام و خیانت تام بدست خود نمود و باندیشه گرفتاری تلف جان
گریخته به پناه دامن دولت ملازمان سلطان خزیده بایالت آنصوب نامزد شده بود و او

طریق

طریق حرام خوری پیموده قلعه باخذ مبلغ مذکور بمخالفین سپرده خود معه اعمال و اثقال به پونه رفت غرض
همون دستور کچندر گڈه و نولگنڈه و ذرکونده وغیره بلکه تمامی قلع و آن طرف جوی تنگ بهدرا را
که قلعداران حرام خور و ناموس شکن بامید نوکری عمده و چیزی نقد نمایان با خصم یک شدند
بضبط غنیم رفته بود و پالیکاران آن نواح مثل سرهٹی واله و ڈتل واله و کنکگیری واله و راجه
آنی کندی با غنیم سازش کرده بودند چون جاسوسان قلم و خداداد مفصل این ماجرا معروض
حضور ساختند و امراء و خوانین و تنخواه بمدافعت خصام نافرجام ترغیب کردند تا حضرت دین پناه
باجتماع سپاه و ادوات حرب و پیکار فرمان داده به ششم شهر شعبان المعظم سنه الیه
با لشکر جرار یعنی شش قشون مردم بار و سه موکب عسکر و ده هزار پیاده و سی هزار سوار شجاعت
آثار و بیست و دو ضرب توپ قلعه شکن رونق افزای بنگلور گشته باحضار پالیکاران فرمان داد
تا منشیان چابکدست و الافطرت حکم نامجات متضمن حاضر شدن ایشان با سامان جنگی و آذوقه
لشکر معافی پیشکش تا انقضای ایام مجادله و مقابله با غنیم ترقیم و تبلیغ داشتند تا پالیکاران
اطراف یعنی رای درگ واله و هرپن هلی واله وغیره جمعیت خود موافق معمول روانه حضور ساخته
خودها به بهانه مرض بجای خود ماندند غرض بعد انقضای عید لیلة البرات از تقسیم ماهیانه تمامی
لشکریان فارغ گشته از راه بالاپور کلان و هندوپور و پاوگڈه بر جوی بکری رسیدند آنجا دو روز
مقام فرموده همه بهیر و اسباب لشکر و جز آن وغیره که بجز است بر بنیاس رشته دار توشکخانه گذاشته با تمامه
سوار و فیل و شتر بره گذر یلغار پیش آهنگ گردیدند و آنروز بر سواد هنور مقام فرموده روز دیگر از انجا
پیشتر کوچیدند شب دیگر سواد کیکل را که در کوهی شرقی بلاری است از خیام و اعلام نصرت جام
آراسته از انجا در تاختند چون ناگاه بدمیدن صبح چهارم در ظاهر کوههای آدهونی هراول لشکر
رسید و سواری خاص در محل کلباین آسود مهابت جنگ خلف الصدق شجاع الملک بسالت جنگ

حاکم ادهونی که از دختر نواب نظام علی خان کدخدا شده بود مع زنانه بحکومت آنجا نامزد بود از ورود عساکر منصوره هراسان شده اسد علی خان دیوان خود را روانهٔ حضور ساخت و درین وقت سامان و سرانجام جزو کل دولت مع زنانه خود بر کوهها رسانید چون وکیل حاضر حضور گشته بزبان ناظم مسطور عرض منتج عزم خرابی دولت نمود سلطان بزبان مبارک ارشاد فرمودند که ما هرگز بشما نقاض دلی و عداوت جانی نداشته ایم چونکه نواب صاحب شما بموجب تسویل خصوصیت وکین باز زناردارن متفق گشته در مقام استیصال این دولت بیزوال شدند عجب است از موافقت و وفاداری ما و بیوفائی و سست عهدی اوشان قطع نظر ازین پاس دینداری و اسلام گذاشته بخصم قدیم انید ولت در ساخته با سپاه بسیار بر دیار مسلمان استیلا یافته کار بجای رسانیدند که عهدهٔ عباد او ثان و اصنام در مساجد و معابد و مساکن اسلام و غربا آتش زده و غارت ساخته علم شر و شور و ظلم و فساد ا دبر افراشتند صلاح آنست که ما و شما سررشته یگانگی مستحکم ساخته و مجلس یکجهتی آراسته بی میانجی غیری بر مکونات یکدیگر واقف شده در دفع و رفع آنها که محرک سلسلهٔ نفاق اند متعهد شویم درینباب تا هم نخواهیم گفت که شما با لشکر همراه باشید مگر فوج شایسته با ما بگذارید زیرا که ما خود بدولت اکنون بجهت تقویت دین متین و خوشنودی حضرت رب العالمین و رسول امین صلی الله علیه و آله و سلم و منفعت خلق الله کمر غزا و جهاد درمیان همت عدو سوز چست بسته ایم چون حاکم موصوف برارشادات حضور کاربند نگردید و بشرف ملازمت فایز نگشت و بجنگ مستعد شد بنابر عبرت نمای و اظهار رعب صبح فردای آن روز فرمان دادند تا سپهداران حمله کرده شهر را بحوزهٔ تصرف خود در آورده بجاروب غارت رفتند با این حاکم آنجا راه مصادقت و مخالطت نه پیمود لیس از هر دو جانب آتش کارزار افروخته شد تا سپاه منصور و داروغهٔ آتشخانه روی توجه بتسخیر آن حصار گردان

آثار آوردند و از دو جانب مرکز وار درمیان گرفته مورچال حداث کردند و صلابت کوچ پیش برده از طرف باغ مقبرهٔ بسالت جنگ از تالاب دروازهٔ تمل هجوم کرده بتوپ اندازی و گزل پرانی اشتغال ورزیدند اما هرگز ارادهٔ تسخیر آن حصار مکنون ضمیر مرحمت تخمیر سلطان گیتی ستان نبود محض استنباه ناظم حیدرآباد بمحاصرهٔ آنحصار سپهر اقتدار فرمان دادند غرض آنکه شاید که بدین وسیله پاس ناموس که محل زنانه برادرش مع صبیه خاصش محصور گشته است راه آشتی بپاید و از غرباکشی باز آید اگر درین کار عزم جزم میداشتند همون روز اول بی تردد و تامل محصوران را زیر میکرد و حاکم آنجا را لطرفة العین مع زنانه و اثاثه دولت دستگیر مینمودند زیرا که چون صبحی سپاه منصور حمله کرده داخل شهر شدند و تا دروازهٔ قلعه شلک زنان رسیدند دیدند که دروازه بروی خلق الله کشاده و شهریان که بخوف جان بطرف قلعه میگریختند چون زاغ و زغن صدای فغان و های هوی بر داشته بر در هجوم آورده و اثری از محافظان قلعه بر برج و باره نبوده و ترس محاربهٔ غازیان شیر توان بر محصوران مستولی گشته بود بمشاهدهٔ آن حال بعضی هواخواهان و امرای دولت بحضور عرض کردند برای تفتیح این حصار وقت همین است دشمن را تا فرصت بیدار شدن از خواب غفلت و مالیدن چشم بصیرت نباید داد اگر حکم شود قلعه را بضبط خود می آریم و مهابت جنگ را جبرا و قهرا حاضر حضور میسازیم و رستم جنگ یعنی موسی لالی فرانسیس هم دراین معنی مکرر عرض نمود سلطان باغماض این معنی پرداخته فرمود که هرگز اقدام ننمایند انشاءالله تعالی کار امروز فردا و کار فردا بهفته و کار هفته بعرصهٔ یک ماه دست بسته خواهد بر آمد فرد

بمور هر که مدارا کند سلیمان نیست ۱۲		شکستن کمر کوه قاف چندان نیست ۱۲

چنانچه راقم سطور هم دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بند و بست قلعه فرمان داد تا ملازمانش که قریب هفت هزار مردم از سوار و پیاده بودند عهدهٔ قلعداری بذمه

خود گرفتند و لعل خان و اسدالله خان سرخیل کایم خانی چهارصد جانباز همراه خود داشتند دروازه را
قایم کرده بدفع حملات سپاه منصور مستعد گردیدند چون از هر دو جانب کوشش اعدا فریبی بظهور رسید
ناظم حیدرآباد برین معنی وقوف یافته خواب و خور بر خود ناگوار دانست و از یلغار آن
شیر بیشهٔ شجاعت و دلاوری و محاصرهٔ آدهونی هوش و حواس خود درباخته کارپرداز پونه را از
این معنی آگاه ساخته هر دو درین باب مشاوره کردند بعضی عقلا و اذکیا گفتند که هرگاه یک قلعه
سرحد یعنی بادامی که چندان استحکام نداشت بسعی نه ماه که با وصف هجوم سپاه دو مملکت
و ریزش گولها که از دو دو توپ دبند وق دماغ چرخ خشک میشد تا هم بصلح مفتوح گردید و در مدت
یکسال هیچ بند و بست واقعی خود صورت نه بست آینده چه خواهد شد چونکه سلطانیان در
غیبت پادشاه خود در امر محاربه و مجادله قصور میکردند در حضورش چه سعی جمیله بظهور نخواهند
رسانید انسب آنست که چند امرا را با فوج شایسته به تهذیب آن ملک نامزد فرموده هر دو
دولتمند والاشان بدار الریاست های خود مراجعت فرمایند چون رای امراپسند ایشان گشت
بر فطرت آنها آفرین خوانده ناظم حیدرآباد مشیر الملک سیف جنگ وغیره را با لشکر گران
بکومک ادهونی نامزد ساخته و کارپرداز پونه تبسونت راو هولکر را با پرس رام بهاو ناظم
صوبهٔ مرج و دهری پنت پهرکیا در اینه مرهته با دیگر امرا و تمامی سوار و پیاده و توپخانه بمعاونت
امرای حیدرآبادی و تاراج قلمرو سلطانی دستوری داده هر دو دولتمند به بهانهٔ کسل مزاج
بدار الریاست های خودها معاودت کردند سلطان باستماع این خبر خاطر جمع شده عزم تسخیر قلعهٔ
ادهونی کرده و گوشمال حاکم آنجا که گوش رضا بر ارشادات حضور ننهاده بود ذبذبهٔ خود قرار داده تاکید
فرمودند تا عهده داران از یک ماه و بیست روز اگرچه بشکست حصار از گولهای توپ صرف اوقات
نمودند اما وضع آن حصار که بنا نهادهٔ مسعود خان عادل شاهی بود چنانچه راقم سطور مفصل

احوالش در کتاب تذکرة البلاد والحکام در اورنگ سیوم بیان ساخته است از انجا مبرهن
خواهد شد بنوعی واقع شده که از صدمهٔ توپ قیامت آشوب گردی بدامن استحکامش نمی نشست
و فصیلش بهیچ جهه از منجنیق و ارابه شکسته نمی وید تا شاهد مراد رخ نمود بعد از انکه بعضی جا قدری
حصار از ضرب توپ رعد آشوب روی بشکستگی نهاد حسب الحکم حضرت سلطانی شیران
بیشهٔ شجاعت از اطراف جنگ انداخته حمله کردند چنانکه از طرف مقبرهٔ بسالت جنگ نواب سید
صاحب و قطب الدین خان دولت زای میر لشکر و از طرف دروازهٔ مکل موسی لالی و امام خان
سپهدار و از بالای کوه هزار زینه حسین خان بوزی و محمد حلیم نردبانها راست کرده آهنگ
تسخیر حصار کردند و مردم حصار که تحمل شداید و صعوبت اعادشکنی موصوف بودند بعد منع
دخول خصم هجوم آورده به نیروی شجاعت کوشش های مردانه نمودند چونکه نردبانها
که تجویز و اشاره هر کاره ها تیار ساخته بودند از بلندی حصار کمی کرده سپاه منصوره نردبانها
گذاشته بطناب عروج کردند اما آخر بحضیض هزیمت افتادند آن روز اهل حصار بضرب
تیغ و تیر و تفنگ سر راه عبور شان گرفتند تا آنکه قریب دو هزار سپاه رستم اشتباه را از
هر سه جانب بمعرض تلف آورده ظفر یافتند ازین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف ملازمان
حضور نشسته چند هرکاره ها را به تیغ انتقام مغالطه کشیدند غرض چندی دیگر سپاه منصور را
جز افروختن و افراختن آتش پیکار و رایت کارزار کاری نبود و از صباح تا شام نایرهٔ جدال
التهاب داشت هرگاه که نردبانهای بلند و مستحکم بهم رسانده با طناب کمند مستعد یورش
گشتند مشیر الملک و سیف جنگ مع لشکر مرهته بکومک قلعه رسیدند بدریافت این معنی
سلطان والافطرت جنگ و ظرف مناسب ندیده ترک مورچال فرمودند و نیز از انجا
حرکت نموده کوهستان سیاه ڈونگر را بر پشت لشکر داده خیمه و بارگاه بیاراستند و اطراف

وجوانب لشکر پیش منقلا و طلایه قوی داشته مستعد رزم بودند اتفاقاً روز دویم فیمابین طلایه ارکان
سلطانی و غنیم آویزش سخت رو داده حیدر حسین بخشی سلحدار بسبب نا تجربه کاری و خود پسندی دو هزار
و پانصد سوار غازی خان و ولی محمد بیدر و رستم خان وغیره بی تجویز آنها بر انبوه کثیر دلیر در تاخته بود
آخر تاب محاربه نیاورده پس پا کردند ضرورتاً غازی خان همون جمعیت که حاضر داشت میدان را
قایم کرده در میان ده هزار کس تا دو ساعت داد مردانگی و شجاعت در داد و کوشش رستمانه بی یار و مدد
بجا آورده مجروح گردید لاعلاج از معرکه گاه برگشت اهل غنیم تعاقبش کرده چند رفقایش را از جان بودند
و دو سه صد راس اسپ مع سوار اسیر کرده مراجعت نمودند قدر خان بن غازی خان با دو صد
جانبازان بعد فایز شدن بخشی مغرور بعسکر ظفر پیکر بر اهل خصم در تاخته هفتاد سوار از برادری خود و
پنجاه سوار غنیم بر گردانیده بحضور رسید و بهادران زد و خورد و ولی محمد قزاق و مناچودهری جیو قزاقی
کرده دو زنجیر فیل و هشت مهار شتر و پنجاه یابو از لشکر مغول آوردند سلطان بعد اطلاع این معنی با تمامی
سپاه کوس جنگ نواخته یاشنه کوب در تاختند و آتواب پرانیدند که طلایه داران خصام بلشکر خود
در خزیدند چنانکه هر دو لشکر از صدمات توپهای سلطانی زیر و زبر گشته پناه بشهر و قلعه در گرفتند
باز روی جرات بمیدان معرکه نهادند آنحضرت تا شام افواج آراسته انتظار مقدم خصم می کشیدند
چون اثر معاندان در میدان پدیدار ندیدند و قشون ظفر مشحون را بطور پیش منقلا بر روی اعادی
گذاشته بفرودگاه معاودت فرمودند و صبحی فردای آن روز شیر الملک وغیره باهم مشوره کرده حاکم آنجا را
بعد ردوبدل بسیار راضی ساخته مع زنانه و سامان ضروری بقلعه رایچور بردند چون جاسوسان
این خبر بحضور رسانیدند همون زمان میر صادق را با جمعیت حضور بضبط قلعه و اثاثه دولت آصفیه
رخصت فرموده خود بدولت تا ساحل جوی تنگ بهدرا که هشت فرسنگ فاصله داشت بسراغ
آنها یلغار نمودند و چند واماندگان و جزوی سامان پس مانده را گرفته معاودت کردند و شمالی

قلعه

قلعه آدهونی محل نزول رایات جاه و جلال ساختند میر مذکور قلعه و حویلی خاصش را ضبط کرده
همه اثاثه و لوازمه حشمت و ثروت که گذاشته حاکم مغرور بود مع چند صندوق تهای مقفل بر شتران و
فیلان بار کرده روانه حضور نمود چون متصدیان توشکخانه صندوقها وا کردند جز کهنه پاپوش و
چرم بوسیده دران چیزی نیافتند گمان بردند شاید که حاکم اینجا کسب چرم دوزی هم می نمود
یا از خانهای چرم دوزان این تحفه خراج باو رسیده یا بهر فروخت با بلاغ حیدرآباد جمع
کرده است غرض این معنی بحضور عرض کردند حضرت فلک مرتبت بر نادانی و دریافت میر مذکور
بهم برآمده ارشاد فرمودند که همه اسباب آنجا را جزو و کل بچشم خود دیده از اموال و اثاثه آنچه که
لایق درگاه باشد روانه سازید و اسباب چرم دوزان و سامریان باز گذارید پس فرده
بدر زده اسباب توشکخانه و سلیح خانه و فراشخانه بسالت جنگ داخل توشکخانه حضور گردید و
بعد فراغ این کار حصار پایین قلعه و کوه با شکسته قطب الدین خان دولت زائی را بایالت
آن صوبه مقرر ساختند ٭

ذکر توجه رایات نصرت آیات بصوب گوشمال مرهٹه که از طرف جوی شورش افزا بود و بیان تسخیر کنجن گڈه و کپلی و عبور جو کردن سپاه منصور و محاربات با غنیم مقهور رو داد همون سال آنکه ٭

چون از تسخیر آدهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان بعزم تنبیه مرهٹه از راه کنجن گڈه
نهضت فرمودند و چند سوار را بنابر اسیر کردن زن سر کرده آنجا که شوهرش پالیگار قبل
ازین درگذشته بود و او تنگما نام داشت بحکومت آنجا می پرداخت و دران آوان
پا از دایره اطاعت و انقیاد آنحضرت درین پرور بیرون کشیده پیش ازین جواب سوال

تعلقهٔ خود بامید ترقی ملک و مال از سردار لشکر غنیم معرفت هری پنت پهرکیه درست کرده بود
پیش آهنگ ساختند چون زن مذکور برین ماجرا وقوف یافت شباشب خود را مع چند
پرستار و ملازم از آب تنگ بهدره ابدر زده جان بسلامت برد و پسرش که دوازده سال سن و
مدکرم کوره نام داشت در قلعچهٔ سرکپه کرد المقرش بود اسیر آمده مشرف بشرف اسلام مختون
گشته بعلی مردان خان نامزد شد چنانکه مفصل احوال خاندانش راقم سطور بکتاب تذکرة البلاد
والحکام در اورنگ دهم جلیلچه ترقیم کرده از انجا روشن خواهد شد چون کوس نهضت سلطانی بطرف
سوندور نواخته شد حاکم آنجا گوینده راو نامی برادر زادهٔ مرار راو که بعد اسیر شدن راو مذکور
نامبرده به پونه رفته احوال خرابی خود بسردار پونه وانموده التماس نامهٔ سفارش موسومه بلازمان
حضور نواب مرحوم حاصل ساخته فایز جناب گشت نواب مغفور بترحم ذاتی و نظر پرورش
پاس خاطر ناظم پونه منظور داشته بعد گرفتن مچلکه که از سرکار هیچ امر منحرف نگردد تعلقهٔ سوندور براو
بحال داشت در آن زمان از جادهٔ صواب انحراف ورزیده با غنیم موافقت کرده بود چون بر ایلغار
سپاه سلطانی و آوارگی زن مذکوره و کیفیت پسرش آگاه شد هوش و حواس درباخته مع
نوکر و علاقه داران خود بسمت لشکر مرهته رو بگریز نهاد و پس تعلقه مع توابع بی نزاع بضبط عمال
سلطانی در آمد بعد بندوبست آن مکان حضرت فلک رفعت با سپاه انجم شمار بسمت کپلی نهضت
فرمودند قلعدار آنجا که از خویشان پالیکار یعنی کنکگیری بود قلعچه را مضبوط کرده بجنگ مستعد
گشت هر چند امرای سلطانی به پند و نصایح او را رهنمونی نمودند لاکن او لغو و بیمعنی از
طریق فدویت انحراف ورزید تا حسب الحکم حضور سپهداران تهور نشان و موسی لالی فرانسیس
از دو جانب حمله کرده جبرا و قهرا قلعچه تسخیر کردند بنابر عبرت دیگر شقیان بغارت معموره و
تاراجی عصمت زنان کفر و اسلام پرداختند و نقد و جنس بیشمار از خانهای بیوپاریان و ساهوکاران

و حالا جان اهل اسلام که مومن می نامند گرفتند و اکثر زنان آن قوم باندیشه تاراجی عصمت
خود بار را در آب جوی تنگ بهدره که طغیانی تمام داشت زده از جان درگذشتند و قلعدار
نیز کشته شد و آنحضرت خبر تاراجی عصمت زنان شنیده سپاه خود را سزای معقول داده و
آینده ازین کار منع فرمودند و از انجا بیشتر کوچیده برسواد رس پیته متعلقهٔ پالیکار هرپن هلی
چهار روز مقام فرمودند چون شهر مبارک رمضان شریف در همون مقامات تمام
شد بعد ادای دوگانهٔ عید الفطر و مراسم سور و سرور از انجا طبل نهضت کوفته بساحل جوی
تنگ بهدره در برابر گهات کرنبات مضرب خیام عسکر نصرت پیکر نمودند چون موسم
بارش و هنگام طغیان آب بود چندی در عبور جو توقف رو داد دران فرصت غنیم تمامی
ملک آنطرف جو را بحوزهٔ تصرف خود آورده بعزم مقابله در رسید و بر ساحل آنطرف جو
نزول رایات نکبت آیات خود ساخته سر راه عبور و گذر اسلام توپ و تفنگ در گرفت
و سرداری را با جمعیت گران بر افتتاح کوه کوپل و بهادر بنده نامزد ساخت چون سرداران مسطور
در تاختته بمحاصرهٔ هر دو کوه پرداخته بسعی دو ماه بهادر بنده را که چندان استحکام نداشت
مفتوح نمود مگر قلعدار کوپل از سپاه غنیم فریب نخورده مردانه وار می جنگید و بارها بمورچال زده
اهل شرک را پریشان می نمود اتفاقا دران سال طغیانی جو چنان ترقی کرده بود که سبدبران
یعنی ملاحین جو را عبور میسر نمی شد لهذا محل عبور بهیئت سپاه اسلام نیامد پس از طرف
تعلقهٔ هری هر و هورل وغیره سی منزل کشتی و چهار صد عدد سبد کلان فراهم کرده تا دو ماه
انتظار پایاب جو کشیدند تا هم آب جو کم نشد بلکه روز بروز ترقی می نمود در آن زمان آنحضرت
فرمان دادند که بیست و یک ضرب توپ گران بر کنارهٔ آب داشته ده خریطه باروت
از یک یک ضرب بپرانید چون گولند از ان حسب الفرمان عمل کردند از همون زمان

آب جو روکمی نهاد چنانکه بعرصهٔ دو سه روز بآنقدر که کشتی و سبد عبور توان کرد رسید و طرفه
آنکه غنیم از صدای شلک توپ گمان برد که سر شدن توپها از دو حال خالی نیست یا کومک فرانسیس
فایز لشکر شده یا قزاقان لشکر منصوره سمت حیدرآباد تاخته ناظم آنجا را زیر کرده باشند
پس اقامت آنجا را مناسب شایان همت خود ندیده از آنجا کوچیده ده دوازده سوار را بر
ساحل جو گذاشته بطرف شاونور شتافت چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان بعبور
آن فرمان داد نداول دو قشون جیش و دو هزار سوار وقت شب بسواری کشتیها که باد برمراد بود
مع توپخانه عبور کرده همون زمان بر سواران غنیم که غافل بودند در افتاده به تیغ و تفنگ دمار از
روزگار آنها برآوردند و هفت صد راس اسپ مع فیل نشان و کوس شتری غنیمت یافتند
و بقیة السیفان غنیم اسپان خود و اموال و ادوات محاربه گذاشته بطرف لشکر خود گریختند
و از عبور سلطانیان بسردار خود واقف گردانیدند پس روز دیگر حضرت خود بدولت مع سپاه
رستم اشتباه عبور کرده بر ساحل آن طرف خیمه و خرگاه افراشتند و پیش روی لشکر تبرپیا
بنا ساخته یک ماه همونجا اقامت داشتند درین عرصه سد غله و توپخانه و سامان جزو کل
لشکر و تمامی اهل بهیر و بنگاه عبور کردند و غنیم هم بعزم مقابله مع لشکر و توپخانه رسیده بفاصلهٔ
چهار فرسنگ فرود آمده بود که روزی شاه دشمن گداز با تمامی سوار و چهار قشون باسباب
رزم و توپها بر امتحان زورمندی اعدا از مضرب خیام بفاصلهٔ دو فرسنگ پیش آهنگ
گردیده میدان گرفته قزاقان را پیش راندند همینکه غنیم مطلع شد بروت لاف و گزاف
برروی تهور تافته از غرور حشمت و جوانی که لازمهٔ جنگ نادیدنی بود با سپاه مسلح در تاخت
و سپاه داران موکب سلطانی بمشاهدهٔ ورود عساکر خصم حسب الحکم والا تفنگچیان را در
زمین نشانده توپها از گولهای انگوری پر کنانیده مستعد داشتند و سواری خاص با شان

وتجمل

و تجمل اسبواران پایگاه و جلوداران شجاعت دستگاه بر فراز زمین استاده بود و پس سرخیلان
سپاه یعنی غازی خان و ولی محمد و ابراهیم خان وغیره حسب الفرمان والا صفوف آراسته بجنگ قزاقی آن
کارناکردگان را بدنبال خود چسپانیده روی بطرف لشکر خود آوردند و بی تمیزان را پیش روی آتش بازان
رسانیده خود از یک طرف بر پشت شان عطف عنان نمودند تا کمین داران برخاسته اقدام کردند و بریزش
توپ و تفنگ دندانهای جرات اهل خصم را ترش و کند ساختند سواران از عقب آنها ریخته سر و سینهٔ
مخالفان را با سرگروهای آنها علف تیغ بید ریغ و نیزهٔ جان ستان نموده از پشت زین
برروی زمین غلطانده اسپ و یراق رهمه حق السعی تاخت خود غنیمت بردند درین گرمی بیکار
باندازان آتشبار بهوای تهور با نها افروخته جمعیت اهل فساد را متفرق و پریشان ساختند
و توپچیان از یک طرف جمع کثیر الضرب توپها چون اوراق اشجار بباد باروت
پرانیدند سرداران لشکر هزیمت اثر چون آثار عجز و علامت شکست بر ناصیهٔ حال سپاه
خود مشاهده کردند راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ تعاقب کرده گروه انبوه
ازان تیره درونان را اسیر و قتیل نمودند بعد این فتح شاه ظفر پناه مظفر و منصور هشتم
کوچیده بر چهار فرسنگ جریبی بمیدان وسیع رایت نصرت آیت و خیام ظفر اعلام برافراختند
و نقشهٔ معسکر ظفر پیکر آن روز چنان بود که اطراف بطور قلعه قشونها مع توپها در قلبگاه
خیمهٔ خاص و بارگاه و در میمنه موکبهای عسکر و دستهها و در میسره سلحدار و قزاق و پیادگان و پیرامون
سراپرده و بارگاه قشونهای اسد اللهی و احمدی و در خیمهٔ اول پیادههای کنداچار و بیلداران
و لشکر پالیکاران وغیره و سواران پیش منقله اطراف بفاصلهٔ یک فرسنگ بامر پیاقی می پرداختند
غنیم نیز با سپاه خود مستعد رزم گردیده بر نهر کرک که هشت فرسنگ فاصله داشت فرود آمده بود
که سلطان جهان ستان بعد چهار پنجم روز شبی بهر شبخون قشونها آراسته شیخ امام و شیخ عمر و امام خان

سپهداران را با سامان جنگ توپها و باندار و غازی خان را با دو هزار سوار لبسر داری
حسین علی خان بخشی و جهامرزا خان بر لشکر غنیم راندند و خود بدولت هم مع سوار یا گاه عسکر
در وسط دولت کار آرمیده بودند چون سپهداران و بخشیان از راهیکه هرکاره نمودند جاده پیما
شده بوقت سه پهر شب اگرچه متصل لشکرش رسیدند اما راه غلط کرده برطلایه داران غنیم که
جا بجا آتش افروخته پاسبانی قیام داشتند در افتادند و شیخ عمر سپهدار که پیشتر و صفوف بود
همون لشکر غنیم انگاشته بی اطلاع دیگر سر دادن توپ سر کرده با نهاپرانید پس از صدای توپ
و بان تمامی سپاه خصم خبردار شده راه عافیت پیش گرفتند و بعضی امرای خصم بر جمله کنان
در تاختند با ین حال بخشیان دانا فوراً برگردیده از پناه جنگل و کوه اعدا را فریب داده فایز
حضور شدند و مفصل این ماجرا معروض داشتند پس نایره غضب سلطانی ملتهب گشته شیخ مذکور را
معزول ساختند و تشویش بفضل خان نامی رسالدار مقرر فرمودند روز دیگر از انجا پیشتر کوچیده
جوی بالاپور را کامیاب نزول جاه و جلال ساختند غنیم هم برابر لشکر ظفر پیکر بفاصله نیم فرسنگ
جنگل بر پشت داده فرود آمد بعد دو روز شب یکه امام خان و فاضل خان و میر محمود سپهداران
را با سامان جنگی مع دو هزار سوار قزاق و هزار باندار لبسرداری قمر خان بن غازی خان
بتاخت و تاراج لشکر غنیم رخصت فرمودند تا سپهداران باهوش سپاه همراهی خود را کمل
پوشانیده چون مار سیاه پیچ ها خورده بعد تحمل فراوان رنج شب تاریک و بطی مسافت
بعید از عقب افواج غنیم در رسیدند چون طلایه داران خصم خبردار شده سد راه گشتند ایشان
بزبان مرهتی کومکیان لشکر مغول و آمدن خود از رایچور وا نموده اندرون لشکرش خزیدند
و هنگامه نبرد گرم ساختند از تیر و تفنگ و بان و شمشیر فشان شیرانه جمعیت آنها را از هم گسیختند
و بریزش شلکها کار بران مخذولان چنان تنگ ساختند که سردار و سپاه بر جمع القهقری

بر پشت اسپان بی زین نمد سوار شده بطرف توپخانه خود که از آنجا فاصله دشت گریختند
و توپها کشیده از انجا هم پای جلادت بوادی گریز نهادند سپهداران دانا برهمین فتح اکتفا
کرده نقد و جنس و سایر ادوات جنگ و افراس و زن و فرزند سران کفار را اسیر نموده حاضر
حضور شدند و بجلدوی سعی مشکور خود بنوازش و انعامات پدک و جوماله و حلقهٔ دست
سرفراز گشتند و سلطان رحمت نشان زنان اسیر را با خلاع و چادرهای عصمت پوش
در پالکی ها نشانده ببدرقهٔ باندارن به لشکر غنیم فرستادند و نیز چهار زنجیر فیل و هفت آس
اسپ صبار فتار با نقد مایان بر جبیل اغفا بنام هری پنت ورستیه و مادهو یانی
معرفت زنان روانه داشته آنها را بندهٔ فرمان و شرمندهٔ احسان ساختند القصه
غنیم از انجا لوای معاودت بطرف سرهتی بر افراشت

ذکر عطف عنان سلطان کشورگیر بنا بر مصلحت و تعاقب کردن غنیم باجرات و رسیدن برهان الدین سپه سالار با سپاه شجاعت شعار و رسد آوردن بدر الزمان خان فوجدار از بلاد نگر و بضبط آوردن شانور و فرار حکیم خان میانه و ذکر محاربات که در میان لشکر کفر و اسلام واقع شده در همون سال آنکه

آنحضرت بعد جنگ شبخون باز وقت شب عنان رایات جهان کشای بصوب جی تنگ
بهدره معطوف داشتند و همه روز در جنگل مضرب خیام ظفر انجام فرموده شب دیگر
کوچ کرده بر سواد دیگه جوی بالاپور از تنگ بهدره ملحق میشود مقام نمودند تا پوشیده نماند
که کوچیدن شبانه ازین ممر بود که از عفونت فضلات اسپ گاو سقط شده و چیقلش لشکر

مگسها پیدا شده تمامی لشکریان را تصدیع میدادند بلکه یکسر سپاه وقت شب هم از پختن وخوردن بازماندند لهذا آنحضرت فرمان دادند تا همه مردم پیش خیمه با قند و انگبین در آب حل کرده بانداختند پس همه‌ها حسب الحکم بجا آوردند چون مگسها بر آن قند جمع شدند از باروت سوخته پیشتر نهضت فرمودند و برهان الدین سپه سالار از طرف انوٹی مع لشکر خود فایز حضور گردید و بدان زمان خان نیز با وفور سامان رسد و غله از نواح نگر رسیده شرف آستان بوسی دریافت چون خبر کوچهای متواتره سلطانی بوقت شب بغنیم رسید دانست که از هجوم سپاه ما هراسیده مراجعت مینماید و طاقت مقابله و محاربه ندارد پس با سپاه و حشم خود به یلغار تعاقب کرده بفاصله دو فرسنگ پس لشکر ظفر اثر مقام کرد چنانکه طلایه داران هر دو لشکر بفاصله پرتاب تیر بدفع حملات یکدیگر پرداخته بودند پس جناب اعدا کوب فکری کرده قشونها را بهانه آراستگی در میدان کشیده گردشها میدادند و شلکها سر میکنانیدند از صبح تا یک پهر روز و از سه پهر تا یک ساعت شب همین معمول داشتند بعد پنج شش روز موافق معمول بهیر و بنگاه و اسباب لشکر همونجا گذاشته امرای اعدا شکن را با افواج از دو جانب دستوری شبخون دادند چنانچه نواب میر معین الدین با دو قشون تهور مشحون و پنج ضرب توپ و رساله فرانسیس بطرف میمنه خصم شتافت و برهان الدین سپه سالار با سه قشون نصرت مقرون و شش ضرب توپ بمیسره غنیم کام سرعت برگرفت خود بدولت با دو قشون ظفر شیئون و سواران پاگاه و پیادهای احتشام خون آشام همت قضا نهمت بشکست قلب معاندان برگماشتند چون شب دیجور یعنی تحت الشعاع بود و تاریکی شب بمرتبه اتم باری بهزار محنت و مشاقه میدان طی کردند وقت صبح کاذب برهان الدین از جهه سبقت کرده بر فوج مرهتی و دراسته ابواب بلا برگشاد و میر معین الدین توپها را که بسبب راه ناصاف بر وقت رسیدن

محال

محال بود عقب گذاشته با دو ضرب رهکله فرانسیس یلغار کرده بر فرودگاه لشکر سیف جنگ که میمنه آرای آن لشکر هزیمت اثر و از بازی شب غافل بود هنگامه رستخیز برپا ساخت و خود بدولت بسرعت هر چه تمامتر روی توجه بقلب دشمن آوردند چون میدان از اطراف بر غنیم تنگ گردید سرداران مرهته که در باطن بخدمت آنحضرت رسوخیت داشتند خود را ازان معرکه بدر زدند دیگر سرگروهان غنیم بر اسپان سوار شده با توپخانه که بفاصله یک فرسنگ داشته بودند رو بگریز نهادند و لشکر مغول بالتمامه تاراج و مال و اثقال پایمال سم ستوران مجاهدان گردید پس یکسر نقد و جنس و مال و اسباب رسد و غله اردو بازار غنیم با خیام و اعلام و اشتر و افراس مع رسن و بهنها بدست ملازمان سلطانی گشت تمام روز سلطان کشورستان برجای سکونت خصام آرمیدند اما بعد دو پهر سپاه غنیم روی باجتماع آورده جرأت پرداز گشتند و توپهای کلان بفاصله یک فرسنگ بر فراز میدان قایم کرده چنان گوله اندازی نمودند که بحال اکثر سپاه منصور ضرر کلی رسید و دست و پای تردد بسیار مردان رایگان شکست یافت نایره غضب سلطانی بر جرأت آنها مشتعل گشته بتنبیه شان فرمان داد بدینسبب حمید و شیخ انصر و احمد بیگ هر سه سپهدار با فوج موسی لالی روی توجه بجانب توپخانه غنیم آوردند و از راه شیب زمین راهی شدند قضا را در اثنای راه با سپاه انبوه غنیم که تخمیناً شش هزار سوار خونخوار در تالابی خشک قریب المسافت پنهان شده بغارت و تاراج مجاهدان ظفر توامان فرصت وقت می جستند مقابله رو داد بغتةً سپهداران دلیر فرانسیس بنادیق راست کرده چونکه جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند چنان شلکها ریختند که اهل خصم بسبب چپقلش مورا برگشتن نتوانسته ناچار سینه‌های خود را هدف تیر و تفنگ و سنان ساخته چون پنجره سراپا مشبک گشتند و دو سردار فیل نشین بطعمه عدم شتافتند باقی

بهزار تردد دست از سلاح و اسپ برداشته فقط جانهای خود ازان مهلکه بیرون بردند غرض در
طرفة العین فتنهٔ هستی شش هفت هزار سوار غنیم فرو نشست چون خصم زبون آثار رسم
عجز و نامردی بر ناصیهٔ حال اتباع خویش مشاهده کرد منتشر الحواس و ازان معرکه بر تافت و توپ
کشیده با نفس سوخته بیشتر بدو منزل شتافت پس سلطان ظفرمند مع اثاثه غنایم شادیانهٔ
طرب نواخته داخل خیمهٔ خاص گردیدند و فردای آن روز بیشتر بطرف ساونور کوچیدند
مخفی نماند نواب عبد الحکیم خان حاکم ساونور بعد انتقال نواب مرحوم از سلطان دوست نواز
بموجب تقاضای دلی پیدا کرده بلکه از ایام صاحبزادگیش صفای باطنی نداشت و همیشه ترقی
جاه و حشم داماد خود یعنی کریم صاحب بجی مستدعی می بود تا آنکه بعد جلوس میمنت مانوس
آنحضرت عرایض شکریه و نذر مبارکباد جلوس و خلاع که شرایط رسوخیت و دولتخواهی بدان
منوط و مربوط بود نفرستاد و چیتو پنڈت ایلچی او محض بجو شنودی خاطر همایون از طرف
خود بنام خان مذکور نذر گذرانیده بود اگرچه ازین معنی بخاطر اشرف کدورتی بهم رسیده اما
بسبب استحکام سررشتهٔ خویشی آنجناب فلک کاب که دوست نواز و دشمن گداز بودند هیچ
مزاحمت از خود بحالش نرسانیدند بلکه بر بعضی حرکات ناشایستهٔ او اغماض صریح
می فرمودند با وصف این سلوک او نگون طالع از آنحضرت خاطر جمع نبوده دران زمان بامرهٹه
درساخته طرح موافقت و مخالطت انداخته بود چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود
متوجه دید و کردهٔ خود در نظر و خیال داشت از دبدبهٔ سلطانی چون بید بر خود بلرزید و مع چند
خواص و توابعان خانه یعنی زنانه و بچیزی خزانه که موجود داشت شباشب گریخته به لشکر
غنیم در پیوست و عبد الخیر خان عرف خیر امیان را بشهر گذاشته بود چنانچه شخصی این
فقرهٔ عبارت هندی تاریخش دریافته که حکیم خان میانہ سبکو چھوڑکے آپ بھاگا

هرگاه آنحضرت بر قرارش و موافقت با غنیم واقف گردیدند متعجب شده وقت شب سید حمید و
سید غفار سپهداران را بضبط شهر رخصت فرمود و صبحی خود بدولت هم کوچ کرده در محاذی معمورهٔ
ساونور فرود آمدند و میر صادق را با مهدی خان بخشی فرستاده تاکید فرمودند که همه اثاثه
دولت و ثروت که خواین چندین بصرف الکوکها از جمع ساخته بودند و حکیم خان آنهمه بدلحاظی
خود مفت برباد داده یک یک بحضور برسبیل وارند پس فرستادگان حسب الحکم بی مزاحمت احدی
و ممانعت کسی آنچه که از نقد و جنس و فرش و ظروف و سلاح خانه و غیره که در توشکخانهٔ خاصش پنجاه عدد
دستار زرنگار رنگ از قسم چهینٹ برهان پوری پیچیده بر میخهای دیوار چسپیده و خلعتهای
فاخره همرنگ و همزیب دستارها در آغوشی ترتیب داده بود سوای این اشیای نفیسه
و فاخرهٔ هر بلاد بسته بسته توده توده و دسته دسته فراهم شده بود بموجب فرمایش داشت
علیحده فانهٔ حضور ساختند پس یک قلم منظور نظر همایون گشته داخل توشکخانه گردید و توپها
بتوپخانه پیوست و یک ضرب پنچ پس که بطولانی دوازده گز شرعی بود شکسته بر مسکوک فلوس
بدار الضرب رسانیدند غرض تمامی سامان فقط فرش مهرهای حقههای نادر اسلوب
که از نقره و طلا و بدری بهم رسانیده بود چهار پنج شتر و یک یک عدد قالیچه و شطرنجی کلان که بار
یک یک فیل بود بضبط در آمد پس خیر امیان بر یک اسپ سوار شده بدو سه خدمتگار
سعادت ملازمت دریافته سرخروی حاصل نمود و مخاطب حضور گردید که پدر شما را چه پیش آمد
که خود بخود آواره گشت ما بهیچ نوع متعرض احوالش نشده بودیم بلکه به نسبت خویشی مراعات
بعنایات بحالش منظور داشته بودیم الحال هرگاه او با وصف عدم زحمت و بدعهدی
بغنیم این دولت موافقت کرده نرد مخالفت با ما باخت آینده هرگز روی بساط آرام و بهی
روزی نخواهد دید او در جواب عرض نمود یقین است که ایشان بخودی بکار بردند

و نان قسمت دولت خود را آفتاب مخاصمت و یاس برهم شکستند پس تهیدستی طالع
ایشان دیدنی دارد فدوی هرگز باین ماجرا وقوفی نداشت القصه او را نزد خیمهٔ خاص
فرود آورده دو وقته طعام خاصه می فرستادند با این بحرم احتیاط برابر قمر الدین خان
در نظر بندی داشتند ❁❁

ذکر شبخون زدن حضرت سلطنت پناه بر لشکر نکبت اشتباه و محاربهٔ دیگر و عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرر صلح فیما بین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و کیفیت انضباط تعلقات پالیکاران مع دیگر سوانحات که در سن یکهزار و دو صد هجری واقع شده آنکه

هرگاه سلطان منصور بعد ضبط قلعهٔ ساونور در شهر تهانه گذاشته شمالی آن سواد جوین گڈه
را مخیم سرادقات عز و اجلال بیساختند تا انقضای سیزده روز محرم الحرام همونجا ماندند
و در تمامی لشکر خود چهار فوج مقرر کرده در هر فوج چهار قشون و پنجهزار پیاده و چهار هزار
سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ قرار دادند فوج اول متعین نواب میر معین الدین
عرف سید صاحب کردند فوج دوم بدمه برهان الدین سپه سالار گذاشتند و فوج
سوم به مهامرزا خان میر بخشی سپردند و فوج چهارم بحسین علی خان میر بخشی نامزد
ساخته پیشتر کوچانیدند و حکم فرمودند که افواج مذکوره را از لشکر خاص بفاصلهٔ دو کروه
مضرب خیام و اعلام سازند پس سپه سالاران حسب الحکم میدان گرفته بترتیب مقدمات
نزاع و تهیهٔ اسباب جدال و قتال اشتغال ورزیدند خود بدولت باد و قشون جیش

وسه

وسه قشون اسد اللهی و احمدی و سه موکب عسکر و هشت دستهٔ پاگاه و چهار هزار قزاق
و ده هزار پیاده احتشام نصرت انجام در بر سواد مسطور سکونت داشتند و دران زمان
شهرت یافته بود که سپه سالار اول بضبط بلاد متعلقهٔ حیدرآباد مقرر گشته و ثانی بتسخیر
ملک پونه دستوری یافته ثالث به تنظیم و تنسیق اولکهٔ رایچور و گوتور وغیره نامزد شده
رابع بطرف دار السلطنت پٹن بهر حراست ایالت قلعجات و تعلقات پالیکار وغیره رخصت یافته
خود بدولت همت جهانگیری بدفع یورش لشکر غنیم برگماشتند سرکردهٔ لشکر غنیم از استماع
این اخبار سیماب وار بیقرار گشته بود که ناگاه نواب میر معین الدین بترغیب سید حمید و سید
غفار شجاعت شعار با فوج ظفر موج در شب تار بر مندرگی درک که در آنجا تهانه غنیم بود
در تاخته بیک حملهٔ مردانه جبرا و قهرا کوه را مفتوح ساخت و مردمان غنیم را یکسر تیغ کشیده و
معموره را بجاروب یغما رو فته بوفور سامان رسد و غلات و زر و زیورات مراجعت کرد
بدستور برهان الدین بطرف نکاپور و مصری کوٹه که در ضبط غنیم بود بنوعیکه هیچ کس را
بر رسیدن خود وقوفی نباشد علم جرأت برافراخته تزلزل بیش از قیاس بر اهل فساد رسانید
و آتش قتل و غارت در آن سرزمین برافروخت القصه بعد چندی سلطان کشورستان
راست بطرف لشکر نکبت اثر متوجه گردید اتفاقا در ان روز غنیم به چند اول لشکر فیروزی
جرأت پرداز گشته چیره دست برآمد و طوفان بلا بر اهل بنگاه برانگیخت و ده هزار جوال
پر غله از بنجار با غارت ساخته بر دپس رگ حمیت و غیرت جهانگشای آنحضرت بحرکت آمده
بسر کردهٔ گروه شقاوت پژوه خصم پیغام فرستادند که بموجب بیگناه بار بار خلق الله و رعایا
را رنجانیدن مناسب شایان ارباب همت و شهامت نیست اگر دم مردانگی
باقیست در یک ساعت جنگ آخر میتواند شد اراده فدائیان نصرت توامان

آنست که دریک ورق ظفر نامهٔ مجادله و محاربه که آغازش بسم الله تیغ و شمشیرست از اقلام تیر و نیزه و شنجرف خون ختم نمایند تا بار دیگر حرفی در فن سپاهگری باقی نماند چون غنیم را بهادری سپاه خود معلوم بود و بجز مصالحت از ان تهلکه نجات خود تصور نمی کرد از همین پهلوتهی کردن صواب انگاشت مگر بتجویز بعضی دولتخواهان خود که مشورت رزم دادند بجنگ شمشیر رضامند و مستعد گشت پس سلطان با شوکت و شان بر سواد نهر کدک هر چهار فوج را جمع ساخته بآئین حرب صفوف ها بیاراستند و قشونات را بر چپ و راست جدا گماشتند و خود بدولت فیل سواره با جلوداران استاده اول شجیعان پاگاه را بحکم محاربه در دادند تا دسته دسته اسپان انگیخته میدان را قایم کرده بودند غنیم نیز مسلح و مکمل بعزم جدال در تاخت و دران روز چنان تقرر یافته بود که یک یک دسته در ساله نیم گهڑی داد شجاعت داده پس پا شود تا مراسم جان سپاری و مراتب دلیری جانبازی تمام سپاه و سردار بتقدیم رسد پس هر هر شجیع در وقت معهود فدائی وار کوشیده ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار گشتند همچنان تا دو پهر بازار شپاشپ تیغ و چقاچق تیر و کهپاکهپ نیزه گرمی تمام داشت تهور کیشان لقوت ترکتازی خود از شمشیر و کوپال گذشته دست و گریبان بخنجر و جمدهر گشتند پس طرفین از کشته ها پشته ها نمودار شدند و سلحداران خونخوار بهر مجرای خود بازوی مردانگی کشاده چهرهٔ میدان را از خون اعدا چون افق آسمان رنگین تر ساختند دران حال سپاه سردار غنیم تاب شمشیر ناموس پرستان سلطانی نیاورده بغروری کثرت سپاه خود خواستند که جمله بیکبار حمله کرده سلطانیان را زیر کنند چنانکه بهمین عزم هفتاد هشتاد هزار مردم همجا از جای خود حرکت کردند چون سلطان گیتی ستان اهل غنیم را از قرار خود برگشته دید سپهداران را اشاره فرمودند

تا از هر دو بازوی ایشان سبقت کرده محاذی مخالفان گشتند و بریزش توپ و بندوق برگشته بختان را شربت هزیمت چشانیده آوارهٔ وادی فرار ساختند موکب داران قزاقان لشکر فیروزی تا دو فرسنگ راه تعاقب گرفته بشمار سه هزار اسپ و سامان بنگاه و تیر و شمشیر و سپر و چند توپ گرفته مراجعت کردند اهل غنیم تا سه منزل باز نیاسودند و خود ها را بمکانهای صعب المسالک کشیدند و هری نایک پالیکار کنک گیری که پیش از ین بغنیم سازش کرده بود دران حال بند و بست کارش ملاحظه کرده در همین فرصت قشقهٔ ندامت را زیب ناصیهٔ عبودیت نموده مع جمعیت خود از انجا بر آمد و مستسعد جناب عالمیان مآب شده حلقه بگوش و سرخرو گشت بعد از ان سلطان فلک شکوه مع لشکر انبوه خود بطرف نبکاپور نهضت فرموده حیدره کروهی شمالی سادنور خیمه زده بارگاه ساخته بودند و چند قزاق از لشکر ظفر پیکر جدا شده به ارادهٔ تاراجی و غارت مواضعات آن ضلع در تاخته بودند قضارا طلایه داران غنیم از همین آگاه گشته سر راه شان گرفتند و بیک حمله قزاقان را احاطه کرده یک یک را از جان ربودند سلطان گیتی ستان باستماع این معنی غضب آلود گشته حکم فرمودند که دیگر یارا احدی بیرون احاطهٔ پیش منقله های لشکر رخصت نشتابد پس یک ماه در همونجا سکونت فرموده درین مدت بابلاغ نقد و زر و ترسیل خلاع و بخششهای تحایف الانواع بر سبیل مروت و مدارا چند سرداران مرهٹه را مطیع و پرستار امر خود ساخته بر تجویز و اشارات زبان قلم آنها کاربند می شدند تا آنکه روزی برحسب اشارهٔ مطیعان خود هر چهار فوج نصرت موج بهر شبخون مستعد ساخته روانه فرمودند چند هزار لشکر خود را که بشمار صد و پنجاه بودند جمع کرده با کتکه های رنگین بشیر و بهر بهر فوج کرده بود طلایه داران غنیم که ملازمان هری پنت پهرکیه بودند حسب الاشارهٔ سردار خود

ازان امر اغماض کرده راه گذاشتند چون سپه سالاران متصل لشکرش رسیدند شخصی بر تاخت
افواج قاهره واقف گشته به هولکر خبر رسانید که سلطانیان بغتور و قصور طلایه داران
در لشکر رسیده اند او بمجرد استماع این خبر وحشت اثر با پیاده از خیمه بیرون شتافته بود
چونکه آتش افروزی بان و شلک بنادیق نزدیک دید جز سلامت جان خیال این
آن نکرده سر و پای برهنه بر بادپای برهنه پشت سوار شده فرار را وسیله راه نجات خود ساخت
و دیگر سران آن جماعت مضطربانه حتی که محبوبان خود را بعیاشان لشکر منصور سپرده
همچنان راه فرار گرفتند هرگاه یکسر لشکر غنیم بجاروب یغما رفته شد و فوج مغول که
نیم جان بود تمام بتاراج در آمد و چند مرد و زن عمده اسیر آمدند سپه سالاران مظفر و
منصور پیش از دمیدن صبح مع سامان غنایم و اعلام و خیام و فیل و شتر و خزانه و جهاز
ضرب توپ مراجعت نمودند اگرچه غنیم باجتماع بقیة السیفان خود پرداخته سر راه شان
گرفت و سعی مردانه بظهور رسانید اما ظفر یاب نشده ناکام برگشت سپه سالاران مع الخیر
بشرف محفل همایون مشرف گشته اسباب غنیمت به نذر نظر گذرانیدند سلطان فیض رسان
تمامی سردار و سپاه را که در غیبت مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده بودند مواجب و ماهیه
انعام بخشیده بمناصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمودند و چند مرد و زن اسیر را سرا سامی
دو روپیه و یک چادر داده روانه لشکر غنیم نمودند اگرچه از سرکردهای لشکر مخالف از دست
جرات سلطانیان که هر بار کارنامه رستم و افراسیاب را منسوخ می ساختند سیلی ها خورده
پای تردد خود بر کاب هراس گریز می سپردند و نظر بفرمان حاکم خود هنگامه پیکار خواه نخواه
گرم داشتند اما بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی توجه می آوردند و مصاف آرا
می شدند ایشان ازان معرکه گاه برمی گشتند چون سلطان کشورگیر فرصت و طاقت

محا

محاربه و مجادله در سپاه خصم مشاهده نمودند بعد یک ماه نظر ترحم و پرورش بر خلق الله مرعی داشته
بر حسب اشارات سرکردهای جنود معاندان و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بدر الزمان خان
را با دیگر خوانین کار آگاه مع عنایت نامجات خلت و مصادقت مضمون و نقدی نمایان
و تحایف نادر العصر و خلاع با جواهر گرانبها که ازانجمله یک عدد گلوبند مرصع بقیمت پنج لک
روپیه بود در روانه پونه فرمودند و هولکر و غیره سرداران آن لشکر که بارها از دست سپاه منصور
گوشمال خورده مال و ناموس و دولت خود بغارت داده دست از جنگ برداشته بودند بفصل حقیقت
جرات و شجاعت ملازمان آنحضرت بر نگاشته نیز در باب صلح ترغیب بیشتر کردند چون حاکم
پونه و کارپرداز آنجا با اعیان خود درین باب کنکایش کردند آنها عرض نمودند صلاح دولت
همانست که ازینجا هم رسولان را با تحف و هدایا فرستاده غبار کدورت و نفاق خاطر
اشرف را بآب اخلاص و یگانگت باید شست و ریاض ملک و دولت را برشحه اتحاد
و موافقت سرسبز باید داشت بهانا صورت اتفاق آن بادشاه ذی الاحتشام اسلام
موجب انتظام سلطنت و باعث مقتضی الزام خلق الله خواهد شد الحق پیداست هرگاه که
عنان عزیمت باین صوب معطوف دارد بی رنج و تردد سهل تر بر ملک و مال ما دست استیلا
خواهد یافت و ممالکت موروثی از قبضه تصرف خاندان مرهٹ بیرون خواهد رفت چون
سخنان ناصحان بر دل آنها کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرانسیس باعانت آنحضرت
مسموع یافته بود سلسله جنبانی آنحضرت را درینباب از مغتنمات شمرده باقبال حرز سلطان
پرداخته غبار کدورتیکه ازانجانب بخاطر خود داشت بآب وداد شست و از طرف خود نیز
رسولی با سامان و تحف بسیار و خلاع فاخره و زر و جواهر و افراس پری تمثال و فیلان
کوه اشکال روانه حضور خاقان کشورستان نموده طریق موافقت پیمود و تعلقه نرگونده

و نولکنڈه وجالی هل بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنابر مصلحت کافهٔ
انام بمضمون اینکه مصرع لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش ملتمسش را
بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته سند هرسه تعلقه فرستادند پوشیده نماند چون سردار پونه
به ایلچی حضور تعلقهٔ کسلاپور جاگیر داده آنحضرت جهان همت بعوضش سه تعلقه باو بازگذاشت
پس قلعجات و مکانات آن نواح که نسبت فتور و قصور بعضی حرام خواران بضبط سپاه خصم بود
باز بسرکار خداداد منتقل گردید همدران زمان هری پنت بحضور فیض گنجور التماس نا کرده عفو
جرایم قلیل و کثیر نواب حکیم خان صوبهٔ ساونور باز براه بحال کنانید چون خاطر اشرف از
مهم مصالحت جمع گردید مظفر و منصور بساونور رسیدند و هری پنت بهر کیه را که حلقهٔ اطاعت
در گوش جان انداخته بانی صلح گشته بود تعلقهٔ گجیندرگده مع توابع آن و چند قریات کنچن گده
بخرچ پان خوری جاگیر داده پیشتر نهضت نموده از راه کوپل و بهادر بنده عبور جوی تنگ
بهدره کرده سواد تالاب محال دروجی را که دو کروهی شرقی آنی گندی است مرکز نزول اعلام
و خیام ظفر انجام ساختند و چندی بهر مهمی همونجا سکونت داشت درآن وقت پالیکار
رای درگ و هرپن هلی بچند خواص بی طلب داخل لشکر فیروزی گشته امیدوار مجرا بودند ایشان
بروقت طلب به بهانهٔ بیماری حاضر حضور نشدن خفیه بسرکردهای لشکر غنیم راه رسل و رسایل
و اشتیر باد و مسکار مفتوح داشتند پس نهال بدخواهی شان ریشهٔ کینه در دل آنحضرت دوانیده
بود نظر بتنبیه شان رعایت فدویت یک قلم نامنظور گردید فوراً فرمان گرفتاری شان صادر
شد تا وقت شب دو سپهدار در تاخته هر دو سیاه بختان را مع جماعتهای شان اسیر کرده آورده
معقول و محبوس به بنگلور روانه فرمودند پس همه ملک و مال و اثاثهٔ دولت ایشان بضبط در آمد
و تعلقات و قلعجات آنها بعاملان با هوش و قلعداران پردل حواله گردید مگر برادر یاد

پالیکار

پالیکار هرپن هلی که در دیهی اقامت داشت چون سیل بلا و سیل غضب سلطانی گرد خویشتن
محیط دید مع توابعان و زن و فرزند خودش باشب گریخت و در حد وود مل توابعان را
گذاشته خود مع پسر بسوی هرچ شتافت تا از جان و مال امان یافت بعد از آن آنحضرت فلک
شوکت با سپاه انجم شمار از انجا کوچیده داخل دار السلطنت گردیدند

ذکر ضبط و ربط دار السلطنت و تمامی ممالک محروسه و عزل میر صادق صاحب دیوان و بنای مسجد اعلی و معاودت کردن وکلای رسولهٔ آنحضرت از حضور سلطان روم که در سن یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری روانه شده بودند و فرستادن وکیل سعادت کفیل بحیدر آباد با دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و دو هجری روداده آنکه

چون از نور طلعت آن خدیو دادگر دار السلطنت پتن سمت اضارت پذیرفت رای
جهانگشای با انتظام ملک و لشکر اقتضا فرمود و همدرین اوقات تغلب و تصرف صاحب دیوان
ملک یعنی میر صادق که در صوبهٔ ادهونی و ساونور حسب تنخواه مردم آزاری و ظلم العمل آورده
مبلغ خطیر بدست کرده بود معروض حضور گشته از پایهٔ خدمت در افتاد یعنی معزول شد
چون اثاثهٔ خانهٔ او حسب الحکم بضبط در آمد دو لک روپیه نقد رایج ادهونی که چلاونی گویند
و لک هون محمد شاهی بر آمد پس همون زمان معزول محبوس گشت و مهدی خان ناظم
صاحب جاگیر اول کنده بخدمت دیوانی نامزد گردید و تعمیر مسجد اعلی که در سن یک هزار
و یکصد و نود و هشت هجری در قلعهٔ دار السلطنه بنا گذاشته بودند تاکید فرمودند
ذکرش بر سبیل اجمال آنکه مخفی نماند در حینی که کهنهٔ مردود و مخذول بعزم استیصال

دولت خداوندنعمت خود فتنه برانگیخت و نواب بهادر مرحوم جریده به بنگلور شتافت و آن
شقی محل زنانهٔ نواب رامع سلطان که شش هفت ساله بود در قلعه متصل دروازهٔ دیواری
پیتهه که بزمان حال بدروازهٔ گنجام مشهور است در خانه محبوس داشت و پیش آن خانه دیری و
صحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان ذیشان بمقتضای صغر سن که آن هنگام
بازی دوست است در دروازه حبس خانه تشریف داشته مشاهدهٔ بازی طفلان کشن راو
زنار دار که در صحن آن دیر هجوم کرده انواع بازی میکردند میفرمودند اتفاقاً روزی
درویشی صاحبدل ازان راه وارد شده مژدهٔ جان بخش رسانید که ای طفل دولتمند تو
بزمان آینده بادشاه این ملک شوی سخنم یاد دار که این دیر را شکسته مسجدی بنا ساز
تا ابدالدهر یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده جواب دادند هرگاه همین قسم مژدهٔ شما
من بادشاه خواهم شد مسجد اعلی احداث خواهم ساخت چون بعد پدر خود والی ملک
و مال شده بود آن عهد یاد آمد بعد مراجعت از طرف نگر و کوڑیال بندر پرستندگان آن
دیر را که در آنجا فقط شکل گاوی از خشت و گچ تعمیر کرده بودند بحضور طلبداشته بنقد
نمایان آن همه را رضامند ساخته جای مذکور گرفتند پس برهمنان صنم خود را برداشته
بر دیواری پیتهه بردند و دیر شکسته طرح مسجد انداخته بودند و نقشه اش از دارالسلطنت بیجاپور
که بنا نهادهٔ علی عادل شاه بود طلبیده داشتند چون کارهای انتظام ملک و تنبیه شرارت
کیشان مثل اهل کوڑک و مرهٹه و پالیکاران پیش نهاد خاطر ملکوت مناظر بود چندی درین کار
توقف رو داده در آن زمان که بمیامن افضال کارساز حقیقی از جنگ غنیم و بند و بست
پالیکار فراغت دست داد باتمام کار مسجد همت گماشتند تا داروغه عمارت مطابق نقشه
صدر بصرف سه لک روپیه در دو سال باتمام رسانید و آنحضرت نماز عید الفطر در سن

یکهزار

یک هزار و دو صد و چهار هجری در آن مسجد ادا ساخته مخاطب بمسجد اعلی فرمودند و در تمامی
ممالک قلمرو خود سه طرف مقرر کرده طرف ساحل دریا را بصوبهٔ یم و شهر و مواضعات جنگلستان
و کوهستان را بصوبهٔ نون و ملک میدان و صحرای وسیع را بصوبهٔ غبرا و عمال پرگنات
را به لقب آصف ملقب فرمودند و همدرین روزها پیرامون هر شهر و قصبه و قلعه
بفاصلهٔ یک فرسنگ خاربند مستحکم کشیده چهار دروازه مقرر نمودند و کمداران سنگین دل و
بیرحم در آنجا برگماشتند و فرمان دادند که احدی را سوای منشور حضور و نشان قلعدار
آنجا بار و دخل ندهند پس آمد و رفت سوداگران هر دیار و بلاد و بیوپاریان اطراف ممنوع
گردید و این عمل ازین جهت بود که نواب مرحوم اهل اسلام را از هر دیار طلبیده ممالک محروسه
را بر خلاف ایام ماضی از اسلامیان آباد کرده بود چون ایشان بداد و دهش و نوکری عمده
و بخششهای نواب سلطان رحمت نشان مال و متاع کثیر و نقد خطیر جمع ساخته بدون
اجازت روی به دیار خود می نهادند آنحضرت خواستند که ایشان را از جای خود رفتن ندهند
و هزارها موکلان دیو سیرت و پیادگان سنگ صفت در منتهای حدود ملک خود که پیش
ازین خاربند کشیده شده بود برگماشتند مجدداً بالعدم واگذاشتند بنی نوع بشر تاکید
اکید فرمودند و همدران سال در تمامی قلمرو خود رواج روپیه که امامی نامند و پیش ازین
یک طرف آن این مصرع ع دین احمد در جهان روشن ز فتح حیدر است و دیگر
طرف فقرهٔ هو السلطان الوحید العادل است و بسن محمدی که از هجری سیزده
سال زیاده می شود و ازان حساب ختم نبوت و اجرای احکام رسالت جناب ختمیت
مرتبت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم تسلیماً بر شمرده مسکوک ساخته خریطه خریطه پیداشتند
و رواج در دادند و همدران سال غلام علی خان و ننهو میان وغیره که آنها را درین

یک هزار و یک صد و نود و هشت هجری باسامان شایستهٔ ملازمان شاهنشاهی و تحایف بایستهٔ بساط بوسان بارگاه سلطانی مع بنادیق نو تیار ساختهٔ خود و ده لک روپیه نو ضرب و خلعت های فاخره و زر و جواهر گران بها وغیره از تمامی کارخانجات خود منتخب کرده به نذر سلطان روم روانه کرده بودند بحصول مقصد و مرام و درستی سوال و جواب با شمشیر و سپر مرصع و اتحادنامجات مبارکباد وزرای پای تخت مومنین مراجعت کرده فایز حضور شدند و مفصل حقیقت معروض داشتند و اشیای مرسوله تمام و کمال مقبول نظر انور گردید و در ادوات حرب آنها که دران ملک نبود بسیار پسند خاطر آن سلطنت پناه گشت پس سلطان بحسب ایمای وزرای روم و تجویز امرای دولتخواه همه اسباب سلطنت آماده ساخته وضع تخت جلوس از طلا و جواهر گرانبها بشکل شیر که این شکل از اول پسند خاطر مبارک بود فرمودند و کاریگران و هنرمندان نادره کار را از قوم انگریز و فرانسیس جمع کرده در تیاری اقواب پنجرسی و بنادیق و مقراض و چاقوها و ساعت نما و گنجهای جیبی وغیره تاکید اکید فرمودند چنانچه در یک ماه یک ضرب توپ پنج ضرب بندوق تیار می شد و کارخانه اش را تارامنڈل می نامیدند چنانچه کارخانه مزبور در چهار جا مقرر بود یکی در دار السلطنت پٹن   و دیگر در بنگلور   سیوم در چیتل درگ   چهارم در بلدهٔ نگر هگی اوقاتها بودن در فراهمی مردمان جیش و عسکر صرف می نمودند یکسر امرا و خوانین قدیم را که نواب مرحوم بصرف لکوکها زر از هر دیار و بلاد جمع کرده بود از پایهٔ اعتبار و اقتدار در انداختند و جوانان اوباش منش را بجای ایشان منصوب ساختند و کاروان باشیان یعنی سوداگران اسپ و شتر بسبب کساد بازاری پیشهٔ خود گذاشتند و مردمان بندوق زن بعهدهٔ سرداری سرفراز شده داخل عسکر گشتند و کسانیکه شمشیر و تیر را بر بندوق ترجیح میدادند

از مناصب خود معزول گردیدند هرگاه توپ و بندوق منظور نظر انور شده اعتبار و امتیاز یافت فدائیان ناموس پرست شمشیر باز و سپر انداز بیدل گشتند بعضی سوار را سوار اجبراً الفراهمی مردمان جیش و پیاده که از آئین حکمرانی و قانون آن فریق نادان بودند نامزد می نمودند این سبب در بنیاد و بند و بست مملکت و سلطنت در اندک مدت خلل ها رو داده و بعد ازان روزنامه محمد غیاث را بامر وکالت برگزیده مع مکتوب خلعت اسلوب متضمن استحکام بنیان اتحاد و مودت و ممد و معاون بودن بایکدیگر در مهمات ملکی و مالی و انضباط و ارتباط سررشتهٔ یگانگت و از نسبت صهرت و خویشی محض پاس اسلام و مغیت کافهٔ انام با خلاع فاخره و تحایف نادره روانه حیدرآباد فرمودند چون ایلچی بشرف ملازمت نواب نظام علی خان اسد جنگ معزز گردید خلاع و هدایا گذرانیده در محفل خاص از روی اخلاص عرض نمود که بر ضمیر منیر آنحضرت نیکو ظاهر است که درجات دولت عالم بقای ندارد و بر همگنان ظاهر است که تمام ملک دکن و تلنگانه در قبضهٔ اقتدار یک سعادتمند بهمن نژاد بود و پیوسته از بیم تیغ آن سلطان نامدار ساحت دیار اسلام از خار تعرض کفار مصفا گشته بود حالا بادشاه اسلام را موافقت و مصادقت با کفار لا اعتبار نمودن و دست استیلای ایشان را بر دیار و اموال مسلمانان دراز گردانیدن و خانهای رعیت و فقرا و مساکین را به آتش بیداد ارباب شرک و عناد سوزانیدن هر آینه نزد خالق و خلایق غیر مستحسن باشد بلکه این معمول و تهاون در درگاه آلهی موجب باز پرس و شرمساری خواهد بود همان بهتر که غبار نفاق و انتقام بزلال مصالحت فرو نشانیده برای دولت چند روزه که چندان امتدادی ندارد سپاه و رعیت را مکدر و متردد نگردانید و بواسطهٔ ملک و ملت بساط مخالفت در نوردیده بنای محبت و مخالطت را بقواعد خویشی و قرابتی مشید سازید

تا باتفاق دل و زبان در دفع ارباب ضلال مساعی جمیله چنان بظهور رسانیم که جمیع مسلمانان و غربا و رعایا و مساکین در مهاد امن و آرام بوده بدعای دوام سلطنت شاهان اسلام روزگار خود گذرانند اگرچه تقریر دلپذیر رسول دانا اورا چون گل شگفته و خندان ساخت اما مضمون مکتوب عالی که فقرات صهرت و خویشی مندرج بود دلش را پژمرده تر نمود کلمات هدایت سمات را بدل حسد منزل خود جا نداد و نظر به لقب نایکواری باقبال مضامین مدعای دلکش سلطانی کسر شان خود انگاشت تجویز رای ناقص بعضی برهمنان کاروبار و اناث حرم سرای وی خود از طریق راستی برگشته ایلچی را بی مقصود روانه نمود مخفی نماند این رسم باطل بود که سبحان الله سوای ذات خود احدی را در دولتمندان دکن بشرف زن قوم نمی دانست و بر حشمت و شوکت خود می نازید درینجا معلوم میشود از معنی اصطلاح نایک راجهای دکن سردار ذی شوکت و شجیع را میگویند هم اطلاع نداشت قطع نظر ازین نایکواری قوم علیحده از چهار قوم اسلام که معروف است نیست تا آنرا قوم ارذال میتوان شمرد الحق سلطان ذی شان باعتبار نسب خود از دیگران کم نبود و از بطن زن ارذال قوم تولد نشده و در حسب آرزوی اقتدار اسباب دنیاداری و جاه و مکنت ید طولی و در شجاعت و تهور یکتائی داشتند بعضی کسان که بر لقب مذکور انگشت ایراد می نهند صریح مغالطه عظیم خورده اند نمیدانند که قدرت نامتناهی قادر برحق عظیم است هر کسی را که او میخواهد سعادتمند دارین میکند و بجاه و حشم دنیا سرفراز میدارد اغلبکه ایشان از احوال بعضی سلاطین هند و دکن که مرجع طوایف انام و برگزیده درگاه ملک العلام اند واقف نیستند که در اصل که بودند و آخر چه شدند و از کیفیت سلطان حسن کانکو که دیباچه نسل نامدار بهمنیه میشود و بحسن شاه بهمنی معروف گشته چنانکه بعد وفاتش برق آتشبار گرد مرقدش طواف نمود

گذشت

گذشت کدام کس بود خبری ندارند الله الله درین زمان باعتبار جاه و مکنت دنیا ارذال قوم دم صحیح النسبی میزنند و کم فطرتان و کم ظرفان بنخوت پوچ دعوی سیادت و شیخیت میکنند و برابر خود کسی را اشراف نمیدانند ؎

…تی ظرف و اصالت هست در دو جهان | عیب پوش قحبه بدشکل زرین چادر است

ذکر لشکرکشی سلطان بطرف کلیکوت و کیفیت تاختن بر کوچی بندر و تعلقات راجه ملیوار و چشم زخم عظیم رسیدن بر سپاه منصور از مغالطه هرکاره‌ها و باز مفتوح شدن بندر مذکور و ورود در سن یک هزار و دو صد و پنج هجری آنکه

چون سلطان جهانستان خاطر اشرف را بر کلمات گرم و سرد حسود و عرض گویان میل نکرده از بعضی بند و بست امور خود فراغت یافتند جاسوسان خبر رسانیدند که نایماران کلیکوت پای انحراف در راه جرات گذاشته اند و خیال فساد و عناد در سر دارند ارشد بیگ خان ناظم آن ناحیه اگرچه بفهمایش آنها می پردازد و بانعام و دستار و شیله با تالیف قلوب آنها می نماید اما اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیستند آنحضرت بمجرد استماع این سانحه باحضار فوجدار آن صوب مع چند سرکرده نایمار فرمان دادند چون او حسب الحکم حضور مستعد گردیده نایماران را طلبداشت آنها باندیشه سزای حرکات خود طریق تساهل بیهوده و عدهای امروز فردا میکردند درین اثنا جاسوسی غرض گو که از فوجدار مذکور عداوت دلی داشت بحضور عرض نمود که فوجدار آنجا با نایماران و راجه ملیوار یکدل و یک زبان شده است تا کار سرکار را ابتر کرده خود حسب دلخواه کامرانی میکند چون

توقف فوجدار بعد اصدار فرمان طلب ضمیر انور را ممد ساخته بود مضمون جاسوس برهمن
بی ناموس مطابق نقش افتاد سواری خاص مع چند خواص و امرای با اخلاص با چهار
قشون و سه موکب عسکر و توپخانه متوجه آن صوب گردیده قلع و قمع شجرهٔ بدخواهان و شرارت
کیشان مکنون ضمیر ساخت آنها به یلغار سلطان جهان اندیشناک شدند و بیم تلف جانها
و آبروی خود خورده بکوه و جنگل آواره گشتند و فوجدار باستقبال شتافته سعادت ملازمت
دریافت و از روی عتاب مخاطب گشت که شما به بند و بست این نواح نامزد شده بودید
چرا رعایا را آواره و ملک او یران گردید سوای این حکم شده بود که سرکردهٔ ملیوار را بهر حیله
و فریب مطیع و منقاد ساخته از و پیشکش گرفته ابلاغ حضور سازید این معنی هم بظهور نرسید
او در جواب عرض نمود که بنده را از بند و بست نا یماران این ضلع فراغت دست نداد
تا بدیگر کار سرگرم گردد قطع نظر از این او باجگذار صوبهٔ کرناتک است هرگز فریب از ما نخواهد
خورد اگر حکم شود مع فوج شتافته او را از سرکرده پیشکش نمایان گرفته خواهد شد آنحضرت فرمودند
پس معلوم شد که بند و بست این ملک از شما بواقعی صورت نخواهد بست بعد از آن معزول
و مهتاب خان بخشی بجایش منصوب گردید و خود بدولت بدار السلطنت مراجعت فرموده
بدریا دولت باغ رخت رحیل جلیل انداختند و فوجدار معزول کلیکوت که در تکیهٔ قادر ولی
پیرزاده سکونت ورزیده بود بعد چندی همونجا ودیعت حیات بخالق جان بخش خود
سپرد و در لعل باغ حسب الحکم حضور مدفون گشت القصه مهتاب خان بخشی هر چند
رعایای آن ضلع را که چون تاب آفتاب منتشر شده بودند بضیای دلدهی قولنامه
ترقیم و ترسیل نموده طلبیداشت اما آن گروه سیه درون اعتبار قولش نکرده به اغوای
اهل کوچی بندر سر فتنه و فساد چون غبار تیره از هر گوشه برداشته در فکر استعداد

جدال و قتال شدند چون این معنی معروض حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت
با لشکر خونخوار از راه ستی کال و کوڑه کال بکلیکوت نهضت کرده سپاه را بجزای آنکه
اهل عناد نامزد فرمودند پس ایشان آتش بیداد در قصبات و قریات اطراف برافروختند

نظم

دران سرزمین چون گذر ساختند ٭ بسا طرح بی رحمی انداختند
چنان آتش غارت افروختند ٭ همه بحر و بر یک قلم سوختند
ز سم ستوران همه کوه و دشت ٭ بیکبارگی خاک در خاک گشت
زهر سنگ و شجر و کلوخ و گیاه ٭ برآمد فغان جگر سوز آه

چون تمامی حدود بجاروب غارت روفته شد و جمعی کثیر از اهل فساد و ارباب عناد
بباد تیغ رفتند بقیة السیفان عاجز گشته حلقهٔ بندگی و فرمان برداری بگوش جان
انداخته دست بسته مطیع شدند همدران زمان چند قزاق بحدود ملیوار و ترچناپلی
تاخته اکثر مواضعات را خراب و پایمال ساختند تحصیلدار ترچناپلی بحضور سلطان ذیشان
عرضی گذرانید که فیمابین سرکار کمپنی انگریز بهادر و سرکار خداداد بنیان موافقت و مصادقت
مستحکم است و درین ولا چند قزاقان نادان مواضعات متعلقهٔ اینصوب را غارت ساخته
میخواهند که بیخ اتحاد از زمین ضمایر برکنند ایشان را ادب ضرور است بنابرین معروضداشت
سلطان در جوابش نوشت که سپاه منصور هرگز بدون حکم کسی جا اقدام نمی نماید غالباً که
پالیکاران سرحد شما که از مدت جویای چنین فرصت بودند جرأت پرواز گردیده باشند ما بدولت
به بند و بست ملک خود و تنبیه شرارت منشان مشغولیم الحاصل در یک ماه رتق و فتق
مهمات آن نواح بدست آورده از حجاب و جواسیس کیفیت کوچی بندر دریافته با تمامی
سپاه و حشم در تاختند اهل کوچی بعزم سلطان شیر افگن واقف گشته بجهار تیری

برسر رودخانها بنا ساخته پیرامون تپه‌ها خندق عمیق حفر کرده مستعد جنگ شدند جمعی کثیر سر راه به تیر و تفنگ و کمان بسته بودند فوراً فدائیان ناموس پرست حسب الحکم به شمشیر جلادت بسیاری از مخالفان را مقتول و مجروح کرده تپه‌ها مفتوح ساختند روز دیگر جنود فیروزی به تیز خرش انتهاض جهانده ساحل رودخانها را مرکز نزول ساخت چون پیش روی لشکر زور رودخانه یک بعد یک باندک فاصله واقع شده است اهل خصم بر ساحل محل عبور الطرف دیوار کشیده به آلات حرب و ضرب سر راه گرفتند و راه سیل ساحل دریا که آب از انجا برودخانه میرسید بند ساختند لهذا رودخانها پایاب شده بود و همون شب آن شیر میدان سلطنت و کامگاری مستعد شبخون گردیده سپاه را فرمان تیاری در دادند اگرچه بعضی هواخواهان دولت عرض کردند که بیشتر راه ناصاف و رودخانها عمیق اند عزم شبخون مناسب نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند در ان حین رای فدویان نامنظور گردید و عرض کسی در حیز قبول نیفتاد و خود بدولت بشجاعت تمام پالکی سوار شده با دو رساله جیش و دو هزار سوار عسکر در شب تار راهی گشتند تا فدویت کیشان حضور بیک حملهٔ اعداشکن تیغ و تفنگ اعادی را از پیش رانده بطناب و کمند آن حصار را تسخیر کردند چون اعادی را قوت مقابله و مقاتله باز نماند پیش مجاهدان بطرف قلعه گریختند و آنحضرت همونجا قیام ورزیده هرکاره‌ها را باحضار قشونها و توپخانه روانه فرمودند چون آنها به لشکر رسیده دو قشون را که پیش منقلای لشکر و مستعد بامر جنگ بودند فرستاده دیگر قشونها را تیار میکردند که بیک ناگاه سپاه مخذول از روی دغا وقت دمیدن صبح بند دهان دریا که پیشتر از این مسدود کرده بودند در شکستند پس آب دریا جاری در رودخانها پر شد و راه کومک بر سپاه منصور مسدود شد

و مفقود گردید همگی اعادی دفعتاً بر اطراف لشکر منصوره با تیر و بنادیق محیط شده تزلزل بیش از قیاس بحال عساکر ظفر مآثر رسانیدند اگرچه سلطان هم هرچند بدفع اهل ضلال همت گماشتند اما ابواب مقصود بمفاتیح سعی مشکور و تردد نمایان مفتوح نساخته گرفتار انواع آفت و بلا گردیدند با این سه چهار صد سوار جانباز که اشراف قوم بودند داد مردانگی داده روبروی خسرو عالیمقدار مجروح و جان نثار گشتند سلطان جهان پهلوان بنفس نفیس از پالکی برجسته تیغ جهانگشا از نیام تهور بهر انتقام مخالفان دغاباز می کشید قمرالدین خان که دران معرکه هم رکاب سعادت و شجاعت نصاب بود باقسام قسم برپای آنحضرت افتاده بزور دولتخواهی از آب عبور کنانیده عنان توجه بصوب لشکر معطوف گردانید اتفاقاً احدی از حاضران آن معرکه گاه سلامت فائز حضور نگردید پالکی خاص با فرش و غیره و یک قبضه کتار بدست مخالفان شد بعضی میگویند که دستار خاص در پالکی بود آن غلط محض است زیرا که دستار مبارک دران حالت بر سر کرامت پیکر بود و دیگر دستار رنگین که دست آویز اعادی گشت یسولی بر سر بسته پیش پالکی ایستاده بود قضارا او از تیر تفنگ جان بحق تسلیم نموده دستارش نزد پالکی افتاده بود مخالفان گمان بطن دستار خاص تصور کرده در پالکی بردند بالغرض آنحضرت با شوکت و قمرالدین خان از ان ورطه مرکب مراد بیرون راندند و دیگر خوانین مثل تربیت علی خان و محمد عمر عرض بیگی وغیره معدوم الاثر شدند پس شعلهٔ قهر سلطانی بالتهاب کشیده کوس انتهاض و یورش نواخت و معبرها از چوب جنگل تیار ساخته رودخانها عبور نموده بر اهل شرک و ضلال علامت حشر صغیر و کبیر ظاهر ساختند و سپهداران و موکب داران حسب الحکم از اطراف دو گاوراه روی مخالفان گرفته بجدت تیغ تیز اقدام کردند و هرجا که مردی و طفلی را از ارباب

شکست یافتند و شورش از بار سر سبک ساختند چون تاب مقاومت و مدافعت در کف نماند از کثرت حشمت و غایت جبروتش خایف گشته دست از ملک و مال شسته بطرف ملیوار گریختند پس سلطان کشورگیر داخل حصار بندر مذکور گشته تمامی سامان ذره به ذره مع توپها وغیره بضبط خود در آورده و درخت جوز بوا که در آن حصار بودند از بیخ بر کنده و گیاه شالی به جمیع آن پیچیده بحفاظت تمام روانهٔ دار السلطنت فرمودند تا در لال باغ بنشانند اما سر سبز نشده خشک گردید ❊

ذکر فوج کشیدن جنرل میدوس بحمایت راجهٔ ملیوار و واقع شدن جنگها فیما بین انگریز و سپاه منصوره و شهید شدن برهان الدین سپه سالار در نواح ستی منگل و توجه رایات ظفر آیات بصوب پایان گهاط و بیان فتوحاتی که دران آوان روی نمود در سن الیه آنکه ❊

چون خدیو جهانگشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از پالیکار ملیوار پیشکش درخواست فرمودند و چند قزاقان اعدا فریب را به تخریب و تسخیر آن جنگل نامزد کردند پالیکار مذکور به بیم شمشیر سپاه نصرت اشتباه چون بید بر خود لرزیده به گورنر بندر مدراس استغاثه گردید تا جنرل میدوس بحمایت راجهٔ ملیوار و حراست بلاد آن طرف جوی کاویری و بهر مقابلهٔ سلطانیان نامزد و مامور گشته به تهر نگر رسیده و به ترتیب افواج جنگی پرداخته با سامان اعدا شکن العزم رزم طنبور نهضت نواخت سلطان هم به عزم جنرل موصوف آگهی یافته عساکر نصرت مآثر را پیش راندند اتفاقاً در سواد ما بین ستی منگل و ... با فوج هراول فیروزی و سپاه انگریزی آویزش نمایان رو داد و لغزش کوس و کرنا و طنبور و صدای شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت

از هر دو سو برخاست و سپاه طرفین بحملات و مدافعات یکدیگر پرداخته سر خود برابر ماندند مگر قزاقان لشکر فیروزی اهل بنگاه انگریزی را گرد گرفته طوفان آفت و بلا انگیخته بقوت ترکتازی خود بعد غارت و یغما اکثر مرد و زن سپاه پیشه را با بنادیق و سر بسته‌ها اسیر آوردند ازانجمله چند عورات مسلمان بدکاره را که حیا و ناموس ملت و مذهب خود گذاشته مرتکب امر شنیعه با قوم غیر گشته بودند بنا بر پاس اسلام حسب الحکم بدار کشیدند و آخر روز جنرل معز الیه دامن کوهی و جنگلی را فراگرفته اقامت گاه خود ساخت سپاه سلطانی محاصره سخت کرده بجمیع وجوه تصدیع میدادند و مانع رسد و کاه و هیمه می شدند روز دیگر جنرل بهادر پیشتر کوچیده قلعچهٔ ستی منگل را که پیش ازین قلعدار آنجا حسب الحکم قلعه خالی کرده با فوج خود داخل لشکر شده بود تسخیر کرده دو پلتن بسرداری میجر چامبرس در انجا گذاشته چندی آسوده پس بطرف کوئمتور که مضرب خیام ظفر انجام سلطانی بود شتافت سلطان جهان ستان باستماع این خبر ببیابانی جنرل پرتهور بهم بر آمده با تمامی سپاه و حشم حرکت فرموده بر سرش رسیده و صفوفها بترتیب جنگ آراسته مستعد گردیده بود و آن روز جنرل موصوف اقدام نموده بر جوی بهوانی فرود آمد دران اثنا منهیان اخبار معروض حضور داشتند که فوجی انگریزی بسرکردگی کرنل مکسویل بهادر که کرنل موصوف از بنگاله به پنج پلتن و هزار فرنگی رسیده بود مع لشکر کومک پالیکار کالستری و ونکت گیری وغیره پیشتر کوچیده و از راه رای ویلور و آمبور گڈه بر سبیل یلغار روی بدیار قلمرو خداداد نهاده و در وانم باڑی و تریاتور چند محافظان گذاشته بطرف گهاط تپور می آید آنحضرت برین معنی اطلاع یافته سید صاحب سپه سالار را بدفع فوج مذکور روانه فرموده خود بدولت هم متوجه دفع آن فوج شدند چون سپه سالار موصوف با لشکر خود یلغار

نموده بصوب دهرم پوری رسید کرنل عنان عزیمت ازان صوب برتافته فوراً
بطرف کنگن گڈه رسید سید غفار با قزاقان از لشکر سپه سالار پیش آهنگ گشته بطرف
مسطور با فوج هراول انگریز در آویخت و معرکهٔ قتال آراسته بجلادت رستمانه زیر ساخت و
صد و پنجاه سوار ترپ و دو صد تفنگچی را اسیر کرده برگردید کرنل بهادر دران روز در جنگل
و کوهستان بسر برده بطرف کاویری پتن راهی شد چون سپاه منصور را بگرد خویش
مجتمع دید دامن کوه و دشت از دست نداده راه گهاٹ پتور گرفت و با سپاه نصرت
اشتباه جنگیده عبور گهاٹ نمود و جنرل مینڈس هم بکومک فوج خود بسبیل یلغار رسید
اگرچه برسواد کاویری پورم هر دو سردار ملحق شدند اما در وقت الحاق آن دو سرکردهٔ فرنگ
فدائیان سلطانی قشونها را در میان آورده داد مردانگی دادند و دستبردی شایان بعمل
آوردند و سرداران انگریز نیز با مردمان خود بر سپاه منصور حمله کرده حرب عظیم نمودند تا
آنحضرت خود بدولت با قشونهای اسد اللهی و توپخانه بسرعت سریعه بر عقب آن لشکر
زده بنوعی کار بر مردم خصم تنگ ساختند که بهیچ وجه طریق نجات ازان مهلکه پیدا نبود با
این جنرل موصوف با سپاه خود قلعه بسته و بهیر و بنگاه را در میان گرفته از راه ماریچ باز
بطرف سته منگل معاودت کرد فی الجمله چون عرصهٔ دو سه ماه در تردد محاربه و شکست و ریخت
یکدیگر منقضی گردید رسد و غله آذوقهٔ لشکر انگریز تمام شده ایام عسرت رو داد امید دیگر در
رسیدن سامان رسد و اسباب ضروری از کسی جا نماند تا جنرل بهادر با تمامی لشکر خود
بصوب ترچناپلی عنان عزم معطوف داشت سپاه منصوره در میدان سته منگل
سر راهش گرفته از دو جانب چنان ریختند و داد بهادری در دادند که اکثر سرداران
انصاف دوست فرنگ بر جرأت اوشان عشعش کردند و از حدت تیغ و تیر دلیران بجال

بسیار مردمان غنیم خرابی تمام رسیده نزدیک بود که صدمهٔ تاراجی و یغما بآن لشکر راه یابد
دران اثنا شب در میان آمده پردهٔ تاریکی بر روی شمشیر زنان فرو هشت تا هر دو لشکر
دست از جنگ باز کشیدند جنرل موصوف بیشتر قطع راه بردم مار انگاشته شب همونجا
آسود چون ترک روز با فوج شعاع از صحرای مشرق کوچیده بطرف مغرب خرامید
جنرل برحسب تقاضای وقت گران اسباب لشکر خود را همونجا گذاشته مشرق رویه پیشتر
نهضت نمود باز سواران قزاق و قشونها براو هجوم کرده شروع جنگ تیر و تفنگ نموده
فدای وار میکوشیدند اتفاقاً برهان الدین سپه سالار که هراول سپاه نصرت پناه بود بملاحظهٔ
میدان رزم و دریافت نشیب و فراز زمین برای انگیختن اسپان خود اسپ سوار با چند خواص
بطرف نهری خشک که چند سپاهی انگریز دران نهر کمین گرفته بودند شتافت آنها سواران را
نزدیک خود دیده شلک زدند قضارا تیری از تفنگ نیرنگ ناصیهٔ شجاعتش را مشبک ساخت
چون رنگ گل گذشت و همون وقت سپه سالار موصوف بگلگشت ارغوان زار شهادت
خرامید و همراهیانش از جنگ کناره کشیده لاش شهید را در پالکی برداشته فایز حضور
ساختند و حقیقت مفصل معروض داشتند سلطان رحمت جنان بر قتل آن قوت
بازوی اقبال افسوسها خورده رقت عظیم بهم رسانید و دران روز سپاه خود را از جنگ
معاف داشتند هر چند سپهداران و سرداران سوار در تاختن و انگیختن اسپان و
ختم مناقشه و محاربه حکم خواستند اما بر وفق مدعای خود فرمان نیافته دست حسرت
بایکدیگر مالیدند دران فرصت جنرل موصوف چون اهل مقابله را سست قدم دید بلاتامل
طی منازل کرده داخل قلعهٔ ترچناپلی گردید پس آنحضرت فوج برهان الدین مرحوم را
بقمر الدین خان سپرده به تسخیر قلعهٔ سته منگل رخصت فرمودند و خود بدولت روی توجه

رایات نصرة آیات به پایین گهاٹ آورده بر سواد ترو پالی اقامت ورزیدند و سواران
را بتاخت و تاراج مواضعات ترچناپلی و تخریب قصبات و قریات تجاوز نامزد فرمودند
پس جنرل آمین جا چندی بسر برده از راه ساحل دریا مع لشکر فایز مدراس شد سلطان
اعدا شکن تعاقب آن لشکر کرده تا حدود موچنچی و پرموکل گڈه رسیده قیام ورزیدند قمر الدین
خان چون از حضور رخصت گردید بمحاصرهٔ قلعچهٔ ستی منگل پرداخته از اطراف هجوم کرد و بعد
شکست و ریخت حصار اگرچه حمله آور گشت اما پیش از انکه سپاه منصوره فتحیاب
شوند سردار آنجا که به کمی رسد و غله آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان شده بود
کس بخدمت خان موصوف فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعچه به گماشته اش سپرد
خان مذکور قلعچه را حواله آصف اسلام آباد نموده خود مع اسیران فایز حضور شد و حسب الفرمان
لازم الاذعان سرداران قوم فرنگ را بدار السلطنت فرستاد و سپاهیانش را داخل
قشون نها نمود چون جنرل بهادر رخش عزیمت بمدراس جهانید اعلیحضرت جوق جوق سوار
و پیاده را به تسخیر و تخریب تعلقات پایان گهاٹ رخصت کردند چنانچه قمر الدین خان
به تسخیر کوه پرموکل اگرچه حصارش بزمان سابق شکست یافته بود اما گورنر مدراس باز از سر نو
حصار گلی مع برج و باره کشیده سرداری را که پیشتر چندی در قید نواب مرحوم بود با دو صد
سپاه بحراست انحصار مامور کرده بود حسب الحکم با فوج خود در تاخت و بغارت و یغمای
هزارها غربا و رعایا که باعتبار تهانه انگریز آن کوه را پناه خود ساخته بودند پرداخت زیرا که
بمجرد ورود عساکر ظفر اثر سردار قلعه صعوبت حبس ایام سابق یاد کرده و بکثرت سپاه نصرت
اشتباه بیم خورده بهانهٔ درد سر در حجرهٔ خزیده مهام قلعداری بر صوابدید صوبداران وغیره
باز گذاشت و آنها نظر به بی بندوبست کارخانجات جنگ و رزم مناسب ندیده مطابق

مرضی سردار خود صلح کرده قلعه بخان موصوف سپردند و همه پناه گزینگان آنجا را محبوس کرده
از کوه فرود آورد و دران اثنا کشن راو متصدی توشکخانه حضور رسیده مبلغ ده هزار روپیه
از غربا بجور گرفته از حبس گذاشت و سردار آنجا را نیز مع سپاه روانه مدراس ساخت بدستور از
اطراف آن نواح غازیان شیر سیرت بقوت بازوی جلادت و ترکتازی غنایم بسیار
که عقل از حسابش دمبدم صفر انداز است آوردند

ذکر رسیدن جنرل گورنر لارڈ ارل کارن والس صاحب بهادر سپه سالار لشکر انگریز از بنگاله و اتفاق کردن نواب نظام علی خان و مرهته با او و تاختن هر سه دولتمندان بقصد استیصال دولت خداداد از اطراف و تسخیر قلاع و قصبات بالاگهاٹ و بیان محاربات که فیمابین سلطانیان و سپاه هر سه لشکر واقع شد و دیگر کیفیات که در سن یک هزار و دو صد و شش هجری رو داد آنکه

چون سپاه منصور سلطانی در سرزمین کرناتک پایین گهاٹ محیط شده تمامی خطهٔ جنوبی
جوی کاویری بجاروب غارت رفتند و جنرل میڈوس هرچند بدفع سپاه سلطانی
چندی تردد کرد اما بعدم غلات و اسباب محاربات لاعلاج شده بمدراس مراجعت نمود
منهیان اخبار و آثار ساحل دریا خبر توجه سلطان بقصد تخریب پایان گهاٹ بسمع جنرل
لارڈ ارل کارن والس بهادر سپه سالار انگریز که در کلکته بود رسانیده معروض داشتند
که اگر زودتر بمدافعهٔ سلطانیان نپردازند یقین کلی است همگی آن مملکت که فته حادث شده از دست

از قبضهٔ تصرف بدر خواهد رفت مقارن این واقعه ابوالقاسم خان شستری مخاطب بمیر عالم
وکیل نواب نظام علی خان که پیش ازین بتجویز مشیر الملک عالم خراب یعنی صاحب دیوان نواب
موصوف فایز کلکته شده به سپه سالار موصوف ترغیب در استیصال دولت خداداد و تحریص
تسخیر آن بلاد می نمود کار بروفق مراد خود یافته جهد در شکست دولت اسلامیان بلیغ کرد و
سپه سالار موصوف مکتوب بناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه متضمن اتفاق کردن یکدیگر
و تسخیر و تقسیم نمودن تمامی بالاگهاٹ ترقیم ساخت و تاکید تهیهٔ اسباب جنگ و ذخایر و فراهمی
سپاه بنام سرداران مدراس ترسیل داشته در بند و بست خود بود ناظم حیدرآباد و مرهٹه
که بهر اخذ ملک و مال غیر و سیاه مرد میدان نا و ردمی جستند بموجب نوشته سپه سالار موصوف
هر دو یک دل و یک زبان شده به ترتیب لشکر و آلات حرب و پرخاش مستعد گردیدند و
سرداران انگریزی باجتماع آلات و اسباب رزم و پیکار یک یک نامزد شده بسعی فراوان
از عهدهٔ آن برآمدند از انجمله کرنل ریڈ سردار و غیره اخبار نویسان که بحراست انبور گڈه نامزد
گشته بود به تدابیر صائبه و فکر لایقه بزر پاشی و حکمت عملی و شیرین زبانی تمامی پالیگاران
بالاگهاٹ را که از دست قهر و جبر نواب مرحوم و سلطان ذی شوکت گوشمال خورده
جلا وطن شده در مواضعات کرناٹک پایان گهاٹ پناه گرفته بودند مثل پالیگار کنگندی پالی
و لیسران بهیری کوره پالیگار چک بالاپور و پیدنایر پالیگار و ینگٹ گیری کوٹه که در چارگل بود و
شنک رایل حاکم پنگنور سوای اینها پالیگار کهٹ و کمیر و مدن پلی و آنی کل و انکس گیری و
چیل نایک بیوطن و غیره قولنامه ها بشرط فراهمی رسد و غلات و بهم رسانیدن دیگر اسباب
ذخایر و آذوقه لشکر فرستاده اجازت تسخیر حدود و تعلقات آنها در داد و با وجود چنان
تقید که احدی در قلمرو خداداد از موضع بموضع دیگر بے اجازت حاکم آنجا رفتن نمی توانست

بصرف

بصرف مبلغ خطیر جاسوسان ماهر و دانا و منشیان بالغ عیار را در ان ملک بلباس
ارباب تجارت روانه کرده معرفت ایشان چند سردار و عهده داران سرکار خداداد را
بطرف خود کشیده بود چنانچه سید امام نامی خفیه نگار کرنل ریڈ که بامر بر هم زنی ارکین
حضور سلطان شتافته بعهدهٔ نوکری حضور سرفراز شده بود اخبار واقعی کما حقه دریافته
بر سبیل اخفا متواتر می فرستاد و با چند حرام خوار ان طرح موافقت انداخته با خود یکدل و
یک زبان کرده بود ناگاه طشت رسوائیش از زیر گلیم برآمد چه علتش سبب تادیب و سر
زنش طفل پرورده اش برروی افواه افتاد آخر الامر بعضے دولتخواهان سلطان
نامبرده را مع طفلش گرفته حاضر حضور ساختند و مفصل کیفیت معروض داشتند تا
آن وخیم العاقبت در معرض عتاب و خطاب آمد و آن حضرت بزبان مبارک فرمودند
که تا بیقین دانستیم که تو با وسیلهٔ نوکری حضور جاسوس فرنگیان مدراس هستی اگر از معامله
خود راست بیان کنی از جان امان یابی او ناتجربه کار راست و دروغ عبارت آراسته
اسامی چند سردار نوشته بحضور گذرانید و عرض کرد اینها طرز موافقت و مصادقت
باین درست کرده نرد دغا باخته اند پس بموجب اسامی صدر بعد اثبات تقصیر پانزده
کس مثل لال خان بخشی پنکنور و میر نظر علی موکب دار مع برادرش و اسمعیل خان
رسالدار و غیره بدست جلادان سپرده شدند و باز از ان خفیه نگار پرسیده شد که تو
نمک ما خورده چنین حرام نمکی کرده سزای تو چیست او سرنگون گشته هیچ جواب نداد تا حکم شد
که این بزرگ زاده را هم برراه شر کالیش روانه سازید پس جلادان او را هم بقتل رسانیدند
امام الدین نامی اخبار نویس که بهمین کار مامور شده رفته بود بلباس آصف خان کولار و
نندی گڈه هم و نظرف اقامت داشت بدریافت آن خبر مرجع القهقری از آنجا

شبگیر زده بکر بنیات متعلقهٔ ساتگده رسید بااین انکشاف راز وقتل علاقه دار خود کرنل
رِیْد دست ازان کار باز نکشیده بود چون خبر استعداد لشکر وسامان ذخیره وغیره بسپه سالار
موصوف رسانیدند همون زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله ودو هزار مردم فرنگ سوار جهاز
شده بمدراس فرود آمد بعد یک ماه به بند وبست تمام با بیست وچهار هزار مردم بار وشش
هزار فرنگی وسه هزار سوار ترپ بقصد تسخیر بالاگهاٹ نهضت کرده برای ویلور رسید سلطان در
جینی که سواد ترواذی را محل نزول رایات جاه وجلال فرموده از فراسیس پهلچری سوال
وجواب کومک میکردند جواب آیس خبر کوچیدن سپه سالار موصوف بسامع جاه وجلال
رسانیدند تا محمد خان بخشی جانباز بدریافت این کیفیت باگران جمعیت از حضور رخصت
یافته از گهاٹ چنگم تیرپاتور رسید وقلعچه تریاتور را که یک صد سپاه انگریز مع سردار وسه صد
پیاده پالیگار وینکٹ گیری لیبرداری انکٹ نایر بجراست آن قلعه نامزد شده بودند گرفته
از اطراف راه نجات بر محصوران تنگ ساخت سردار قلعه ونایر مذکور همه شب تاره شماری
کرده پیش از طلوع آفتاب از برج امان برآمده راه امبور گڈه گرفتند سواران جرار از عقب شان
در تاخته در دامن کوه چوادی پالم بیک حمله آنجماعه را تاراج نمودند ونایر وسردار مسطور را
اسیر کرده بردند ونواب نظام علی خان با چهل هزار سوار وبیست هزار پیاده مع امرای
با اعتبار وعالیجاه وسکندر جاه پسران خود از حیدر آباد کوچیده به پانکل طرح اقامت
انداخت وامرا را با فوج کثیر بتسخیر بلاد قلمرو خداداد پیشتر کوچانید چون سپه سالار انگریز از گهاٹ
موکلی وینکٹ گیری که صاف ودرست کرده بودند عبور کرده دنموڑ واکل وکولار وهسکوٹه
تهانه ها گذاشته راست به کشنراج پور که سه کروهی بنگلور است رسیده بود که سلطان
باستماع این معنی بر سبیل یلغار در تاختند مخفی نماند چونکه فراسیس خبر عزیمت لشکر انگریز

واحوال برهم خوردگی مواضعات بالاگهاٹ شنیده به نهایت محبت واخلاص که بخدمت آنحضرت
داشت میخواست که ضرری بوجود سپاه منصوره لاحق شود لاجرم اراده نمود که هزار مردم
خود را بهر آنکه در جمیع امتثال اوامر ونواهی آنحضرت میموده باشند روانه نماید بعضی نوکران
حضور که آنحضرت اعتبار تمام بر اقوال وافعال ایشان داشتند از روی بدخواهی ظاهر
کردند که اورنگ سروری وافسر مهتری آن آفتاب برج شاهی وسرفرازی در علو قدر
بیوسیله غیری از سپهر برین برتر خواهد آمد خسرو گیتی ستان را بهیچ وجه احتیاجی بمدد
فراسیسان نیست پیداست که این قوم باکه وفا کرد وکدام دولت باعانت ایشان قیام
ورواج گرفت غرض بدلایل واضح نوعی نمودند که سلطان جوان بخت راضی بمدد فراسیس
نشده فقط با سپاه خود بقصد دفع خصمان قوی بازو در تاختند وهمون شب قزاقان
وباندازان را حوالی لشکر انگریزیه آتش افروزی دستوری داده خود بدولت به بنگلور شتافتند
قزاقان آن همه شب بابه ترکتازی وبان پرانی وقراولی بروز آوردند صبحی سپه سالار موصوف
بلا اندیشه پیشتر کوچیده از محل صدمه وخطر گذشته آن روز در میدان هسور رخت جبیل
انداخت وفردای آن روز یک فرسنگ مخیم خیام عسکر خود نمود تا آن حضرت سید حمید
سپهدار را مع قشون بجراست دویم قلعه مقرر کردند ومحمد خان بخشی مذکور وبهادر خان
نامی را که سابق فوجدار کشنگیری بود بامر قلعداری نامزد ساخته شیخ انصر سپهدار را بجراست
قلعه باز گذاشته خود بدولت عازم پیشتر گردیدند وسواد کشنگیری را فرودگاه لشکر ظفر پیکر
مقرر ساخته حکم منصوب اعلام وخیام نصرت انجام فرمودند اتفاقا پیش از آنکه خیمه ایستاده
نشده وبار از پشت چهارپایان فرود نیامده جمیع سوار برای هیمه وکاه اطراف منتشر گشتند
سه چهار قشون جیش واسد اللهی ودو سه هزار سوار اصطبل خاص پیرامن سواری

حلقه زده بودند دران حین کرنل فلایڈ مع تمام سوار ترپ اقدام کرده ولفرود کاه سلطانیان
در تاخته یکایک بر روی توپخانه رسید تا توپچیان و سرداران قشون فوراً سد راه شده
از توپ و تفنگ مانع جرات آنها را تیره ساخته هزیمت دادند قضارا کرنل مذکور تیر و
تفنگ در بند کله خورده یارای زبان کشادن نداشت و دیگر سرداران رساله تاب
جنگ نیاورده روی از معرکه گاه برتافتند سواران ظفر توامان سبقت بکار برده به شمشیر
و تیر پی آنها گرفته داد شجاعت و مردانگی در دادند تا چهار صد سپاه انگریز را مع اسپان
اسیر کرده بردند بقیة السیف افتان و خیزان فایز لشکر شدند روز دیگر کرنل مورس و
جنرل میڈوس با سپاه کثیر بر شهر بنگلور یورش کرده بعد تلف هزارها مردم ظفر یمین شهر تسخیر
کردند و چندان اسباب دنیاداری و مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که
بسرمایه نمایان افلاس از اهل لشکر انگریز برطرف گردید و کرنل مسطور همراه یورش
از زخمهای تیر و تفنگ کشته شد سبحان الله نیرنگ بازی فلک بدکردار دیدنی دارد که
در عهد نواب مرحوم کسی چه قدرت داشت که به پرِ کاهِ سکنای آنجا دست مزاحمت
رسانند اکنون اموال و امتعهٔ آنها بیغما در آمد سپس سپاه انگریز سامان مورچال از
خاربند گرد شهر جمع کرده بتیری احداث ساختند تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند
قمرالدین خان حسب الحکم بالشکر خود در سواد لسون کوڑی اقامت داشته بمدد قلعگیان
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان والاشان بخالی کردن قلعه
فرمان دادند تا کشن راو به قلعه رفته تمامی اسباب دولت و توپخانه و خزانه و اجناس
و سامان دیگر کارخانجات از انجا بر آورده روانهٔ دار السلطنت نمود فقط یک قشون
و دو هزار پیاده احتشام با سامان جنگ باهتمام قلعه گذاشت دران زمان بتجویز

بعضی دولتخواهان چنان قرار یافت که قلعه جنگی بجراست موسی لالی فرانسیس گذارد
و نواب قمرالدین خان و نواب سید صاحب را با سپاه کثیر بمقابله و مجادله سپاه انگریزی
نامزد سازد و خود بدولت بمقابله مغول و مرهته شتابد تا آنکه فرانسیس هم بجراست
قلعه رخصت شده تا تالاب کاریز رسیده بود کشن راو و بعضی نمکحرام این معنی اطلاع
یافته از روی بغاوت هرکارهای انگریز را که بلباس نوکران خود نزد خود داشته بودند
اشاره ساختند تا آنها اهل مورچه را خبر کردند که وقت یورش و تسخیر قلعه همین است و خود
بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با فرانسیس در خورد و دستش گرفته چندی
همونجا نشانده به سخنان بیهوده اشتغال داشت چونکه سرداران مورچال اشاره یافتند
همون زمان سپاه خود را آماده ساختند وقت دو پهر شب از راه تیری سنگل
دروازه یکبار حمله کردند سید حمید سپهدار و قلعداران حسب اشاره همونجانه برانداز
رفقای خود را که مستعد دفع اهل خصم بودند بخوردن طعام و پخت و پز گذاشته جز
نیزه کداران معدود نزد خود نداشتند با این جرات کرده بدفع حمله کنان پرداختند و زده
زده از پیش دروازه برگردانیدند سپس غور امردم فرنگ شراب دلیری نوشیده در تاختند
تا فراهم شدن سپاه منصور حمله کنان ببرج و باره سوار شدند و نواب سید حمید حسب
بی جمعیت قیام آنجا را مناسب ندیده فایز لشکر شد و هر دو قلعدار پیش دروازه قلعه
پای مردانگی بعرصهٔ رزم فشرده با چهل و پنجاه رفیق شجاعت پیشه و شیخ بدهن رسالدار
بعد تردد شایان مقتول و شیخ انصر سپهدار و نایکواڑیان قلعه اسیر شدند تا قلعه مفتوح
گردید و محصوران مع زن و بچه و اموال و اجناس و نقود بدست سپاه انگریز شده
ناموس ها را بتاراج دادند اگرچه وقت یورش سلطان جهان پناه سوار شده مستعد

جنگ ایستاده بودند اما دست شجاعت از خونریزی خلق الله باز داشتند هرچند خان
مزبور و سید صاحب بهر تاختن اسپان بر لشکر انگریز حکم خواستند خود بدولت فرمودند
کار آینده است الحال وقت فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراگنده نه کنید
صبحی پیشتر کوچیده جنگل ماگری را بر پشت داده خیمه و خرگاه بپا داشتند القصه بعد سه
چهار روز سپه سالار موصوف ده ستهزار مردم بار و ششصد فرنگی را بحراست آن
قلعه نامزد کرده چند سامان جنگی در آنجا گذاشته باخذ رسد غله مواشی که پالیکاران شمالی
یعنی چک بالاپور واله و ننگنور واله و گهت کمیز واله و مدن پلی واله قلعجات و قصبات و
قریات موروثی خود را به دلیری تمام از دست حراست قلعه دار سلطانی بعضی بجنگ
و بعضی بصلح بضبط و اختیار خود آورده بی اندیشه کامرانی می کردند و رسد و مواشی
حسب قرار داد خود فراهم کرده بودند از راه یلونکه بآن سمت نهضت کرد و آن روز کریم
قمر الدین خان با فوج خود سد راه شده کوشش لاعدالت شکنی بظهور رسانید و قزاقان
بر عقب لشکر انگریز زده اهل بهیر را متفرق و پریشان ساخته مال و متاع کثیر بغما بردند
و تلاش در شکست سپاه غنیم از حد گذرانیدند چون ایام نصرت مساعدت نمود از
جنگ کناره کشیدند سپه سالار موصوف آن روز همین جا مقام کرده فردای آن روز
پیشتر کوچیده سواد یوسف آباد عرف دیون هلی را مخیم خیام عسکر خود ساخته سرای
را با چند سپاه روانه کرده قلعه را از آنجا بالصلح برآوردند و تمامی ذخایر و غله هر قسم برده آنجا
به سپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز از آنجا پیشتر کوچیده متصل قلعه بالاپور خرد فرود آمد
چون قلعه دار آنجا پیش از آمدن لشکر انگریز وارد آن نواح گردد حسب الحکم والا قلعه خالی کرده
با تمام پیادگان و نایکواریان و ادوات جنگ بکوه نندی شتافته بود هراولیان

لشکر انگریز بی زحمت تنازع داخل قلعه شده بضبط خود در آوردند و چند سامان
ذخیره که افتاده بود بهدست خود نمودند سپه سالار موصوف برحال رام سامی کوره وار
راج آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپیه نذر قلعه مع توابع حواله او نموده پیشتر بطرف انباجی
درگ نهضت کرد هرگاه که بعد مدت امتداد طالع کوره مذکور یاوری نمود دار الریاست
بهدست گردید نامبرده بساعت سعید داخل قلعه گشته بعد ادای رسومات تهنیت
شکون نذر و نیاز ششصد پیاده جرار السبرداری یکی از دولتخواهان خود تهانه گذاشته
قلعه ابد خایر را اسباب جنگی مرتب و مستحکم نموده بطرف نلکای کنده که در جنگل سخت واقع
شده بود شتافت سلطان کشور کشا انگپ نایر را با سردار انگریزی که در قلعچه ترپاتور
اسیر آمده بودند بدست قاتلان داده و جوگی پنڈت همشیره زاده اچپا پنڈت نایب صوبه
ارکاٹ را که در عهد فرمان روای آنحضرت بپایه بلند رسیده مخاطب به راجه رام چندر
گشته بسر رشته داری در و بست تعلقات بنگلور نامزد شده بود بشومی طالع مطابق
فرمان حضور عمل نموده با مخالف یکدل گشته سبیل انحراف پیمود و پالیکار هرپن هلی و
رای درگ که محبوس بودند و از چندی نایره غضب سلطانی از نام پالیکار سر باشتعال
داشت بقتل رسانید و کشن راو را به بند و بست دار السلطنت و فرستادن خزانه
برای خرچ سپاه منصوره رخصت فرموده خود بدولت با حشمت و عظمت بر تعاقب
لشکر انگریز شبدیز را انتهاض راندند و به بالاپور خرد رسیدند چون طلیعه اعلام نصرت
انجام نمودار گردید اهل حصار از غایت جهل به برج و باره کوس و کرنای جنگی نواخته چون
سگان صدای عوعو بر داشتند تا آن حضرت از روی قهر فرمان دادند تا شیران
بیشه دلاوری با طناب و کمند جرار و قهرا اعدا را مقتول و مجروح ساخته قلعه مفتوح کردند

وسیصد پیاده را که یکدل و یک زبان شده دل از رشتهٔ خویش برداشته داد دلاوری دادند و دو هزار جانباز سلطانی را شربت شهادت چشانیدند آخر الامر عاجز شده زنده اسیر آمده بودند جلادان سلطانی حسب الحکم بنابر عبرت از تبر و ساتور دست و پا شکسته گذاشتند غرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان نمودار گردید پس آنحضرت والامنزلت از انجا کوچیده برسواد سلکٹه مقام فرموده بودند سپه سالار موصوف اینا جی درگ را از دست محمد خان لوڑکا قلعدار گرفته حصارش شکسته دو سه روز مقام کرد دران اثنا پالیکاران مرقومة الصدر غلات و مواشی وغیره به لشکر انگریز رسانیده سرخرو گردیدند پس از انجا پیشتر کوچیده بحدود مورک ملا فرود آمده بود که اسد علی خان و بهراملو دیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکرش شدند و روز دیگر از انجا کوچ کرده از راه جنتامنی و موڑو کل به نیکٹ گیری کوٹه رسید سلطان فی الاستعجال باسپاه نصرت شعار کوس رزم نواخته مستعد شده بودند که جاسوسی بلباس سیاه از دار السلطنت همین معه شقهٔ والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت فایز حضور شده بخلوت عرض رسانید که کشن راؤ عاقبت خراب با بعضے حرام خواران روسیاه اتفاق کرده نوعی ساخته است اغلبکه تا حال در دار السلطنت فتنهٔ که تدارکش سهل تر میسر نگردد حادث شده باشد یا عنقریب بظهور خواهد کشید و طریق کهنڈی راؤ مردود مرحوم پیموده از بمبئی لشکر کثیر انگریز طلبیده است و ملکه دورانی ازین معنی دل از رشتهٔ خویش برداشته اند مجرد استماع این معنی نواب سید صاحب را با لشکر به بند و بست دار الامارت رخصت فرمودند

ذکر بند و بست دار السلطنت و بپاداش خود رسیدن راؤ بدکردار

وفایز

و فایز شدن آنحضرت بدار السلطنت و کیفیت شیوع شر افزائی مغول و مرهٹه بدیار اسلامیان و تخریب آن بلاد و رود و ادهمون سال آنکه

هرگاهیکه نواب سید صاحب مرخص گردید از راه جنگل ماکری وانزی درگ فوراً بدو پاس شب فایز دار السلطنت گشته لشکر خود را ازین طرف جو فرود آورد و خود بچند خواص و چهار پنج صد سوار پیش دروازهٔ قلعه پیش از دمیدن صبح صادق رسیده بهر افتتاح باب بنام دربانان صدای بزد اسد خان رسالدار دولتخواه که بحراست آن باب نامزد گشته بود از رسیدن نواب مع صوت خوشدل شده دریچه های ابواب وا کرد پس نواب داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضے کارخانجات گماشته خود آداب زمین بوس به والدهٔ ماجدهٔ سلطان بجا آورده بکچهری جلوس کرد قلعدار دار السلطنت که داخل مشاورهٔ زناردار بود چون راز خود برملا دید بخدمت نواب موصوف شتافته سخنان دولتخواهی خود و عمل بیجای زناردار بزبان رانده در گرفتاریش اصرار بلیغ نمود نواب موصوف چوبداری را باحضارش فرمان داد او بدکردار عاقبت خود نیکو ندیده در جواب گفته فرستاد که صاحب برانجانب تحکم کردن چه مناسب است من با شما هیچ کار ندارم نواب ازین جواب تلخ تر شده بحاضران تاکید فرمود تا آنها در خانه اش خزیده در حجره را که از اندرونش مضبوط کرده بود شکسته او را به تیغ و تیر دوخته نعشش را در مزبلهٔ بازار انداختند و خانه را غارت ساخته داخل توشکخانهٔ خاص نمودند و وقت اخیر آن مرد جهنمی گفت آتشے که افروخته ام تا زندگی سلطان عالم پناه انطفا نخواهد پذیرفت آری همچنان شد و زنش که جمیله و از زیور حیا و وفا آراسته بود

خود پیغام کرده بخدمت خدام ملکهٔ زمان خود رسانیده بوساطت آن مخدرهٔ تتق حرمت
وعزت داخل حرم سرای سلطانی گردید آوی دیگر چنان روایت کرد چون زناردار
وخیم العاقبت با آن سلوک وعنایات و نوازشات از ظل گران لغاوت مشیّت
گردیده درفکر و تجویز خانه خرابی افتاده بود زن پاک باطنش براین معنی اطلاع یافت
بر عمل شنیع وحرام خوری شوهر خود متنفر گشته بزبانی دایه بجناور والدهٔ آنحضرت را
از حرکات نامعقول شوهر خود آگاه نموده بود آنچیکه بعضے میگویند که سلطان بعد قتل
زناردار حرام خور برزنش ظلم کرده داخل حرم سرای خود نمود آن بهتان صریح وتهمت قبیح
کرده اند زیرا که بعد قتل شوهر خود اگر براین معنی راضی نمی بود خود را از انجا آواره می ساخت
بلکه بهر حیله جان خود را رایگان می باخت قطع نظر ازین هنگام طلبیدنش هم بهر سبیل تن
برضایش ندادن و خود را ضایع ساختن میتوانست القصه آنحضرت هم ده هزار سوار
بسرکردگی قمر الدین خان بهر قزاقی بر لشکر و بنگاه انگریز نامزد فرموده عنان توجه بسمت
دار السلطنت معطوف داشتند سپه سالار موصوف بعد عرصه سه روز تمامی بنجاره
ولمانه وراس گاوان لوکر را بانور گڈه روانه کرده ذخایر وغله و نان وجز آن اسباب
ضروری وشرب وباروت طلبیده اشته از راه بید منکل ومالور به بنگلور شتافت و سپه سالار
سلطانی متوجه بشکر مخالف گشته تاکید ساخت تا قزاقان بلباس لشکریان مغول
برچنڈاول لشکر انگریز که سواران مغول و دو رساله تربپ سوار انگریز بودند چون شیران
آشفته درمیان کوران خفته درخرد در افتاد و دقیقه از دقایق خرابی فروگذاشت ننمودند
پنجهزار راس گاو پر غلات با دو صد سوار مغول غنیمت بردند غرض هر روز سلحداران
وقزاق وافاغنه ودکنیان پروانه وار خود را بر طلایه دار و قراول آن هر دو لشکر زده

خلقے کثیر را طعمهٔ شیر شمشیر واژدر تفنگ و سنان می ساختند واه آمده شد مردم در سد غله نوعی
سد وده نموده اند که احدی پای از دایره گاه لشکر در روز وشب تار بیرون نمی نهاد ودر
مقدمهٔ نزاع وجدال بعون ایزدی از غایت شجاعت ودلاوری بهادران منصوره
رعب وهراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته غروری که از عدم مقابلهٔ حضرت
سلطان بخود قرار داده بودند بخوف وبیم مبدل گشته متشوش ومتوهم تر گردیده بودند
مدم بر سر اخبار نواب نظام علی خان ومرہٹه ناظم حیدرآباد خود در پانگل منزل ومقام
زیده امرا را به تسخیر ممالک محروسهٔ خداداد رخصت کرد چنانچه ملک عیسی خان میران یار جنگ
با فوج خود در تاخته قلعه گنجی کوٹه وتارتپری وتارمری وغیره بسعی چند ماه بضبط خود در آورد
وچند آبادی بلاد اسلام یعنے ملک خداداد را با خاک برابر کرده جلوخانه دوزخ ساخت
وحافظ فرید الدین خان المخاطب بموید الدوله با لشکر گران بطرف گتی در تاخت وقطب الدین
خان دولت زای فوجدار آن نواح با جمعیت خود بمقابلهاش پرداخت اتفاقا آن روز
روی فیروزی مشاهده نموده برگردید روز دیگر پیش مخالف صف آراگشته تردد شایان
بظهور رسانید وتلاش بغمای فوج خصم از حد گذرانید دران اثنا حضور طلب شده مع فوج
خود متوجه دار السلطنت پٹن گشت حافظ مذکور چون تاب وطاقت افتتاح کوه فیض حصار
عرف گتی در اتباع خویش مشاهده نمود آن نواح را بجاروب غارت رفته مراجعت
بکڑپه نمود وبسعی اندک روز شهر کڑپه وقلعه سدهوٹ را که چون فقدان ذخیره حال
قلعگیان باضطرار رسانیده بود بضبط خود آورده با چهار هزار سوار وپنج هزار پیاده
وده ضرب توپ قلعه شکن بمحاصرهٔ گرم گنده پرداخت واوقات شبا روزے
بکشایش قلعه مصروف داشت اگرچه بارها حملات بعمل آورد وخطوط فریب وانه داشت

اما قلعداران حصار کوه و پائین بنابر جمعیت اسلام اصلا وسوسه و دغدغه را بخاطر خود جا نداده در دادن قلعه بمردمان غنیم سرباز زدند و از انواع آتشبازی و شلک توپ و تفنگ وی دلیری یورش کنان را سیاه میگردانیدند و سرداران مرهٹه از سرکرده پونه رخصت یافته به تسخیر قلعجات متصل سرحد خود همت برگماشتند و جوق جوق سپاه را بهر ناحیه و بهر سمت بهر تاخت و تاراج مساکن و مواطن منعقد ساختند چنانکه پرسرام بهاو ناظم صوبه مرچ بعضی قلاع و بقاع آن طرف بجنگ تیر و تفنگ بعضی بصلح و عبرت نمای تسخیر کرده ضمیمه ملک خود ساخت و بدر الزمان خان فوجدار آن نواح قلعه دهار وار را بذخایر و آلات و ادوات حرب و پیکار استحکام داده محصور گردید و هرچند اهل غنیم از اطراف قلعه هجوم کرده یورشهای شایان نمودند اما اهل حصار ببارش چوب و تیر و تفنگ و خشت و سنگ آنقدر ترددی بظهور رسانیدند که بسیاری خام خیالان در پای دیوار کشته و خسته گشتند غرض فوجدار مذکور مدت ده ماه داد قلعداری و بهادری داد چونکه سرب و باروت و ذخایر بخرج در آمده لاچار قلعه بعد عهد و پیمان بمخالفان سپرده با دو هزار مرد جنگی اسیر غنیم گردیده مع جمعیت خود یکجا محبوس ماند پس خصم دون از غایت شقاوت جبلی بکارپردازان خود تاکید کرد که خان مزبور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون این خبر بسمع خان صدر رسید برقرار و مدار آن بخت برگشتگان لاحول خوانده دل از هستی خود برداشت و دلیرانه با همراهیان خود سمت نگرراهی گشت مخالفان چون مور و ملخ بران گروه هجوم کرده بتیغ و تیر در آویختند هرچند سلطانیان جهد بلیغ نموده تا مقدور بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران اهل ضلال پلهٔ اسلامیان سبک گردید خان شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و مغلول محبوس بر کوه نرکونده ماند و اغتشاش

پایمال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی قصبات و قریات آن ضلع مسخر بندهای اصنام گردید و بجای تحیت و سلام رام رام رواج یافت و هری پنت پهرکیه از راه ساونور بعد ضبط اطراف و جوانب به هرپن هلی رسیده شوم شنکر نامی پالیکار آنجا را که امیدوار همراهش بود بر مسند وراثت نشاند و بیشتر کوچیده بضبط صوبه سرا کامیاب شد و پرسرام ناظم مرچ از بندوبست دهاروار و انکوله و مرجان و ساونور وغیره فراغت یافته به چیتل درک رسید و قولنامه بنابر سپردن قلعه بخود موسومه دولتخان فرستاده متعهد گردید اگر بامن طرح موافقت انداخته قلعه بسپاری جاگیر چهار لک روپیه مقرر کرده شود و بهیچوجه مزاحمت بمال و متاع تو نخواهد رسید چونکه خان دولتخواه در فکر اعدا شکنی بود ظاهرا باقبال این معنی پرداخت جواب فرستاد که وقت شب خود فایز ملاقات گشته رو برو حسب دلخواه سوال و جواب خواهم ساخت غنیم بر این معنی خوش و خرم گشته منتظر وقت بود چون شب شد خان دولتخواه باد و رسالهٔ اسد اللهی و هزار پیاده جرار از حصار بیرون آمد باین اراده که بخیمه اش پیوسته بازوی سعی بگشاید راست متوجه لشکرش گردید چون آن همه در وسط لشکرش رسیدند تفنگچی که شراب خورده بود در حالت نشه بندوق سر کرد اگرچه آن دولتخواه از روی غضب همو نجا او را قتل کنانید اما تمامی لشکر غنیم از صدای بندوق هراسیده مستعد جنگ شد پس دولتخواه مذکور بلا اندیشه حمله کرده دست شجاعت برگشاد و بضرب صمصام و حسام تارک شکاف کسوت حیات دلیران هند و نژاد را چاک زد و فتنهٔ هستی جمعی کثیر را فرونشانده بآتشکدهٔ آخرت فرستاد تا آنکه همه سپاه خصم متفرق و پریشان شده با سرداران خود راه صوبه سرا گرفتند آن دولتخواه که بزور بازوی دلاوری اعدا را منهزم گردانید با همه سامان آن لشکر و اخیام و افراس

با نمد و زین و آلات حرب و پرخاش مظفر بدار المقر مراجعت نمود ناظم مرچ از سرارهٔ گرای کوه مدگیری شد و مادهو راو نام همشیره زادهٔ خود را به تسخیر آن کوه نامزد کرده خود با گران رسد غلات و مواشی بعزم الحاق از لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار موصوف بعد پانزده بیست روز به بند و بست تمام و احتیاط سامان رسد از راه بردی و چین پتن عازم دار السلطنت پتن گشت پیاده های سپه سالار سلطانی یعنی قمر الدین خان که بجنگل ماگری در کمین بودند در شبهای تار دستبردهای رستمانه به لشکر انگریز نموده هر شب پنج صد شصت نفر از قوم بنجاره مع راس گاو پر غله گرفته می آوردند و گاهی نگهبانان غلات را گرفته گوش و بینی می بریدند کسی که بینی می آورد یک هون و هر که گوش می آورد یک پرتاب و هر که راس گاو پر جوال می آورد پنج روپیه و کسی که اسپ از ان لشکر کشیده آورد دو هون از قمر الدین خان انعام می یافت و هر روز قزاقان گرد و پیش آن لشکر هنگامه آرا گردیده بحال اکثر سپاه خصم تصدیع کمال می رسانیدند و بارها اهل بهیر را پریشان می ساختند اکثر راس گاوان پر رسد و ذخائر را رانیده می بردند تا آنکه هر گاه لشکر انگریز فائز نواح کریک گردید چیزی رسد و غلات ذخیره دران لشکر نماند اتفاقاً آن ایام بارش بود و آب جوی کاویری طغیانی تمام داشت و قبل از ورود لشکر انگریز سلطانیان حسب الفرمان والا چهار پنج تیپری پیش و بنا ساخته با توپ و تفنگ استحکام داده مستعد بودند پیش از زد میدان صبح سپه سالار موصوف پیش آهنگ گشته بزور بازوی دلیری و تهور دو تیپری تسخیر کرد و جنرل مینڈس با انبوه کثیر بر کوهچه کریکٹ حمله نموده بلا اندیشه در تاخت سپهدار آنجا که سید حمید بود از بالای کوهچه شلک های توپ و بندوق چنان ریخت که از صدمات پراگندگی تمام بجمعیت حمله آور رو داد هر چند اهل فرنگ بکشایش آن سعی کردند اما

اما بعد تلف هزاران مرد کار بی نیل مقصود برگردیدند دران اثنا دو رسالهٔ فرنگی روی رزم بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار که مابین کوهچهٔ مذکور و قلعه بود در تاختند آن مردِ دلاور از دور توپ اندازی نموده چونکه نزدیک رسیدند توپها گذاشته بر روی مخالفان سیف کشید و پای ثبات بزمین قرار فشرده در امر محاربه و مدافعه غایت سعی بظهور رسانید نظم

زهر دو طرف مردم تیز جنگ
بخون ریزهم تیز کردند چنگ

بخون بسکه جان رفت بیرون ز تن
زمین را در آورد جان در بدن

زهر دو طرف ماجرا شد دراز
نمی شد گرههای اندیشه باز

غرض به تفنگ و سنان و شمشیر آتش فشان داد شجاعت داده خان خلیل مجروح و اسیر مخالفان گشت و همراهیانش بحمیت اسلام و دینداری حرب عظیم نمودند و بکیر جامهای شهادت پیموده بگلگشت خلد برین شتافتند القصه تا پانزده بیست روز سپه سالار انگریز قطره زن وادی تردد گشت و فکر و تدبیر قلعه کشائی بیشتر از قیاس نمود هرگز سرفه در ستیز و آویز ندید علاوه برین رسد غله گردید چنانکه فغان الجوع الجوع از هر سو بر آمد قحط و تعطل از کاه و هیمه یک آثار برنج را چهار روپیه نرخ مقرر بود لاکن کسی از چشم نمیدید و به روپیه یک آثار آرد خشخاش سرخ یعنی راگی و یک آثار روغن گاو به هشت روپیه و یک چوزهٔ مرغ به یک هون بهولی می آرزید بعضی وقت آنهم بهم نمی رسید و اهل فرنگ تاب فاقه نیاورده حسب التاکید سرداران خود گاوان توپکش را کشته از اکل گوشت آن حواس بشری را درست تر داشتند چونکه سپه سالار موصوف آثار خرابی به لشکریان خود ظاهر دید و خبر تاراجی غلات رسدگران که از طرف ملیوار ببدرقه شایسته می آمد در و لبست از دست قزاقان غازی خان بید و سلحداران نواب سید صاحب بغارت رفت و اهل بدرقه

یکسر تلف شده همه غلات و سامان آنجماعه داخل موکب ظفر کوکب گردیده بود نیز مسموع یافته
به تشویش تمام بعد مشاوره و تجویز بعزم خودداری برآمده چه توپها را در جای زیر زمین
پنهان ساخته تمامی چوبینه را آتش داده اسپان لاغر و دم خیز را از طپانچه بازده از راه
کری کوڑه مراجعت نمود تا سلطان بدریافت این معنی کنایتاً راه فراج عاقلانه پیمود ده چه
پنج شش بانگی میوهٔ خشک و تر مع رقعه باندازان حضور از طرف منشی حضور موسومه منشی
سپه سالار موصوف تبلیغ داشت بعضی سرداران آن لشکر نظر افتش پی برده میوه داران
را انعام داده واپس فرستادند و جواب دادند که درین زمان منشی درین لشکر حاضر نیست
بالغرض تصدیع تمام راهی گردید و توپهای جلو که ضرور بود سپاهیان از دست خود می کشیدند
و هر روز از صبح تا سه پهر روز یک فرسنگ راه طی می کردند بمشاهدهٔ این حال اگرچه بعضی امرا
و خوانین دولتخواه بحضور سلطان عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر حکم شود
با سپاه خونخوار تعاقب نموده سنگ تفرقه بر آن جماعه نیم جان می اندازیم و بزور بازوی
شجاعت یک یک را اسیر کرده حاضر حضور می سازیم اما رای عالم آرای عقل دوربین
صلاح درین باب نفرمود و شجاعت کیشان خود را از خود جدا ساختن تجویز نمود پس
سپه سالار موصوف بی اندیشه خرامان خرامان روی عزیمت باتری درگ آورد قلعدار
آن کوه از مشاهدهٔ انبوه کثیر دل بهادری از دست همت باخته مع کلید حصار استقبال
کرده مورد الطاف سپه سالار موصوف گردید و ذخیره با مواشی بسیار دران مکان
بهمرست گشته قدری تسکین سپاه شد باری القیمت یک روپیه سه راس گوسفند و
بیک هون سه راس گاو از بازار بهمرست میشد و گرسنگان تاب فاقه نیاورده فقط
گوشت گاو و گوسفند خورده اکثر مردم از عارضهٔ هیضه درگذشتند با این غلات هر قسم

یک دانه بهم نرسید پس سپه سالار موصوف آنجا دو روز مقام کرده چند راس گاو بهم رسانده
بتوپ کشی داد و از انجا پیشتر کوچیده مسافت یک ماه طی کرده بطرف انور درگ رسیده بود
که پرسرام بهاؤ مرهته مع سامان رسد و ذخائر آمده ملحق شد و اعانت فراوان امور
آن مهم بعمل آورد خصوصاً بنجارهای خود را به لشکر انگریز فرستاده جوالهای غلات وا
کنانید چنانکه در یک روز فی روپیه دو آثار برنج و چهار و پنج آثار جوار وغیره بهم رس
بهم رسید تا لشکریان انگریز از دستبرد جوع چندے خلاصی یافته بودند کرنل ریڈ که بوفور
سامان آذوقه و ذخیره و رسدگران فایز بنگلور شده بود جوال جوال غلات هر قسم
و بهل بهل شراب و نان سبد سبد ماکیانها و قاز و بط و رمه رمه گوسپند و گله گله راس
گاو به لشکر رسانیده مورد نوازشات سپه سالار خود گردیده در جلدوی این نیکو
خدمتی و هوا خواهی تحصیلداری بنگلور و هسکوٹه و کولار و موڑواگل و هسوڑ
مع وکالت پالیکاران آنصوب سرفرازی یافت پس سپه سالار موصوف چند
سرداران را مع فوجهای شایسته به تسخیر ماکڑی درگ و نندی گڈه دستوری داده
پیشتر کوچانید کرنل کوڑی بسته پلٹن و یک رساله فرنگی نندی گڈه را محاصره کرده از اطراف
جنگ انداخت و کرنل ریڈ هم از کولار به شش صد سپاهی قصد اعانت کرنل کوڑی کرده
بطرف آن کوه شتافت و سعی موفوره بکار برده با وجود برداشتن زخم تیر و تفنگ بر
ران خود بسجده روز دیوار قلعه شکست بعد از ان شبی جنرل میدوس در مورچه آمده اقامت
داشت و اهل فرنگ امعائی غنایم و زنان محصور که بسبب ناتجربه کاری لطف علی بیگ
بخشی آنجا بسیار زن و مرد قلعه بند شده بودند حکم یورش داد چون آنها در تاختند
بیک حمله بر کوه بر آمده بیباکانه متصرف اموال و اجناس و زنان محصور گشتند و تاراجی

عصمت هزاران عورات کردند بعضے از انها بپاس ناموس و ننگ و دینداری از کوه زیر افتاده جان خود ها را فدای عصمت ساختند و بخشی مذکور سلطان خان قلعدار آنجا اسیر آمد و ماگری درگ هم بجنگ سه روز آخر به صلح مسخر گردید ✤

ذکر رسیدن سکندر جاه فولاد جنگ بن نواب نظام علی خان با مشیر الملک و سپاه کثیر به لشکر سپه سالار از طرف پانگل و تاخت و تاراج کردن فتح حیدر شهزاده فوج محاصره کوه مدگیری و کشته شدن حافظ فرید الدین خان موید الدوله بر سواد گورم کنڈه و تاختن سپه سالار موصوف کرت ثانی السرنگ پٹن و رسیدن مرهٹه با لشکر خود در آنجا و تقرر صلح فیما بین سلطان و سپه سالار موصوف بر حسب صوابدید هر دو شریک مع دیگر کیفیات و واد سن یک هزار و دو صد و هفت هجری آنکه ✤

بعد معاودت سپه سالار موصوف بے نیل مقصود از سرنگ پٹن سلطان ذیشان بصلاح عقل دور بین پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شهزاده کلان را با لشکر گران و مبلغ ماهیانه یکساله که محصوران گرم کنڈه که تردد اعداشکنی او شان منظور ملازمان حضور شده بود مرخص فرمودند چون شاهزاده از پیشگاه حضور فیض گنجور دستوری یافت از راه تری کیر البطرف صوبه سراوی توجه آورد و لشکر خود به پناه جنگل ماکل واری بوکاپٹن فرود آورده خود بجمعیت قلیل که از تمامی سپاه انتخاب کرده بود مع نقد بر سبیل یلغار

بطرف گرم کنڈه شتافت حافظ مذکور از ین معنی خبردار شده به تهیه اسباب محاربه پرداخت بمقابله بر آمد که یک ناگاه شاهزاده جوان بخت معجا نبازان اسپان انگیخت و دست و بازوی شجاعت بر کشاده جرأتی نمود که مزیدی بران در عالم شجاعت متصور نباشد و باندک سعی سر حافظ را ازپی پاره بدن جدا ساخته بر سر نیزه گردانید و اتباعش همچو اوراق یکسر متفرق گشته بطرف گرگی راه گریز سپر کردند و اهل مورچال دست از مال و متاع خود برداشته متردد و وادی انهزام گشتند پس شاهزاده بلند اقبال مظفر و منصور اسباب و جمیع اثاثه مقهوران با اعلام و خیام برداشته بقلعه روانه نمود و مصالحه مورچال را آتش زده نقد مواجب ماهیانه حوالهٔ قلعدار کرد و ترغیب رزم و پرخاش بیشتر ساخته قبض الوصول نقد مذکور گرفته سالم و غانم بطرف مدگیری شتافت و سکندر جاه و مشیر الملک که با بیست و پنج هزار سوار و سی هزار پیاده بر سواد موسن پلی و یلملپاری که هفده کروهی گرم کنڈه است فرود آمده بودند باستماع این خبر هراسان شده بجنگل و کوهستان سنکل پاله پناه گرفتند شاهزاده تیز سیرت از انجا مسافت دراز طی کرده شبانگاه بر محاصران کوه مدگیری که فوج مرهٹه بود هنگامه رستخیز بر پا ساخت و سرداران فوج راچون گوی جرم دوز بچوگان شمشیر عبرت در انداخت جمعی کثیر را بآتشکده عدم فرستاده مظفر فایز حضور گشت و قمر الدین خان همدران روز با مدد آوری رسد غلات و مواشی وغیره سامان ضروری دستوری یافته بطرف نگر شتافته بود پس بعد دو هفته سرداران مغول با لشکر خود از راه بنگلور جاده پیما شده بر سواد خانخان پلی با سپه سالار انگریز ملحق گردید و همدران فرصت جنرل میدوس بعد تسخیر کوه نندی گڈه با جمعیت گران بطرف بارامحل شتافته قصد تسخیر کشن گیری کرد و شبانگاه بیمبوه حمله کرده غارت ساخت و بر کوه صعود کرده

تا دروازهٔ حصار رسیده بود که محافظان قلعه خبردار شده بمدافعه پیش آمدند و با وصف
قلت سامان و سپاه حرب در کمال هوشیاری و عزم باستحکام برج و باره پرداختند
و بریزش توپ و تفنگ و جزائل و حقه‌های آتشین و سنگ اهل جرأت را هزیمت دادند و
بشجاعت تمام بر عقب منهزمان عبور کرده اکثر سپاه مخالفان را زهر مرگ چشانیدند پس
جنرل ازانجا معاودت کرده فایز لشکر شد و کرنل کوڑی بیشتر مع فوج خود بعد فتح ننذی گڑه
از راه بنگلور و هسور بطرف رای کوٹه رسیده دلهای قلعه‌داران آنجا بکمند سخنان فریب
و خاطرداری و نردبان نقد نمایان تسخیر کرده بعد پرانیدن چند گولهٔ توپ بنابر مصلحت کوه
مذکور را مفتوح نمود و تهانه گذاشته برگردید القصه چون ایام برشگال منقضی گردید سپهسالار
موصوف بالشکر ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر دار السلطنت سرینگ پٹن طنبور انتهاض نواخت
و منزلهای دراز در نوردید و از راه چین پٹن و اتری درگ بر سواد کری کوڑه رسیده یک
روز مقام کرد و لشکر مغول را عقب گذاشته و در قلعچه کری کوڑه چند نیزه‌داران محافظ داشته
از میان کوچه‌های هر روز بد و هر شب پیش آهنگ شد و بر تیرپها که بسبب فقدان اعیان
و ارکان آن دولت بی سیاست بی مرمت بود و سپاه هم چندان نداشت حمله کرده
بضبط خود آورد و شلک زنان روی خود به اردوی خاص نهاد آنحضرت که با لشکر خود
این طرف جوی خیمه و سراپرده آراسته بود و جاسوسان و منهیان اخبار اراکین
بغاوت دثار از رسیدن یکه تازان میدان جلادت و هوشیاری خبر رسانیدند
یکبار فریب خوردند چون فرصت رزم اعدا شکنی نیافتند فرمان دادند تا از اطراف پیاده
تفنگچی و کماندار متوجه قلعهٔ دار السلطنت شده استحکام دهند و خود بدولت سوار شده
با فدائیان معدود در روی توجه بزرم خصام آوردند اتفاقاً در تاریکی شب اهل موکب اسلام

باستقلال

باستقلال تمام مشغول جدال و قتال شدند تمیز خویش و بیگانه نکرده با یکدگر جنگیدند دران
حالت امام خان سپهدار و میر محمود سپهدار با سپاه خود سر راه فرنگیان گرفته و داد شجاعت
و مردانگی در دادند و تا مقدور دمار نخوت از روزگار سپاه اعادی هوشیار بر آورده آخر
بسیر جنان قدم کشادند درین فرصت جنرل میڈوس بدلاوری و چابکی تمام در تاخت
بیک حمله حصار شهر گنجام و لعل باغ که اگرچه با خندق و برج و باره استحکام تمام داشت اما
بقصور مهدی خان صاحب دیوان در اساس سلطنت رخنهٔ عظیم پدید آمد چنانچه در ان شب
تمامی محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبیده پیش دروازهٔ قلعه
جمع کرده برج و باره را خالی داشت مفتوح ساخته کامیاب گردید چون این خبر بمسامع جاه
و جلال رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردیده و دو رساله اسد اللهی را بتسخیر
تیری که شبانگاه انگریزیان گرفته استظهار خود ساخته بودند نامزد کردند چون روز روشن
شد هرچند رساله‌داران مذکور بازار بندوق بازی گرم ساختند و بران تیری حمله کرده
تا پای حصار رسیدند اما به سبب بودن سپهسالار موصوف در آنجا همراهیان را تهور
زیاده شد پای ثبات فشرده حمله‌آوران را برگردانیدند چون بحملات کرات و مرات
شاهد فیروزی رخ نمود و اکثر جانبازان جان نثار گشتند سلطانیان معاودت بقلعه
نمودند پس سلطان شجاعت نشان اطراف قلعهٔ دار السلطنت را بتوپ و منجنیق و بندوق
و جزائل و انواع آتشبازی آراستند و مستحفظان تهور توامان در همه جانب گماشته از غایت
حمیت اسلام و شهامت فرمودند تا کارگذاران امور جنگ سایبانهای مخمل فرنگی و
اطلس خطای و زربفت رومی بر سر هر برجی از برجهای دار السلطنت برافراشته با وصف
استعداد مانع دخول خصام و کمال حزم و استحکام کلاونتان پری رخسار و مطربان

شیرین گفتار جمع کرده بمعاینهٔ رقص و طرب و اشتغال عیش و عشرت شبها را زنده داشتند
و تمامی سوار بطرف میسور روانه شده بودند بعد دو روز پرسرام بهاؤ و هری پنت با لشکر
خود رسیده بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و مشیر الملک با فوج خود بر موتی تالاب
مقام گزیدند سپاه انگریز حسب الحکم سپهسالار موصوف مرحله از طرف گنجام جنوبی قلعه
احداث ساخته مورچه شرقی قلعه این طرف چوبنا کرده مستعد کارزار بودند چونکه جرات و شجاعت
ذاتی آنحضرت را همگنان بواجبی می دانستند بلکه اظهر من الشمس بود هر سه دولتمند برد آرا باهم
مشورت نمودند که ایام محاربه و محاصره بامتداد خواهد کشید و ختم مناقشه و پیکار به سهل ترین
وجوه صورت نخواهد بست و خلقی بیشمار بعرصهٔ تلف خواهند رسید همان بهتر که کار بمصالحه
و آشتی بر آوریم در آن اثنا سلطان دانش آگاه هم مخاصمت و مخالفت سه دولتمندان
را موافق رای وقت پسند خود ندیده و تجویز بعضی دولتخواهان صواب اندیش وکلا را
نزد سپهسالار موصوف و مرهته با تحف و هدایا فرستادند تا وکلا در تحریک سلسلهٔ اتحاد و
اتفاق شرایط پیغام بجا آورده اظهار موافقت کردند و غبار نفاق را بزلال سخنان
ملایم و اخلاص از صفحهٔ دلها شستند سپهسالار معزی الیه موافقت حضرت سلطانی را
فوز عظیم دانسته دل بر اقبال پیام آشتی داشت و جنرل میندس بر این معنی گوش رضا نهاد
و بعد رد و بدل بسیار از سپهسالار رخصت گرفته بر تپری سومارپیته که بینی قلعه توان گفت
و سید غفار سپهدار بجراستش نامزد شده بود در تاخت و آن مرد شجیع هم بهر جدال و قتال
استقبال کرده پای ثبات بمیدان دلیری فشرده و با استعداد بندوق آتشباز و سنان
و تیغ جان شکار با سپاه خصم در آویخت و کوشش و پایداری چنان بتقدیم رسانید
که مزیدی بر آن در عالم بهادری متخیل نباشد آخر گوی ظفر را بچوگان شجاعت در ربود

واہل

و اهل یورش تاب نیاورده پس پا شدند بعد دو ساعت که سپاه منصور در بحث و نیز و اکل و
شرب اشتغال داشتند و خاطر از بیم دستبرد خصم پرداخته بودند دلیران انگریز فرصت
یافته جمله یکبار حمله کردند بسعی موفور سپاه منصور را متفرق ساخته جای گرفتند فوراً
سید حمید و فاضل خان هر دو سپهدار با سپهدار منهزم اتفاق کرده رسیدند و بیک یورش
رستمانه جبراً و قهراً حریفان را زده زده برگردانیدند و باز بجای خود قایم شدند پس دو
هزار سپاهی انگریز بخاک هلاک افتادند بقیة السیفان حیران و پریشان بلشکر خود معاودت
نمودند اما همون روز جنرل میندس بخیمهٔ خود آمده طپانچهٔ گولی پر کرده از دست خود بر خود
سر نمود و گولیش خطا کرده از پوست شکم در گذشت پس طپانچهٔ دیگر بر داشته بود که کرنل
ملکم جنرل اجیتنت بر صدای پشتول اندرون خیمه اش دوید و دستش بگرفت و به سپهسالار
موصوف این خبر رسانید تا سپهسالار فوراً بخیمه اش تشریف آورده دستش گرفته از خیریت
و سلامتیش شکر الهی مودا ساخت و سخنان دلدهی و کلمات تسلیتش بر زبان رانده گفت
اکنون صورت صلح معنی صلاح حال و مآل دارد اگرچه قلعه تسخیر و سلطان را اسیر کردن آسان
تر است گویی که قلعه مع سلطان محصور بضبط ما در آمد اما از شرکا اندیشه باید کرد که در هر امر
شریک اند درینصورت چه فایده سرکار کمپنی خواهد شد بنا بران ما آشتی را مناسب این وقت
میدانیم جنرل هم بر این کلمات گوش رضا نهاد الحاصل بمشاوره و تجویز هر سه شریک
صورت صلح بر این وجه قرار گرفت که ملک محاصل سه کرور روپیه با همین قدر نقد سلطان
نرم دل بهر سه دولتمندان بسپارد و تا وصول مبلغ مذکور یک دروازهٔ قلعهٔ دار السلطنت
بدست سپاه انگریزان گذارد و با شهزادگان را بهر تسکین هر سه دولتمند نزد سپهسالار موصوف
روانه سازد چون سلطان دور اندیش همه کارهای سلطنت خود را بسبب قصور و فتور اعیان

وارکان حرام خور خود ابتر دیدند لاجرم بهر رفاهیت و آسودگی خلایق باقبال اینعنی پرداخته
ضلع بارامحل وسیلم وآتور وانکیری وسنکلی درک ودندکل وکلیکوٹ وغیره
بانگریزان سپردند ودروبست بلاد کرپه وتاریتری وتارمری وبلاری تفویض مشیر الملک
دیوان نواب نظام علی خان کردند وتمامی ملک آن طرف جونگ بهدر البغیم پونا تسلیم نمودند
کرور روپیه نقد با سامان تحایف وتشریفات وخلاع عاید ساختند برحسب استدعای سپه سالار
موصوف معز الدین سلطان وعبد الخالق سلطان جگر بندان خود را به اتالیقی غلام علی
خان ومحمد رضا خطیب مسجد جامع ارکاٹ بامر رسالت نامزد فرموده نزد سپه سالار
موصوف روانه نمودند تا رسولان دانشور وکلمات پرور بتقریر دلپذیر وسخنان بدل جاگیر
شاهراه موافقت ومصالحت را از خس وخاشاک کینه ومخاصمت صاف نموده همه بارا
بتحف و بهدایا خوشحال ساخته از دار السلطنت پٹن بر داشتند پس دو دولتمند بعد تقسیم مبلغ
مذکور بدیار خود مراجعت نمودند وسپه سالار انگریز با شهزادگان جوان بخت فایز مدراس
شد وعزت ووقار آنها را زیاده دوست میداشت وکرنل ابنیر بانی سلطانان موصوف
مقرر کرده بآداب خسروانه نازبرداری می نمود واندرون قلعه مدراس عمارتی عالیشان
خالی کرده اوشان را فرود آوردند و همه سامان واشیای ضروری مهیا ساخته مخصوصان
وخدمتگذاران اوشان را اجازت آمد ورفت داد خصوصاً نواب محمد علی خان سراج الدوله
که محض بپاس بنیادی که بارها در باب صلح واتفاق با سلطان عالم پرور سپه سالار موصوف
ترقیم وترسیل داشت درین معنی اصرار بیشتر کرده بود وسلطان زادگان را برپسران خود
مقدم داشته از عهده مروت ومدارا می برآمد وهمیشه باب ترسیل ماکولات ومشروبات
نادر ومیوه جات فاخر مفتوح داشت پس جملگی سپاه انگریز از تمامی قلمرو مملکت خداداد

برخاسته به بندوبست بارامحل وغیره شتافتند ومنادی امنیت در همه آن بلاد دلبند آوازه گردید

ذکر روانه شدن افواج سلطانی بتنبیه پالیکاران اطراف و بندوبست قلمرو محروسه دیگر کارخانجات که ابتر شده بود وتعمیر قلعه دار السلطنت با دیگر کوایف ووادی سن یک هزار ودوصد وهفت هجری آنکه

ازان تاریخ که هر سه دولتمند کامیاب بدار و دیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوایف
ممالک محروسه امتحان خیرخواهی وبدخواهی اعیان دولت وارکان سلطنت وساهوکاران
همت گماشتند چون از یک یک حساب اعمال وا گرفتند بتقارب قراین نیکو روشن جناب
شد که مهدی خان مدار المهام با چند ساهوکار کرناٹکی ودیگر حرام خواران یکدل شده قدم در
جاده خلاف وحرام نمکی گذاشته بود میخواست که ناموس بزرگ سلطنت مخدوم خود را برباد
غارت دهد ودال براین معنی ابتری بعضی کارخانجات گشته بود چنانکه اکثر توپها در
عین کارزار از ریگ وگل بحسب اشاره همون بدبخت دهان بند شده بود تا یک یک
نمک حرام را بسزای اعمال آنها رسانیده خانهای آن عاقبت خرابان بباد غارت در
داد ونقد آنها جمع ساخته باداى زر قسط بندی نزد رسولان باوقار تبلیغ داشت وهمدران
زمان میر معزول اعنی صادق بی صدق ویقین باز بمسند دیوانی حضور متمکن گشت آه
باز گرگ کهن بپاسبانی رمه گوسفند نامزد گردید چون آن مردم آزار که در دل ماده عداوت و
پندار شقاوت از زمان عزل خود آماده داشت مرتبه خود بلند دید اکثر امرا وخوانین
را که دولتخواه بودند وتا بودن آنها کارخاطرخواه خود کرسی نشین ندید بدلایل فتور وقصور
بلا صدق معنی متهم ساخته حسب الحکم از جان ربوده نقشی که در هیچ عصر نشانش نمیدهند

درآن صوبه نشاند دران حال بعضی آصفان جاسوسان بمسامع جاه وجلال رسانیدند
که شمالی دار السلطنت از هر گوشه و هر بیشه فتنه انگیزان و قطاع الطریقان چند اوباش
را جمع ساخته سر نخوت و پندار بر داشته پای تردد در تسخیر بلاد پیش نهاده اند بلا وسوسه
بی موجب در ایذای خلق الله و رعایای ممالک محروسه کمر سعی بسته اند چنانکه شخصی از
ارباب ضلال بنگتی کوڑه نامی کوه کوڑی بنده را قایم کرده است بدستور آن متمرد خود را از
اولاد پالیکار مرکیسی وانموده کوه مدگیری را بالضبط خود آورده کامرانی میکند و دیگر تن گیری
را گرفته و مقام مستعد حرب و قتال قدم نهاده است مقارن اینحال سید محمد خان
آصف چیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که شخصی جنبی خود را
یکی از متوسطان بیپا نایک پالیکار هرپن هلی مشهور ساخته وارث راج آن سمت انموده
چهار هزار پیاده از قوم بیدر فراهم ساخته بهوای سرداری می نازد و هوچنگی درگ و
قلعچه گوتور من مضاف صوبه هرپن هلی را استحکام داده بخرابی و تاراجی رعایای باج گذار
سرکار خداداد می تازد که در منجگور حسب الحکم بر قبل سید چنانچه راقم سطور مفصل اینماجرا در کتاب تذکرة البلاد
والحکام ورد اورنگ هفتم نگاشته است غرض باستماع این اخبارات آتش قهر و غضب
سلطانی سر بشعله کشیده نواب سید صاحب و سید حمید سپهدار را با فوج سنگین بسزای
ارباب ضلال بطرف کوڑی بنده و مدگیری نامزد فرمودند و قمر الدین خان را با فوج گران
بتنبیه شقی هرپن هلی دستوری دادند چون خان مذکور از حضور رخصت یافت بر سبیل
یلغار در تاخت و قلعچه گوتور را گرد گرفته توپ و تفنگ سنگ تفرقه در جمعیت سپاه
کینه ور انداخته جبراً و قهراً حمله کرده مفتوح ساخت پس در قلعچه مذکور تهانه گذاشته سمت
هوچنگی درگ شتافت چون شخص مسطور را با دو هزار بیدر با وصف قلت سامان سپاه

وحرب در کمال هوشیاری و خرم مستعد جنگ کوه را گرد گرفت و در سواد محاصره بیشتر
کوشید اهل خلاف نیز تا مدت هفت ماه در دفع و رفع سپاه منصوره سعی موفوره
بظهور رسانیدند و جنگ مردانه نمودند روزی خان موصوف بر جرات و دلاوری کفار
بهم برآمده سپاه خود را بتسخیر آن حصار پیش رانده خود هم سوار گردید تا سپاه منصور
از کثرت و هجوم دشمنان اندیشه نموده روی توجه بقصد انتقام اشقیا آوردند و بدلیری و
شجاعت تمام به برج و باره برآمده کوس کرنای نصرت نواختند کفار هم استقبال کرده فدای
وار چنان کوشیدند که خود خان مذکور زخمدار گردید آخر مخذولان تاب صمصام خون آشام
غازیان نصرت فرجام نیاورده آواره دشت ادبار گردید و شقی مخذول العین سردار آنها با چهار صد
کفار اسیر شد و شوم شنکر برادرزاده نایک مقتول که آنجا بحمایت مرهته بعضی تعلقات
هرپن هلی بالضبط خود آورده در نار این کیڑه سکونت داشت باستماع این خبر مضطربانه
باز آنطرف چو شتافت پس خان مشار الیه حسب الحکم منجمله اسیران بعضی ها را بنابر عبرت
دیگران دست و پا شکست و بعضی ها را آلت مردی مع انثیین بریده آزاد کرد و حصار کوه
مزبور و قلعه هرپن هلی وغیره که استظهار بدبختان فتنه زا بود از پا در افگنده مراجعت نمود
و بر جنگ صوبدار آن نواح که در افراط و تفریط لشکرها در چیتل درگ پناه گرفته بود بعد رفع
منافقت با فوج خود عازم آن حدود شده آنی گندی و کنکگیری را بالضبط تصرف خود
آورد و دهیری نایک پالیکار کنکگیری را قولنامه فرستاده طلبید و سند بحالی تعلقه مع خلعت
و یک زنجیر فیل داده چنان بتالیف قلوبش پرداخت که نامبرده باطمینان کلی بخدمتش
رسیده خود را یکی از بندگان آنحضرت شوکت پناه قرار داده مطیع و منقاد گشت و
نواب سید صاحب هم با سپهدار موصوف بعرصه سه چهار ماه کوڑی بنده و مدگیری

ورتن گیری را از قبضهٔ زناربندان سنگین دل بعد شکست اصنام و اوثان استقامت و نخوت
استخلاص کرده حوالهٔ سبحه شماران نمودند و گوش و بینی بعضی مخذولان بریده معاودت کردند
و سید حمید سپهدار اگرچه بحسن هواخواهی و نیکو خدمتی با ساز نوبت و فیل عماری و خطاب
نواب سرفرازی یافته بایالت صوبهٔ نگر نامزد گشته بود اما ترقی نکرده در اندک مدت بعارضهٔ
جسمانی متوجه دار بقا گردیده همدران سال بعد از انکه زوجهٔ ناموس موجهٔ حضرت فلک مرتبت
بزمان ورود عساکر سته دولتمند از صدمات شلک اتواب علامت بیماری خفقان نمایان
شده تنزل اتمام بخاطر قدسیه راه یافته باندک مدت بسیر جنان خرامان گشته بود و در آنوقت
محی الدین سلطان پنج شش سال سن شریف داشت صبیهٔ عالیهٔ نواب سید صاحب بر
استرضای خاطر ملکهٔ دورانیهٔ یعنی والدهٔ ماجدهٔ حضرت سلطان مقبول و منظور حضور شده
نامزد گردیده و در همون سال قمرالدین خان که بامید کتخدا شدن از اختر برج سلطنت و فرمان
روای یعنی خواهر فتح حیدر سلطان بارها در مهم جانبازی مینمود هرگاه اینقدر لیاقت
و جوهر حسن عقیدت نداشت آنحضرت ادای مراسم شادی کتخدائیش بصبیهٔ نایطه نمودند
بجمیع وجوه نومید شده در هر امر قصور میکرد بلکه نهانی با عیان حاسدان دولت خداداد
رجوع و یکدل شده زوال آن دولت از خدا میخواست القصه بعرصهٔ قلیل از دست سپاه
قاهره سرکشان آن نواح زیر گردید چون بعضی پالیکار یقین دانستند که دشمنی با آنحضرت
فلک مرتبت نمودن خود از پای شقاوت بدام بلا رفتن است تا از کردهای خود پشیمان گشته
دست اعتذار در دامن استغفار زده مطیع و منقاد گردیدند و پالیکار بیلنور بوسیلهٔ سفارش
سپه سالار انگریز یعنی لارڈ ارل کارن والس بهادر بگذاشت لک و سه لعل هن سالیانه
سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسوده و از همون سال سلطان الاثمان

خاطر اشرف از سیاست و زد و کوب و تغییر و تبدیل اعیان دولت و عمال برداشته
صوابی اندیشیده قرار داد و عهد نمود و آنچنان بود که آصفان از تعلقات و پرگنات
مع عمال و اهل دفاتر حساب که همه از اهل اسلام بودند در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد
ادای نماز و خطبهٔ عید الضحی همه با پیش منبر کلام الله بر سر گرفته متعهد می شدند که ما هرگز در کار
سرکار قصور نخواهیم نمود و هیچ تغلب و تصرف در ارسال زر محاصل بظهور نخواهیم رسانید
و روا دار ظلم و رنجش خاطر رعایا و برایا نخواهیم شد و همیشه در نماز اوراد و ختم درود و ترک
مناهی اوقات خود بسر خواهیم برد بعد این عهد هرکس که محاسبه دار هم باشد بمعافی
حساب و خلاع بحالی تعلقات پان رخصت می یافت هرگاه آن بیباکان دین بعد قسم
بکلام الله فایز پرگنات خود می شدند پاس عهد از دل خود برطرف ساخته مکروها نالایق
مذکور بنا شده بعمل می آوردند و هرچه از نامعقولات دل شان میخواست هر آینه بظهور
میرسانیدند آه نادان ندانستند که شامت چنین افعال شنیعه خصوصا بعد عهد و پیمان بجوار
و بجبت خواهد انجامید معاذالله عن ذالک چون آنحضرت از زناردار ان و دیگر قوم غیر
نفرت تمام داشتند سوای اهل اسلام دیگری را دوست خود تصور نمی فرمودند بجمیع وجوه پرورش
آنها منظور نظر داشتند تا چند کلمه گورا که از نوشت و خواند بهره داشتند منتخب و جمع کرده میرزای
کچهری نامیدند و بر همه دفاتر بهار ارقام جمع و خرج و بحالی و برطرفی و غیره از فارسی یک یک را
نامزد می فرمودند و همون افراد فارسی بنظر انور گذشته مزین بدستخط می شدند و در همه ممالک محروسه
یک پرگنه را یک آصف و مواضعات محاصل ده هزار هون را یک عامل و یک سررشته دار حساب
و یک امین از اهل اسلام مامور فرمودند اگرچه طرح شکست قوم زناردار ان انداخته دلیمکه و ویس پانده
و قانون گورا که این همه بحساب زمین و از دریا و زراعت از قوم برهمن بودند و از زمان پیشین مامور

ومقرر بودند یک قلم بیدخل ساختند اما این قوم بخوش آمدگوی و معامله دانی از عاملان و آصفان در ساخته بدون اطلاع حضور چنان دخیل کار و بار می شده بودند که آصفان و عاملان باعتبار آن قوم کار ملک را الی گذاشته خود بلاوسواس بعیش وعشرت خدائی میکردند و شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند پس زنارداران بے خلق و خوشامدگو تمام تعلقات را حسب دلخواه از ظلم غارت ساخته نصف وصول با آصف وعامل میرسانیدند و نصف در تصرف خود می آوردند اگرچه خارجا این همه اخبار بسمع شریف آنحضرت میرسید اما نظر بعهد آن بدعهدان کرده گران خاطر نبود و برگناه و حرام خوری ایشان گرفتی نمیکرد و در هر موضع مسجدے بنا ساخته مؤذن و ملا و قاضی در آنجا مقرر کرده در تعلیم و تدریس اسلامیان میکوشیدند و خود بدولت اوقات شریف را در نماز و تلاوت قرآن مجید و درود خوانی مصروف میداشتند شخصے در قصیده مدح آن شاه جمجاه گفته است؏ ز تیغ ساخت مسخر جهان و اهل جهان ✤ گرفت چرخ و ستاره به سبحه گردانی هذا اما تارک الصلوة و زانی را برابر دشمن جانی می انگاشتند چون بمحض پاسداری اسلام از مصلحت ملک گیری و ملکداری و بازپرس اعمال عمال دست سیاست برداشتند هر یک در مقام خویش بے دهشت گردیده و خوانین و دولتخواهان قدیم را از پایهٔ اعتبار و اقتدار برانداخته ادنی زاده و کم حوصلگان را بمراتب و مدارج اعلی رسانیدند و عمدهای کار آزموده را که همیشه بکفایت کارهای عمده و مهمات بهیته مامور می شدند بادنی منزلت فایز گردانیدند زیرا که رای والا اقتضای آن فرمود که هر یک از اهل اسلام از خوان نوال و عنایت خود بهره مند و متمتع باشند که ادنی زادگان هم محروم درجهٔ اعلی نشوند از این سبب خلل و فساد در اساس دولت روز افزون بوقعی راه یافته یکسر ارکین و خوانین سوء الظن شده باتفاق باعث فتنه و عناد گردیدند و میر مذکور

باصناف نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر بر روی اکابر و اهالی و موالی می کشود تا آنکه زمام اختیار جمیع ممالک و مهام دولت در قبضهٔ اقتدار او در آمد کارش بمرتبهٔ بالا گرفت که غرور در دماغ بے مغزش راه یافته اکثر مهمات ملکی و مالی را از پیش خویش بے رضا و اطلاع آنحضرت بفیصل میرسانید و جمیع مملکت را بجور و ظلم خویش پر فتنه و شور ساخته نقش عمل غیر معمول بمدعای هوای خود می نشاند عمده را العملیات عزیمت خوانی و دعوت تسخیرات که هر روز تیم من مرچ سیاه دعوتیان عزیمت خوانده می سوختند چنان مسخر ذات والا نمود که هرچند کلمات شقاوت آیات آن بدذات از زبان اهل المسامع آن خسرو گیتی ستان میرسید لاکن آنهمه را در خاطر اشرف جای داده آتش غضب سلطانی بزلال اغماض فرو می نشاندند و در مقام تفضیح او در نمی آمد بلکه در ترفیع مراتبش میکوشیدند و ذیل مرحمت و عنایت بر افعال قبایح او می پوشیدند بنا بر آن او به سبب عنایات روز افزون شاهانه بر جمیع قلاع و بقاع ممالک محروسه اقتدار و استیلا یافته در مهمات کلی و جزوی هیچ کسی را مدخل نمی داد و فرامین مشتمل بر بعضے تحکمات بے موقع به پرگنات می فرستاد و اخبارات کارخانجات و حالات رعایا و واقعات ممالک محروسه بحضور فیض گنجور نمی رسانید چون این حال بعضے سرداران دولتخواه و ارکین مشاهده نمودند دست و زبان از امر خیرخواهی دولت درکشیده بودند الحاصل سلطان به تعمیر قلعهٔ دار السلطنت همت گماشته طرح تازه انداختند و حصار قدیم را شکسته بطرف جوی کاویری دو حصار پخته سنگین مع خندق عمیق و برج و باره کشیدند و جنوبے چهار پنج حصار مستحکم با اندک فاصله بنا فرمودند چنانکه دریاچه داخل چهارم قلعه گردید و غربی قلعه اگرچه بنای چهار حصار انداختند اما دو حصار تعمیم مرتب شده بود

ذکر معاودت رسولان باشوکت در سن یکهزار و دو صد و هشت ۱۲۰۸ هجری و تقرر کچهریها بحساب اسمار الحسنی و مباهی اندوختن اراکین بالقاب میرمیران و احداث فرمودن تخت سلطنت و فایز حضور شدن شهزادهٔ ایران زمین بسبب مخالفت امرا و اعیان آن نواح و ظهور مراسم تهنیت شادی کدخدائی و ورود ادکوالف آنحضرت و واقعاتیکه از ابتدای سنه ۱۲۰۸ هجری لغایت سنه ۱۲۱۲ هجری آنکه

چون یک سال و چند ماه خسروزادگان والاشان در بندر چینا پٹن سکونت داشته بین الجانبین شرایط موافقت و مخالصت درست ساختند و مبلغ قرارداد عاید نموده معاودت نمودند شهریار نامدار در ساحت صحرای وسیع و عریض یوسف آباد عرف دیون هلی که عنان خرش قصد سیر و شکار بدان ناحیه در تافته بودند مجرای رسولان جگربند و اتالیقان هوشمند گرفته بفتح و نصرت امیدوار گردیده غلام علی خان و خطیب را باندیشه خیرگی در نظربندی داشتند و اهل بدرقهٔ جگربندان را بانعام و تشریفات شاهانه نواخته مرخص ساختند و محفل جشن و سور ترتیب داده اسباب عیش و طرب مهیاتر گردانیدند و هر امیر و سرداری را بعواطف خسروانه سرفراز و بمناصب ارجمند معزز و ممتاز فرمودند

نظم

ز انعام شه گشت خرم سپاه	بیفزود شان پایهٔ عز و جاه که
ز بار عطا جملگی خم شدند	همه خوش دل و شاد و خرم شدند
	و همدران زمان هر یک از اعیان نامدار

بالقاب میرمیران مخاطب گردیدند و کچهریهای کارخانجات خود را تیمناً بتعداد اسماء الحسنی که نود و نه اسم اند نامزد فرموده بمستقر سریر سلطنت برگشتند و در هر کچهری که اللهی کچهری و رحمان کچهری و غفار کچهری و غفور کچهری و عزیز کچهری و امثاله موسوم بود سه چهار هزار سپاه ظفر پناه را متعلق ساخته و نام جیش که پیش از این لشکر سپاه پیاده را بنام مذکور میخواندند از میان برداشته مطلق عسکر نامیدند مخفی نماند که سید غفار حلال نمک میرمیران اول شده و محمد رضا ابن ابراهیم صاحب خال بزرگوار نواب جوم کر جد پدری آن شهریار می شد و این صاحب پسر کلان صاحب موصوف در عهد نواب مرحوم بخشی سایر سوار سلحدار شده اما با دنی حرکتی یعنی بتلفظ دشنام از دست سید میران سپاهی در کچهری دار السلطنت بقتل رسیده بود و نیز علم میرمیرانی برافراشت و به بنکی نواب مشهور گردید وجه تسمیه اش اینکه پیش از این خسرو نامدار او را با فوجی تنبیه تا یماران یعنی نامزد فرموده بود و ند به دلیری و تهور تمام علامت رود تسخیر ایران بدخشان نمایان ساخته بجبر و قهر سرداری اکثر ایشان را با دیگر سرکشان گرفته در یک خانه جمع کرد و بهر عبرت آن خانه را آتش زده سوخت چون بزبان کنهری آتش را نبکی میگویند او باین اسم معروف گشت و خانجهان خان و پرنیاز نار دار سوای اینها بعضی از قوم نوایط و مشایخ زادگان که از کسب سپاه گیری و فن سرداری معرا بودند منظور نظر پرورش عام حضرت اسلام پرور گشته میرمیران و صاحب نوبت و نقاره گردیدند و بجمیع میرمیران طره های طلا پر جواهر بدکهای مرصع عنایت و مرحمت گردید و همدران آوان آلات حربیه باین اصطلاح که بندوق را تفنگ و توپ را درخش و بان را شهاب نامیده شد و تخت سلطنت و سریر معدلت و فرمانروائی که بصرف جواهر گران بها بصورت شیر

مرصع کرده اگرچه بر حسب آیین و در ساعت همایون ترتیب یافته بود امابرای جلوس میمنت مانوس
انتظار تیکه بر حسب قاعده سلاطین دهلی که از خاندان جسونت راجه اودیپور میگرفتند
و بانی این دستور سلطان جلال الدین اکبر بود آنحضرت نیز والی نواح کچ را بصرف
لکوکها زر و تحایف و تشریفات و عنایات شاهانه مطیع و منقاد ساخته بر فرستادن
دخترش راضی کرده بود ندمی کشیدند باین حال زمانه که در شکست ارباب هدایت و
حامی خلق الله میکوشید مساعدت نمود و همدران آوان بقول بعضی شهزاده ایران
بسبب مخالفت و مسلط آقا باباخواجه سر آواره شده بعد دریافت فراوان رنج سفر
فایز حضور سلطان فیض گنجور گشته بود حضرت عالم نواز و ملاقات کرده در معموره گنجعام
بعزت خسروانه فرود آورده و سلوک شاهانه و مراعات ملکانه با او مرعی میداشتند
سوای خلاع و فروش و اسباب لازمه و اغذیه و اشربه وغیرآن دو هزار روپیه نقد بصرف
شاگرد پیشه اش ماهوار میرسانیدند چون همگی همت قضا نهمت باتفاق و ارتباط
سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنابرین از روی اخلاص و خلوص نیت ایلچیان را
باتحف بی پایان و فیلان کوه تنان و مکتوب محبت اسلوب بواسطه تمهید مقدمات
امداد و اعانت فراوان امور بخدمت زمان شاه بن تیمور شاه بن احمد شاه درانی
والی کابل که روانه ساختند آن بادشاه والاجاه مدعیات آنحضرت را در حیز قبول
خود آورده فرستادگان را بانواع خلاع فاخره و انعامات متکاثره ممتاز فرمود
چون قواعد محبت مصادقت درمیان آن دو بادشاه عالیجاه بعهود و پیمان استحکام یافت
رسولان باشان باتحایف و هدایای آن نواح و مکتوب درجواب متضمن انتظام یافتن
مهام مصادقت و استحکام مبانی مخالصت معاودت نموده بزمین بوسی درگاه خلایق

پناه مشرف گردیدند چون چندی بعیش و عشرت منقضی گردید در سنه ۱۲۱۰ یکهزار و دو صد و
ده هجری خدیجه زمان نام دختر را در سلک ازدواج خود درآوردند و بزم شادی ترتیب
داده اسباب طوی و مجالس جشن سور بیاراستند پس چندروز خوانین و امرا امیر
سامانی اسباب طوی نامزد گشته لوازمات فرح و طرب مهیا کرده تمامی سرداران و سپاه
را از خوان نوال و احسان آن شاه جوان بخت نوجوان بهره مند میگردانیدند و باطعمه
و اغذیه لطیف و خوشگوار کام و زبان وضیع و شریف را متلذذ و شیرین ترمینمودند مطربان
و نغمه سرایان و کلاونتان جادو نظر را بنوازشات و انعامات شاهانه از آز و نیاز
مستغنی ساختند پس آنحضرت بامرحمت بعین اخلاص با جمیع امرا و سپاه بریک شیلان
شیر برنج خاصه تناول فرموده بزبان مبارک ارشاد نمودند که ماهمه برادران دینی هستیم
لازم که پاس قومیت و دینداری ملحوظ نظر داشته کینه را از دل برآورده یکدل باید شد
و لله فی الله کمر جهاد بعزم استحصال شهادت برمیان همت چست باید بست بعد این
ارشادات خلعتهای سرخ رنگین بامرا و سرداران از دست باجود خود عنایت ساخت
فرمودند این خلاع سرخ را لباس شهادت تصور نمایند آه با این تسلی و آیین دینداری
و نوازشات عالی سنگدلان عاقبت خراب آخرالامر طریق سعادت و فدویت
نه پیمودند پس در سال دیگر یعنی یک هزار و دو صد و یازده هجری رای والاچنان اقتضا
فرمود که محافل فردوس مشاکل شادیهای کتخدائی شاهزادگان ذوی الاقتدار بپاآید
پس حسب حکم جهان مطاع بسرانجام این امور شرف نفاذ یافت تا میر سامان سعادت نشان
حسب الفرمان والاشان محی الدین سلطان را باصبیه محمد علی عرف ججو میان شرف
ازدواج دادند و از مهر سپهر عصمت و اجلال یعنی همشیره کلانش خلف میان موصوف را شرف

مواصلت بخشیدند غرض هر همه از خاندان عمده پرده نشینان عفت وعصمت را بهم سانیده
به آئین شاهی ورسم خسروی پیوند معنوی بخشیده بر تخت مناکحت ومعاشرت جلوه گر
ساختند ودر سال یکهزار ودوصد ودوازده هجری خاتون خاصه سرادقات حشمت و
اجلال پسر زائیده بعد چند ماه بعارضه مهلک متوجه دار البقا گردید وآن پسر نیک اختر
هم که بخداداد سلطان نامزد شده بود عنقریب شربت نعیم نوشید همدران سال شهزاده
ایران برحسب استدعای امرای پای تخت خود از حضور مرخص گردید چون او بخدمت آن
شهریار بنهایت محبت واخلاص داشت اورا بانواع تشریفات ونقد وجنس بسیار وداع
کرده فرمودند بخواهیم که بعد بند وبست ملک ودولت دار السلطنت ایران ما وشما باز با شاد
اتفاق کرده بتنظیم وتنسیق هند ودکن کوشیم او هم قرار این معنی نموده بود وهمدران سال
آن نطفه شیطان اعنی صاحب دیوان المخاطب بمیر آصف شرارت وبیوفائی
وبدخواهی قوم مهدوی که آنها را دایره واله گویند اگرچه آنها حسب ظاهر راست بازو
حلال نمک بودند اما صاحب دیوان مذکور ازان قوم اندیشه تمام داشت وپیش ازین
اکثر جنگها از ایشان بظهور آمده بود معروض داشته مزاج وهاج را بنوعی برشورانید که
آنحضرت ازان قوم وسوسه بغاوت پیدا کرده جملگی را بازن وبچه از قلمرو خود اخراج
فرمودند سپس بمقتضای عقل دوربین وفطرت وقت گزین از همه سپاه خود شیوخ
سادات ساکنان سرینگ پٹن وکولار وهسکوٹه ودیون هلی وصوبه سرا
وبالاپور کلان واهل بجاور ده هزار مردم منتخب بفحوای بلفظ این عبارت که در زمره
غم نباشد باشد تشریحش آنکه اشاره ومقصد از حرف عین مردم غیر ملک واز میم
مغل ومرهٹه واز نون نایطه واز ب برهمن واز الف افغان واز شین

شیعه

شیعه واز دال اهل دایره یعنی مهدوی که اینها داخل زمره نشوند منتخب کرده باسم
زمره خاص نامزد فرمود پس اهل زمره آنقدر منظور نظر گشته معتمد علیه شدند که در آخر عهد
سلطنت بر تمامی کارخانجات دولت خداداد استیلا یافته دخیل کاروبار ورتق وفتق
مهام عمده گردیدند از انجمله میر ندیم نامی ناتجربه کار بقلعداری دار السلطنت امتیاز یافت
اگرچه آنحضرت اعتبار تمام بران اهل گمراه داشتند اما آن بی دولتان در ظاهر مطیع
ومنقاد امر آنحضرت بودند در باطن تابعدار مرضی صاحب دیوان گشتند تا آن بدبخت
فکر معقول در تاراجی دولت وسلطنت مخدوم خویش کرده اول در شکست لشکر
وخوانین وامرا معتبر بسبب کمی مواجب مشاهره وکساد منزلت همت برگماشت
سپس بلبتانی وتلبیسی وبایمان غلیظ وشدید که عیاذاً بالله کلمه از زبانش سوای قسم
کلام الله سر نمیزد خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامی حضوریان را بطرف خود کشید حتی
که عرض بیگی حضور وبعضی ندیم لئیم الطبع وبیولان وچاوشان وخادمان جاسوسان
جز صوابدید واستصوابش جرأت پرداز عرض حضور نمی شدند وعرایض ملکی ومالی که
از ممالک محروسه میرسید بی اطلاع حضور از دست خود چاک کرده مطالعه میکرد
ومضمون خاطرخواه خود دران مندرج ساخته سپس بحضور میفرست بلکه خاک آن خطه
جز هوای زبانش نمی پرید وباد جز صدای خواهش دلش نمی وزید سبحان الله میر معین
ثانی میران حسین اوباش منش زانی که جز طریق پوچ نمی پیمود تا آنکه در تعلقات مواضعات
پالکی سواری خود را بر دوش لولیان دیوشمایل برداشته در صحن کچهری میگردید بعضی
اوقات همه لولیان تلنگه را بی چادر وقباچه جمع کرده خود هم دران مجمع بحیائی
منجر امید پس پیداست از کسی که چنین خیال فسق وفجور در دل خود داشته باشد

انتظام مهام سلطنت معدوم و میر آصف ثالث شیر خان چولوری که بضرب المثل گاو
جنت بود غرض از دست نادانی و حماقت چنین هیچ‌وصله کان کارخانجات ملک و دولت
چنان ابتر و برهم شدند که مبلغ تحصیل ممالک محروسه هشتم حصه آنهم تمام و کمال بخزانهٔ
عامره نمی‌رسید و حکم نامها و فرامین حضور جز دار السلطنت دیگر جا فایز نمیگردید و این خسرو
رحمت آثار همت در پرورش دینداران گماشته بودند و زریکه بخرج آنها میرسید
غنیمت می‌شمردند همدران سال دهوندوجی واگیه مرد با توفیق را که راقم سطور مجمل
کیفیتش پیشتر در اورنگ چهارم و دوازدهم کتاب تذکرة البلاد و الحکام چیزی مندرج
ساخته بود و بعد آن علیحده در اورنگ چهاردهم مفصل مذکور کرده است آنحضرت
یرلیغ طمانیت تبلیغ فرستاده بارتقای جاه امیدوار ساخته طلبداشتند چون آن مرد
فرمان طلب آنحضرت را ذریعهٔ دین و دنیا و ترقی جاه و نعم خود انگاشته با جمعیت خاطر و
چند رفیق و متعلقان خود فایز حضور گردید صاحب دیوان شیطان سیرت خلیشتی پیدا
کرده در پی شکست او افتاد آخر در خلوت بدلائل نامطبوع ترغیب گرفتاریش نموده
مزاج وهاج را بر آن آورد که او را ببهانهٔ مجرا یاد فرموده بر ڈیوڑهی گرفتار مغلول و محبوس
مختون و مشرف بشرف اسلام و رفقائش را داخل عسکر ظفر پیکر ساختند با این نظر
پرورش آنحضرت بر آن سعادتمند بیشتر بوده قلم سلطانی که سه روپیه میشود یومیه
مقرر کرده استادی را بهر تعلیم آیین دین اسلام مامور فرموده بودند اگرچه بعد چندی که جاگیری
بنامش تقرر کرده بخلاصی او فرمان دادند اما دیوان عقرب صفت نیش زنی کرده عرض
نمود که قبلهٔ عالمیان برابر او شوخ و بیباک و شجیع دیگری را تجویز کرده هم پله‌اش باید
گذاشت تا او را رهائی باید بخشید نیکو هویداست چونکه او بیمقدور بود و لطو قطاع الطریق

باچند اوباش بی‌پایه سرکوب سپاه حیدرآباد و اهل پونا و فدائیان حضور الا بوده هم
میسر درین صورت او را سزا و مطلق العنان ساختن از مصالحه مملکت بعید است تحمل
و تمکین کرده شد و حادثه روی دهد که بعد از آن دست تدارک بدامن تلافی آن نرسد هرگاه
رای آن بیرای در حیز قبول آمده آن فدوی دولتخواه همچنان محبوس ماند و اول
شیخ احمد موسوم گشته سپس برحسب آرزوی او ملک جهان خان خطاب یافته بود
قصه کوتاه دیوان بی‌ایمان چون دست تسلط خویش اقوی دید دولتخواهان قدیم
از پای اعتبار بر افتادند در هر امر بهوای مدعای خود عمل مینمود همدران آوان غازی
خان را که رکن رکین دولت خداداد توان گفت بی‌سابقه جرم متهم بسازش مشیر الملک
دیوان حیدرآباد کرده حسب الحکم محبوس ساخت همدران سال که عهد آخر سلطنت رسیده
بود بصلاح آنحضرت باغوای بدخواهان مغالطه عظیم خورده چه بعضی اجهل مثل از کلام مجید
حرفهای رسم الخط عثمانی رضی الله عنه و ارضاه که در خواندن نمی‌آید و هیچ یک از
سلاطین عرب و عجم درین امر جرات پرداز نگشته و کسی عالم و فاضل و محدث تجویز
این معنی نکرده بود موضوع نمودند

ذکر لشکرکشی جنرل هارس سپه‌سالار انگریز حسب الحکم لارڈ مارننگٹن صاحب بهادر بتجویز ابوالقاسم خان شستری و مشیر الملک دیوان حیدرآباد بسر رنگ پٹن و واقعه شدن جنگهای فیما بین سلطانیان و جنرل مذکور و زوال دولت سلطنتش که در سنه ۱۲۱۳ یک هزار و دو صد و سیزده هجری واقعه شده آنکه

چون سلطان والاشان در مقدمات بلا اندیشه سرعت مینمودند و عرض کسی هواخواه
پسند خاطر اشرف نمی شد چنانچه دران سال وکلا را با تحایف و هدایای بیشمار بامر
وکالت مامور ساخته یکی را با مکتوب محبت اسلوب بهر استحکام سررشتهٔ اتحاد و مودت
بخدمت زمان شاه والی کابل روانه فرمود و دیگری را بنابر آوردن ٹیکه بطرف راجهٔ نواح
کچ مرخص ساختند و شخصی را با تحایف بی پایان و تشریفات گران بطرف سلطان روم
رخصت نمودند و هم درین اوقات از موریس بندر چند فراسیس بسرداری موسی سیپیو
نام فایز حضور شدند چون انگریز و فراسیس که مذهب عیسی علیه السلام دارند از چندگاه باهم
انجیل عداوت ملاوت میکردند و با جیای موته فتنه و فساد با یکدیگر اعجاز مسیحائی بکار
می بردند انگریزان بندر مدراس از استماع رسیدن فراسیس بدار السلطنت پٹن و فرستادن
آنحضرت وکلا را باطراف مذکوره نعل در آتش گشته متوهم شدند مبادا که بحمایت و ترغیب
فراسیس سپاه سلطانی به تخریب بلاد کرناٹک و حیدرآباد متوجه شوند با مخلصان خود
مشورت کرده در استیصال دولت خداداد حیله انگیختند و ورود فراسیسان را سند
تسلط خود کرده بتجویز مشیر الملک و میر عالم مفصل این اخبار به لارڈ مارننگٹن صاحب بهادر که
در کلکته بود نوشتند لارڈ موصوف که جویای وقت چنین فتوحات بود و بر بی بند و بست
کارخانجات آن دولت وقوفی تمام داشت بسرعت سریعه بچهار هزار سپاهی سوار جهاز
گردیده به شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۱۳ یکهزار و دوصد و سیزده هجری فایز مدراس گشت و لشکر را
جمع کرده بسرخیلی جنرل هارس بقصد تسخیر بلاد سرنگ پٹن پیشتر کوچانید و از حیدرآباد کرنل ایلط
و کرنل ڈالرمپل بچهار هزار سپاه بندری که مشیر الملک اعظم الامرای بهر شکست جمعیت موسی بیرون
فراسیس قایم مقام موسی رمو رفیق ناظم حیدرآباد طلبیداشته بود مع دو هزار مردم بنگاله

کماز

که از سابق در سواد حسین ساگر اقامت داشتند حسب التاکید سرخیل لشکر با سامان جنگ
برخاسته رو بسوی مدراس آوردند و میر عالم با هشت هزار سوار و روشن رای با شش
هزار جوان تربیت کردهٔ موسی رمو متوفی از راه پانگل گهاٹ بدویل عبور کرده از نیکٹ
گیری گذشته در سواد گوڑیاتم بلشکر انگریز در پیوستند چون عساکر با ساز و سامان جنگی
روی باجتماع آوردند لارڈ بهادر موصوف دو سه مکتوب متضمن بیرون فراسیسان
نو وارد را بدست خود و داشتن وکلای خود در دار السلطنت پٹن و گذاشتن قلاع ساحل
دریا یعنی کوڑیال بندر و منگلور وغیره بطور استجارت که محل عبور جهازات است
بنام سرداران انگریز ترقیم و تبلیغ ساخت چونکه از آنحضرت جوابی بر وفق مراد و صلاح خود
نیافت فرمان داد پس جنرل مذکور حسب الحکم لارڈ معزالیه با جنرل فلای سپهدار
سوار و جنرل برجیس سپهدار اهل فرنگ به دویم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۱۳ هجری پیشتر
نهضت کرده قطع منازل و مراحل از راه امبور گده و تریاتور گذشته بنواح رای کوٹه رسید
دران زمان لله بعضی اهل کار سلطانی عبارت آراسته بحضور سلطان عرض کردند که
فوجی انگریز با چند بانکه و لقه های حیدرآباد بنابر جان نثاری میر سند زیاده از چهار
پنج هزار نیستند مگر سردار پونا با ایشان اتفاق نکرده است آنحضرت باستماع این خبر بر بنیاد
میر میران را با فوج گران و با دیگر میر میران بگوشمال و دفع اهل جرات نامزد فرموده خود با حضار
امرا و سپاه رزم آرا فرمان دادند و میر میران مذکور از حضور رخصت شده رو بسوی لشکر انگریز آوردند
و سواران ش منتشر شده بدور کرده هی غولی رای کوٹه به پناه جنگل در تاختند و رسالهای سوار انگریز
نیز بعزم ستیز و آویزش آهنگ گشته صف آرا گردیدند و سلطانیان گرد و پیش انجماعت
حلقه زده بامر قزاقی همت گماشتند و جنرل موصوف چهار روز سواد کلاه منگل را مخیم

عساکر خود ساخته بتاریخ دویم شهر شوال المکرم پیشتر کوچیده چون سواد انی کل امرکز زد و اعلام و خیام کرد قزاقان جرات کرده بر پیش منقلای انگریزی اسپان انگیخته جوقی را تہ تیغ کشیدند و در عوض تحسین و آفرین و انعام از میر میران برگشته خود نفرنها و دشنام یافتند هر کدام دانست که معامله برگشته است و عزم سرداران بزرم نیست بعد ازان دست دلیری و جرات از جنگ باز کشیده مانند اہل بدرقه پس و پیش لشکر غنیم راهی می شدند چون تمامی سپاه و حشم زیر ظل رایات جاه و جلال جمع گردید و بر یلغار سپاه خصم واقف گشت از مستقر سریر سلطنت با حشمت و شوکت حرکت کرده در ساحت چن پٹن که معاندان تمکنوار آمد سپاه خصم را از همون راه نشان داده بودند خیمه و خرگاه باوج مهر و ماه رسانیدند جنرل موصوف براین معنی اطلاع یافته فوراً از آن صوب و تافت و بر حسب ایمای مطیعان خود بجانب چانان هلی شتافت چون این خبر معروض حضور گردید بر جوش غضب آلود شده بر سبیل یلغار متوجه آنطرف گشت و در میدان گلشن آباد عرف مڑولی سراه سرو خرامان باغستان تهور گرفت مستعد رزم و پیکار بودند که سپاه انگریزی پیش آهنگ شده صف آرای جدال و قتال گشتند نظم

روا رو برآمد ز راه نبرد   هزاهز در آمد به مردان مرد
غبار زمین بر هوا راه بست   عنان سلامت برون شد ز دست
جگرتاب شد نعرهای بلند   گلوگیر شد حلقهای کمند
چو از هر دو سو لشکر آراستند   یلان سو بسو مرد می خواستند
سیاست در آمد بگردن زنی   ز چشم جهان دور شد روشنی
ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک   چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک

دو لشکر چو مور و ملخ تاختند   نبردی جهان در جهان ساختند
دران گلشن آباد ناوردگاه   گل و مل بهم بر زدندی کلاه
نسیم گذشتن وزیدن گرفت   شقایق ز سرها دمیدن گرفت
لب زخم خندان بداغ جگر   شفق گون زمین گشت از خون تر

از صورت آویزش آن روز معنی اتمام منافسه و ختم مجادله پیدا بود که فدائیان سلطان جراتهای شجیعانه بعمل آورده با آتش بازان خصم همدست و همباز و شده شور قیامت ریختند بعضی سرداران و رکه شیران پیشه حلال نمک بودند با سپاه خود در برابر ایشان آمده حمله کوه شکوه خصم را تاب آورده بضرب تفنگ آتش رنگ و تیغ بیدریغ جمعی کثیر را بعدم فرستاده سلک جمعیت ایشان را چون بنات النعش متفرق و پریشان ساختند و بهادران انگریزی نیز پای ثبات فشرده فدائی وار بسپاه اسلام زده چنان شلکها ریختند که سینه های معاندان چون پنجره مشبک گردیدند در آن حال قمر الدین خان مفتری چونکه حکم انگیختن اسپان بر لشکر خصام یافت قصور تمام کرده یکبار اسپان جهانده چون کور بی تمیز بر جماعت دلیران خود افتاده زیر و زبر نمود از انجا که اقبال و نیک اختری از سلطانیان رو تافته آثار تباهی و بی دولتی هر روز در تزاید بود و هر گاه بالعکس خواهش خاطر اشرف بظهور می آمد چند سپاه منصور بیدریغ و مفت جانها بغارت داده به تکتک پا از ان معرکه گاه بدر رفتند پس سپاه انگریز فتحیاب قرین مسرت گشتند در آن اثنا بحضور خبر رسید که از طرف ممبئی لشکر انگریزی و سامان رسد غلات بسرکردگی جنرل اسٹوٹ از راه کورگ راست بصوب دار السلطنت می آید تا آنحضرت چند میر میران را با سپاه جرار بر روی لشکر جنرل هارس گذاشته خود

باتمامی حشم متوجه دفع شورش آن لشکر شده ره گرای کوٹرک گردیدند در یک روز و دو شب بر سرش رسیده فرمان محاربه در دادند سید غفار دولتخواه که در شجاعت و تجربه کاری جنگ یکتائی داشت از یک طرف حمله کرده با فوج غنیم در آویخت و از دیگر جانب حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان شور بلا برا جماعه ریخته آتش کارزار را سر بفلک اثیر رسانید و دیگر میر میران ها درام گوی ربانیدگان میدان گوله بازی کوششهای سترگ نموده بضرب تفنگ و شمشیر اهل خصم را چنان منهزم گردانیدند که آنها بمقتضای وقت تاب حمله شیران خون خوار نیاورده دست از بعضی اموال و اسباب خود برداشته بجنگل خزیدند و سر راه جنگل گرفته آسوده ند سپاه منصوره اطراف هجوم کرده بدفع آن جماعه تردد میکردند دران اثنا محمد رضا میر میران از حضور بانواع الحاح و مبالغه فرمان پیش آهنگی حاصل ساخته با سپاه خود چون هژبر ژیان متوجه ناوردگاه گشته دست و بازوی شجاعت برکشاد و چنان تلاش شکست لشکر غنیم از حد گذرانید که جمله سپاه خصم پایمال حوادث شدن نزدیک رسیده بود چون کمینداران قضا و قدر در پی شکست اهل اسلام کمر سعی بسته بودند از قضا تیر تفنگی از طرف خصمان بر سر میر میران موصوف رسیده جیب وجودش از نقد جان خالی ساخت سپاه منصوره لاش او را برداشته حاضر حضور ساختند سلطان جهانگیر لاش شهید را روانه دار السلطنت فرموده خود بدولت بجهت دفع آن لشکر همت گماشته بودند دران اثنا جواسیس خبر رسانیدند که لشکر آن طرف از مقابله روی تافته از راه جنگل بطرف کلیکوٹ کوچید پس آنحضرت بدار السلطنت معاودت فرموده بودند که جنرل هارس از راه هوسلی عبور جو کرده از سلطان پیٹه گذشته غربی قلعه فرود آمد روز دیگر رسالهای انگریزی حمله کرده چند جاهای قلب را در ظاهر قلعه سلطانیان

قایم کرده بودند بعد جنگ و تردد نمایان تلف اکثر مردمان گرفتند از قضا همون روز حسین علی خان بن نواب قطب الدین خان که مرد شجیع و دولتخواه آنحضرت بود جان بازی نموده بشجاعت تمام خود را در صف سپاه خصم زده شربت شهادت چشید پس سپاه انگریز حسب التاکید سپهدار خود اسباب مورچال و باغات آن نواح بهم رسانیده مورچه غربی قلعه بر کنار جوی کاویری بر طرف بایب احداث کرده بشکست و ریخت حصار سعی میکردند و به توپ گزنل بازار آتش افروزی گرم داشتند

ذکر یورش سپاه انگریزی بر قلعه دار السلطنت پٹن و پشت دادن محصوران و شهادت سلطان دین پرور و احوال شاهزادگان و تاراجی کارخانجات سرکار خداداد و جلوس شخصی از اولاد راجهای میسور بر مسند ریاست میسور مع دیگر کوایف روداد سنه الیه آنکه

آه خامه سوانح نگار حاکم تاریخ گو از تفصیل کماهی احوال ملک رانی و سپه پروری نواب مرحوم و سلطان مجمع الفضایل و العلوم الفراغی یافته ضرور تا بر صفحه الحال شرح زوال دولت خداداد با سینه چاکی سرنگون و گریان میگذرد آن چنان است هرگاه که سلطان والاشان ابتری کارخانجات دولت خود بدین منوال که ذکر یافت مشاهده فرمود و فتنه را از پیرامون حصار دار السلطنت ناگاه حادث دید حمیت شاهانه اقتضا بآن نه نمود که دار السلطنت را گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق مصالحت پیماید بجمیع امور راضی لقضای ایزدی بوده برج و باره حصارهای دار السلطنت را حوالا اهل زمره کرده متوجه رزم گردیدند قمر الدین خان فرصت جو را با لشکر گران

بدافع رسد آوران لشکر انگریزی فوج کومکش نامزد فرمودند و فتح حیدر را بتمامی عسکر و سلحداران
باپرنیاز نار دار و غیره میر میران از خود جدا کرده در میدان کرکیٹ فرود آورانیده بودند
اگرچه اطراف لشکر انگریز گاه گاه سوار نصرت شعار میخراشیدند اما حکم محاربه از سرداران
خود نیافته دست حسرت می مالیدند فی الجمله لشکر بمبئی هم رسیده سواد بهادرپور را
مخیم عسکر خود ساخت و بارها هرچند سپاه سلطانی که جز افروختن آتش کارزار کاری نداشتند
مسلح گشته بر محاصران قوی بازو خود را لبسان پروانه که بر شمع می ریزد بدلسوزی میریختند
و بجهت انطفای شعله فتنه و فساد و سعی مردانه بظهور میرسانیدند اما زمانه دل از تائید
سلطانیان برداشته بود و مشیت ایزدی کوس بی ظفری بر قفای شان می نواخت
کاری بر وفق مراد شان میسر نمی گردید هرگاه مهتاب باغ که سید غفار حلال نمک چون
آفتاب نگهبان آنجا بود بچند حملات و تلف هزارها مردم بمخالفان نداده پای ثبات
ببسان قطب مستحکم داشت آخر بد اختران حضوری تجویزها کرده آن بهرام سپهر دولتخواهی را
از آنجا برآوردند و دیگری را از خلل سیرت در آنجا گذاشتند باندک سعی مسخر سپاه انگریز گردید
بتوپ و تفنگ استحکام دادند و از آنجا سیبه ها پیش راندند تو گوئی که همان شب چراغ
نصرت قلعه و سلطانیان گل گردید در آن حین سلطان رحمت ترجمان موسی سپیو
فراسیس را بحضور یاد فرموده ارشاد ساختند که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
که صواب دید فدوی آنست که آنحضرت خود بدولت با جمیع سوار و عسکر و خزانه و توشکخانه
و زنانه از قلعه بیرون شتابند و سپاه ظفر پناه را بدفع اهل غنیم نامزد کرده متوجه صوبه
سرا و چیتل درگ شوید یا فدوی را مع دیگر فراسیسان به انگریزان بسپارید تا پرخاش
از میان برخیزد یا حراست حصار شکسته قلعه بید خلل کارکنان شاهی به فدوی

و موسی لالی حواله شود سلطان در جواب عرض سپردن او را با انگریزان ارشاد فرمودند
اگر برای شما که غریب الدیار هستید تمامی سلطنت ما تلف و تاراج شود راضی هستیم
هرگز شما را بدست دشمنان نخواهیم سپرد چون او رخصت شده بجای خود رفت آنحضرت
در باب گذاشتن قلعه بحراستش از دیوان خود مشورت نمودند او حسب خاطرخواه خود
چنان بیان نمود که برای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم از کسی وفا نکرد حضرت
یقین تصور سازند هرگاه قلعه حواله او گردد همون زمان مسخر انگریزان خواهد شد زیرا که هر دو
بپاس قومیت یک دل و یک زبان هستند چون آن بدبخت چنین کلمات قصور
آنحضرت را از راه ثواب باز داشت و آثار انکسار و شکستگی بر ناصیه حال حصار ظاهر
گردید آنحضرت صلاح در آن دیدند که همه اسباب توشکخانه و خزانه و زنانه و با جمیع اثاثه
و دیگر کارخانجات روانه چیتل درگ نماید چون متکفلان این امور حسب الحکم اسباب
جز و کل کارخانجات آن دولت بر فیلان و شتران و بهل و پالکیها بر داشتند و آنحضرت
با امرا دریناب لنکالیش فرمودند تا بدر الزمان خان نایطه بلا تامل بحضور عرض کرد که قبله عالم
بمجرد تشریف فرمائی حضور و روانه شدن اهل حرم و محترمه و خزانه و شهزادگان و غیره
فدائیان همت خواهند باخت و شیرازه جمعیت دار السلطنت از هم گسیخته خواهد شد
هرگز این عمل شایان همت قضا نهمت نیست پس آنحضرت بطرف آسمان نگاه کرده
آهی سرد برکشیدند و فرمودند بر هرچه رضای اوست راضی هستیم بالفسخ عزم خود پرداختند
اما بارهای بسته همچنان در توشکخانه گذاشتند و غازیخان محبوس همدران روز به تجویز
بدخواهان دولت از دست یلان کشته شد حاصل کلام چون دیوار قلعه شکست و ریخت
گردید این خبر هم به سمع مبارک رسیده بود چون در آخر ماه ذیقعده یعنی بیست و هفتم ماه مذکور

از غیب بر قصور و فتور بعضی حرام خواران دولت واقف گشتند صبحی فردای آن وزیر کاغذی چند اسم از خط خاص نوشتند و حکم قتل آنها نیز مندرج ساخته بمیر پرت نواب میر معین الدین دادند و فرمودند که این شب بر این نوشته عمل نماید تا ضبط دولت شود نواب غافل از شعبده بازی فلک ناساز سر دربار کاغذ کور وا کرده مطالعه می نمود و در اثنای مطالعه فراشی که حاضر بود و از نوشت و خواند بهره داشت بر آن کاغذ گوشه چشم منحوس انداخته دید که اول نام کاذب یعنی میر آصف معلوم دران بود و پس آن بدبخت این نامه این خبر باو رسانید و گفت این شب بر شما شب گور خواهد شد او بمجرد استماع این معنی بجای خود خبردار شده وقت نصف النهار محافظان برج و باره طرف قلعه شکسته را به بهانه تقسیم ماهیانه طلبیداشته نزد مسجد اعلی جمع کرده منتظر فرصت بود خسرو سلیمان شوکت آنروز که بیست و هشتم شهر مذکور تحت الشعاع بود سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده کرده بیلداران را بمرمت آن حصار نامزد ساختند و سایبان زرنگار برای تشریف داشتن خود به فصیل برافراشته معاودت بهمایون محل فرمودند چون اهل تقویم از روی حساب انجم و گردش فلک خانه خراب مردم آن روز را بنام نامی از روز بد گرفته باتفاق عرض کردند که دوپهر هفت گهری امروز بر ذات حضرت گران تر است و گرد قلعه هم غبار نحوست نشسته صواب آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف دارید و صدقه در راه خدا بدهند اگرچه قول منجمان پسند رای والا نیامد اما به تهیهٔ سامان صدقه که رد بلای ارضی و سماوی میتواند شد فرمان داده بحمام شتافتند بعد غسل بیرون تشریف آورده یک زنجیر فیل با جل سیاه و چند در و گوهر معه نقره و طلا در چهار گوشهٔ جل بسته به برهمنی بخشیدند و چند مرد و زن غربا و محتاج را جمع کرده روپیه ها مع پارچه تقسیم کرده و شیلان

خاص طلبیدند اگرچه یک لقمه بعد برچیدن الوان نعمت اطعمه اخیر برشته تناول فرمودند و دیگر لقمه تا بدهان مبارک نرسید اما قسمت نبود که ناگاه فغان و اویلا و غوغای شهریان بسمع شریف رسید تا لقمه که برداشته بودند انداخته از حاضران استفسار فرمودند که چیست عرض کردند که سید غفار دولتخواه از گولهٔ توپ مورچال جان نثار گردید و وکمینداران مرحله یورش آوردند پس دست از طعام شسته فرمودند که ما هم عنقریب میرسیم فوراً بر اسپ ماده سوار شده با چند پیادگان از راه دریچه جوی که بزبان کنهری بلی دڈی نام دارد بطرف علم تیری غربی متوجه دفع خصمان گردیدند و نمک حرامان قابو جو بمجرد شهید شدن سید برحق از قلعه باشاره پرانیدن رومالهای سفید سپاه انگریز را که در جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کرده بوقت دوپهر و سه گهری روز طلبیدند سپاه فرنگ و دیگر پلٹن ها از راه شکست حصار پیش از آنکه سپاه منصوره به برج و باره های آنطرف حصار مجتمع شوند صعود کرده باندک سعی قلعه تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام دفع آنها بزودی درآمدند و به تیغ و تیر راه عبورشان گرفتند اما از هر جانب فتنهٔ برخاسته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سرانداز شده ناموس مارا با مال و منال و احمال و اثقال خود به سپاه خصم ارزانی داشته خاک مذلت بر بجبیانی خود ها بیختند مقارن این حال آن بدبخت مفتری هرگاه سواری خاص بطرف علم تیری رونق افزا گشت خود از عقب رسیده دریچه مذکور را بند کرده راه سلامت سلطان دین پرور مسدود ساخت و خود به بهانه آوردن کومک اسپ سواره بیرون در تاخت و تا سیوم دروازه گنجعام رسیده بدربانان گفت که بعد رفتن من زود در را بند سازید دران حال شخصی پیش آمده زبان لعن و طعن برکشاد و گفت ای ملعون بادشاه دین پناه

دین پناه را مخالفان سپرده جان خود سلامت میبری من سزایش بکنار تو می نهم پس بیک ضرب شمشیر اورا از اسپ بزمین پاداش در انداخت و دیگران هجوم کرده اورا بخاک برابر ساختند و تن ناپاکش را در بول و براز کشیدند و نواب میر معین الدین خمی و سید اشرف میر میران بکنار خندق آنطرف جام شهادت نوشیدند و شیر خان میر آصف چنان گم گردید که باز نشانش پیدا نشد چون سلطان جهان پناه نیکو مشاهده کردند که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح حرام خوری کردند بر در آن دریچه رسیده هرچند در باب افتتاح آن دریه دربانان امر فرمودند اما کسی متوجه حال سلطان با جاه و جلال نگشت علاوه برانیکه میر ندیم قلعدار خود با چند پیادگان بر سقف آن دریچه ایستاده بود پاس نمک گذاشته پا در جادهٔ گمراهی سپرد قصه کوتاه چون حمله آوران شتلک زنان از عقب متصل رسیدند آنحضرت بشجاعت تمام بر آنجماعه حملهٔ شیرانه کرده اگرچه جای تنگ بود با این از تفنگ و شمشیر دو سه کس را از جان ربوده بر روی مبارک خود زخمهای کاری برداشته جام شهادت نوش فرمودند اِنّا لِلّٰهِ وَاِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ پس خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان را ناگفته به و فهرا سپس دست افسوس مالیده بر آستان ماتم نشان جمع گردیدند و بر حمله آوران دو سه شتلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموع خزاین و اموال و اثاثهٔ شوکت و دولت خداداد که خارج از حیطهٔ حد و شمار بود دستخوش تاراج انگریزان گردید و سپاهیان که از دستبرد کمی سامان آذوقه و گرانی غله که به دو روپیه یک آثار برنج آنهم در لشکر مغول بعضی وقت بهم میرسید و بکران گوشت گوسفند سه روپیه قیمت داشت و یک شتاره بیخ کاه به دو روپیه می از دست جان بلب رسیده بودند یکبار تونگر شدند شهزادگان با جمیع اقربا

و محل زنانه و کریم صاحب برادر خورد حضرت شهید اکبر ناچار اسیر و دستگیر گشتند فتح حیدر سلطان میر لشکر که با تمامی سپاه و فیلخانه و بارگاه و اسباب سلطنت و جاه بر سواد کری گٹه نزول اعلام و اخیام ساخته بود باستماع این واقعهٔ جانکاه از انجا کوچیده بطرف چن رای پٹن شتافت سرداران انگریز بعد دریافت و تجسس بسیار نعش مبارک مظلوم را بر داشتند و در پالکی انداخته شب در توشکخانه داشتند صبح بیست و نهم شهر ذیقعده سنه یک هزار و دو صد و سیزده هجری تمامی فرزندان و خدمتگذاران و مدعا دیدار آخرین نموده بعد ثبوت و تیقن که سلطان دین پرور همون است اجازت مدفون دادند تا در لعل باغ اندرون مضجع منوره نواب مرحوم یعنے بر دست راست مهد زمین آرمیدند از کشمکش حرام خواران وارستند آه اینقدر مواد شان و تزک خیل و حشم بیک گردش چرخ حیله ساز کسے ندانست که چه شد آری دنیای ناپایدار کارگاه غرور نیست بر متاع قلیلش این شیفتگین چرا و بدین بوقلمونی عمارت کاخ عمر بے ثبات که شعبدهٔ بیش نیست چندان فریفتن محض خطا که آغازش عبرت و انجامش حسرت بوده است قطعه

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ کشید	که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کزان نهاد فلک تاج سروری بر سر	که بند حادثه بر دست و پای او نفگند

چند ابیات در سلک تاریخ این واقعه از طبع مرثیه خوان کشیده شده است نظم

ٹیپو سلطان شهید شد ناگاه	خون خود ریخت فی سبیل الله
بود ذیقعده بیست و هشتم آن	شده در روز شنبه حشر عیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته	خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال	بادشاهی نمود هفده سال

داشت در دل همیشه عزم جهاد — گشت آخر شهید حسب مراد
آه تاراجی مکین و مکان — خون بگریید ای زمین و زمان
شد دو خورشید و مهر در شریک — آسمان سرنگون زمین تاریک
چون غم او بجز و کل دیدم — سال ماتم ز درد پرسیدم
گفت هاتف ز نیم آه به تفت — نور اسلام و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر زنان بیوه شکسته شد — نیز مادهٔ تاریخ است و شخصے ازین مصرع
نسل حیدر شهید اکبر شد — تعمیه آه یعنے شش عدد تاریخ برآورده

بالغرض کارگذاران قضا و قدر آنچه که در حیز امکان و مشیت خود داشتند بظهور رسانیده سایر فیل و شتر و فرس مجموع و اسپ خزاین و تمامی اموال و غنایم و جزو کل اثاثه آن دولت تبصرف انگریزان در آورده‌ند پس تخت تبار شکست یافته مع زیور مرصع و پدکهای جواهر و مالهای مروارید وغیره صندوقچه صندوقچه جواهر و باقی تمام کارخانجات تاراج گردیده و کتب خانهٔ سلطانی بفرنگستان روانه گشت تا بعد یک هفته قمر الدین خان که همون روز از خدمت استخلاص بخوشی تمام فایز خدمت جنرل هارس شده سوال و جواب جاگیر خود که عبارت از بلاد گرم کنده باشد درست کرده نوبت زنان بآن سمت شتافت و فتح حیدر سلطان هم چون آثار بیدولتی و رعب و هراس بیغایت باتباع خویش مشاهده نمود و سخنان تسکین و دلاسا که مضمون نشاندنش بر سریر سلطنت وراثت دران مبشر بود از زبان سپه سردار انگریز وغیره سرداران شنید عزم رزم و پیکار از دل محو ساخت و در آن زمان اگرچه چند شجاعت کیش کار آزما مثل ملک جهان خان که خان مذکور بعد شهادت سلطان مغفرت نشان از قید رهائی یافته بخدمت فتح حیدر رسیده بود سید ناصر علی

میر میران وغیره و چند آصف از آشتی منع کرده ترغیب جنگ نمودند و عرض ساختند که سلطان مغفور فقط جان خود را فدای رضای حق ساختند اضلاع ملک بسیر حاصل و قلاع مستحکم و بقای قلب هنوز در ضبط گماشتگان سرکار اند و لشکر پیاده و سوار با سامان حرب و پیکار موجود اگر عزم ملک گیری و دم بهادری باقی است همین وقت است ما همه فدائی وار میکوشیم اما آن حیدر نشان با این شجاعت ذاتی باغوای پورنیا نار وا که در صدد شکست آن دولت بود و بترغیب دیگر بدخواهان حضوری که هر یک نمک فرزند محبوس خود را یاد کرده پاس نمک گذاشته بودند فریب خورده دل برضای اوشان نهاد و التماس هواخواهان را یک قلم نامنظور ساخت آخر الامر دست از سلطنت و مهام دولت برداشته فایز ملاقات جنرل هارس گردید بعد ازین با استصواب و استرضای خاطر اهل مجلس مدراس طفلے پنج ساله از اولاد راجهای میسوری بنا بر نام بر مسند وراثت در میسور متمکن کردند و ملک سی لک هون بدیوانی و استجارت پورنیا نادم آخر براو بحال داشته شد تمامی فرزند و خیلخانهٔ سلطان خلد آشیان که چند خادمه مانده بودند معه کریم صاحب تو العشق داخل قلعهٔ رای ویلور گشتند و مدد خرچ معقول تعداد ماهیانه بهر یک شاهزاده مقرر نموده شد تا حالت تحریر همه شهزادگان اندرون قلعهٔ مذکوره سکونت میدارند تفصیل آسامی شهزادگان این است محی الدین سلطان ۔ حیدر علی سلطان المخاطب به فتح حیدر از همه برادر کلان تر است ۔ و عبد الخالق سلطان ۔ و معز الدین سلطان ۔ و سبحان صاحب سلطان و شکر الله سلطان و غلام احمد سلطان ۔ و غلام محمد سلطان و سرور الدین سلطان ۔ و یسین صاحب سلطان مع دو برادر یکی جامع الدین سلطان دوم نور الدین

با توابع و متعلقان زنانهٔ خود ها بسرے بردند پس جنرل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر
شده تا چیتل درگ رفته تمامی قلاع کوهی و بقاع صحرائی بضبط خود آورد و در بعضے
جا ها تهانجات گذاشته معاودت بمدراس نمود و باکرنل ریڈ و جنرل فلای بهادر وغیره
روانهٔ ولایت خویش گردید و ملک گتی و رتن گیری و مرکیسی و هرپن هلی و انی گندی
و بنوکنده و مڑک سرا وغیره چندی داخل ممالک حیدر آباد شده بود پس در سنه
یک هزار و دوصد و پانزده هجری در تنخواه بازیه انگریزان منتقل گشت و ملک جهان خان
که بیک اسپ سواری راهی شده بود در اندک مدت بحسن سعی و قوت بازوی خود
ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده شورش افزای جوی مابین کشنا و تنگ بهدرا
گردیده بود و بیر جنگ صوبدار انی گندی وغیره نیز با او اتفاق کردند خان موصوف
بطرفداری حاکم کولاپور بیک حملهٔ شیرانه سر کهوکله مرهٹه و پرسرام ناظم مرچ بریده بر سر
نیزه گردانید آخر بالشکر انگریز کار افتاده بعد زد و خورد فراوان و کوشش و کشش
بے پایان که شب و علی الاتصال روز جنگ و جدال واقع می شد و دفع مجادله محاربه
به آسانی صورت بست اگرچه درین مدت فتوحات بسیار و غنایم بیشمار حاصلش گردید
لیکن چون قلعه و حصنے بضبط خود نداشت که پناه سپاه و تجملات خود باشد لهذا از عهدهٔ
مجادلهٔ انگریزان که طرفه کمر بشکست او لبسته بودند و در حالت کوچ و مقام توپ خانهٔ
آتش بار را مقابل و کشیده در کار داشتند و در حرکت و سکون و خواب و بیداری
توپها سر میدادند ازین جهت در لشکرش خستگی بسیار راه یافته عالمی ره نورد کوچهٔ
شهادت و جراحت می شدند بدر آمدن نتوانست بعد دو سال بسبب قصور
افاغنهٔ کڑپه و کنول و رسواد کوتال بهنواز دست سپاه انگریز لشکرش پریشان در هم و برهم

خورد که جز نامی بیادگار زمانه نگذاشت و قمر الدین خان چندی بهوس ریاست
دست و پا زده آخر بمرضے مهلک که ناگفته به به آه و حسرت جان داد مگر چند سردار
سلطانی مثل بدر الزمان خان و غلام علی خان ایلچی و محمد رضا خطیب و چند میر میران
و سپهداران و برادران برهان الدین یعنی پسران لاله میان و غلام علی بخشی
کنده چار وغیره مواجب معقول یعنی زر مشاهره حق سعی خود از کمپنی انگریزے یابند
هزار آفرین و تحسین بر همت و کاردانی ایشان باد و در سنه ۱۲۱۵ یک هزار و دوصد و
پانزده هجری حیدر علی نامی بن کریم صاحب از زمرهٔ سلطانیان خروج کرده بطرف مرهٹه رفته است

ذکر اخلاق و اطوار حمیده و پسندیده و اختراع آن زینت بخش سریر خاموشی آنکه

اگرچه محامد اخلاق آن برگزیدهٔ آفاق از بس اشتهار محتاج بشرح و بیان نیست اما مجملاً
برحسب ضروری چیزی می نگارد که در مجلس آنحضرت آداب خسروی و شان دارائی مملو بود
و آنحضرت از هر علم بهرهٔ وافی برداشته انشاپرداز و درست سلیقه و دانشور و معامله فهم
بودند و در مشیت مهام بر رهنمونی غیری محتاج نبودند خوش اوضاع پسندیده اطوار و جواهر
شناس و قدردان اهل علم بودند و در پرورش و تربیت اهل اسلام جهد بلیغ میداشتند
و از دیگر قوم متنفرے بودند بکسی تعظیم نمی دادند و نشست دربار از صبح تا دو پاس
شب و بعد نماز صبح بقرائت و تلاوت قرآن المعظم همیشه عادت داشتند و همه اوقات
باوضو سبحه در دست می ماندند طعام دو وقت تناول می فرمودند و تمامی امرا و شاهزادگان
بر سفره حاضر می شدند از روزیکه فیما بین لارڈ ارل والس صاحب بهادر سپه سالار
انگریز و خود بدولت صلح گردید بستر چهارپائی و نهالین و توشک ترک کردند و بر زمین چنید

چند بچهان پارچهٔ گنده که کهادی نامند گسترده شب چند ساعت بران آسوده ندو اکثر
اوقات در اصطلاح فرس سخن میراندند وقت تناول طعام تا دو ساعت مقرر بود
درین فرصت حکایات مناسب هر محل از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم
و ذکر ادیان و حدیث و سیر بزبان مبارک ارشاد می فرمودند و از بعضی ندما نقلهای
شایسته و لایق هر مقام استماع می فرمودند و هزلیات لایعنی و هفوات بی معنی را
که از اعادهٔ آن کسر دین و اهانت اسلام ثابت باشد در بزم آن شاه دیندار مدخلی نبود
و از هر تفنن مزاج و باج که آئین دینداران ذوی الاحتشام هست گاه گاه رقص ملاحظه
می فرمودند با این در هر امر مسرف هم نبودند و لباس هم بقدر احتیاج پسند خاطر
داشتند و از لباس رنگین که نماز بدان جایز نباشد بر خلاف ایام ماضی احتراز می فرمودند
و در سفر و سواری بعضی اوقات کوته زرد یا سرخ ببری زردوزی می پوشیدند و از
بالای دستار زیر زنخ مبارک رومال سفید می بستند و احدی را حکم بستن رومال سفید نبود
و در آخر عهد خود دستار سبز رنگ شمله دار بطور عربان می بستند و یک طرهٔ مرصع بر سر
می گذاشتند و عزت بخش اہل هنر می بودند و در نماز و روزه و دیگر مهمات دینی جهدی
داشتند و همه اهل اسلام را درین امر اعلام می نمودند و برخلاف عادت نواب مرحوم
شعر مژگان و ابرو و بروت نگاه میداشتند و ریش مبارک که زنخی بود کشان انگشت
می تراشیدند و در حیا سرآمد وقت بودند چنانکه از ایام بلوغ تا وفات سوای اشتالنگ
و بند دست بمشاهده کسی نیامد و در حمام هم همه بدن پوشیده غسل میکردند چون در
تمام قلمرو خداداد اکثر زنان هنود که سر و سینه کشاده بسان حیوان میگردیدند حکم فرمودند
تا کسی از زنان بی قباچه و برهنه سر بیرون نیاید پس آن رسم بیحیائی از انجا برخاست

ودر

و در امر حق شناسی یکتائی داشتند اتفاقاً روز عیدی که بنابر ادای مراسم تهنیت بمحل
سرای پدر مرحوم شتافته بودند بعد سلام و نیاز مادرانه و تقسیم خلاع ساعتی همونجا بر بستر
آرمیدند دران اثنا دو منظورهٔ نواب مرحوم که شکیله و جوان سال بودند والله اعلم بالصواب
ارادهٔ شان نیک بود یا بد از حجره های خود برآمده پای مبارک می مالیدند بقاران انحال
آنحضرت بیدار شده نگاه کردند چون دانستند که هردو مادر خود میشوند بر عمل آنها غضب
آلوده گشته برخود لرزیدند و فرمودند که شما مادران من اند این چه جرات دور از ادب
بود که کردید پس باین روسیاهی فردا به پدر چه جواب گویم بعد ازان خواجه سرای را
طلبیده هردو را چنان به سیاست رسانیدند که عبرت دیگران شده و در شجاعت
و دلیری از همه ید طولی داشتند و در اسپ تازی و نیزه بازی عدیل و نظیر شان در
جهان نبود و در هر باب اختراع تازه بعمل می آوردند چنانچه سنه محمدی که سابق ذکر یافت
و اسامی ماههای شمسی که این ماه و سالها درین ملک در اصطلاح هندوی مروج است
چون بحساب دفاتر ضرور افتاده باصطلاح فارسی تبعداد ابجد هوز حطی برآورده
رواج داده بودند که آن اینست احمدی بهاری جلوی دارائی هاشمی
واسعی زبرجدی حیدری طلوعی یزدانی ایزدی بنائی و در آخر سلطنت
خود نامهای مذکوره را طرح داده این نامها یاد فرمودند احمدی بهاری تقی
ثمری جعفری حیدری خسروی دینی ذاکری رحمانی ربانی زکی
بدستور اسامی شصت سال که در عربستان و ترکستان باین الفاظ مشهور است
سال اول قصواط سال دوم عالماط سال سیوم صراط سال چهارم غیاط
سال پنجم مستقیماط امثال آنحضرت تبعداد ابجد بچنین الفاظ سال اول احد

سال دوم احمد سال سیوم آب سال چهارم جا سال پنجم باب سال ششم یجا
سال هفتم ابد سال هشتم جاد سال نهم جاه سال دهم اوج وامثاله نویسانیدند
وهون و روپیه های مسکوک که از ذکر سابق ظاهر شده باشد مروج ساخته بودند—
صدیقی هون ضرب سکه که بر روپیه وقیمتش شانزده روپیه وفاروقی هون یک
طرفش نام مذکور وطرف ثانی حروف ح واامامی روپیه ونقره بوزن وقیمت دو
روپیه بود همچنان باقری نیم روپیه جعفری پاؤ روپیه کاظمی دو آنه رواج دادند وفلم
را اعتی دو آنه را آیه میگفتند ونامهای پیمودن غلات این بود وآثار را که بیست وچهار
فلوس وزن است دک من را که چهل آثار است بید وکهنڈی را که بیست کروست احیا میخواندند
سوای این توپ های نادره شیر دهانی وتفنگ دو ضربه و سه ضربه ومقراض وچاقو و
ساعت نما وخنجر ها بنام صفدره وسپر بافته که تیر وگولی بندوق بران کارگر نمی شد طیار
میکنانیدند ونمونه اقسام بافت هر دیار مثل شال ومخمل وکمخواب وبنات وغیره
می بافانیدند ولکوکمانه درین کارخانجات می پیمودند با این پاس اری دین محمدی
وآئین سنت وجماعت بر جمیع امور مقدم داشتند واز مکروهات ومناهیات غیر مشروع
خود هم محترز می بودند وتمامی ملازمان خود از ان منع می فرمودند وحکمنامها در هر باب
و هر کارخانه علیحده علیحده بقید چند اقلام ترقیم ساخته بودند لاکن هر کس را که از یک خدمت معزول
می کردند بعد تنبیه وتادیب باز او را بهمین خدمت مامور میفرمودند لهذا در سلطنتش خللے
عظیم واقع شده آخر الامر ملک ومال برباد رفت و بر پیشانی فرامین و پروانجات تواکید
از دست مبارک خود تمام بسم الله بخط طغرا می نوشتند وآخر آن دستخط خاص میبود

خاتمه کتاب از مصنف علیه الرحمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والمنة اینکه چو ختم بخدا شد میرم ٭ هر گاه حکم جهان مطاع خورشید شعاع
فلک ارتفاع لازم الاتباع حضرت دل صفا منزل نسبت باین ریزه چین خوان فضل
اهل کمال شرف نفاذ یافت که واقعات صدق آیات سلطنت وفرمانروائی وجمیع احوال
ملک گیری وکشورکشائی دولتمندان خطهٔ بالاگهاٹ را بخامه راست بیان در قید
کتابت وحیز تحریر که سلاست تمام داشته باشد درآرد هر چند بعضی علایق وعوایق
وقلت بضاعت این صناعت وکثرت مشاغل وجه معیشت ومحنت مسافرت مانع این امر
خطیر می شد وسنگ تفرقه بر شیشهٔ جمعیت دل می انداخت وخاطر نکته یاب رمز آفرین
نیز بزبان عجز از تقریر کمالات علیه ومحامد سنیه می گفت که مورچه بی زبان را
چه یارا که کوه را بردارد ومگس را کجا طاقت که بار گران بر دوش کشد اما تابع امر
وانقیاد حکم حضرت موصوف بوده بی تکلفات عبارت آرائی بترقیم سطری چند از
احوال ملک ستانی وقضایای حکمرانی وصفات جمیله واخلاق جزیله وحکایات
داد ودهش ووقایع مکرمت وبخشش وحقایق دوست نوازی ودشمن گدازی

و تفاصیل اسلام افزائی و کفرشکنی عالم پروران موصوف پرداختم و دامن کلک دُر رسلک را بکذب و دروغ که شیوهٔ بادفروشان پست همّت و عادت هرزه گویان کوتاه فطرت هست ملوث نساختم و رجای واثق از شهزادگان و توابعان سلطانان آنست که این نسخه را به عین نوازش و الطاف و بغور و پرداخت انصاف ملاحظه و مطالعه فرموده بر حسب استعداد و حسن توفیق صله وافر البضاعت که ما حصل زندگی و مقتضی حوائج بشری و سرمایهٔ نازش به بی بضاعتان همون تواند شد عنایت فرمایند و ذات محنت کشیده را به خلاع آفرین و تحسین بیارایند یا رب این گلدستهٔ باغستان خیال مقال که برنگ و بوی اخبار و آثار سعادتمند والا رتبه عالم پرور پیراسته است بدست خورده چنیان پریشان مقال برهم خوردگی اوراق جمعیت مبتلا و داین ترانه ساز و سرود پیرایهٔ نقش شوق که نغمهٔ حقیقت حال حیدر یوسکندر منش و ارسطو سیر جوش و خروش شهرتی برانگیخته در انجمن ارباب وجد و ذوق به بصیرت سرای خارج آهنگ روزگار خموشی گزیناد بفضله روز جمعه تاریخ بستم شوال المکرم سنه ۱۲۷۰ هجری یک هزار و دو صد و هفتاد بود خاطر را از محن و مشاق تردد و تلاش و کاوش لفظ و معنی مناسب هر محل نجات حاصل گردیده

قطعه

نسخه دلپذیر شد چو تمام
خاطرم جمع شد بفضل اله
سال تاریخ ختم آن خردم
بی سر کذب گفت ذکر دو شاه

تمت

اعلان واجب الایقان

این نقل از دوم کتاب نشان حیدری است حسب فرمایش سکندر منزلت و ارسطو فطرت دارا همت فریدون شوکت قدرشناس اهل هنر کپتان جمیس فریزر بهادر دام اقباله بحسن صحت و صفوت عبارت بقدر حوصلهٔ خود که بمطالعه آن هیچکس را وقت نیفتد ترقیم ساخت و نقول کتاب مذکور که از ویلور زیر و گیشتر سرداران انیجا رسیده است از مسودهٔ مغشوش بعضی کاتبان تمهید مطالعه آن نسخه در حواشی بلا اطلاع نقلش برداشتند و جائیکه صاف مفهوم نشد عبارتی دیگر تراشیده نوشتند و اکثر جا اصل فقرات و تشبیه و استعارات گزین بسبب عدم دریافت اشارات متن و حاشیه قطع کرده اند لهذا آن نسخه بنسبت این مبیضه سراپا غلط واقع شده امید از صاحبان والا فطرت آنست که اگر کتاب مذکور بلا اشاره نقل سوم و چهارم و امثاله که ازین قسم قسطیر خواهد رسید بدست شده باشد ازین کتاب صحت کنانیده مطالعه فرمایند اگر معرّی از اشاره مذکور بود سراسر غلط انگاشته بمطالعه اش نگرایند منبه و کرمه و کاتب این کتاب را نیز باید که بعد اتمامش این عبارت هم بتبدیل القاب و اسم مکتوب الیه آخر آن به تحریر در آرد سنه اتمام نقل مذکور یکهزار و دو صد و بیست و چهار بود و از دستخط خاص حاکم کتاب یعنی میر حسینعلی صاحب قبله کرمانی عفی الله عنه و غفر ذنوبه بود ::

اگر پرسند کان کاتب کجا رفت	مگو بگریخت از دست زمانه



خاتمة الطبع

الحمد لله الذی جعل سیر المتقدمین نفعا للمتاخرین واصلح بالهم بهدایة سید المرسلین الذی اعلی لواء الدین المتین الی یوم الدین صلوٰة الله تعالی علیه وعلی آله الطیبین الطاهرین اما بعد پیچمیرز و بیچمدان خوشه چین خدمت گزین اهل فصاحت و بلاغت احقر الزمن سید بشیر حسن خلف حاجی سید احمد حسن صاحب امروهوی بخدمت والامنزلت شناوران بحر فصاحت سباحان نهر بلاغت غواصان عمان کنایت و اقفان عرفان رمز و اشارت دست عرض را بتمنای حنای قبول دراز میگرداند که درین ایام مبارک انجام کتاب مستطاب جاوی حالات خواقین جامع واقعات سلاطین مبین شجاعت قیصری مظهر مبارزت صفدری اعنی **نشان حیدری** تصنیف انیف عالم یگانه یکتای زمانه ملهم الهام نحن نقص علیک احسن القصص منعم انعام خطاب ارسطو نفس مرکز دایره سخن و سخندانی محور علم سیر و تاریخدانی سید میر حسینعلی کرمانی که هر حرفش تازگی بخش روح و روان و هر لفظش شجاعت انگیز دل و جان بر جبین خطش سبزه خطان عاشق زار بر سوادش سیه چشمان سرمایه جان نثار هر نقطه اش از خال لاله رخان اعلی تر هر کششش از قوس قزح بالاتر نسخ کتابتش بر قلم کشیده طرز بیاض خطش زنگ زنبر ز هره جبینان رایندیده نظر ناظرش اکسیر مسوده زرد طالش اثر رنگ حیی مردود مشتری بهزار جان خریدارش قم کتاب و ارکرفتارش اعجاز بلاغت و فصاحتش بزبان حال ندای انا افصح الکلم انا فخر اللوح والقلم میدهد ایجاز عبارت و کثرت استعارتش کوس اعلان مملو عن الحکم متلو العرب والعجم میکوید بحسن اهتمام وسعی مالاکلام و صرف کثیر تاجران فیض نشان سراپا لطف و احسان مظهر فیض عمیم متوقع اجر عظیم جناب قاضی **عبد الکریم** و قاضی عبد الرحیم رحمة الله الصمد صانهما الله برای افاده شایقین کتب سیر و مشتاقین علم جمعیت اسلامی کافی بنسوه بتاریخ ذیقعده سن ۱۳ یکهزار و سیصد و هفت هجری مطابق یکم جولائی ۱۸۹۰ هزار و هشتصد و نود عیسوی بمطبع خود مسمی بفتح الکریم واقع بمبئی طبع نمود فقط

